

مسائل حاد جنبش ما

دومین « نشریه بحث »
بین

سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

اسفندماه ۱۳۵۵

ارشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی مشفقان کارگر

www.peykar.org



مسائل حاد جنبش ما

دومین « نشریه بحث »
بین

سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

اسفند ماه ۱۳۵۵

فهرست

- ۱ - مقدمه : انتشار خارج سازمانی "نشریه بحث" ۹
- ۲ - خطاب به کادرها ۱۷
- ۳ - آخرین نامه به س.ج.ف.خ.ا. ۳۹
- ۴ - اولین نامه س.م.خ.ا. ۴۳
- ۵ - پاسخ س.ج.ف.خ.ا. ۴۴
- ۶ - اولین تحلیل در دوین نامه به مرکزیت س.ج.ف.خ.ا. ۴۷
- ۷ - چگونه "يك مبارز ایرانی" برای انحراف مبارزه تلاش میکند؟ ۱۰۱
- ۸ - در حاشیه نقد مصاحبه يك "مبارز ایرانی" با مجله الهدف ۱۵۱
- ۹ - سئوالاتی درباره "شعارهای وحدت" سرمقاله نیرو خلق ۱۶۱
- شماره ۶
- قسمت اول : در مورد وحدت نیروهای ضد امپریالیستی ۱۶۶
- قسمت دوم : در مورد وظایف مارکسیست - لنینیستها ۱۸۸
- قسمت سوم : طرح شعار مرحله‌ای کامل مارکسیست - لنینیستهای ایران ۱۸۹
- ۱۰ - شکافهای در "شعارهای وحدت" ۱۹۱
- ادامه بحث و امتداد شکاف ۲۱۴
- "همکاری هرچه بیشتر نیروهای انقلابی" حکمت زندگی یا زندگی حکمت آموز ؟ ! ۲۴۶
- ۱۱ - "شعارهای وحدت" سرمقاله نیرو خلق ۲۸۷
- ۱۲ - ضمیمه شماره ۱ شکافهای در "شعارهای وحدت" ۲۹۹
- ۱۳ - ضمیمه شماره ۲ شکافهای در "شعارهای وحدت" ۳۱۱

(انتقادی کوتاه بر اعلامیه کارگری س.ج.ف.خ.ا.)

مورخه ۱۶ / ۲ / ۵۵)

۳۳۷ ۱۴- نامه سرگشاده يك رفيق مجاهد به س.ج.ف.خ.ا.

۳۸۷ ۱۵- ضمیمه نامه سرگشاده : اطلاعیه توضیحی درباره آخرین
توطئه‌ی شاه خائن

انتشار خارج سازمانی

"نشریه بحث"

از زمانیکه مسئله وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری بعنوان مبرمترین مسئله این مرحله جنبش در دستور کار سازمان ما قرار گرفت، هم اکنون بیش از ۲ سال میگذرد (رجوع کنید به مقاله وحدت مندرج در نشریه داخلی آذرماه ۵۳ ضمیمه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک) در این مدت سازمان به تلاش همه جانبه‌ای، در درون و بیرون تشکیلات، برای تحقق امر وحدت دست زده است. این تلاشها که قسمتی از آن در این نشریه منعکس است تا کمترین در موارد معینی بنتایج کم و بیش امیدوار کنند مای هم دست یافته است. در حالیکه همچنان به ثمرات ارزنده‌ای که در آینده بدست خواهد آمد امید داریم.

در این مدت سازمان ما برای رسیدن به چنین هدفی (وحدت نیروهای انقلابی خلق) کلیه نیرو و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی خود را در آن جهت علی‌الخصوص وحدت کامل با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سمت داد. فعالیت‌های آموزشی، تئوریک و عملی خود را حول محور "وحدت" متمرکز نمود. خط مشی تبلیغاتی خود را در سطح جنبش بر این اساس پایه گذاری کرد. نظرات، انتقادات و انتهای - ماتی را که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مطبوعات خارج سازمانی مطرح میشد، در حالیکه این حق را متقابلاً در مقابل ما مینهاد که بصورت علنی نظرات - تعان را مطرح کنیم، با خاطر اهمیتی که برای وحدت کامل دو سازمان قائل بودیم (و هستیم) به جواب درونی موکول نمودیم (رجوع کنید به مقاله‌های نبرد خلق ۶ و ۷ و همچنین مقالات نشریه حاضر) از انتشار انتقادات بسیار زیادی که بسازمان

چریکهای فدائی خلق ایران در زمینه‌های مختلف چه در داخل کشور و چه در خارج کشور داشتیم و اثرات زیانبار آنرا نیز مشاهده می‌کردیم. "بخاطر جلوگیری از گسیختگی قطعی خودداری نمود و بکار توضیحی و انتقاد از درون پرداختیم. افزاینده مواضع سوداگران و در نهایت ضدانقلابی جبهه ملی (بخش خاورمیانه) بواسطه ارتباط مستقیم اما مبهم آن با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و بلحاظ اینکه مستلزم طرح انتقادات مهم تر و اساسی‌تری نسبت به رهبری چریکهای فدائی خلق ایران بطور علنی بود (صرف نظر از اینکه ماهیت و نقش فسرعی و ثانوی سازمانی نظیر جبهه در جنبش و انحرافات شناخته شد آن که در جاهای افشا آن راپشدت مهکاست) خود داری نمودیم و این علیرغم فعالیت خرابکارانه و مودیانه جبهه ملی بی‌ثروت در دو سال گذشته علیه سازمان ما و در واقع نهایتاً علیه کل جنبش مسلحانه پیشتاز بود که بواسطه اختلاف کیفی و تضاد ماهوی بین ایدئولوژی، مشی و مواضع عملی جنبش مسلحانه پیشتاز و سازمانها^۱ جبهه ملی (بخش خاورمیانه) جریان پیدا کرده بود. در مقابل خواست صادقانه برخی نیروهای مبارز و انقلابی که ما را برای برخورد با مواضع و نظرات انحرافی رهبری چریکهای فدائی و پاکسازی اندیشه و عمل جنبش مسلحانه پیشتاز تحت فشار قرار میدادند، "باتکیه بر اهمیت وحدت، اهمیت و حساسیت مبارزه ایدئولوژیک در این مورد، به کار توضیحی پرداختیم و متقابلاً در مقابل اپورتونیستهای مخالف جنبش مسلحانه پیشتاز که با هدف تغییر جهت لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک از اندیشه و عمل "شان ما را مورد "انتقاد" قرار میدادند که "چرا با نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق برخورد نمی‌کنید؟" و بر مبنای تصورات روشنفکرانه، اقناع طلبانه و غیر مسئولان در مورد مبارزه ایدئولوژیک بدنبال "سرگرمی جدیدی" بودند (و هستند)، با اصرار بر مواضع وحدت طلبانه خود و با افشای مستقیم و غیر مستقیم نیاتشان، مقاومت نمود و با برخوردی آگاهانه و مسئولانه به مبارزه ایدئولوژیک بسیار حساس و ظریف خود با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از کانال

اینها همگی نشان میدهند که ما حاضریم، با تکیه بر تقدم مصالح درازمدت جنبش بر منافع کوتاه مدت تر سازمانی و به امید بهبود و اصلاح مناسبات و تحقق وحدت کامل دوسازمان و با اعتقاد به اینکه "تا موقعیکه دوسازمان میتوانند اختلافات اصولی خود را با اتکا به توده های سازمانی خود حل کنند، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دوسازمان نیست"، در مقابل تمام مسائل و مشکلات و حوادث و عوامل ناگوار مربوطه با صبر و حوصله انقلابی برخورد نمائیم.

اینها همه برای این بود که بنظر ما مسئله "وحدت حلقه اساسی حل مسائل این مرحله جنبش و پاسخگوی نیازهای رشد و توسعه جنبش نمون انقلابی خلق ما بشمار میرود و ما میبایستی اصلی ترین توجه و فعالیت سیاسی - تشکیلاتی و تئوریک خود را با هویشیاری، دقت و ظرافت انقلابی در این جهت متمرکز می نمودیم و با احساس مسئولیت عمیق و صبر و برد باری انقلابی زمینه وحدت را قدم بقدم هموار می کردیم. مسلماً در صورتیکه از طریق درونی به موفقیت میرسیدیم، مضامین، تجربیات و دستاوردهای پروسه مبارزه و وحدت دوسازمان میتواندست باز هم بصورت مثبت و آموزنده ای بمثابة دستاورد جنبش مسلحانه پیشتاز در خدمت وحدت گسترده تر نیروهای انقلابی خلق و جنبش کمونیستی میهن مان و رشد و استحکام ثوری و عمل جنبش مسلحانه پیشتاز در سطح جنبش طرح شود، که در این راه طبعاً عواقب و عوارض منفی ناشی از ضعفهایی که مورد انتقاد ما بود نیز زود به میشد.

در ادامه تلاشهای برای حل اختلافات اصولی دوسازمان با اتکا به توده های دوسازمان، سازمان ما در مقدمه نشریه بحث درونی دوسازمان (شماره ۲) پیشنهاد

مشخصی را به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ارائه میکنند و صریحاً خواستار نظرات و اعلام مواضع رفقا می گردد .

"رفقا ! ما بسیار مناسب تر دیدیم که نخست مسائل فیما بین را با خود شما در میان بگذاریم و سپس در انتظار پاسخ شما باشیم . روش ما اکنون روش انتظار است . شاید تاکنون به اندازه ی کافی نشان داده باشیم که ما تا آنجا که از نظر اصولی امکان پذیر بوده کوشش برای جلوگیری از گسیختگی قطعی را رها نکرده ایم .

مواضع درونی و بیرون سازمانی مادر باری شما - روابط گذشته ی دو سازمان - از جمله نشریاتی که هم اکنون در مقابل شماست - نمونه هایی از این کوشش و نمونه های دیگری از آمادگی برای هرگونه نزدیکی اصولی را از طرف ما نشان می دهد .

شما با مطالعه ی مقالات همین نشریه می توانید به صبر و حوصله ای که مادر قبایل بسیار ری از قضایای ناگوار نشان داده ایم ، صبر و حوصله ای که مسلماً خالی از امید به بهبود و اصلاح نبوده است ، پی ببرید . هم اکنون نیز بنظر ما تا موقعی که دو سازمان می توانند اختلافات اصولی خود را با اتکا به توده های سازمانی خود ، در میان خود حل کنند ، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دو سازمان نیست .

تجربیات این همکاری و تفاهم نیز بعداً می تواند بطریق مثبت برای نیروهای دیگر جنبش بازگو گردد . اما اگر هیچیک از پیشنهادات مانعی نواند مورد قبول شما باشد ، اگر شما لزومی به اتخاذ مواضع قاطع و صریحی نسبت به مسائل مورد بحث در فوق نمی بینید و بالاخره اگر هیچگونه مسئولیتی در قبال ضروریاتی که وحدت نیروهای انقلاب بی موجود در جنبش و جلوتر از همه وحدت دو سازمان ما و شما را ایجاد کرده است ، احساس نمی کنید و حاضر نیستید يك راه حل عملی ، روشن و قاطع برای آن ارائه بدهید ، آنگاه مسلماً گسیختگی قطعی است . مسئولیت تام و تمام این گسیختگی به عهده ی شما خواهد بود و در آن صورت روشن است که مادر دایمی مبارزه خود ، برای تحکیم و پاسخ به ضروریات انقلابی جنبش ، در ادامه مبارزه بسرآید

تأمین وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتسری، در سطح جنبش و جامعه با شما نیز مواجه خواهیم بود، زیرا راه "وحدت" دیگر نه از طریق کار در میان توده‌های دوسازمان، بلکه از پهنی یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک گسترش یافته در سطح جامعه عبور خواهد کرد. واضح است که در چنین صورتی ما هیچگونه تردیدی در پییمودن قاطع این راه به خود راه نخواهیم داد.

بدین ترتیب همچنان تا قبل از روشن شدن نظرات و مواضع سازمان چریکهای فدائی خلق ایران راجع به "مسائل مورد بحث" در اولین مقاله "نشریه بحث"، از کشاندن اختلافات بسطح جنبش خود داری نمودیم. اما اخیرا اخبار رسیده از داخل حکایت از این دارد که رهبری چریکهای فدائی خلق ایران با ادامه روش انحرافی ضد وحدت خود حتی نیم گامی هم برای پاسخ به اصلی‌ترین ضرورت انقلابی مرحله کمونیستی جنبش - ضرورت وحدت نیروهای انقلابی خلق و در رأس آن وحدت کامل دو سازمان ما و چریکهای فدائی خلق ایران - به پیش نگذاشته است.

بدین ترتیب اکنون برای پاسخ به ضرورت "وحدت"، راه "مبارزه ایدئولوژیک گسترش یافته در سطح جامعه" در مقابل ماقرار گرفته است. راهی که دیگر هیچگونه تردیدی در پییمودن آن بخود راه نمیدهم. بدین قرار سازمان ما چاپ و انتشار "نشریه بحث" را تحت عنوان "مسائل حاد جنبش ما" در سطح جنبش ضروری دانسته اقدام به انتشار آن نمود. با ایس اقدام سازمان ما جنبش نوین انقلابی و کمونیستی خلق مادر - ریشه ای گام می نهد که اگر چه پرفراز و نشیب و سخت و دشوار است ولی باز در انتهای آن جز وحدت نیروهای انقلابی خلق و جز وحدت جنبش نوین کمونیستی خلق مان، جز گسترش و تحکیم مبارزه مسلحانه و بالاخره جز ارتقا و تعمیق اندیشه و عمل کمونیستی و انقلابی جنبش طغریمنون خلق ما چیزی نمی بیند.

در اینجا ذکر چند نکته را ضروری میدانیم:

۱ - در انتشار خارجی این سند برخی نکات اطلاعاتی و امنیتی آن را حذف نمودیم.

۲- در اولین تحلیل دردومین نامه مرکبیت "سازمان مجاهدین خلق ایران" به ۰۰۰ در آن قسمت که به گفته یکی از رفقای ماکه قبلا مسئولیت هائی در خارج داشته استناد شده است چند نکته نادقیق وجود داشت که اصلاح کرده ایم . این اصلاحات جزئی، کوچکترین تغییری در محتوی و مفهوم مطالب مورد بحث نداده است .

۳- مطالبی که با امضای ما "ارگان خارج از کشور" آمده است بعددا به - "نشریه" اضافه شده است .

"پیش‌بسی میبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی خلق"

سازمان مجاهدین خلق ایران

ارگان خارج از کشور

* * * * *

"اعلام همبستگی چهار سازمان انقلابی در چهار کشور مختلف آمریکای

"لاتین در بزرگی برای انقلابیون و سازمانهای مبارز در داخل کشورمان

" در بردارد .

" اگر این سازمانها توانسته اند علیرغم همه ی تفاوتی که بهر حال

" در شرایط اجتماعی کشورهاشان وجود دارد بالاخره پایه های مناسبی

" برای وحدت خویش بیابند این سؤال ، اینجا برای ما بسیار قابل توجه

" خواهد بود که چه چیز چه مانعی مبارزین پراکنده ی ما را ، سازمانهای

" انقلابی داخل ایران را (در وهله ی اول) از متحد شدن باز میدارد ؟ در

" حالیکه ماهمگی بر روی یک زمینه ی عینی و ذهنی از شرایط اجتماعی حرکت

" می کنیم و نقاط اشتراك ما شاید بسیار بیشتر از نقاط اشتراك این چهار

" سازمان باشد .

" اکنون در زمانیکه دشمن ، به عالیتین شکلی در تمرکز و همبستگی نیروهای

" مختلف اجتماعی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی (مبتنی بر یک تمرکز

" شدید اقتصادی) کوشش می کند و در زمانیکه این تمرکز فشارا هرمنسی

" خود را بطور روزافزونی بر نیروهای پراکنده ی جنبش وارد میسازد ، چه

" عاملی می تواند ما را از وحدت بازدارد ؟ چه عاملی میتواند ما را به ادامه ی

" این پراکندگی و یا عدم کوشش برای اتحاد فوری تمام نیروهای انقلابی

" وادارسازد ؟

" ما اکنون مدتهاست که سنگینی چنین مسئولیتی را در مقابل آیند هی جنبش

" انقلابی ایران و در مقابل خلقمان با تمام ذرات وجود احساس میکنیم . مسأ

" یخوبی می دانیم که در آیند ه ، آیند مایکه حتی چند ان هم دور نیست ، تقاص

خطاب به کادرها

مرکزیت
سازمان مجاهدین خلق ایران

رفقا!

اینک دو مین شماری نشریه ی ویژه ی بحث درون د سازمان در مقابل شماست. نه ماه پیش در جلسی مذاکرات حضوری د سازمان ، رفقای رابط شما پیشنهاد انتشار نشریه ی مشترکی را مطرح کردند که وظیفه ی حل مسائل وحدت و رفیع مشکلات و موانع موجود بر سر راه تفاهم د سازمان را بعهده می گرفت .

این پیشنهاد بلافاصله با استقبال و موافقت ما روبرو شد و بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ روابط د سازمان ، امکان یک زمینگی مشخص همکاری عملی برای حل اختلافات د سازمان و مجرائی برای رسیدن به تفاهم سیاسی-ایدئولوژیک میان آن دو ، فراهم آمد . این توافق هر چند هنوز کوچک بود اما آشکارا نشانه ی آن بود که رهبری د سازمان به ضرورت وحدت د سازمان پی برد هانند و مصممانه در صددند مشکلات و موانع اساسی را که بر سر راه چنین هدفی وجود دارد ، از میان بردارند .

با این وصف ، این توافق (کوچک هم) ساده بدست نیامده بود . د سازمان راه درازی را برای رسیدن به آن پیموده بودند .

از یکطرف رشد و تکامل بعدی جنبش مسلحانه ، جنبشی که به پایمردی هزاران مبارز انقلابی ، با رنج و خون صدها رزمندگی اسیر یا شهید ، مرحله ی اول تثبیت سیاسی خود را از سرگردانده بود ، دیگر به سمت گیری توده های این جنبش و نتیجتاً در قدم اول خود به وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد بعنوان اولین حلقه ی توده های شدن وابسته بود و از طرف دیگر ورود سازمان ما به جرگه ی مارکسیست - لنینیست ها که در طی یک مبارزه ی سهمگین ایدئولوژیک در داخل

سازمان و بعد از ده سال سابقه مبارزاتی صورت گرفته بود و تغییرات نونی را در تعادل نیروهای انقلابی جنبش به نفع انقلابی ترین و پیشروترین بخش این نیروها - یعنی کمونیستها - موجب گردیده بود؛ مجموعاً (شرایط جدید استراتژیک ناشی از طی مرحله اول تثبیت و تغییراتی که تحول ایدئولوژیک سازمان مابین نفع نیروهای کمونیست در سطح جنبش بوجود آورده بود) به امر وحدت دو سازمان، ضرورتی مضاعف می‌بخشید.

در چنین شرایطی، توافق کوچک دو سازمان در انتشار یک نشریه مشترک، بعنوان اولین قدم عملی وحدت، معنای بزرگی در برداشت. در واقع این توافق نمونه‌ای درخشان از درک صحیح رهبری دو سازمان از ضرورت‌های استراتژیک جنبش مسلحانه و نیازهای انقلابی جنبش کمونیستی ایران و نشانه‌ی روشنی از اولین کوشش‌ها صادقانه در راه پاسخ به این ضرورت‌ها را در مقابل می‌گذاشت. این حرکت نشان می‌داد که امکان تکمیل و توسعه‌ی این توافق و اندیشیدن تدابیر وحدت‌آمیز دیگری در ابعاد و زمینه‌های دیگر و نتیجتاً هدف پیوستگی و وحدت کامل دو سازمان، چیزهایی نیستند که محتاج خوش‌بینی‌های بیش‌از اندازه و آمال و آرزوهای دور و دراز ذهنی گرایانه باشند.

از آن هنگام تاکنون زمان زیادی نمی‌گذرد. با این حال مانند تمام دورانهای انقلابی، جنبش‌ها روزهای تلاطم و فراز و نشیب‌های بازمی‌بیشتری را از سر گذرانده است. در این مدت شاهد شکست‌های نسبتاً مهم و در عین حال پیروزیهایی چشم‌گیری بودیم. همه‌ی این حوادث، چه خوب و چه بد، چه پیروزیهایی چشم‌گیر جنبش و چه شکست‌های اسف‌آور آن، در ماهیت امر، بازمی‌بیشتر از پیش ضرورت وحدت و پیوستگی دو سازمان را آشکارتر کرده‌اند. بعبارت دیگر اگر بگویم شکست‌های جنبش در تحلیل نهایی، علنی جز ضعف و پراکندگی نیروهای جنبش نداشته است (هر چند که این نیروها منفرداً بالنسبه قوی بوده باشند) و پیروزیهایی آن

همگی مشروط به پاسخ صحیح به " ضرورت‌های وحدت " بوده اند ، سخنی بگراف نگفتیم . بدین ترتیب گذشت زمان در این جا ، تنها تأیید کننده ی بی‌چون و چرای این هدف و آشکارکننده ی ابعاد دیگر این ضرورت بوده است .

باینحال رفقا ! باید قبول کنیم که کوشش‌های بعدی ما برای تحقق این هدف بسیار کم و حتی ناچیز بوده است . علیرغم پیش‌بینی‌های اولیه ، دامن‌دهی این توافقات نه تنها گسترش نیافت ، بلکه به مرور برخی از آنها عملاً نقض شد و برخی دیگر بحالت تعلیق درآمد . درحالی‌که هر روز بیشتر از گذشته ، نیازهای بیش‌بردار کار ، کوشش‌های بسیار بیشتری را در زمینه های متعدد همکاری ، تفاهم و وحدت احاط می‌کرده است .

اما این وضع معلول چه عللی بوده است ؟

مسئله بررسی علل دقیق و کامل این وضع محتاج به برخورد نزدیکی ما بین رهبر و دو سازمان است . هر یک از دو طرف باید دیدگاه‌های خود را دربارۀ این مسئله ابراز دارند و سپس در یک جریان تبادل نظر جمعی به نتیجۀ قاطع و مورد قبولی دست یابند .

تا آن موقع هرگونه اظهار نظری ، مسلماً نظرات یک‌طرف را منعکس خواهد ساخت . باینحال برای روشن شدن اصل مسئله و آگاهی رفقا به جریان گردش این روابط لازمست اشارۀ به وقایع گذشته کنیم . ما در بین حال ، در خلال این اشعار ، قسمتی از ملاحظات خدمان را نسبت به علل این وضع بنظر رفقا خواهیم رساند .



همان‌طور که گفت شد ، در جلسۀ مذاکرات آذرماه ۵۵ ، انتشاراتک نشریۀ سوسی

مشترك كه در آن موقع قرار بود نام " بحث وحدت " داشته باشد ، مورد توافق طرفین قرار گرفت . بدنبال این توافق و در واقع برای تکمیل و تثبیت و هدایت صحیح آن ما لازم تشکیل يك جمع مشترك از دو سازمان را برای رهبری و هدایت این ارگان مورد تاکید قرار دادیم . این تاکید كه ضرورت سازمان یافتگی در هر كسار انقلابی و لزوم اخذ نتیجه گیریهای مشخص در آن كار و اجتناب از بروز هرگونه هیچ و میج و لیبرالیسم فکری و عملی در يك ارگان انقلابی ، آنرا ایجاب می کرد ، آنقدر طبیعی و موجه بود كه بنظر نمی رسید محتاج به هیچگونه بحث و استدلالی باشد . عبارت دیگر این نظر مخالف آن (البته اگر وجود داشت) یعنی نظری كه انتشار نشریهی مشترك را بدون ایجاد رهبری و سازمان یافتگی متناسب با آن تجویز می کرد ، بود كه می بایست دلایل خود را بر اثبات این شیوهی نامعمول ارائه دهد . (مختصراً این شیوه بیشتر از همه بین كمونیستها نامعمول است ؛ چرا كه كمونیستها تنها سازمانهای انقلابی هستند كه پیش از اقدام به هرامر انقلابی به جنگی " سازمان " آن ویا سازمان دادن آن می اندیشند . این خصیصه ریشه در ماهیت ایدئولوژی آنها دارد . بقول لنین پرولتاریا در نبرد خود علیه بورژوازی ، سلاحی جز تشکیلات ندارد) با اینوصف پیشنهاد ما نه تنها بدون استدلال طرح نشد ، بلکه مادر طی دو نامه (در اولین و دومین نامه های بعد از نشست آذر ماه) معصلاً دلایلی را كه بر لزوم چنین ارگان رهبری كننده ای نظارت داشت توضیح دادیم . در عین حال مادر همین نامه ها به رفقای رابط فدائی اعلام كردیم كه انتشار این نشریه را در هر صورت ، چه موضوع جمع مشترك هدایت كنده مورد موافقت شما قرار گیرد و چه با آن مخالفت بكنید ، به ایجاد این جمع موكل نمی كنیم ؛ چرا كه معتقدیم هرآینه با نظرها موافقت نشود بزودی صحت نظر اتمان در عمل به اثبات خواهد رسید .

رفقا با این پیشنهاد ما مخالفت قاطع و روشنی بعمل نیاوردند همانطور كه بطور قاطع نیز با آن موافقت نکردند . بدین ترتیب جریان بحث بین دو سازمان بصورت

مکاتبه ادامه داشت • بالاخره از آنجا که طرفین نتوانسته بودند باین طریق به استنباط واحدی از شیوهی کار برسند و نظرات هر طرف برای طرف دیگر نامفهم باقی ماند • بود • ضرورت تشکیل یک جلسهی حضوری احساس شد • این جلسه در اوائل اسفند ماه سال گذشته تشکیل شد و طی بیش از ۱۲ ساعت مذاکره • اساسی ترین موارد اختلاف طرفین مورد بحث قرار گرفت (ر • ک به تواریخ اکرات) • در این جلسه آشکار شد که انتشار نشریهی مشترک تنهایی تواند یک اقدام لازم باشد و نه کافی زیرا نشریه بهیچوجه برای پاسخگویی به نیازهای د سازمان (مخصوصا اگر فاقد یک ارگان رهبری کننده باشد) برای رسیدن به وحدت کافی نیست • اقدامات مشترک دیگری • در زمینه های متعدد دیگر لازم است تا بتوان لااقل در یک حد متوسط به این نیازها پاسخ گفت • در صدر این اقدامات تماس دائم د سازمان از طریق ایجاد یک کمیتهی مشترک وحدت است که با بررسی منظم و مرتب مسائل جاری در میان د سازمان • از جمله کنترل و هدایت نشریهی مشترک و همچنین بررسی مسائل وحوال دشی که در سطح جامعه و جنبش جاری است • قدم به قدم مشکلات و اختلافات را از میان برداشته و د سازمان را به نحو آگاهانه ای به سمت وحدت کامل هدایت نماید • همینطور ما در اینجا روی نقطهی اصلی اشکالات پیش آمده در جریان کار، اشکالاتی که پیشبرد کارهای مشترک د سازمان را سد می نمود • انگشت گذارده و رفع آنرا با موضوع اساسی تعیین هدف مشخص از ارتباط د سازمان • در ارتباط درجهی اول دانستیم • بدین ترتیب ما پیشنهاد کردیم که نشریهی مشترک و اصولا تمام روابط موجود را باید از سردرگمی و ابهام فعلی بیرون آورد و در مقابل همهی آنها یک هدف نهایی • مشخص • کاملا روشن و در عین حال ملموس قرارداد • این هدف بنظر ما عبارت بود از ادغام کامل د سازمان • البته واضح بود که برای رسیدن به این هدف راه سهل و ساده ای در مقابل نداشتیم • اما تعیین این هدف • ایمن حسن بزرگ را داشت که به تمام اقدامات و فعالیتهای مشترک د سازمان سمت مشخص

و بدون انحرافی می بخشید • دو سازمان می توانستند در حالیکه این چشم انداز در مقابلشان قرار دارد ، قدم به قدم مشکلات و اختلافات اساسی و اصولی خود را پیش کشیده و در جریان يك بحث جمعی در دین دو سازمان به تفاهم نائل آیند •

بعنوان مثال ، وقتی هدف تمام این فعالیتها و ارتباطات ، ادغام دو سازمان تعیین می شد ، آنگاه مسائل اصولی ای از قبیل مسئلهی جبهه ، مسئلهی موضع گیری در قبال رژیم یونیسف ، مسئلهی نحوه و مضمون تبلیغات ، مسئلهی موضع گیری در قبال نیروهای دیگر انقلابی ، مسئلهی استنباط از مرحلهی تودمائی شدن جنبش مسلحانه ، مسئلهی تشکیل حزب کمونیست ... و هر مسئلهی دیگری که اساسی و اصولی تشخیص داده می شد مورد توجه دو سازمان قرار می گرفت • آنگاه از آن میان موارد اختلاف جدا می گردید و به مرور در جریان يك بحث جمعی و هدایت شده به میان اعضا دو سازمان برده می شد ، جوانب حقیقی و غیر حقیقی هر مسئله روشن می شد و سپس نتایج و توافقات حاصله توسط کمیتهی مشترک جمع بندی شده و اعلام می گشت • همینطور دو سازمان می توانستند همگام با پیشرفت تفاهاتشان در مسائل اصولی ایدئولوژیک و سیاسی ، دست به همکاریهای نزدیک تر عملی و سازمانی هم بزنند • کمیتهی مشترک می توانست وظیفهی سازمان دادن این همکاریها را هم به عهده بگیرد • با این ترتیب امر وحدت دو سازمان تنها به انتشار يك نشریه که نه سازمان یافته ، نه بطور مشخص هدفی را دنبال می کند و نه طبیعتاً تعهد و مسئولیتی را به همراه دارد محدود و موقوف نشده ، بلکه از جوانب و زمینه های گوناگونی ، فعالیت و حرکت بدین سمت - سمت و جدت - آغاز می شد (۱) •

(۱) - هم اکنون دو شماره از نشریه به انتشار درآمده است • مطابق همان پیش بینی های ماکه اکنون بوقوع پیوسته اند ، نشریه نه دارای هدف مشخصی است و نیاز هیچ خط مشی معینی پیروی کرده است • درست است که در این دو شماره مطالب قابل اهمیتی مورد بحث قرار گرفته و برخی از مهمترین موارد اختلاف دو سازمان در آن

این فعالیتها بسان رشته های پارکی از افکار و نظرات • از نقاط گوناگون
 د سازمان منشاء گرفته و جریان های مختلفی را بوجود می آوردند • اما این جریانها
 علیرغم آنکه نقاط عزیمت متفاوت • گوناگون و گاه متباعدی داشتند بالاخره در یک
 نقطه • یعنی گان کون کیمچی مشترک — با هم تلاقی می کردند و ذخیره ی عظیمی از نیرو

منعکس شده است • اما با این وصف جواب این سؤال که تشریه در ادامه ی راه خو
 باید بد کجا برود • چه هدفی را دنبال کند و یا توده های د سازمان از شرکت در
 این مباحثه • از طرح نظراتشان و بررسی موارد اختلاف د سازمان دقیقاً چه هدفی
 را دنبال می کنند • هنوز معلوم نیست • همینطور این سؤال که جمع بندی و نتیجه •
 گیری نهایی چگونه • توسط چه کسانی و بر مبنای چه ضوابط و اصولی تعیین می شود
 (و آیا اصولاً اعتقاد به اخذ یک نتیجه و ضرورت جمع بندی وجود دارد یا نه ؟) هم —
 چنان بلا جواب ماند هاست •

اینها همه نشانه ی آنست که تا هدف روشن و قاطعی در مقابل همی روابط و
 اقدامات مشترک د سازمان • از جمله تشریه ی مشترک گذارده نشود تا جمع منتخبی از
 د سازمان مسئولیت هدایت و رهبری این فعالیتها و روابط را به سمت این هدف
 بعهده نگیرد • هرگونه فعالیت و کوششی عبث و بی نتیجه خواهد بود •

جانب توجه در اینجا این است که اولاً : ما تازه بعد از گذشت بیش از نه ماهه
 موفق به انتشار تنها د و شماره از این تشریه شدیم که این د و شماره نیز هر کدام
 مستقلاً از حرف یکی از د سازمان تهیه و تدوین شده است • بدین ترتیب بطور
 خود بخودی یک نظم سازمانی بر هر یک از این د و تشریه تحمیل شده است • والا
 روشن است که حتی انتشار یک شعاری تشریه ی مشترک بهمان صورت توافق اولیه •
 البته بدون آنکه هدف و خط مشی آن روشن شده و جمع رهبری کنند های مسئولیت
 هدایت آنرا بعهده بگیرد • غیر ممکن بود و یا اگر چنین مجامع ای منتشر می شدند
 (باز هم در صورت عدم وجود آن جمع • هدفهای تعیین شده) در بهترین حالت
 لت ادا مدی خود • به چیزی جز یک جنبش ادبی — سیاسی تبدیل نمی شد •

ثانیاً : د تشریه ی چاپ شده نزد واقع امر همان چیزی نیستند که در ابتدا
 و در همان جلسی آذر ماه مورد توافق قرار گرفته بودند • چرا که اصلیترین ویژگی
 نباید مورد توافق این بود که بحث ها و نظرات مطرح شده در آن آزاد باشد • یعنی
 تمام افراد د سازمان بتوانند نظرات و مقالات خود را به من عبور از صافی مرکزیت

و انرژی فکری (و عملی) را بوجود می‌آوردند .

کمیته مشترک نیز این ذخیره نیرو و انرژی را ، بدون آنکه فرصت کوچکترین غرضروی و انحراف از هدف به آن بدهد ، مجدداً در رگ و پی های دوسازمان ، در تمام اعضا و جوارح آن جاری می‌ساخت . در روند چنین فعالیت همه جانبه ، جمعی ، آزاد و در عین حال جهت دار و هدایت شده ای بود که زمینه های ذهنی تفاهم آماده می‌شد و آهسته آهسته پایه های استوار بنای وحدت دوسازمان بالا می‌رفت . (ر . ک به نوار مذاکرات اسفندماه ، ساعت های یازدهم و دوازدهم)

دوسازمان در نشریه منعکس سازند و مرکزیت دوسازمان نیز موظف باشد نشریه منتشره را بیکم و کاست و بدون هیچگونه دخل و تصرف یا حذف و استثنایی در اختیار تمام کادرهای خود بگذارد (در نوار مذاکرات آورماه این توافق با این جملات که گفتگوها باز باشد و رفقای مرکزی هم مانند رفقای دیگر ... مورد تأکید قرار گرفته بود) طبیعی بود که احراز چنین شرطی ، خود بخود وجود یک جمع مشترک هدایت کننده را ضروری می‌ساخت بهمین دلیل نیز ما تشکیل آنرا امری طبیعی می‌دانستیم . اما رفقای رابط فدائی ، بعداً ، از آنجا که جواب قاطعی به پیشنهاد ما مبنی بر تشکیل جمع نداده بودند و از طرف دیگر در جریان عمل روشن شده بود که شکل مورد توافق اولیه ، بدون وجود این جمع پیش نخواهد رفت ، در صدد برآمدند به شکل دیگری این تضاد را حل کنند . بدین جهت طی نامه ای به ما اطلاع دادند که لایم است : " در هر سازمان کمیته ای مسئول کنترل مقالات رسیده باشد و پس از کنترل و تأیید در نشریه درج شود " ! روشن است که این شکل ، نقض اساسی ترین اصل مورد توافق ، یعنی آزاد بودن بحث میان دوسازمان بود . بدین دلیل ما در پاسخ این نامه ، متقابلاً نظر خودمان را به این صورت ابراز کردیم :

" شما همچنین نوشته اید : " در هر سازمان کمیته ای مسئول کنترل مقالات رسیده باشد و پس از کنترل و تأیید ، در نشریه درج شود " . ما معنا و وظیفه این کمیته را نفهمیدیم . اگر منظور شما اینست که در هر سازمان ، این کمیته مستقلاً تشکیل شده ، مستقلاً نسبت به کنترل و تأیید مقالات رسیده تصمیم بگیرد که اولاد دیگر هیچ ضرورتی به تشکیل کمیته ای خاص نبود . مرکزیت هر سازمان یا هر عنصر یا عناصر مسئول دیگری که از طرف مرکزیت انتخاب می‌شوند ، می‌توانند اینکار را بکنند و دیگر

بدین ترتیب دو سازمان در جریان يك سوخت و ساز مشترك ایدئولوژيك قرار می‌گیرند و کمیته‌ی مشترك خود بعنوان اولین نقطه‌ی پیوند سازمانی، درعین آنکه جریان سالم و طبیعی این سوخت و ساز را هدایت می‌کند، زمینه‌های تشکیلاتی مناسبی برای پیوند کامل دو ارگان فراهم می‌ساخت.

اینها اصلی‌ترین ملاحظات مادر باره‌ی انتشار نشریه و کلا روابط دو سازمان

ارتباطی هم به سازمان دیگر نداشت. ثانیاً و مهمتر اینستکه: در چنین صورتی اصل اساسی مورد توافق یعنی آزاد بودن بحث نقض می‌شود.

اما اگر منظور شما از تشکیل این کمیته‌ها در دو سازمان این است که دو کمیته در رابطه با هم و بصورت يك کمیته‌ی مشترك از دو سازمان باشند که بحث‌ها و مقالات رسیده را از دو سازمان مورد بررسی و کنترل قرار داده و باتشريك مساعی جمععی (مراد از جمع همان عناصر کمیته‌ی مشترك مرکب از افراد دو سازمان است) نشریه را هدایت کند که در چنین صورتی مانیز کاملاً با این شکل موافق بوده و از ابتدای عنوان یگانه شکل صحیح هدایت و رهبری این نشریه، مورد تاکید قرار داده بودیم که از قبل نیز مورد موافقت شما قرار گرفت. آزاد بودن بحث نیز تنها در چنین شکیلی از کار ممکن است. (پایان نقل قول از نامه‌ی مورخ دیماه سال ۵۴ به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران). این مکاتبات همانطور که قبلاً گفته شد به نتیجه‌ی لازمی نرسید. سرانجام بحثها به نشست اسفند ماه موکول شد. در این نشست نیز مسئله بصورتی درآمد که عملاً یا می‌بایست فعلاً از انتشار این نشریه چشم‌پوشی می‌شد و بحث بر سر لزوم آزاد بودن بحث بهمان معنای مورد توافق اولیه و لاجرم لزوم جمع‌مشترك هدایت‌کننده ادامه می‌یافت و یا طرح محدود کننده‌ی رفقای فدائی، مبنی بر کنترل جداگانه‌ی مقالات رسیده توسط هر سازمان، فعال و تا یکی دو شماره مورد قبول قرار می‌گرفت (البته این کنترل دیگر شامل خود نشریه و یا مقالات رسیده از طرف هریک از سازمانها نمی‌شد. هر سازمان فقط می‌توانست مقالات مربوط به اعضا، خودشان را کنترل کند و یا آنها را رد یا قبول نماید. ولسی موظف بود مقالات رسیده از سازمان دیگر را تمام و کمال در اختیار تمام اعضا، خود قرار دهد این موضوع صریحاً در نوار مذاکرات مضبوط است) اما اجباراً شق دوم را پذیریم؛ چراکه بهر حال وجود همین رابطه و اصلاح و تقویت آنرا در آینده بهتر از گسسته شدن آن می‌دانستیم. هر چند که قبول حتی موقتی این شق جز با نقض

بود که در جلسه مذاکرات مشروحاً عنوان شد. در عین حال مادر همین جلسه و پیرو همین ملاحظات، دو نکته مهم دیگر را نیز متذکر شدیم:

نکته اول این بود که " اصول " مورد بحث، مطالب مبهم و نامعینسی نیستند که بحث بر سر آنها، ما را دچار تبعیت از یک دور و تسلسل باطل کند.

این اصول چه از جهت سیاسی و استراتژیک و چه از جهت ایدئولوژیک معیسن و اعلام شده‌اند و عبارتند از همان خطوط اصلی سیاسی - استراتژیک که تحلیل مارکسیستی - لنینیستی جامعه و جهان بینی علمی (ماتریالیزم دیالکتیک) در مقابل د و سازمان می‌گذارند. (ر. ک به نامه‌ی جویبیمی سازمان مادر مورد روابط سازمان شما با جبهه‌ی ملی خارج - صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱ همین جزوه)

بدین قرار د و سازمان باروشی نه چندان مشکل می‌توانستند اصول مورد بحث را از اختلافات فرعی و حاشیهای جدا کرده و فشار اساسی خود را روی حل اختلافات اصولی متمرکز کنند.

نکته دوم این بود که ما صریحاً اظهار داشتیم حاضرم در موارد غیر اصولی، در موارد جزئی، در مواردی که مسئله صرفاً به منافع سازمانی ما بر می‌گردد و با منافع اساسی جنبش در تضاد قرار نمی‌گیرد، هر گونه گذشت و اغماضی را مورد قبول قرار دهیم (ر. ک بهمان توار فوق الذکر در همان ساعات یازدهم و دوازدهم بحث). اینها ملاحظات، هدفها و شیوه‌هایی بود که ما برای ادامه‌ی روابط پیشنهاد می‌کردیم که البته از طرف رفقای رابط فدائی رد نشد؛ اما متأسفانه فرصت یک نتیجه گیری عملی هم بدست نیامد. در پایان این جلسه تصمیم گرفته شد که بهر حال یکی د و شماره از نشریه، در جریان شکل مورد قبول رفقای فدائی (کنترل مجزای هر سازمان روی مقالاتی که برای درج در نشریه فرستاده می‌شود) از چاپ بیرون آید

یکی از اصول مورد توافق اولیه - یعنی اصل آزاد بودن بحث - امکان پذیر نمی‌شد. محدودیت و شکل خاصی که هم اکنون در د و شماره چاپ شده نشریه نیز مشاهده

ودراین فاصله رفقای فدائی نیز فرصت پیدا کرده روی پیشنهادات ما فکرکنند (ر).
 ک به نوار مذاکرات همچنین برای توضیح بیشتر این قسمت رجوع کنید به پاروئیهای
 صفحات ۶ تا ۱۱ همین مقدمه)

متأسفانه مدت کوتاهی بعد از انتشار اولین شماری نشریه بحث و درست در
 حالیکه ما خودمان را آماده می کردیم تا دومین شماری نشریه را در اختیار رفقا قرار
 بدهیم ، ضربات ماههای اردیبهشت تا تیر ، همه چیز را بحال تعلیق و توقف
 درآورد . دراین فاصله ، بسیاری از رفقای فدائی و کادرهای مسئولی که در جریان
 روابط د و سازمان قرار داشتند ، از جمله رفقای را بسط در جلسات مذاکرات حضوری
 به سبقت رسیده بودند . ارتباط د و سازمان بالکل قطع شده بود و همی چشمها و
 فکرها در جستجوی علل و نتایج تاکتیکی ، سیاسی و سازمانی این ضربات بود .
 بهر صورت مدتی بعد تماس با رفقای فدائی حاصل گشت . در این تماسها با
 کمال حیرت مشاهده کردیم که رفقای رابط جدید (رفقای که در اولین جلسه مذا-
 کرات حضوری بعد از ضربات این دوره شرکت داشتند) که از عناصر مرکزی رفقای فدایی
 به شمار می آمدند ، تقریباً هیچ چیز از روابط و مذاکرات د و سازمان نمی دانند این
 رفقا حتی نوار مذاکرات د و ازده ساعتی ما بین د و سازمان را گوش نکرد و بودند و از
 مضمون نامه های متبادله و بحثهای گذشته بین رهبری د و سازمان هیچ اطلاعی
 نداشتند . این وضع البته خاص رفقای رابط جدید نبود . بلکه مادر همین جریانات
 (جریان تماسهای اضطرابی با برخی از رفقای فدائی که ارتباطشان قطع شده بود
 و یا تماسهای دیگری که باعث حوادث این ماهها با رفقای دیگر دست داده بود)
 با قریب بیش از ۱۰ نفر از اعضا سازمان شما برخورد داشتیم که آنان نیز هیچگونه
 اطلاعی از چگونگی این روابط و مذاکرات د و سازمان نداشتند . در عوض ، ما مشاهده
 کردیم که این رفقای نحو واقعاً تعجب آور و در عین حال اسف باری نسبت به سازمان
 می شود . معلول نقشی اجباری (اجباری البته از طرف ما) همین مورد است .

ما نسبت به نقطه نظرهای سیاسی - استراتژیک ما بدبین هستند. مادر برخورد با این رفقاً مواجهه بایک جریان سیستماتیک "ضدمجاهدی" شدیم. جریانی که برپاژگونه جلوه دادن واقعیات سازمانی ما، بر تحریف نقطه نظرات، اقوال، اعتقادات و اعمال ما دلالت داشت و بخوبی معلوم بود که بطور منظمی در سطح سازمان شهادت شدناست. بعنوان مثال برخی از این رفقاً در همان برخورد های اولیه با اعضا ما، وقتی راجع به مسائل استراتژیک صحبت بهمین می آمد و نظرات د و طرف مورد بحث قرار می گرفت، می گفتند ما تاکنون تصور می کردیم که شما بجای خط مشی مسلحانه، خط مشی دفاع مسلحانه! را مورد قبول قرار داد اید! و وقتی به این رفقاً گفته می شد مگر شما مطبوعات و انتشارات سازمانی ما را مطالعه نکرد اید و یا از آن مهمتر اقدامات و عمل ما را در سطح جامعه مورد مشاهده قرار نداده اید؟ می گفتند مادر کلاس هایمان اینطور بحث کرد ایم و... الخ... و یا در حالیکه ما تعریف اصولی خودمان را از جبهه، ضرورت جبهه و نیروهای انقلابی ای که می توانستند در این جبهه شرکت داشته باشند، صریحاً و بطور قاطع اعلام کرده بودیم و موکداً نشان داده بودیم که تنها نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد می توانند در این جبهه شرکت کنند و بطور واضح و قاطعی بر جدائی روی نویستها، گروهها و سازمانهای اپورتونیستی از قبیل بقایای حزب توده و... از نیروهای انقلابی تصریح کرده بودیم (صفحات ۸۲ و ۸۳ مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع ایدئولوژیک*)؛ اما باز هم ما به رفقای از سازمان شما برخورد می کردیم که به ما می گفتند منظورتان از جبهه چیست؟ مگر نه اینست که شما می خواهید با حزب توده تشکیل جبهه بدهید؟! و جالب توجه تر از همه، اینجا بود که این رفقاً درست همان موقعی ناآگاهانه و تحت تاثیر همان تبلیغات منظم ضدمجاهدی چنین تهمت را به ما می زدند که رهبری سازمان خود - شان، از طریق جبهه ی ملی خارج به تماسهای گسترده ای با حزب توده دست *

* - مطابق با پاورقی صفحه ی ۴۹ "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" چاپ خارج.

زده بود و از این طریق در صدد کسب حمایت‌های مالی و تسلیحاتی بود !!
 در مواردی دیگر ما با کمال تأسف مشاهده می‌کردیم که این رفقای اعلامیه‌ها و
 مقالات و نشریات ما را مطالعه نکردند ، یا در صورت مطالعه بدلیل پیشداوری‌های
 مد‌هش‌ذهنی ، بدلیل حاکمیت تصورات نادرستی که فقط می‌توانست از وجود
 شایعات تحریف‌آمیز ، عمدی و مغرضانه‌ای علیه ما حکایت داشته باشد ، همه چیز
 آن‌ها را بنظرشان معکوس رسیده‌است . از الف ، یا ، فهمیدند و از یا ، به‌کوه قساف
 رسیده‌اند .

این قضایا وقتی در کنار یکی از مقالات مندیج در نشری می‌برد خلق شماره ۷
 که درست در میانه‌ی ضربات اردیبهشت تا تیرماه وارد بر سازمان شما منتشر شده
 بود ، قرار می‌گرفت ؛ کم‌کم ابهامات و اعجاب‌ها ما را که در جریان این برخورد‌ها شکل
 گرفته بودند ، میزدود و بطور متقابلی منشاء اصلی این قضاوت‌ها و این بدبینی‌ها
 و پیشداوری‌ها را نشان می‌داد .

این مقاله که جزیرخی موعظه‌های اگونیستی و تسلیم‌گرایانه در باره‌ی خود -
 داری از حمله به منافع و تأسیسات امپریالیستها (امپریالیسم آمریکا) و اظهار
 لحنیه‌های فاضل مآبانه در باره‌ی مطالب بدیهی و پیش‌پا افتاده‌ای از قبیل پرهیز از
 عملیات آوانتورستی ، آتش‌زدن سینما و ... و تکرار و اقتباس ناقص و ابترنوشته -
 ها و نظرات مشهور دیگران ، همراه با سیلی از اکاذیب و تهمت و افتراء نسبت به ما ،
 چیز دیگری نبود ؛ به نحو غیرصادقانه‌ای سعی کرده بود حقایق را وارونه جلوسه
 دهد و آنجایی که دیگر امکان چنین بازگونه‌سازی وجود نداشت ، با روش کودکانه‌ای
 در صدد برآمده بود خودش چیزهایی را به ما نسبت دهد و بعد هم خودش با
 طمطراق و طنطنه ، تمام آنها را رد و نفی نماید ! و به این ترتیب بدون آنکه
 حتی به يك جمله و به يك کلمه از نظرات مشخص و اعلام شده‌ی ما استناد کرده باشد ،
 بطور غیر مستقیم ما را مورد حمله قرار دهد .

انتشار این مقاله که از نظر محتوا مخالف تمام واقعیات و حقایق موجود بود و از نظر شکل و شیوهی طرح ، برای اولین بار به تبلیغات مغرضانه‌ای علیه مائیکل علیسی می‌داد که این موضوع - حمله‌ی علیسی به ما در مطبوعات خارج سازمانی - که خود مخالف روح همه‌ی توافقات و تفاهات موجود بین دو سازمان بود ، مجموعه‌ای مسا نشان می‌داد که علیرغم تمام قول و قرارها و تفاهات رسمی و تاکید شده از طرف دو سازمان در جلسات مذاکرات حضوری و غیره ، شما حاضر به رعایت این توافقات نیستید یا لااقل هنوز به تصمیم قاطعی در باره‌ی جگونگی برخورد دو سازمان و مضمون و محتوای روابط آنها نرسیده‌اید . بدین‌قرار ما مجبور می‌شدیم برای روابط خودمان با شما حساب دیگری هم باز کنیم . این حساب عبارت بود از ملحوظ داشتن يك جریان " ضد مجاهدی " در درون شما که هر لحظه می‌تواند مناسبات دو سازمان را دچار دگرگونیهای منفی نموده و به آسانی بر توافقات دو سازمان خط بطلان بکشد . همین‌طور مجموعه‌ی قرائن موجود نشان می‌داد که این جریان نه تنها جریانی ضعیف و محکوم نیست ، بلکه اگر تاکنون حاکمیت مطلق بر کل سازمان شما بدست نیآورده ، نباید در نفوذ قابل اهمیت و گاه تعیین کننده‌ی آن هیچگونه شك و تردیدی بخود راه داد .

ما تا این موقع تصور می‌کردیم روابط دو سازمان ، باید در چهارچوب همان توافقات رسمی و حواشی ضمنی آن که در مذاکرات حضوری و مکاتبات معموله مورد قبول قرار گرفته بود ، بسمت وحدت پیش‌برود و اختلافات و نقاط افتراق با سعی صدوری انقلابی ، در جریان يك کار مشترک توضیحی - آموزشی - فرهنگی در سطح دو سازمان ، با استفاده از وسائل مانند همان نشریه‌ی بحث ، حل و فصل گردد . اگر انتقادی موجود است ، نخست باید در سطح دو سازمان مطرح گردد و اگر اختلاف نظری موجود است ، نخست باید در روابط درونی دو سازمان کوشش برای رفع آنها بعمل آید . (به همین دلیل ما در تمام طول این روابط حتی تا هم اکنون که این نشریه در اختیار رفقا قرار می‌گیرد - در حالیکه شما عملاً این توافق را با انتشار مقالسی

مذکور در خرداد ماه گذشته نقض گردید - از این سیاست عدول نکردیم) آنگاه اگر توده های دو سازمان و تبعاً رهبری آنها ، نتوانستند در اصول مورد نظریه توافق برسند ، واضح است که این نیروهای انقلابی دیگر جنبش و توده های خلق خواهند بود که قضاوت نهائی را بعهده خواهند گرفت . در حالیکه اینک با نقض آشکار این توافقات از طرف رفقای فدائی ، همه ی این تصورات باید مورد تردید قرار می گرفت .

بعبارت دیگر موضوع بر سر آن نبود که چرا این رفقا ما را مورد انتقاد و حمله قرار داده اند و یا اینکه ما متکثر حق طبیعی رفقا در طرح آزاد هر مسئله ای که بنظرشان لازم می رسد در مطبوعات خارج سازمان نشان هستیم ، بلکه مسئله بر سر آن بود که چرا توافقات نقض شده اند ؟ چرا رفقای فدائی این حملات و انتقادات را قبلاً در روابط دو سازمان مطرح نکرده بودند (کاری که ما هم اکنون با انتشار این رساله نخست در میان دو سازمان انجام می دهیم) و باین ترتیب چرا این توافق را که در طرف اختلافات و تنازعات مخالف خودشان را نخست باید در نشریه ی بحث دژوسی دو سازمان منعکس سازند نادیده گرفته بودند ؟ بدین ترتیب مسائل دیگری از این قبیل که چرا و به چه دلیل این رفقا به خودشان حق داده اند واقعیات ملموس جنبش را نادیده بگیرند ؟ چرا و به چه دلیل از یک طرف حقایق مربوط به ضرورت مبارزه ی ضد امپریالیستی خلق و جدایی ناپذیری آن از مبارزه ی ضد سلطنتی ، ضد سرمایه داری را منکر می شوند (تنها به این دلیل که زمینه ای برای نفی عملیات انقلاب ما ، توجیهی برای گذشته ی خود و محملی برای حمله به ما بدست آورند !) و از طرف دیگر مطالبی غیر واقع را به ما نسبت می دهند و بعد بدون آنکه هیچگونه مدرک و دلیلی مبنی بر اسناد این مطالب به ما ارائه داده باشند ، ما را مورد حمله قرار می دهند و ... ؟ اینها همگی مسائلی بود که در مقایسه با نقض توافقات رسمی دو سازمان در درجه ی دوم اهمیت قرار می گرفت .

بنابراین تعیین کیفیت و خط آینده روابط دو سازمان در درجه ی نخست هر

اقدام بعدی ما قرائی گرفت. هر چند که انتشار مقاله‌ی کدایی شمار در نبرد خلق، همواره به ما این حق را می‌داد که بدون رعایت هیچگونه الزام یا تعهدی نسبت به اداسی روشهای گذشته، انتقادات خودمان را مستقیماً در مطبوعات خارج سازمانی خود منتشر سازیم. با این وصف ما تصمیم گرفتیم که تاموقعی که توضیح مشخص شما را نشنیده ایم، تاموقعی که تأیید رسمی‌ای از جانب شما مبنی بر لغو این توافقات اخذ نکردیم، این توافقات را محتمل بشماریم.

نتیجتاً اولین و فوری‌ترین اقدامی که در مقابل ما قرار داشت این بود که خواستار توضیح صریح و قاطع سیاست جدید سازمان چریکهای فدائی خلق ایسران در قبال خودمان بشویم. همینطور معلوم نماییم که این رفقا نسبت به آینده‌ی روابط دو سازمان چه نظری دارند و چه هدفی برای ارتباط و فعالیت مشترک دو سازمان در نظر دارند. اما حرکت موج دوم ضربات پلیس بر سازمان شما که همراه با شهادت و دستگیری جمعی دیگر از رفقای فدائی و قطع ارتباط مابین دو سازمان بود، در میان گذاردن این قضایا را به حالت تعلیق درآورد.

بعد از وصل ارتباط، در اولین جلسه که با حضور دوتن از عناصر مرکزی رفقای فدائی تشکیل شد، این رفقا، بدلیل شرایط اضطراری ناشی از این ضربات، خواستار محدود کردن بحث صرفاً به مسائل و همکاری‌های تاکتیکی شدند. ما نیز طبیعتاً به دلیل وجود همان شرایط، فوراً موافقت خودمان را اعلام کردیم. و بدین ترتیب طرح همی این قضایا تا فرصت مناسب دیگری به تعویق می‌افتاد. (۱) از آن هنگام تا کنون هیچ تماس دیگری (غیر از ارتباط علامتی روزانه) بین دو سازمان وجود نداشته است. حتی نامه‌هایی که ما تاکنون برای سازمان شما نوشته‌ایم

(۱) - این فرصت مناسب از نظر ما عبارت بود از فرصتی که امر سازماندهی مجدد رفقا به انجام رسیده و رفقا از نظر شرایط امنیتی و اوضاع سازمانی به حالت استقرار رسید باشند. خوشبختانه هم اکنون بنظر می‌رسد که بعد از گذشت سه ماه از آخرین موج ضربات، این نتایج حاصل شده‌اند.

ملکی بلا جواب مانده اند (مجموعه چهار نامه) (۱) • در این مدت ۴ شعبه نامه سیاست جدید، خودتان را نسبت به مسئله وحدت و روابط د و سازمان اعلام کرد ماید و نه در باره تغییر احتمالی نظراتتان نسبت به توافقات قبلی توضیحی داده اید، در حالی که ضرورت یک موضع گیری روشن و قاطع در قبال این مسائل، در قبال مسئله وحدت، مسئله روابط د و سازمان، مسئله اصلی انتقادات فیما بین و تعیین شیوه های حل این اختلافات و ... هر روز بیشتر از پیش احساس می شود • (این ضرورت را حوادث خونبار و اسف انگیز ماه های اخیر بهینه و باشدت باز هم بیشتری نشان داد) • باین ترتیب خود داری شما از توضیح سیاست خود تسان نسبت به مسئله وحدت بطور کلی و روابط د و سازمان بطور خاص، خود داری از بارز تغییر احتمالی نظراتتان نسبت به توافقات قبلی یا تأیید مشخص و قاطع آن، همچنین عدم توضیح در باره نقض توافقات گذشته مابین د و سازمان (انتشار مقاله فوق) — الذکر در نبرد خلق شماره ۷ — و تبلیغات ضد مجاهدی در داخل سازمانستان چیزی جز قدمی به قهقرا و افزودن بر تاریکیها و ابهامات موجود حاکم بر روابط فعلی د و سازمان نخواهد بود •

هم اکنون نه تنها اندیشه وحدت د و سازمان، اندیشهی قرار دادن یک هدف مشخص در مقابل روابط د و سازمان و سازمان دادن تمام فعالیت های عملی و نظری در این سمت و در تحت رهبری و مسئولیت یک کمیته مشترک از عناصر د و سازمان، همچنان بر زمین مانده است، بلکه همان روابط عسادی و معمول گذشته نیز امروز مورد تردید قرار گرفته است • امروز روابط د و سازمان در فضایی حرکت دارد که سه پردی ابهام و غبار اوهام آنرا محاصره کرده است • هر چه در این فضا جلوتر می روم نقاط روشن آن کم تر و تیرگی و ابهام آن افزون تر می گردد •

(۱) — لحاظ ارتباط کاملاً نزدیکی که آخرین نامی ما با مطالب مورد بحث در این مقدمه دارد، متن کامل این نامه را در آخر همین نوشته نقل کرده ایم •

بدین قرار چشم انداز روابط د و سازمان - هرآینه روند کنونی ادامه یابند -
 بهیچوجه نقطه‌ی روشن و امید بخشی را نتواند نمود .
 چنین چشم انداز تاریک و ناامیدانهای برای روابط د و سازمان بی‌تردید نمی -
 تواند موجب تأسف عمومی ما و تمام کسانی نشود که نسبت به سرنوشت جنبش مسلحانه
 پیشتاز ، بقاء و پیروزی آن و همچنین زندگی و استحکام جنبش انقلابی ایران
 احساس مسئولیت می‌کنند .

رفع‌ای مرکزى !

اینك رفع بسیاری از ابهامات و تیرگی‌های موجود در روابط د و سازمان ، به
 اقدام شجاعانه‌ی شما در تعیین صریح و قاطع هدفهایی که در رابطه با
 سازمان ما و سایر نیروهای انقلابی جنبش دنبال می‌کند ، وابسته است . همان‌طور
 که تکامل بعدی جنبش انقلابی ما ، قدرت بیشتر و گسترش موقعیت توده‌ای آن در يك
 مرحله - مرحله‌ی فعلی - منوط به درك ضرورت وحدت نیروهای انقلابی خلق و جلوتر
 از همه وحدت کامل د و سازمان ما و شماست .

بدین‌قرار پیشنهادات فوری ما برای رفع ابهامات و تیرگیهای حاکم بر روابط د و سازمان عبارتست از :

- ۱ - روشن شدن سیاست اصولی شما نسبت به مناسبات د و سازمان ، نسبت
 به مسئله وحدت و چگونگی راهپایسی که برای رسیدن به آن مورد قبول قرار می‌دهید
 - ۲ - توضیح درباره‌ی نقض یکطرفه‌ی توافقات گذشته‌ی د و سازمان
 - ۳ - تشکیل يك کمیته‌ی مشترک از اعضا د و سازمان با وظایف زیر :
- الف : رسیدن به توافق بر سر اصلی‌ترین و عاجل‌ترین هدفی که در مقابل
 مناسبات د و سازمان قرار دارد .
- ب : توافق بر سر خط منشی اساسی و کلیه‌ی اقدامات و فعالیت‌های

- مشترکی که برای رسیدن به هدف توافق شده باید انجام گیرد .
- ج : تمرکز یافتن مسئولیت هدایت ، رهبری و کنترل نشریهی بحث در این کمیته .

۴ - ادامهی انتشار نشریهی بحث ، تحت رهبری و کنترل کمیتهی مشترک ،
منطبق با هدفها و خطوط توافق شده در بند الف و ب .

رفقا !

ما بسیار مناسب تر دیدیم که نخست مسائل فیما بین را با خود شما در میان بگذاریم و سپس در انتظار پاسخ شما باشیم . روش ما اکنون روش انتظار است . شاید تا کنون به اندازهی کافی نشان داده باشیم که ما تا آنجا که از نظر اصولی امکان پذیر بوده کوشش برای جلوگیری از گسیختگی قطعی را رها نکرده ایم .

مواضع دوری و بیرون سازمانی ما دربارهی شما - روابط گذشتهی دو سازمان - از جمله نشریهی که هم اکنون در مقابل شماست ، نمونههایی از این کوشش و نمونههای دیگری از آمادگی برای هر گونه نزدیکی اصولی را از طرف ما نشان می دهد . شما با مطالعهی مقالات همین نشریه می توانید به صبر و حوصله ای که ما در قبسال بسیاری از قضایای ناگوار نشان داده ایم ، صبر و حوصله ای که مسلماً خالی از امید به بهبود و اصلاح نبوده است ، پی ببرید . هم اکنون نیز بنظر ما تا موقعی که دو سازمان می توانند اختلافات اصولی خود را با اتکا به توده های سازمانی خود ، در میان خود حل کنند ، لزومی به کشاندن این اختلافات در سطح خارج دو سازمان نیست .

تجربیات این همکاری و تفاهم نیز بعداً می تواند بطریقی مثبت برای نیروهای دیگر جنبش بازگو گردد . اما اگر هیچیک از پیشنهادات مانی تواند مورد قبول شما باشد ، اگر شما لزومی به اتخاذ مواضع قاطع و ضریحی نسبت به مسائل مورد بحث

در فوق نمی بینید و بالاخره اگر هیچگونه مسئولیتی در قبال ضروریاتی که وحدت نیروهای انقلابی موجود در جنبش و جلوتر از همه وحدت دوسازمان ما و شما را ایجاد کرده است ، احساس نمی کنید و حاضر نیستید يك راه حل عملی ، روشن و قاطع برای آن ارائه بدهید ، آنگاه مسلماً گسیختگی قطعی است . مسئولیت تام و تمام ایمن گسیختگی بعهدہی شما خواهد بود و در آن صورت ، روشن است که ما در ادامہی مبارزہی خود ، برای تحکیم و پاسخ به ضروریات انقلابی جنبش ، در ادامہی مبارزہ برای تأمین وحدت نیروهای انقلابی خلق و در یطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری ، در سطح جنبش و جامعه با شما نیز مواجه خواهیم بود ، زیرا " وحدت " دیگر نه از طریق کار در میان توده های دوسازمان ، بلکه از مبارزہی يك مبارزہی ایدئولوژیک گسترش یافته در سطح جامعه عبور خواهد کرد . واضح است که در چنین صورتی ما هیچگونه تردیدی در پیمودن قاطع این راه به خود راه نخواهیم داد .

۱۳۵۵ / ۶ / ۳۱

آخرین نامه

«مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران»

به

«مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»

رفقا!

همانطور که مطلع هستید، از یکسال پیش تاکنون، در سطح رهبری دو سازمان ما و شما، مذاکراتی در جهت وحدت دو سازمان جریان داشته است. این مذاکرات متأسفانه با شهادت درخشانگری جمعی از رفقای فدائی، از جمله رفقای رابط سازمان شما با لاجبار متوقف گشت و بعداً نیز دو رفیق رابط جدید که در شرایط اضطراری روزهای بحرانی تیرماه، با ما تماس گرفتند، از ادامه مذاکرات سیاسی مابین دو سازمان بطور موقت خودداری کرده و پیشنهاد کردند که صرفاً در بابت همکاریهای تاکتیکی صحبت شود که ما نیز به دلیل همان شرایط خاص، بلافاصله موافقت خودمان را اعلام کردیم.

از آن زمان تاکنون بیشتر از دو ماه و از زمان شروع ضربات و قطع مذاکرات بیشتر از سه ماه می‌گذرد.

در این فاصله مسلماً رفقا موفق گشته‌اند امر بازسازی مقدماتی و استقرار سازماندهی جدید را به انجام برسانند. از این نظر ما موقعیت را مناسب تشخیص داده‌ایم. خواهشیم نظر رفقا را راجع به کیفیت ادامه این مذاکرات، ادامه بحثهای مربوط به مناسبات میان دو سازمان، مسئله وحدت و... خواستار شویم. این امر از این جهت نیز خواه ناخواه ضرورت پیدا می‌کند که با شهادت رفقای

رابط و تغییر اجباری کادر قدیم رهبری سازمان شما ، ما طبیعتاً خواستار روشن شدن مجدد سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق ، در قبال مسئلهی مناسبات مابین دو سازمان باشیم .

واضح است که سیاست مادر قبال مسائل فوق الذکر کماکان بر پایهی همان اصول و روشهای طرح شدهی قبلی ، مضبوط در نوار مذاکرات مابین دو سازمان قرار دارد . باین توضیح اگر رفقاً مایل به ادامهی سیاست " کوشش برای رسیدن به تفاهم و وحدت دو سازمان " هستند ، طبیعی است که یک جلسهی شصت حضوری برای تنظیم و تحکیم روابط آیندهی دو سازمان و تعیین سرنوشت مباحثات نیمه تمامی که بین دو سازمان جریان داشته است ، ضروری می باشد .

در صورت موافقت ، ما می توانیم تهیهی امکانات تاکتیکی مربوط به این نشست رابعهده بگیریم .

اما در غیر این صورت ، هرگاه رفقاً نظرات جدیدی دربارهی آیندهی مناسبات دو سازمان دارند ، روشن است که لازم خواهد بود تا ما را در معرض نظرات صریح خودشان نسبت بسامین روابط قرار بدهند . بهر حال منتظر پاسخ شما دربارهی این موارد هستیم . در ضمن تذکر دو نکتهی مهم در اینجا ضروری خواهد بود :

نکتهی اول اینکه : بنظر ما امر اعتلا سیاسی هر یک از گروهها و سازمانهای مسلح انقلابی و تحکیم و تقویت مبانی سازمانی آنها (بعنوان مثال کوششهایی که هم اکنون شما در امر بازسازی و تحکیم سازمانی خودتان در پیش دارید) نمی تواند از امر اعتلا سیاسی کل جنبش مسلحانه (گسترش موقعیت توده ای آن) و تحکیم و تقویت کل سازمان جنبش جدا باشد . همانطور که ضربات سهمناکی که در حدود یک سال اخیر بر پیکر جنبش وارد آمد ماست و ضربات بزرگتری که در آینده بسیار محتمل خواهد بود از عدول از امر وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت کامل نیروهای مارکسیستی - لنینیستی معتقد به خط مشی مسلحانه ی پشتاتز جدا نبوده

و درآینده نیز جدا نخواهد بود .

بدینقرار از نظر ما حتی کوششهای تاکتیکی ، کوشش برای تحکیم موقعیت سازمانی سازمانهای انقلابی موجود و ضربه ناپذیری آنها ، به نحوی که مثلاً مانع از تکرار ضربات اردیبهشت تا تیرماه سال جاری بر سازمان شما بشود ، در این مرحله از رشد جنبش انقلابی ، نمی تواند از کوشش برای وحدت نیروهای انقلابی خلق ، یعنی از سمت اساسی استراتژیکی خودش جدا باشد . همانطور که درآینده نیز - هرآینه به چنین ضرورتی پاسخ مناسبی داده نشود - مسئولیت ضربات محتمل وارد بر عریک از نیروهای جنبش انقلابی ، مسلماً نمی تواند بردوش همه نیروهای آگاه و پیشتاز خلق و جلوتر از همه بردوش نیروهای انقلابی کمونیستی جنبش ، مخصوصاً در این مرحله ، سازمان ما و سازمان شما قرار نگیرد .

بدنیال چنین درکی از مسئولیت در قبال بقا و رشد نیروهای جنبش است که ماکوشش برای تحقق امر وحدت را ضرورتی تعیین کننده تلقی کرده و معتقدیم نادیده گرفتن این ضرورت و عدم توجه به رابطه بسیار مستحکم که بین شرایط حیات و رشد یک سازمان و شرایط حیات و رشد کل جنبش وجود آمده ، منشایی جز تشنگ نظری - های خرد بورژوازی ، خودخواهی های فردی ، انفراد منش و شغف کرانه و تعصبات قسمتی و گروهی نداشته و به نتیجه ای جز متلاشی شدن جنبش کمونیستی نوپسای میهنمان - لااقل در یک مرحله - و از هم گسیختگی و تلاشی جنبش نویسن انقلابی خلق منجر نخواهد شد .

نکته ی دوم عبارتست از : ابراز این امیدواری که نظرات و پیشنهادات صمیمانه ما بهمان گونه که با صراحتی قاطع ، ناشی از اعتماد ریفقانه به شما طرح شده اند ، به همان گونه که صرفاً از روی احساس مسئولیت انقلابی نسبت به سرنوشت جنبش مطرح گشته اند ، با همان روحیه ی فارغ از هرگونه حسابگریهای دیپلماتیک معمول در اغلب نیروهای سیاسی غیر پرولتری ، از طرف شما استقبال شود .

ما معتقدیم مناسبات ما و شما، بعنوان دو سازمان انقلابی مارکسیستی —
 لنینیستی که در روی یک سرزمین و برای یک هدف و مقصود مبارزه می کنند، نمی تواند
 و نبایسد از ملاحظات دیپلماتیک بورژوازی تبعیت کند. تصویری از این قبیل که
 مثلاً " ما هم اکنون ضربه خورده ایم و ممکنست در یک مذاکره یا مباحثه ی سیاسی
 دارای آن موضع قدرت لازم نباشیم " و یا " انتظار برای آن که نیروهای انقلابی
 دیگر به آن اندازه ضعیف بشوند که خود بخود شرایط ما را برای هرگونه اتحاد و
 همکاری قبول کنند و یا مثلاً ما مستقل از رشد نیروهای انقلابی دیگر جنبش آنقدر قوی
 شویم که نظراتمان را به نیروهای دیگر دیکته کنیم و الخ " (۱)، مسلمانان
 تصویری مبتنی بر ملاحظات تنگ نظرانه ی دیپلماتی بورژوازی و انتظارات اپورتونیستی
 — ایده آلستی یک خود نگر گزیده بین چیز دیگری نیست. واضح است که نکات
 فوق مسلماً در مد نظر شما نیز خواهد بود. همانطور که ما نیز بطور کامل به آن
 توجه داریم. با این وصف تذکر آنها در اینجا به این دلیل لازم بود که دیگر
 جای هیچگونه ابهام و ملاحظه کاری در روابط دو سازمان باقی نمانده و رفقای دو
 سازمان، مسائل فیما بین را با فراغ بال، بطور صریح و باز مطرح سازند.

پیروز باشید

با درود:

"سازمان مجاهدین خلق ایران"

۱۳ / ۶ / ۱۳۵۵

(۱) — چیزی که عملاً امکان نداشته و در شرایط جنبش ما به نایبوی مبلغین
 کوتاه نظر چنین نظرانی خواهد انجامید.

اولین نامه ی " مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران "
 " سازمان چریک های فدائیان خلق "
 پیرامون روابط با " جبهه ملی خارج - بخش خاورمیانه "

رفقا !

۱- ...

۲- ...

۳- خبرهایی رسیده بود از رفقای خارج از کشور راجع به برخی موضع گیری ها
 که رفیق نماینده ی شما در رابطه با مسئله ی رادیو و اتحاد با جبهه ها با هم
 آورده بود . از قرار معلوم رفقای مادر آنجا نسبت به این مواضع انتقادات شدیدی
 دارند . البته ما هنوز از ریز قضیه مطلع نیستیم ولی گویا اساس مسئله بر سر همان
 وارد کردن جبهه ایها بعنوان يك پای مستقل در قضیه ی رادیو (یا در سایر
 موارد) باشد که رفیق رابط شما موافق این مسئله و رفقای ما مخالف آن هستند .
 سؤال ما این بود که نظر رفیق رابط شما در خارج دقیقاً منعکس کننده ی سیاست
 رسمی شما در مورد اتحاد با جبهه ایهاست و آیا این موضع از طرف شما تأیید
 می شود یا نه ؟ مسئله ی دیگر مسئله ی موضع گیری احتمالی است که رفقای خارج
 ممکن است در رابطه با اقدامات اخیر رفیق رابط شما و جبهه ایها داشته باشند که
 البته مادر صد کسب اطلاع از ریز قضایا خواهیم بود . ولی لازمست شما نیز قبلاً
 نظر خود تان را در این باره به ما اعلام کنید .

اسفند ماه ۱۳۵۴

پاسخ "مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق"

—————

"سازمان مجاهدین خلق ایران"
پیرامون روابط با "جبهه ملی خارج" - بخش خاورمیانه

رفقا سلام .

در مورد مسئله ی رادیو و شرکت جریان سوم در فعالیت های آن باید بگوییم که حق شرکت در این کار بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان در اختیار دارد به او داده شده است . آنها نیرویی هستند متشکل و صاحب هویت در خارج و در بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند . رابطه با آنها را بطور دوستی و همکاری است . رفقای ما در خارج نیز در همین چارچوب عمل می کنند .

فعالیت های عملی این جریان تا بحال اساسا در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده است . فعالیت های رادیویی قبلی مثل سروش و مین پستان اساسا با اقدامات این جریان به وجود آمده و اداره می شد . همچنین موج اخیر با فعالیت آنها و از طریق روابط آنها به دست آمده است لذا مسئله ی طرد این جریان عملی نیست . ما ضمنا همانطور که در جلسه گفتیم با آنکه از نظرایدئولوژیک با برخی عناصر آنها توافق نداریم فعالیت هایشان را مثبت می دانیم . البته منظور فعالیت های عملی - شان در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است .

نماینده ی ما در خارج مواضعش مورد تأیید ماست ولی ضمنا اگر اشتباهی کرده باشد به او انتقاد خواهیم کرد و تمام انتقادات شمارا هم ضمن طرح انتقادات سازمانی برایشان ارسال کرده ایم تا خط کار خود را اصلاح کنند .

از شما می خواهیم که هرگونه شکالی در روابط مشاهده می کنید ، برای ما بنویسید

ما سازمان‌ها اقدام خواهیم کرد. مسایل فوق نیز شاید مدتی بعد پس از آنکه جریان سوم تکلیف مشخص‌تری از لحاظ موضع‌گیری درونی پیدا کند روشن تر شود. بهر حال فعلاً سیاست ما اعمال فشار و طرد جریان سوم نیست. همچنین مواضع اصولی شما را تا جایی که با خط استراتژیک مان خوانایی داشته باشد مورد پشتیبانی قرار می‌دهیم که البته این امر به نتایج بحث‌های درون دو سازمان و مشخص شدن دقیق تر مواضع سیاسی و استراتژیکی شما ارتباط خواهد داشت.

دست‌رقما را می‌فشاریم
با ایمان به پیروزی راهمان

اولین تحلیل در دومین نامه
مرکزیت «سازمان مجاهدین خلق ایران»
به
«سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»
پیرامون روابط با
«سازمانهای جبهه ملی خارج - بخش خاورمیانه»

دومین نامه ...

"... مبارزه ی حزبی به حزب
نیرو و حیات می بخشد • بزرگترین
دلیل ضعف حزب • پراکندگی و ابهام
حدود صرحا مشخص است • حزب بسا
تصفیه ی خوش است حکام می یابد ..."
از نامه لا سال به کارل مارکس
نقل از: " چه باید کرد "

رفقا ! درود های گرم ما را بپذیرید •

در مورد مسئله ی رادیو کلا مسایل مربوط به ارتباط با گروهها و محافل خارج از کشور
از جمله ارتباط با " سازمانهای جبهه ی ملی خارج از کشور - بخش خاور میانه " -
که منبعه به لحاظ رعایت اختصار آنها "جبهه ی ملی خارج - بخش خاور میانه" -
خواهیم نامید - ما نظرات و ملاحظات داشتیم که بطور کوتاه و بسیار مختصر در همان
جلسه ی بحث حضوری به آنها اشاره کردیم • اما با توجه به مفاد نامه ی اخیر شما
مخصوصا از این جهت که تأکید شده بود: " اگر در روابط رفا با "جبهه ی ملی
- بخش خاور میانه" اشکالاتی بنظر ما می رسد مطرح کنیم " ، لازم دانستیم نظرات
و ملاحظات مورد اشاره در فوق را اکنون بطور مشروح تری بنظر رفا برسانیم •
ماهیت رابطه با گروههای سیاسی خارج از کشور
و ضوابط انتقالی این ارتباط از نظر ما :

ط
شاید شما نیز با ما موافقت داشته باشید که آنچه مسئله ی اساسی رادارتیبا
سازمانهای انقلابی مسلح داخل (ما و شما) با گروهها و نیروهای خارج از کشور
تشکیل می دهد نفس این ارتباط و یا ضرورت و لزوم آن نیست • و باز شاید در اینکه

باید از نیروهای موجود در خارج از کشور به نفع استحکام و تثبیت جنبش مسلحانه استفاده کرد و حتی الامکان این نیروها را در همین رابطه سازمان داد، نه ما و نه شما حرفی نداشته باشیم. بنابراین مسئله‌ی اساسی در این میان چیست؟

به نظر ما این مسئله عبارتست از ضوابط و معیارهای این ارتباط و یا عبارت روشن تر عبارت از تعیین آن مرزهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژیکی است که یک سازمان انقلابی با خط مشی معین وارد درجه‌ی نبرد را - و در اینجا با خط مشی مسلحانه را - از یک سازمان صنفی - سیاسی، بدون هویت مشخص ایدئولوژیک که حد اکثر فعالیت عملی آن در پشت جبهه قرارداد جدایی کند.

لنین می‌گوید: "پیش از آنکه متحد شویم و برای آنکه متحد شویم ابتدا بطور قاطع و صریح لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم".

بدین قرار ما معتقدیم بدون یک مرزبندی دقیق و اصولی، در سه زمینه ماهیت اجتماعی (طبقاتی)، سمت سیاسی و مواضع عملی بین خود و این گروه‌ها هیچگونه وحدت یا اتحاد و یا همکاری سالم و انقلابی نمی‌تواند برای ما و یا هر سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی دیگری وجود داشته باشد.

اما این خط فاصل چیست و این مرزبندی‌ها در این سه زمینه‌ی مشخص و اصولی کدام است؟ اجازه بدهید که ملاحظات اصولی فوق را در همین موضوع اخیر که مورد بحث متقابل ما و شما قرار گرفته است مورد توجه قرار دهیم. منظور ما همان رابطه با "جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه"، و خطوط فاصل و نتیجتاً خطوط مشترکی است که ما می‌توانیم بین خودمان و آنها ترسیم نماییم.

"جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه" همانطور که از اسم آن نیز مشخص است سازمانی است ملی با تالیفات ضد امپریالیستی که اصلی‌ترین فعالین آنرا دانشجویان ایرانی مقیم خارج و برخی روشنفکران مترقی ضد امپریالیست مقیم خارج (یا گروه‌ها و محافل سیاسی دانشجویی فعال در جبهه) تشکیل می‌دهند.

فعالیت‌های عمده‌ی "جبهه‌ی ملی-خارج" - بخش‌خاورمیانه" تاکنون عبارت بوده است از:

۱ - انتشار نشریه‌های تحت‌عنوان "باخترامروز" • کلیشه نام دکتر فاطمی - سخنگوی دولت مصدق و وزیر امور خارجه‌ی او - در سرلوحه‌ی همه‌ی شعارهای آن، به عنوان بنیادگذار این نشریه، تاکید مستقیمی است از طسرف ناشین آن مبنی بر آنکه بهر حال ارتباط این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج کشور) با اسلاف اصیل ملی خود در سالهای ۲۰ به بعد، هنوز برقرار است و شاید این معنی که "جبهه‌ی ملی خارج کشور" ادامه دهنده‌ی هدف و برنامه‌ی همان جبهه‌ی ملی سالهای ۲۰ به بعد است! بهر صورت صرفنظر از هرگونه نامگذاری، این روزنامه (نشریه) بطور کلی تعایلات ضد امپریالیستی و احساسات دموکراتیک بخش‌هایی از محافل دانشجویی - روشنفکری ایرانی مقیم اروپا را منعکس می‌سازد. تعایلات چپ در آن دیده می‌شود، اما فاقد یک موضع مشخص ایدئولوژیک است • این عدم موضع مشخص ایدئولوژیک همانطور که بعداً نیز خواهیم دید دقیقاً با همان ماهیت سیاسی - اجتماعی سازمان انتشار دهنده‌ی آن قابل توجیه است •

۲ - شرکت در فعالیتهای صنفی - سیاسی - دانشجویی در خارج کشور و جلب سمپاتی بخشی از دانشجویان عضو کفدراسیون محصلین ایرانی خارج از کشور.

۳ - تبلیغاتی به نفع مبارزین داخل • این تبلیغات البته در کادر همسان تبعیت از احساسات دموکراتیک و تعایلات ضد امپریالیستی گروه‌های دانشجویی خارج معنی داده و "جبهه‌ی ملی خارج" اجباراً می‌بایست به چنین نیاز و تعایلی در فعالیتهای ارگان سیاسی اش پاسخ بدهد • البته این تبلیغات نیز به مرور از شکل تمام جنبشی و بی قید و شرطش خارج شده و به دو قسمت کاملاً مجزا

تبدیل می‌گردد. قسمت اول کلاً اختصاص به تجلیل از سازمان شما و اشتها برانگیزان آن ... پیدا می‌کند و قسمت دوم بطور منفی، صرف تحریف اخبار و واقعیت‌های جنبش‌حتمی برخی موضع‌گیری‌ها و تبلیغات موزیانه علیه سازمان ما می‌گردد (۱)

با این توصیف اکنون می‌توان روشن کرد که مضمون اجتماعی - سیاسی - ایدئولوژیک فعالیت‌های "جبهه‌ی ملی خارج" - بخش خاورمیانه "چه می‌باشد (۲)، جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه عبارت از سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی است که حتی بنا به مقدماتی‌ترین و در عین حال روشن‌ترین معیارهای مارکسیستی - لنینیستی فاصله‌ی بسیار عمیق و کیفی با یک سازمان متشکل از انقلابیون حرفه‌ای و با یک جبهه‌ی انقلابی متشکل از سازمان‌های انقلابی دارد. این فاصله در همه‌ی معانی سیاسی - علمی - ایدئولوژیک‌اش مورد نظر می‌باشد. لنین می‌گوید:

"تردپونیونیزم، چنانکه بعضی‌ها گمان می‌کنند به هیچ وجه ناسخ و نافی هرگونه "سیاست" نیست. تردپونیونها (سازمان‌های صنفی) همیشه تا درجه‌ی معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه‌ی سیاسی ((لیکن نه مبارزه‌ی سوسیال دموکراتیک)) نموده‌اند." (پایان نقل قول)

(۱) - در مورد این انفکاک و ماهیت و علل آن فعلاً به دلیل طرح مسایل مهم‌تری که مورد نظر اصلی ماست وارد بحث نمی‌شویم؛ چرا که اولاً این موضع، خود محسوس علل و عوامل دیگری است ثانیاً از این جهت که بهر حال اگر شما در قبال جبهه‌ی ملی خارج موضع‌گیری اصولی‌ای بکنید، این تبلیغات در مجموع به نفع جنبش بوده که مسلماً نمی‌تواند از منافع ما جدا باشد. همانطور که گفته شد منظور ما در اینجا فقط مشخص کردن عمده‌ترین فعالیت‌های عملی جبهه‌ی ملی و از آنجا تعیین مضمون سیاسی - اجتماعی این فعالیت‌ها است.

(۲) - البته اینکه جبهه‌ی ملی خارج تا کنون اهداف اصولی خود و برنامه‌ی مشخص سیاسی‌ای را بطور مدون اعلام نکرده است (غیر از همان شعار و تیتروهای ...)

از این قرار وقتی می‌گوییم جبهه‌ی ملی خارج یک سازمان صنفی - سیاسی - دانشجویی است به معنای آن نیست که جبهه فاقد هرگونه محتوای عملی و نظری یک مبارزه‌ی سیاسی است بلکه مورد نظر در اینجا تکیه روی تفاوت این مبارزه سیاسی که بهر حال وابسته به نوعی محدودیت‌های صنفی و طبقاتی است با فعالیت - انقلابی و مبارزه‌ی سیاسی یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی می‌باشد .

حال اگر بخواهیم تعریف فوق را با معیارهای مربوط به فعالیت‌های صنفی - سیاسی و یا سیاسی - انقلابی در یک کشور با النسبه با شرایط دموکراتیک که امکان اینگونه فعالیت‌ها نیز بهمان نسبت بطور آزاد در آن موجود است مقایسه کنیم ، مضمون فعالیت جبهه‌ی ملی ، چیزی خواهد بود درست در حد مضمون فعالیت صنفی - سیاسی یک سازمان دانشجویی که البته تفاوت کیفی ای با " فعالیت - انقلابی " در همان کشور خواهد داشت منتهی اگر " در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمانهای حرفه ای (صنفی) و سازمانهای سیاسی کاملاً روشن است . . . و در باره‌ی اینکه در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه - های حریفه ای یا سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای سخنی هم نمی‌تواند باشد " (۱)

کلی که معمولاً در روزنامه‌ی باختر امروز منعکس می‌شود (اولاً نمی‌تواند مانع از تشخیص هدف‌های مضمون اصلی فعالیت او باشد ثانیاً نمی‌تواند باعث مشتبه شدن باشد و مضمون فعالیت‌ها حتی یک سازمان یا گروه ملی ای که مستقیماً در جبهه‌ی نبرد شرکت دارد بشود (مثلاً یک گروه مذهبی یا غیرمذهبی فعال در داخل) هرچند که گروه جبهه‌ی ملی خارج این موضوع را نادیده گرفته و مرز خویش را تاکنون نه با آن اندیشمندی‌ها و عملی که به حق به نام جبهه‌ی ملی اصلی (داخل) آنطور که نزدیک مردم معروف و شناخته شده است ، مشخص کرده باشد و نه نام و عنوان واقعی متناسب با فعالیت‌های واقعی خود و مضمون اصلی آنها را انتخاب کرده باشد ، بهر حال هیچکدام از اینها باعث نمی‌شود که ما نتوانیم موضع اجتماعی - سیاسی جبهه‌ی ملی خارج را به درستی تشخیص بدهیم .

(۱) - لنین این تفاوت را بطور عمد ، مخصوصاً بین یک سازمان انقلابی مرکب از

در عوض در کشورهایی با حکومت مطلقه و دیکتاتوری (مانند ایران) از آنجا که هرگونه فعالیت‌های صنفی و هرگونه محفل یا گروه صنفی - سیاسی ممنوع است، به سادگی ممکن است این تفاوت در پشت سر ضرورت فعالیت مخفی برای هر دو نوع فعالیت، پنهان مانده و عده‌ای را نسبت به نوع و مضمون کیفیتا متفاوت فعالیت‌های صنفی با فعالیت‌های واقعا انقلابی به اشتباه بیاندازد.

این تعریف که مستقیما از مضمون فعالیت این گروه (جبهه‌ی ملی خارج) بررسی ماهیت اجتماعی و سمت سیاسی آن (چه در تئوری و چه در عمل) بدست می‌آیند می‌تواند خود به وسیله‌ی روشن تر شدن ابعاد دیگر همین هدف‌ها و توجه به زمینه‌های دیگری از فعالیت‌های عملی‌ای که هم اکنون و یا تاکنون جبهه‌ی ملی انجام داده تایید شود :

انقلابیون حرفه‌ای (يك سازمان سوسیال دموکرات) و سازمانهای حرفه‌ای کارگری که البته فعالیت‌های سیاسی‌ای هم داشتند مورد توجه قرار می‌دهد که عینا در مورد سایر سازمانهای حرفه‌ای غیر کارگری نیز (حتی به طریق اولی) مصداق دارد. عین گفتار لنین در این باره چنین است :

"در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمانهای حرفه‌ای و سیاسی کاملا روشن است همانطور که فرق بین ترندیونیوها و سوسیال دموکراسی روشن است. مناسبات آخرها با اولیها بدیهی است که در ممالك گوناگون بر حسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، کم و بیش نزدیک پیچیده و غیره می‌باشد (از نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیکتر و حتی المقدور کمتر پیچیده باشد) لیکن در باره‌ی اینکه در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه‌های حرفه‌ای با سازمان حزب سوسیال دموکرات منطبق شود جای بحثی هم نمی‌تواند باشد. اما در روسیه در نظر اول سمتگیری حکومت مطلقه هرگونه تفاوتی را بین سازمان دموکرات و اتحادیه‌ی کارگری از میان می‌برد زیرا هرگونه اتحادیه‌های کارگری و هرگونه محفلی ممنوع است و..." (صفحه ۱۸) (چپاید کرد)

جبهه ملی تاکنون علاوه بر سازمان دادن برخی فعالیتهای دانشجویی در خارج و مشارکت در هدفهای سیاسی و صنفی آنها ، بطور مشخص مدعی انتخاب هدف پشتیبانی از مبارزین داخل کشور نیز بوده است . این هدف بطور مطلق و صرفنظر از هرگونه استتباط فرصت طلبانه از آن ، هدف درستی است و جبهه ی ملی با آن خصوصیات اجتماعی و سازمانی که بر شمرديم مجبور است چنین هدفی را مورد قبول قرار دهد (توجه کنید به پایگاه اجتماعی این سازمان و فشار جنبش دانشجویی خارج از کشور) . اما این هدف ، از آنجا که کاملاً محدود و مشروط به فعالیتهای مبارزین داخل است تنها و حداکثر می تواند يك نقش ثانوی ، يك نقش به اصطلاح پشت جبهه ای برای گروه جبهه ی ملی خارج به وجود آورد (تازه اگر صادقانه در اجرای همین هدف کوشا باشد) و این همانطور که بعداً هم خواهیم دید درست مخالف آن استتباطی است که شما از مضمون فعالیتهای جبهه مبتنی بر جریان سوم بودن آن ابراز داشته اید . در واقع جبهه ی ملی خارج بعنوان يك سازمان مترقی دانشجویی (مانند هر سازمان صنفی - سیاسی مترقی دیگر در داخل چنانچه شرایط دموکراتیک فراهم بود) وظیفه ی اصلی خود را (حمایت از مبارزه ی سیاسی و انقلابی خلق) قبول کرده و مجبور است در راه اجرای آن صادقانه عمل نماید .

اینجا دو مسئله پیش می آید :

مسئله ی اول - آیا جبهه ی ملی خارج ، می تواند هدف دیگری غیر از حمایت بی قید و شرط از انقلابیون و مبارزین داخل را برای خود انتخاب نماید ؟ بعنوان مثال يك خط سیاسی مشخص مستقل از خط انقلابیون داخل برای خود انتخاب نماید ؟ این امر به دلایل گوناگون با ماهیت اجتماعی و هویت سیاسی فعلی جبهه ، ملی خارج مغایر است :

اولا : جبهه ی ملی خارج نمی تواند دارای يك ایدئولوژی مشخص باشد آنها تنها به دلیل جبهه (۱) بودنش بلکه به دلیل ماهیت و مضمون فعالیت این سازمان با ورقه در صفی بعد

به دلیل آنکه يك سازمان صنفی - سیاسی دانشجویی اساساً نمی تواند دارای هویت خاص ایدئولوژیک باشد (۲)

ثانیاً: هرگاه عده ای یا گروهی از جبهه ی ملی خارج جدا شده، یا به فرض محال همه ی عناصر آن به توافق بر سر يك خط سیاسی برسند و یا اگر همه ی این عناصر قبلاً نیز بر سر اصول يك ایدئولوژی مشخص توافق کرده باشند (چنین فرض محالی اجباراً چنین جملات و مفاهیم نادرستی چون "توافق در يك ایدئولوژی" و استعارات بدون محتوای دیگری از این قبیل را پیش می آورد؛ ولی ما می خواهیم مثال را در حد نهایی اش طرح کنیم) دیگر "سازمانهای جبهه ی ملی خارج کشور - یخش خاورمیانه" ای وجود نخواهد داشت. در آن صورت ما بلافاصله خواهیم پرسید فعالیت عملی این سازمان یا گروه جدید التاسیس در داخل ایران چیست؟ اگر موافق مشی مسلحانه است عملیات مسلحانه اش کجاست؟ اگر معتقد به کار سیاسی است، نتایج و موارد فعالیت عملی اش کجاست؟ اگر سازمان پشت جبهه است سازمان جلوی جبهه اش کجاست؟ اگر...

بنابراین این سؤال قابل پرسش است که شما چگونه يك جریان صنفی دانشجویی خارج از کشور را "جریان سوم" می نامید و آنرا همراه و همپای نیروهای انقلابی

(۱) - وقتی که می گوئیم جبهه ی ملی خارج ۰۰۰ باز هم لازم می دانیم تکرار کنیم که مراد ما در اینجا از مفهوم جبهه مطابق با همان واقعیات مربوط به فعالیت و محتوای سیاسی - اجتماعی این سازمان، یعنی جبهه ای است از سازمانها و گروه های دانشجویی خارج از کشور و این را نباید بهیچوجه با يك جبهه ی انقلابی مرکب از "نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد" اشتباه کرد.

(۲) - نداشتن هویت خاص ایدئولوژیک الزاماً به معنای آن نیست که جبهه ی ملی خارج دارای پایگاه های طبقاتی و اجتماعی خاص خود و لاجرم دارای ماهیت مشخص ایدئولوژیک نباشد. همانطور که قبلاً نیز توضیح دادیم، پایگاه اجتماعی جبهه ی ملی خارج، بخش هایی از دانشجویان (و روشنفکران) مرفقی ایرانی مقیم خارج است و طبیعتاً سیاست

داخل قرار می‌دهید ؟ در حالی که این جریان ، حتی اگر قادر باشد با استحاله و نفی موجودیت فعلی خود يك موضع مشخص سیاسی و ایدئولوژيك بگیرد ، تازه باز هم تا موقعی که مواضع مشخصا عملی‌ای در مبارزه ی انقلابی خلق نگرفته نمی‌توانند چنین موضعی را احراز کند . البته يك شق دیگر هم اینجامی‌ماند و آن اینکه این گروه یا سازمان جدید که البته ممکن است از فعل و انفعالات و استحاله های سیاسی - ایدئولوژيك جبهه ی ملی خارج به وجود آمده باشد بخواهد با پذیرفتن مشی مسلحانه در سازمان شما ادغام شود ؛ در چنین صورتی دیگر باز هم جریان سوسی وجود نخواهد داشت . این گروه یا سازمان جدید که حتی گفتیم به فرض محال ممکنست همه ی عناصر جبهه ی ملی خارج از کشور را دربرگیرد ، دیگر جزء سازمان شماست . ما و نیز دیگران باز هم با رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق رویرو خواهیم بود .

اما مسئله ی دوم - آیا جبهه ی ملی خارج کشور می‌تواند از انجام ایسین وظیفه - حمایت بی‌قید و شرط از انقلابیون داخل و مبارزه ی انقلابی جاری - بعنوان وظیفه اصلی خود سرباز زند ؟ البته می‌تواند ؛ اما آن وقت دیگر حتی يك سازمان مترقی ضد رژیم ، ضد امپریالیست ، نمایندگی واقعی تمایلات مترقی همان قشرهای دانشجویی اروپا هم نیست و در آن صورت دیگر دلیلی هم ندارد در چنین کسادری درباره اش صحبت کنیم ؛ چراکه چنین سازمانی به دلایل قاطع و بیشماري تنها شایسته ی افشاء شدن بعنوان يك ارگان ضد انقلابی و اپورتونیستی است .

نتیجه بگیریم :

- ۱ - " جبهه ی ملی خارج " يك سازمان صنفی - سیاسی دانشجویی با هدفهای مترقی ضد امپریالیستی در خارج از کشور است . پایگاه اجتماعی ایسین

ایدئولوژی و نیز هم بدین دلیل و هم به دلیل تحلیل و ارزیابی مضمون اجتماعی جهت گیرهای سیاسی و عملی او ، در حیطه ی سیاست دموکراتيك و ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌گیرد .

سازمان و مضمون اصلی فعالیتهای آن نیز در این تعریف کاملاً قابل تشخیص است.

۲ - "جبهه‌ی ملی خارج ... " بعنوان يك سازمان پشت جبهه — موظف است از مبارزه‌ی انقلابی داخل حمایت کند — رهبری جبهه مدعی است این وظیفه را تا کنون انجام داده است — ما اساس استدلال را فعلاً بر همین ادعا می‌گذاریم و راجع به انتقادات خودمان در این موارد فعلاً صحبتی نمی‌کنیم .

۳ - رابطه‌ی يك سازمان انقلابی با چنین ارگانی ، از همان قوانین و ضوابطی تبعیت می‌کند که ارتباط با يك سازمان صنفی — سیاسی مترقی (مثل يك سازمان مترقی دانشجویی یا يك سازمان سندیکایی مترقی فلان حرفه) در این باره باز هم توضیح خواهیم داد .

انتقادات ما به نظرفقا درباره‌ی موضع جبهه ملی خارج از کشور :

ما تا اینجا با تعریفی که از ماهیت اجتماعی ، سمت سیاسی و مواضع مشخص عملی جبهه‌ی ملی خارج ... بعمل آوردیم ، کاملاً معین کردیم که سرور میان خودمان را با جبهه‌ی ملی خارج چگونه تعیین می‌کنیم . بدینقرار مناسبات ما نیز با این سازمان ، هرگونه وحدت و همکاری با آن نمی‌تواند از این مرزبندی مشخص جدا باشد . اکنون می‌توانیم با اتکا به این مرزبندی که البته می‌تواند مسرود قبول شما نباشد ، به بررسی و پاسخ به نامه‌ی اخیر شما در این باره (ارتباط با جبهه) بپردازیم .

شمانوشته اید :

" آنها نیرویی هستند متشکل و صاحب هویت در خارج و در بسیاری از مجامع و محافل دارای امکانات و نفوذ هستند . رابطه با آنها رابطه‌ی دوستی و همکاری است . رفقای ما در خارج نیز در همین چارچوب عمل می‌کنند ."

رفقا! سؤال ما اینست: در اینکه "آنها متشکل هستند"، صاحب هويت در خارج هستند و در بسیاری از مجامع و محافل نفوذ و امکانات دارند"، هیچ صحبتی نیست. صحبت بر سر این است که آنها حول چه محور سیاسی ای متشکل هستند؟ مضمون اصلی فعالیت سازمانی آنها که چنین تشکلی را فراهم آورد ما است چیست؟ این هويت که شما آنها به رسمیت می شناسید دارای چه پایگاه اجتماعی و طبقاتی است و در تحت چه چارچوب ایدئولوژیک جای می گیرد؟ والا صرف متشکل بودن، صاحب هويت و نفوذ و امکانات بودن که دلیلی بر "همکاری و دوستی" با کسی و مخصوصاً دلیلی بر یک ارتباط سالم انقلابی نمی شود! این تشکل را شما ممکن است در خیلی از نیروهای خارجی دیگر (یا داخلی) که هیچ ارتباط انقلابی و یا سالمی نمی توانند با جنبش ما داشته باشند، پیدا کنید و یا این نفوذ و امکانات را شما می توانید در خیلی از گروهها یا سازمانهای سیاسی یا صنفی (البته اگر حتماً اپورتونیست هم باشند) و مثلاً حتی خیلی بیشتر از همه ی آنها در همین حزب بوده هم ببینید. آیا همه ی اینها موجب می شود که شما "روابط همکاری و دوستی" با این نیروها برقرار کنید؟ از امکانات و نفوذ ۰۰۰ آنها استفاده نمائید و در مقابل، آنها را به مثابه یک نیروی انقلابی و یک پای مستقل جنبش داخل بر رسمیت بشناسید؟ بنابر این اگر صرف تشکل داشتن بدون آنکه محور سیاسی این تشکل روشن باشد، آشنایی با محافل گوناگون و امکانات و نفوذ داشتن بدون آنکه پایگاه اجتماعی و محتوای ایدئولوژیک این نیرو مشخص باشد و ۰۰۰ دلیلی بر "دوستی و همکاری" نمی شود؛ دلیلی بر آن نمی شود که ما منافع اصولی و دراز مدت جنبش را نادیده گرفته و با مخدوش کردن مرزها و اجبار امیدان دادن به رشد برخی انحرافات و ۰۰۰ (۱) تنها

(۱) - حتماً شما هم با ما هم عقیده هستید که هستند بسیاری از این تشکلها، بسیاری از این ذی نفوذها و صاحب امکاناتها که "همکاری و دوستی" با آنها نه تنها به نفع مردم ما نیست؛ بلکه مشخصاً در نقطه ی مقابل با منافع انقلابی آنان قرار دارد. ←

منافع جزئی، لحظه ای و قسمتی را در نظر آوریم. آری در چنین صورتی - در صورتی که شرط هر گونه اتحاد و همکاری، معین کردن مقدماتی مرزهای سیاسی - طبقاتی وایدئولوژیکی است - آنگاه ما از شما می‌پرسیم: آنچه که رابطه‌ی شما را با آنها رابطه‌ی "دوستی و همکاری" قرار می‌دهد باید مبتنی بر یک تعریف مشخص از مضمون سیاسی - اجتماعی و عملی این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) و تعیین مرزهای ایدئولوژیک و نقاط اشتراك و افتراق سیاسی خودتان با آن باشد. این تعریف مشخص شما چیست؟ این تحلیل معین و روشن شما از این سازمان که بر اساس آن نه تنها صحبت همکاری و دوستی با آن می‌کنید (که مسلماً در نفس آن حرفی نیست) بلکه آنرا یک پای مستقل جنبش بحساب می‌آورید کجاست؟ (۱) آیا شما

حزب توده از این نظر سمبل بسیار خوبی بشمار می‌رود.

(۱) - موضع ما در این باره روشن است. "جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه" تنها می‌تواند بعنوان یک نیروی پشت جبهه، بعنوان یک سازمان دموکراتیک صنفی - سیاسی - دانشجویی شناخته شود و در این رابطه باید هر گونه کمک و نفوذ خودش را بدون هیچ گونه قید و شرط در اختیار مبارزه‌ی انقلابیون داخل یعنی منطبق بر همان هدف اصلی خود قرار دهد. طبیعی است که در این رابطه، حق هیچگونه برخورد معامله‌گرانه، امتیازخواهانه و... مطالبات غیرانقلابی‌ای از قبیل آنکه یک پای جنبش داخل شمرده شده و مثلاً نیروی سومی در کنار سازمان ما و شما بشمار رود نخواهد داشت. و باز هم طبیعی است در این رابطه، جنبش انقلابی داخل نیز متقابلاً حمایت و تأیید خود را در حد همان تحلیل‌های فوق، از نیروهای که صادقانه و بدون هیچگونه چشم داشت فرصت طلبانه‌ای وظیفه‌ی حمایت آمیز خودشان را از انقلابیون داخل انجام می‌دهند اعلام خواهد داشت. رفقای مبادر خارج نیز بر اساس همین تحلیل در مورد مسئله‌ی رادیو، به موضع شما که حاضر شده اید جبهه‌ی ملی خارج را بعنوان پای مستقل در رادیو شرکت بدهید انتقاد دارند. آنها می‌گویند حتی اگر جبهه‌ی ملی خارج می‌توانست تنها به اتکاء امکانات سازمانی خودش چنین امکانی را (رادیو را) فراهم آورد، باز هم حق نداشت خودش بعنوان سخنگوی جنبش داخل در آن شمرده شود و یا بدون اینکه

برحسب امکانات و نفوذ يك گروه يا سازمان و يا صرف تشكّل و صاحب هويت بودن آن ، با گروه يا تشكيلاتى همكارى مى كنيد ؟ البته همين جا لازمست يك تذكر مهم نيز داده شود و آن اين اصطلاح " صاحب هويت " است كه شما يكار برده ايد . ما از اين اصطلاح شما تنها مى توانيم معناى اسم داشتن ، شهرت داشتن و معروف و مشهور به يك اسم بودن را بفهميم . در حالى كه باز هم مسئله ي ماهيت سياسى - اجتماعى (ايدئولوژيك) اين سازمان همچنان باقى مى ماند . بنا بر اين تكيه شما روى هويت داشتن اين سازمان بعنوان يكى از دلايل رابطه ي " دوستى و همكارى آيا امر صحيحى است ؟

شما مى گوييد " آنها نيروى هستند متشكّل و صاحب هويت در خارج و در بسيارى از مجامع و محافل داراى امکانات و نفوذ هستند " (اينها تا اينجا خودى خود هيچ چيزى را ثابت نمى كنند . دوستى يا عدم دوستى ، دشمنى يا رفاقت را) " رابطه ي ما با آنها رابطه ي دوستى و همكارست " (از همين جا سئوالهاى ما آغاز مى شود) و بعد ، " رفاقت ما در خارج نيز در همين چارچوب عمل مى كند ، اين ديگر نتيجه ي غريبى است . شما مى گوييد اينها صاحب نفوذ و امکانات هستند . متشكّل هستند . . . ما هم حرفى نداريم . بسيار خوب باشند . مى گوييد رابطه ي ما با

حد و مرز روابطش با سازمانهاى داخل و با جنبش داخل كه همواره مبنائى هر حركت و محاسبه اى بايد قرار گيرد ، مشخص شود ، بعنوان يك پاى مستقل از طرف شما برسميت شناخته شود . در حالى كه تازه واقعا جبهه ي ملّى امكان را ديوارنه بنام يك سازمان دانشجويى فعال در خارج كشور و نه اصولا يك سازمان سياسى فعال در خارج كشور - حالا با هر محتوايى كه خود شمرده اى آنست - بلكه بنام كل جنبش مردم از اين كشور رديافت كرده است . همينطور كمكهاى ديگر تاكيكى و تداراكاتى حتى مطابق برخى اطلاعات و گزارشات رسيد ما اين موضوع صرفا به قضيه ي امكان را ديومود و نميشود بلكه ارفرار معلوم چنين شيوى نادرست و واقعارزشى در موارد ديگريه شكلهاى ديگرى صورت گرفته كه ما درصدد تحقيق و تهيه ي فاكتهاى لازم و درجى صحت و سقم اين خبرها هستيم .

آنها رابطه‌ی دوستی و همکاری است. می‌پرسم: بسیار خوب، اما این دوستی و همکاری فقط به لحاظ نفوذ و امکانات ۰۰۰ آنهاست یا اینکه ضوابط و معیارهای دیگری برای شما موجود است؟ این ضوابط و معیارها چیست و ۰۰۰ بعد ناگهان شما نتیجه‌گیری می‌کنید که رفقای سازمان شما در خارج در همین چارچوب عمل می‌کنند! کدام چارچوب؟ این "همین چارچوب" چیست؟ در کجاست؟ از ابتدای نوشته‌ی شما تاکنون که چارچوبی مشخص نشده ۰۰۰ آیا نفوذ و امکانات و هویت داشتن همان چارچوب است؟ آیا فرمول "دوستی و همکاری" این چارچوب را تشکیل می‌دهد؟ در چنین صورتی (صورت اخیر) آیا محتاج به اثبات است که اصولاً چارچوبی معین نشده و حد و مرز سیاسی - ایدئولوژیک که یک چارچوب واقعی را معین و مشخص می‌کند، در اینجا در این فرمول "دوستی و همکاری" کاملاً محو و مبهم مانده است؟ فرمول "دوستی و همکاری" چه چیزی را می‌تواند اثبات یا نفی کند؟ آری این فرمول فقط می‌تواند بگوید که شما "جبهه‌ی ملی خارج" را در جناح دشمن نمی‌دانید! اما آیا معنای چارچوب مورد قبول شما در رابطه با نیروهای مختلف سیاسی همین است؟ فرمول "دوستی و همکاری" می‌تواند دامنه‌ای از صفر تا بی نهایت را در برگیرد. می‌تواند از یک رابطه‌ی ساده‌ی معنوی، از یک رابطه‌ی دوستی و همکاری حتی با یک موسسه یا سازمان بورژوازی ضد امپریالیستی، خواه سیاسی، خواه صنفی، خواه علنی، خواه مخفی و ۰۰۰ شروع شده تا دوستی و همکاری در نزدیکیترین حد خود مثلاً در غم و اتحاد با یک سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی یا همبستگی مستحکم انترناسیونالیستی با سایر احزاب و گروه‌های مارکسیستی سایر ملل پیش برود. در چنین دامنه‌ی وسیعی، این "چارچوب" شما چگونه حد و مرز مشخص شده است؟ و رفقای شما در خارج چگونه در این "چارچوب" بدون آنکه "اصول" را از مدنظر بیاندازند "عمل" می‌کنند؟

باراگراف دوم این نامه با این جملات آغاز می‌شود:

" فعالیت های عملی این جریان تا به حال اساساً در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده است . فعالیت های رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساساً با اقدامات این جریان به وجود آمده و اداره می شد . همچنین موج اخیر با فعالیت آنها و از طریق روابط آنها بدست آمده است "

ما از شما می پرسیم : منظور از " فعالیت های عملی ای که اساساً در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده باشد " چیست ؟ از دو حال خارج نیست یا شما دارید در مورد یک سازمان مستقل انقلابی با خط مشی معین وایدئولوژی مشخص صحبت می کنید (که گویا مطابق قرائن حدوداً همینطور است) که در این صورت معنای " فعالیت های عملی ای که اساساً در جهت خط مشی مسلحانه باشد " ، حداقل و در وهله ی اول نمی تواند چیزی جز انجام مستقیم عمل مسلحانه ، شرکت مستقیم در رراتیک جنبش مسلحانه و تحقیق این نظر در عمل باشد (۱) . بنابراین اگر چنین چیزی واقعیت ندارد معلوم می شود که شما دانسته یا نادانسته ، دارید درباره ی سازمانی صحبت می کنید که اساساً مضمون عمده ی فعالیتش یک فعالیت انقلابی نیست ؛ بلکه فعالیتی است از نوع دیگر ، با محتوای اجتماعی (طبقاتی) سیاسی دیگر که تفاوت کیفی ای با محتوای فعالیت یک سازمان انقلابی (معتقد به خط مشی مسلحانه) دارد . ما محتوای سیاسی - اجتماعی این نوع فعالیت ، فعالیت جبهه ی ملی

(۱) - اینکه شما صحبت از فعالیت های عملی ای در جهت خط مشی مسلحانه از طرف این گروه کرده اید (و نه حتی اینکه مثلاً این گروه خط مشی مسلحانه را به طرقی تأیید کرده که البته اگر تعریف و معنای مشخصی از فعالیت اصلی گروه بدست ندهید باز هم در اصل قضیه تغییری نمی دهد) ممکن است این اشتباه را برای خواننده پیش بیاورد که دوستان جبهه ی تاکنون فعالیت مسلحانه ی مشخصی در ایران نداشته اند و الا بطور ممکن است یک سازمان (انقلابی) فعالیت های عملی اش اساساً در جهت خط مشی مسلحانه باشد اما حتی یک مورد مشخص فعالیت مسلحانه نداشته باشد ؟

خارج را قبلاً مورد بررسی قرار داده ایم و در اینجا نیز تنها در صورتی که جبهه ملی خارج به مثابه يك ارگان اساساً صنفی - سیاسی - دانشجویی شمرده شود می تواند فعالیت اساسی آن که اصولاً صنفی - سیاسی است، جهت درسمت تأیید خط مشی و عملیات انقلابی و سازمانهای مسلح که طبعاً سازمانها و انقلابیون داخل ایران خواهند بود بخود بگیرد (مانند هر سازمان صنفی - سندیکایی مترقی دیگر در داخل یا خارج) * بنابراین همانطور که ملاحظه می شود استنباط متفاوت ما از موضوع پشتیبانی جبهه ی ملی خارج از جنبش مسلحانه با استنباط شما مانند تمام موارد دیگری که در قسمت قبل مورد بحث قرار گرفت به این موضوع تحویل می شود که ماهیت اجتماعی - سیاسی جبهه ی ملی خارج و مضمون واقعی فعالیت های عملی او چیست؟ تناقضاتی که در گفتار شما با واقعیات موجود و همچنین نظرات مراجع به مشکل بودن، هویت داشتن، نفوذ و امکانات داشتن و بالاخره فعالیت اساسی در جهت خط مشی مسلحانه داشتن جبهه ی ملی خارج ... وجود دارد دقیقاً معلول آنست که شما از تعیین دقیق مرزهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژیک خودتان با جبهه ی ملی خارج بر اساس يك تحلیل مشخص مارکسیستی - لنینیستی از آن و واقعیتهای مربوط به این مسئله سر باز زده اید.

بدین قرار حتی اگر شما جمله ی اخیر را "فعالتهای عملی ... بوده است" بعنوان همان "چارچوب"، "ارتباط با"، "جبهه ی ملی خارج ... مطرح سازید، تا زمانی که روشن نسازید مضمون سیاسی - اجتماعی این "فعالتهای عملی" چیست، این جمله نه تنها جمله ای کلی و بدون معنای خاص خواهد بود و نه تنها ممکن است بر حقایق اوضاع پرده ساتری بیفکند و عده های را به اشتباه و انحراف بیندازد، بلکه از همه بدتر ممکن است وسیله ی مناسبی باشد برای سوء استفاده ی لااقل و مثلاً همان "برخی عناصر" در درون جبهه ی ملی خارج، که بدین نحو تأیید شان میکند و چنین امتیاز و مقام ناحق برایشان قائل می شوید در حالی که به قول خودتان "از

نظر ایدئولوژیک با آنها توافق ندارند " ! آیا چنین امری امکان پذیر نیست ؟ (۱)

پلی ، جبهه ی ملی خارج ، به خلاف خیلی از جریانهای دیگر اروپایی ، با جنبش مسلحانه مخالفتی ابراز نکرده و اگر بخواهیم خیلی از نکات را نادیده بگیریم ، حرکات تأیید آمیزی به نفع انقلابیون داخل و اگر صحیح تر بگوییم ، عمدتاً و بطور اختصاصی به نفع سازمان شما داشته است (هر چند که مضمون سیاسی ایدئولوژی یک همین تأییدها نیز همانطور که خودتان هم در نوار مذاکرات متذکر شدید به هیچ وجه انطباق کاملی با هدفها و معیارهای مارکسیستی - لنینیستی سازمانهای مسلح داخل ندارد و با گرایشات گوناگون تروتسکیستی ، ضد استالینی ، ضد مائوئی و ... وجود در میان آنها ، طبیعتاً نمی تواند از میانی سالم ایدئولوژیک در همان حسد طبقاتی خود ، صورت گیرد) (۲) - اما این حرکات تأیید آمیز ، این فعالیت های عملی و به قول شما در جهت خط مشی مسلحانه ، تنها و تنهایی توانسته در رابطه با ملزومات و ملاحظات ناشی از محتوای سیاسی - ایدئولوژیک این سازمان (جبهه ی ملی خارج) صورت بگیرد . همانطور که در عمل هم هرگز از همین چارچوب خسارچ نشده است .

فعالیت های تبلیغاتی به نفع یک سازمان انقلابی (و یا به قول شما یک خط مشی) ، پخش تراکت ، فراهم آوردن امکانات مالی یا تکنیکی و تبلیغاتی از کشورهای دیگر و یا از امکانات عناصر وابسته به خود (بطور کلی دامنه ی نفوذ و امکانات خود را به نفع یک سازمان انقلابی بکار گرفتن) و ... اینها فعالیت هایی است که تماماً در همان چارچوب فعالیت های صنفی - سیاسی می گنجد و هر سازمان صنفی حمایتگر

- (۱) - چون بهر حال مضمون این نامه ، بیان سیاست عملی شماست .
- (۲) - در واقع این عدم انطباق ناشی از همان تفاوت کیفی مضمون فعالیت انقلابی سازمانهای مسلح داخل با مضمون تریدیونیونیستی - دانشجویی فعالیت جبهه ی ملی خارج بوده و به هیچ وجه امر عجیب و غیر منتظره ای نیست .

از هر جنبش یا سازمان انقلابی، این اقدامات را انجام خواهد داد. بعنوان مثال در همین ایران خودمان، توجه کنید به فعالیت های صنفی - سیاسی دانشجویان در حمایت از جنبش مسلحانه. هیچکس نمی تواند قبول نکند که محور تمام اقدامات چند ساله ای اخیر جنبش دانشجویی داخل که علیرغم تمام محدودیتهای پلیسی و اجبارات کار مخفی ناشی از سرکوب خونین ۰۰۰ از نظر تاثیرات اجتماعی و به لحاظ سیاسی - سازمانی، بسیار گسترده تر، موثرتر و پرکیفیت تر از اقدامات دانشجویان مبارز خارج از کشور در همین نوع سازمانها مانند جبهه ی ملی خارج ۰۰۰ است در جهت تایید و پشتیبانی فعال از خط مشی جنبش مسلحانه و سازمانهای پیشتاز نبوده است. با این وصف آیا شما فعالیت های عملی این جنبش را (جنبش دانشجویی داخل را) و یا فعالیت عملی گروه های بسیار کوچکتر از جبهه ی ملی خارج، از نظر کمیت اما فعالیت و شاید پرکیفیت تر از آنرا که این اعتصابات و تظاهرات و ۰۰۰ را دربر می کند (۱) فعالیت اساسی سیاسی در جهت خط مشی جنبش مسلحانه می دانید و یا

(۱) - در اینکه این جنبش ها (جنبش دانشجویی داخل ایران) از نظر اجتماعی موثرتر و از نظر سیاسی از محتوای عالی تر و با کیفیت تری برخوردار بوده اند تصور نمی کنیم شما هم مخالفتی داشته باشید ولی ممکن است بگویید در اینجا گروه ها و عناصر پیشتاز این جنبش، دارای تشکلی هم سطح تشکل جبهه ملی خارج نیستند. ما مجدداً ضمن اشاره به ارتباط ناگسستگی اینک میان هرگونه تشکل و محتوای موجود است به شما اطمینان می دهیم که سران و رهبران همین جنبش های دانشجویی و همین گروه های کوچک سیاسی دانشجویی ما در داخل که تعداد اعضایشان معمولاً از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی کند، اگر شرایط دموکراتیک خارج را در اینجا داشتند آنگاه می دیدید که چگونه دستگاه عریض و طویل صنفی - سیاسی خود را، سازمانهای پر قدرت دانشجویی خود را بسیار عریض و طویل تر از جبهه ی ملی خارج و بسیار پر قدرت تر بوجود می آورند (کیفیت کارشان در همین مرحله، این امر را ثابت می کند). همانطور که اگر قرار باشد جبهه ی ملی خارج نیز پهنای فعالیتش را به داخل ایران بکشانند آن وقت خواهیم دید که چگونه گلوله ی سرف

نه فعالیت عملی آنها را فعالیت اساسی اماد جهت تأیید بیشتر انقلابی (سازمان مسلح پیشتاز) و تئوریه و عملیات آن بحساب می آورید ؟ آیا حرکات تأیید آیز آنرا از جنبش مسلحانه (که بسیار مؤثرتر از همین حرکات در جنبش دانشجوی خارج است) بهر حال علیرغم تمام دامنه و شدت وحدتش ، اساساً و یاز هم در رابطه با همان محتوای عینی - سیاسی دانشجویی مبارزه خود آنها می دانید (هر چند که این جنبش حتی شعار نابودی دستگاه دیکتاتوری طبقه حاکم را هم مطرح سازد) و یا نه محتوای آن را با وظایف و محتوای فعالیت های يك سازمان انقلابی پیشتاز و در اینجا يك سازمان مسلح پیشتاز (اگر نه کاملاً ولی حدوداً) یکسان می گیرید ؟

هر چند که در دو شماره ی نشریه ی دانشجویی اخیر شما - پیام دانشجوی - چنین گرایش بطور مبهم اما محسوس وجود دارد که مرز میان جنبش دانشجویی و جنبش مسلحانه ی پیشتاز ، مرز فعالیت و وظیفه ی يك سازمان انقلابی یا يك انقلابی حرفه ای را با وظایف و نقش گروه های دانشجویی یا يك دانشجو ... مخدوش کرده و وظایف متفاوت سیاسی و ماهیت کاملاً متفاوت اجتماعی و طبقاتی آنها و جنبش مربوط به هر يك از آنها را نادیده گرفته (۱) ؛ اما با این وصف فکر نمی کنیم شما بطور مشخصی آنطور که در فوق راجع به جبهه ی ملی خارج اظهار نظر کرده اید در این

→ اروپایی در زیر آفتاب داغ ایران ذوب خواهد شد .

(۱) - این مسئله یکی از آن انتقاداتی است که بنظر ما به نشریه ی پیام دانشجوی شما وارد است . البته همانطور که گفته شد این مسئله بطور مبهم اما البته محسوس در این دو نشریه مشاهده می شود : نوعی تفویض وظایف انقلابی و اصلی خود - یعنی تفویض وظایف انقلابی يك سازمان انقلابی پیشتاز به جنبش دانشجویی یا به دانشجویان و گروه های فعال دانشجویی در این جنبش ، که این نقطه نظری بهر حال نمی تواند از نادردها و انکاشتن تفاوت کیفی ماهیت ، طبقاتی و محتوای سیاسی جنبش انقلابی با جنبش دانشجویی جدا باشد . این موضوع را چنانکه جریان بحث های مربوط به " نشریه وحدت " آغاز

مورد هم همین نظر را ابراز دارند .

با این توصیف ، آیا شما درباره ی ماهیت اجتماعی و سیاسی جبهه ی ملی خارج دچار اشتباه نشدید وقتی که آنرا " جریان سومی " در کنار دو جریان دیگر ، سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق قلمداد کردید ؟ (۱) چه وجه تشابه اجتماعی - سیاسی و عملی بین سازمانهای انقلابی داخل کشور که مستقیماً در جریان عمل انقلابی شرکت دارند ، دارای هویت مشخص ایدئولوژیک و سمت سیاسی معین هستند یا یک سازمان صنفی دانشجویی مقیم خارج وجود دارد که شما آنها را در یک ردیف قرار داده اید ؟

شما می نویسید :

" حق شرکت در اینکار (در کار اداره ی رادیو و شرکت بقول شما جریان سوم در فعالیت های آن) بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان (جبهه ی ملی خارج) در اختیار دارد بنا داده شد ، است " .

رفقای عزیز ! اگر معیار حق شرکت در سرنوشت جنبش (۲) ، معیار برسمیت شناختن یک گروه یا یک سازمان بعنوان یک سازمان انقلابی و حتی اعطاء

شده و گسترش یابد بطور مشخص تری در همان جاعنوان خواهیم کرد .

(۱) - رجوع شود به متن نامه .

(۲) - وقتی می گویم " حق شرکت در سرنوشت جنبش " بدین معنی نیست که مثلاً یک گروه با اتکاء به یک سری امکانات و ... بدون آنکه واقعاً صلاحیت و شایستگی ایدئولوژیک و عملی کسب کرده باشد قادر است سرنوشت خلق ما را تعیین کند یا در شرایط قدرت نیروهای واقعاً انقلابی قادر باشد به اتکاء این امکانات ضربات سختی بپرس جنبش وارد کند ، بلکه مراد از این جملات آنست که امکانات و نیروهایی که باید در خدمت انقلاب قرار گیرند ، هر آینه سمت و موضع صحیحی اتخاذ نکنند ، بهر حال می توانند به نحوی در پیشبرد هدفهای انقلاب اختلالات کم و بیش مهمی ایجاد کنند .

حق سخن‌گویی جنبش به او بر اساس درجه‌ی شهرت و نفوذ آن و "سازمانی" که طبیعتاً هر موسسه با هر نوع فعالیت حتماً دارای آنست، صورت می‌گیرد و نه واقعاً ماعت ایدئولوژیک و مضمون سیاسی - اجتماعی فعالیت‌های آن، و اگر امکانات و نفوذ یک سازمان صنفی - سیاسی دانشجویی در خارج کشور می‌تواند شمارتاسا این حد متقاعد کند که او را بعنوان یک جریان سوم، یک جریان مستقل، همپای دو جریان انقلابی دیگر در داخل ایران برسمیت بشناسید آنگاه آیا ما نباید از شما بخواهیم که آن پافشاری کمونیستی بر روی "اصول" کجاست؟ آیا نباید پرسیده شود که شما چگونه مرز میان یک فعالیت صنفی و یک فعالیت انقلابی، مرز میان دو طبقه، دو گرایش، دو ایدئولوژی، دو سیاست و دو عمل را بخاطر منافع جزئی‌سی موتقی که شاید بهمین دلیل که بریک پایه‌ی اصولی و مشخص بدست نیامده، بالقوه قابل انحراف خواهد بود، مخدوش کرده‌اید؟ آیا ما نباید نگران آن باشیم که در آینده پای جریان‌های چهارم و پنجم و ششم و ... دیگری هم فقط به این اعتبار که دارای نفوذ و امکانات هستند، طبیعتاً مشکل هم هستند و "سازمانی" هم دارند و ... به میان کشیده شود؟ بدین ترتیب چه تضمینی وجود دارد که سه روزنیویست‌ها و سازمان‌ها و گروه‌های منحرفی از این دست، که به مراتب مشکل‌ترو حتی اصولگراتر از جبهه‌ی ملی خارج هستند و شاید به میزان بسیار وسیع‌تری از جبهه ملی خارج دارای امکانات و نفوذ هستند پاهای چهارم و پنجم و ... جنبش‌تعمده نشوند؟

در این مورد هیچ دچار اشتباه نشوید. در میان همین جریان‌های پورتو - نیستی - روزنیویستی مخالف‌مشی مسلحانه نیز هستند جریان‌هایی که حتی حاضرند به اعتبار همان مواضع اپورتونیستی خودشان، با جنبش مسلحانه کنار بیایند. حاضرند امکانات شاید بیشتری از رادیو و پول و تبلیغات گرفته تا ارتباط با کشورهای و احزاب و ... هم در اختیار جنبش مسلحانه قرار بدهند، فقط به یک شرط، یک شسروط

کوچک و بی قابلیت!! اینکه آنها هم پای دیگری از جنبش انقلابی داخل شمرده شوند! تصدیق می‌کنید که با بدعتی که شما در مورد تلقی جبهه‌ی ملی خارج بعنوان يك جریان سوم گذاشته اید، آنرا بعنوان يك پای مستقل، در اداره‌ی يك ارگان تبلیغاتی مخصوص انقلابیون داخل شرکت داده اید و... این شرط دارد به مرور واقعا به يك شرط بی‌قابلیت تبدیل می‌شود! قول می‌دهیم در آن صورت این گروه‌ها خیلی بیشتر از جبهه، درباره‌ی انقلابیون داخل و سازمانهای مسلح داد سخن بدهند. آنها همچنین بخوبی بلدند که چگونه "همکاری و دوستی" جدید خودشان را با جنبش مسلحانه با شیوه‌های به اصطلاح علمی تروفرمولهای به اصطلاح مارکسیستی ترویجیه کنند و در چنین صورتی، وقتی که آنها چنین کمک‌هایی را حاضر باشند به جنبش مسلحانه و سازمانهای مسلح بکنند آيا می‌توان همواره دلایلی بدست آورد که می‌شود "فعالیت آنان را هم اساسا در جهت خط مشی مسلحانه" دانست؟

در واقع کدام گروه کدام سازمان سیاسی یا صنفی-سیاسی مقیم خارج از کشور است که در این معامله ضربه‌ی بکند؟ شما محاسبه کنید در همین روابط فعلی‌تان با جبهه‌ی ملی خارج، چه چیزهایی داده اید و چه چیزی واقعا به نفع جنبشش گرفته اید؟ اما وقتی شما با طرح جملاتی از این قبیل: "فعالیت‌های رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساسا با اقدامات این جریان بوجود آمده و اداره می‌شد، همچنین موج اخیر با فعالیت آنها و از طریق روابط آنها بدست آمده است، لذا مسئله‌ی طرد این جریان عملی نیست"، خودتان را از برخورد با ماهیت مسئله کنار می‌کشید. وقتی حاضر می‌شوید برای توجیه وضع موجود، به چنین دلایل سطحی، بی‌اعتبار و حتی غیر واقعی استناد کنید؛ وقتی با جملات بهم پیچیده، با خلط مبحث، حتی چشم پوشی از بسیاری واقعیتهای اساسی تر حاضر نیستید به کشف حقایق کمک کنید، آیا برای ما نباید این تصور ایجاد شود که واقعا نکند این

قبیل بحث‌ها آب درهاون کوبیدن و باد درغریال کردن باشد ؟

رفقا ! مسئله که برسر طرد این جریان نبود ، چه کسی گفت جبهه ی ملی خارج یا هر نیروی دیگری که کوچکترین گرایشی به تأیید و حمایت از جنبش انقلابی را داشته باشد طرد شود ؟ ما فقط می‌پرسیم وحدت شما با جبهه ی ملی خارج بر اساس چه ضوابط و یا چه مرزبندیهای سیاسی - تشکیلاتی - ایدئولوژیکی صورت گرفته است ؟ ما می‌پرسیم استفاده از به اصطلاح امکانات و نفوذ و هویت آنها (البته ما بعدا نشان خواهیم داد که امکاناتی از قبیل رادیو و ... چیزهایی نیستند که سازمانهایی مانند جبهه ی ملی به انکاء قدرت و مضمون فعالیت خود ... نشان بدست آورند . همچنین بعدا نشان خواهیم داد که این قبیل امکانات تحت چه نام و بجه وسایل و شیوه های بدست آمده اند) به چه بهایی صورت گرفته است ؟ جبهه ی ملی خارج مانند هر سازمان مترقی ضد امپریالیست در خارج کشور وظیفه دارد هر امکان عملی ، سیاسی ، تبلیغاتی یا تدارکاتی را که دارد در اختیار انقلابیون داخل ، در اختیار آن کسانی که واقعا در جبهه ی اصلی نبرد کار می‌کنند ، بدون هیچ قید و شرطی قرار دهد . جبهه ی ملی خارج تنها واحد اکثر می‌تواند بعنوان يك سازمان پشت جبهه نقشی ثانوی (درجه دوم) در کل جنبش ما داشته باشد و این بدان معنی است که هر گونه تضادی بین منافع سازمانها و نیروهسای جنبش در داخل با منافع این سازمان باید به نفع نیروهای داخل حل شود (۱) و (۲).

(۱) - درست است که این موضع اصولی مامعکن است برای برخی نیروهای سلطه طلب با گرایشات انحرافی در خارج خوشایند نباشد اما این بدان معنی نیست که يك فکر صحیح بالاخره پیروان صادق پیدا نخواهد کرد ! مانیزه انداز ی کافی این صبر و حوصله را در خود می‌بینیم که برومواضعی که اصولی و صحیح می‌دانیم دستهای بسیاری و سالهای سال پافشاری کنیم .

(۲) - نکته ی جالب توجهی که در جنبش ما به چشم می‌خورد اینست که يك موضوع صحیح ویت فکر درست مدت زیادی به اصطلاح روی زمین نمی‌ماند . این شاید

بنابراین چرا و به چه دلیل باید در قبال استفاده‌ی جنبش مسلحانه از قول شما امکانات و نفوذ این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) چنین امتیازات اصولی ناقصی به او داده شود؟

شما می‌گویید "حق شرکت در اینکار" یعنی مشارکت با دو سازمان به عنوان یک جریان سوم در رادیو، بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان در اختیار دارد به او داده شده است. این استدلال شما درست به مثابه‌ی آنست که شما بخواهید ارگان سیاسی سازمانتان را چاپ کنید اما فاقد امکانات کاغذ و چاپ باشید. آنگاه فرد خیرخواه و دوستداری! پیدا شود امکانات کاغذ و چاپ را در اختیار شما بگذارد، فقط به یک شرط! و آن اینکه روزنامه‌ی سیاسی سازمان شما، ارگان مشترک دو سازمان یکی سازمان انقلابی شما و دیگری سازمان چاپ و انتشارات جنبش ایشان باشد و شما نیز این حق را بر اساس امکانات و سازمانی که این جریان (چاپخانه دار و صاحب کاغذ!) در اختیار دارد به او بدهید! البته اگر چاپخانه دار پرمدعی ما تنها در این ادعا که "بدون امکانات اساسی او"، بدون سازمان و امکانات نفوذ او، چاپ و نشر روزنامه‌ی سیاسی شما امکان پذیر نمی‌شد، محق باشد، "جبهه‌ی ملی خارج" در ادعای مشابه خود که: "بدون سازمان و امکانات و نفوذ او، انقلابیون داخل نمی‌توانستند دارای چنین تربیتی بشوند" و یا "فعالیت‌های رادیویی قبلی مثل سروش و میهن پرستان اساساً اقدامات اموجو

ناشی از سطح بالای آگاهی در میان خلق و نیروهای مبارز نمایندگی آن باشد. بهر حال مورد مشخص آن در همین خارج کشور یا سطح مساعدی است که برخی نیروهای سیاسی موجود در آن - و در واقع صاف‌ترین آنها - به مواضع و نظرات سیاسی - تشکیلاتی داده اند. این نیروها با آنکه تاکنون چنین امری سابقه نداشته و یا آنکه خود از سطح بالاتری از آموزش برخوردارند و از یک مارکسیسم - لنینیسم نسبت به سایر گروه‌ها و نیروهای خارج برخوردار هستند، موضع ثانوی خود را قبل کرده و ضرورت هرگونه کمک و پشتیبانی بی‌قید و شرط را از نیروهای انقلابی داخل مورد تأکید قرار داده اند.

آمده و در غیر این صورت چنین امکاناتی فراهم نمی‌شد. " مطمئناً محق نخواهد بود. این امر کاملاً روشن است و احتیاج به اثبات ندارد که امکان رادیو تنها به اعتبار فعالیت و کار انقلابیون داخل و به نام آنها بدست آمده و می‌باید اقدامات و نظرات و مبارزات آنان را منعکس نماید. حتی اگر جبهه ی ملی خارج به نام شما و تحت نمایندگی خاص سازمان شما و طبیعتاً به انکاء عمل و پایگاه سیاسی و اجتماعی شما چنین ارتباطاتی گرفته باشد و امکاناتی تحصیل کرده باشد باز هم تنهایی می‌تواند در تأیید واقعیت فوق باشد، نه تأییدی بر ادعاهای جبهه ی ملی خارج (۱). اما این نکته که شما آشکارا بر چنین ادعاهایی صحه می‌گذارید با اینکه بخوبی می‌دانید حتی ناصر معروف و شناخته شده ی جبهه ی ملی یا عناوینی از قبیل عضو دفتر سیاسی (۲) سازمان چریکهای فدائی خلق (۳) با دولتها و نیروهای گوناگون تماس می‌گیرند و اینکه

(۱) - البته اگر بگوئیم ادعاهای احتمالی جبهه ی ملی خارج شاید درست تو باشد. چون بهر حال آنها هنوز بطور رسمی چنین ادعایی نکرده اند و ما تنها به اعتبار نوشته‌های اخیر شما و حقی که از این بابت برای آنها قائل شده اید، است که تصویری که ما بسازیم چنین ادعایی وجود دارد.

(۲) - گویانکه در بعضی موارد ما مستقیماً در جریان اینکه جبهه ی ملی در رابطه با چریکهای فدائی خلق به چه نام خودش را معرفی می‌کند، نبودیم و معرفی عناوینی مثل عضو دفتر سیاسی و یا مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق، اغلب از منابع دیگری به دست ما رسیده است ولی وقتی تلقی بسیاری از فلسطینی‌ها، مغاربه‌ها و بحرینی‌ها از مسئولین جبهه بعنوان نمایندگان سیاسی چریکهای فدائی خلق و یا مرکزیت این سازمان در کارمها و اهداف عینی خود ما و به صورت مشخص در «قراری گرفته» برای ماکتورشبه‌های باقی می‌گذشت که تصوراً و تلقی این محافل مبتنی بر چنین برخوردها و معرفیهای نباشد.

"مسئولین امور خارج از کشور"
"سازمان مجاهدین خلق ایران"

(۳) - همانطور که می‌دانید برخی از سران معروف و شناخته شده ی جبهه ی ملی خارج در تماس با نیروها و سازمانهای مختلف خارجی خود را بنیاد مغتضبیات

بخوبی آگاه هستید که جبهه‌ی ملی در واقع با نمایاندن خود بعنوان جبهه‌ی ایزدساز -
 مآتهاى انقلابى و به اصطلاح بعنوان نماینده‌ی این نیروها خود را معرفی می‌کند ،

شرایط ، گاه عضو دفتر سیاسى یا عضو کمیته‌ی مرکزی سازمان شما معرفی می‌کنند و گاه
 نماینده‌ی جبهه‌ی ملی ایران ، البته مانعی دانیم شما چگونه چنین شیوه‌هاى را مورد قبول
 قرار می‌دهید و چگونه ممکن است با شیوه‌هاى غیر انقلابى و نادرست به يك هدف
 درست و انقلابى رسید ؟ مخصوصاً اینکه وقتى يك عنصر مرکزی شما در روابط
 مختلف ، برحسب شرایط چهره‌هاى مختلفی به خود می‌گیرد و مواضع ایدئولوژیک و
 سازمانى گوناگونى اتخاذ می‌کند ، چگونه می‌تواند به وحدت ایدئولوژیک و سازمانى شما
 و اعتمادى که در اذهان عمومى نسبت به این وحدت وجود دارد لاف در يك زمان
 وسیع تر لطمه وارد نمازد ؟

و اما بعد ، صرف نظر از نادرستى نفس این عمل (عضویت يك فرد در دو سازمان
 و داشتن مواضع گوناگون سیاسى - ایدئولوژیک) از این نظر که شیوه‌هاى پرور و پویى
 سیاست هم از این طریق وارد در روابط انقلابى یا سیاست سازمانهاى انقلابى
 می‌شود ، نیز قابل توجه است . منظورمان همین اصطلاح " دفتر سیاسى " است .
 دفتر سیاسى (پولىت بورو) معمولاً به يك ارگان عالى اجرائى و تصمیم گیرنده سیاست
 هاى حزبى در غیاب کمیته‌ی مرکزی اطلاق می‌شود . علت اساسى ایجاد این ارگان در
 يك حزب ، همان تعدد و کثرت عناصر مرکزی آنست که امر تصمیم گیرى را در هر لحظه
 مشکل می‌کند . به همین جهت اختیارات کمیته‌ی مرکزی به این ارگان که اعضایش هم
 منتخب همین کمیته و از میان اعضاء کمیته هستند تفویض می‌شود . مثلاً کمیته‌ی مرکزی
 حزب کمونیست چین حدوداً ۲۰۰ عضو دارد (گویا رقم فعلی آن ۱۱۶ است) در حالى
 که دفتر سیاسى آن که منتخب همین کمیته است ۲۲ عضو بیشتر ندارد و یا در شوروى
 اعضاء دفتر سیاسى گویا ۱۵ یا ۱۶ نفر هستند در حالى که اعضاء کمیته‌ی مرکزی آن
 بیش از ۱۰۰ نفر است . بطور عمده این ارگان موقعى اصولاً امکان وجود ندارد که
 شرایط فعالیت عالى و وسیع حزبى و تشکیل کنگره‌ی حزبى امکان پذیر باشد (در زمانى
 که حزب قدرت را بدست می‌گیرد نقش دفتر سیاسى به مثابه همان هیأت وزیران در
 رژیم هاى پرور و پویى است و در واقع وظیفه‌ی دولت را ایفا می‌کند) . با این توضیح
 بدیهى که اجباراً به تفصیل انجامید معلوم می‌شود که وقتى در عرف معمول می‌گوئیم
 " دفتر سیاسى " منظورمان چه ارگانى است و چه وظیفه و چه معنایى دارد . بنابراین
 این باب کردن چنین اصطلاحات نابجا و دهن پرکى در فرهنگ سیاسى جنبش ما

چگونه و بر اساس چه تحلیل و چه نظری توجیه می‌شود؟ چگونه شما حاضر می‌شوید چنین واقعیت روشن و آشکاری را به نحو دیگری منعکس نمایید؟ ما فعلا در این زمینه منتظر نظر خود شما خواهیم ماند.

اما ممکن است شما علیرغم اطلاعات مستقیم خودتان، باز هم از نامودهای مشخص و دلایل عینی ای برای اثبات این امر بخواهید. در چنین صورتی اجازه بدید چند جمله از گزارشی که یکی از رفقای ما که در گذشته مسئولیت‌هایی در گروه خارج داشته نوشته است در اینجا نقل نماییم. ما صمیمانه از شما دعوت می‌کنیم که چنانچه در قسمت از آنرا نادرست و خلاف واقعیت می‌دانید و یا اطلاعات شما متناقض و متفاوت با آنست سرخا اعلام و تذکره کنید. ماضن پیگیری قضیه با کمال میل انتقادات شما را

با تمام آن محظورات و محدودیتهایی که هریک از گروه‌ها و سازمانهای وابسته بدان‌ها روبرو هستند چه معنایی جز افتادن به دام فرمالیسم و شیوه‌های منحنی تبلیغات بورژوازی، جایگزین کردن فرهنگ و روابط بوروکراتیک سازمانهای بورژوازی به جای فرهنگ و روابط انقلابی و نتیجتا اقتناع‌تالیات انحرافی و روشنفکرانه دارد؟ در همین جا لازم است سئوالی که بنظر می‌رسد نیز مطرح گردد و آن اینکه آیا کاربرد چنین اصطلاحات از طرف یکی از عناصر مرکزی یا وابسته به شما، خود از یک استنباط ریشه‌ای تر و بهمان اندازه نادرست‌تر از پروسه‌ی تشکیل حزب، مبتنی بر گسترش و توسعه‌ی کمی یک سازمان کمونیستی تا حد یک حزب طبقه سرچشمه نگرفته است؟ مضمون این نقطه‌نظر که گویا حزب طبقه می‌تواند در جریان گسترش اعضا و توسعه‌ی کمی یک سازمان محدود کمونیستی بوجود آید البته نه با شکل و بیان مشخص، که گاه از طرف برخی متأخران وابسته به شما شنیده شده است. البته چون هنوز شما موضع مشخص درباره‌ی مسئله‌ی حزب کمونیست نگرفته‌اید ما در این باره نه انتقادی داریم و نه روی انتساب این شنیده‌ها به شما اصرار خواهیم داشت. اما اگر چنین استنباطی از پروسه‌ی تشکیل حزب کمونیست در ایران وجود داشته باشد آنوقت لابد چنین اصطلاحی از دفتر سیاسی هم می‌تواند برای یک گروه کوچک مارکسیستی هم بکار رود. به عبارت دیگر اگر معنا و مفهوم حزب کمونیست بتواند نمونه‌ی مارکس‌پیک یک سازمان محدود مارکسیستی باشد. آنوقت وظایف و ارکانهای کوناگون و بسیار متعدد آنهم از جمله دفتر سیاسی می‌تواند لااقل در یک بعد مینیاتوری امکان وجود پیدا کند.

خواهیم پذیرفت :

«... در سطح وسیعتر و در ارتباط با گروهها یا حکومتهای مترقی نیز کوششهای نفع طلبانه جبهه ی ملی خارج در جاذبه خود بعنوان رهبر جنبش و نتیجتاً گرفتن يك سری امکانات ... از آن کشورها یا گروهها و ... بنام جنبش انقلابی ایران تقریباً از زمان اوجگیری فعالیت های انقلابی داخل آغاز شده است که متأسفانه از هنگام آمدن رفیق رابط فدائی، این امر دیگر پایه ی عینی و محمل مادی هم پیدا کرده است (چیزی که جبهه ی ملی علیرغم دو سال تلاش در رابطه با ما نتوانست به آن برسد)»

نمونه های مشخص این مسئله یکی در لیبی است که حدود سه سال پیش، قبل از اینکه رادیوی میهن پرستان شروع شود، جبهه ی ملی خواجه بعنوان نماینده ی جنبش در کنگره ی جوانان که در لیبی تشکیل گردید، مورد شرکت کرد. در جریان کنگره، روزنامه ی "الفجر الجدید" لیبی مصاحبه ای با نماینده ی "جبهه ی ملی ایران" بعمل آورد و در آن مصاحبه از تاریخچه جبهه ی ملی و جنبش ملی ایران و عملیات مسلحانه و ... سخن رانده شد بود. دوستان "جبهه ی ملی" با کمال انصاف! جنبش انقلابی ایران را در "سازمانهای جبهه ی ملی ایران" خلاصه کردند و تاریخچه ی جنبش و تحول از فروپاشی به مبارزه ی مسلحانه ی انقلابی را برای "جبهه ی ملی ایران" بازگو کردند و اینکه این جبهه سلولهای مخفی دارد، عملیات نظامی کرده است و ... و حتی کلیه ی عملیات نظامی ما و رفقای فدائی را بعنوان عملیات نظامی "جبهه ی ملی" برشمردند!! و سپس عین متن عربی روزنامه را از روی روزنامه ی "الفجر الجدید" تکثیر کردند و در کشورهای اروپایی بویژه پاریس در برخی محافل عرب پخش کردند! ما روزنامه را دیدیم انتقاد کردیم که این چه صحبتیهایی است؟! و ... "دوستان" باز هم با کمال انصاف! گفتند: "این خطای روزنامه نگار است. از خودش نوشته است و ما اینها را به او نگفته بودیم و ...!" دوباره چندی از این موضوع نگذشته بود که جریان مشابهی طی مصاحبه ای با مجله ی "الی الامام" (وابسته به جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل - احمد جبریل) تکرار شد. این بار البته جریان بدان صورت گذشته واضح نبود ولی طوری گفته شده بود که گویی سازمان مجاهدین و سازمان فدائیه از سازمانهای "جبهه ی ملی ایران" هستند! دوباره انتقاد

شد که این دیگر چیست ؟ دیدیم که دوباره " مصاحبه کننده ی مجلس خطا کرده است " !! روزنامه ی " ایران الثورة " شروع بکار کرد در مقاله آن هدف روزنامه را " انعکاس اخبار عملیات انقلابی رفقا در داخل ایران " ذکر کرده بود . واضحست که برداشت ساده ی هر خواننده از آن ، این می شد که عملیات نظامی داخل ایران مربوط به رفقای " سازمانهای جبهه ی ملی ایران " در داخل ایران است . این دفعه هم انتقاد کردیم . جواب دادند که : " مترجم اشتباه کرده است و این تقصیر شماست (یعنی مجاهدین) که عربی بلد هستید ولی ترجمه ی مترجم " ایران الثورة " را قبل از زیر چاپ رفتن چک نمی کنید و ما را که عربی بلد نیستیم از خطاهای مترجم ! آگواء نمی کنید ! " خیلی از سازمانها و حکومتهای غیر ایرانی ، غیر از آنهاست که روابط بسیار نزدیک با آنها داریم برداشتشان این است که مجاهدین و فدائی ها دو سازمان از " سازمانهای جبهه ی ملی ایران " هستند و ایمن مسلما چیزی نیست جز نتیجه نحوه ی برخورد و معرفی خودجبهه یها باین صورت (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) . . . البته تنها با یک چنین مغالطه کارهایی است که جبهه ی ملی خارج می توانسته چنین اعتبار و نفوذی در میان این نیروها پیدا کرده و امکانات مادی نسبتا وسیعی از آنها دریافت دارد . در این مورد یک بار از " جبهه ی ملی خارج " و بطور مشخص از ج - س توضیح خواستیم که چرا شما خودتان را اینطور معرفی می کنید ؟ و یا اگر شما متوجه می شوید که سازمانی یا کسی چنین برداشتی از شما دارد چرا او را روشن نمی کنید ؟ پاسخ بسیار جالب بود ! می گفت : " مگر ما میز هستیم که خودمان را پائین تر از آنچه که کسی برداشت کرده است ، به او معرفی کنیم ؟ ! " . . . (۱) (البته این عین جمله اش نیست ولی چیزی بهمین

(۱) - همین جالازست این موضوع را تذکر دهیم که مسلمانان چنین شیوه و برخورد ساده لوحانه با چنین نقطه نظرها و شیوه های یک سازمان دیگر از طرف رفقای قدیم ما در آنجا ، همینطور برخی مواضع منفعل و نادرستی که مدت ها در رابطه با بعضی نیروها از جمله همین " جبهه ی ملی خارج " داشته اند نمی تواند مورد انتقاد ما نباشد . ما در این باره در قسمت دیگری از این نامه باز هم توضیح بیشتری خواهیم داد ؛ ولی اصل مسئله در اینجا همانطور که قبلا مشخص ساختیم نه چگونگی عکس العمل رفقای ما ، بلکه ذکر نمونه ها و نمود های مشخص و روشنی است از سیاست غیر انقلابی " جبهه ی

مضمون) این جریان فرصت طلبانه را مضمون و محتوای "ایران الشوره" ترکیب مطالب و نحوه ی تبلیغات آن نیز تأیید می‌کند. (ما به دنبال مذاکرات حضوری نمونه هایی از لوژ کردن اخبار و مطالب مربوط به جنبش داخل را در یکی از شماره های همین روزنامه برای شما ارسال کردیم) بطوریکه برای خواننده ی غیر مطلع هیچ شکي باقی نمی‌گذارد که این اعلامیه ها، این اخبار و حوادث مربوط به جنبش داخل که در این روزنامه بعنوان اعلامیه ها، اعمال و اخبار مربوط به "رفقای ما" منعکس می‌شود، مربوط به همان گروهها و سازمانهایی است که "جبهه ی ملی" آنها را در برگرفته و بدین ترتیب آنها را در خارج نمایندگی می‌کند.

نمونه اخیر از اجرای این قبیل شیوه های غیر انقلابی، اقدامات آنها در ۸ است. در ۸ آنها خود را نمایندگی "جنبش انقلاب ایران" و جبهه ملی را جبهه ای متشکل از همه ی سازمانهای انقلابی ایران معرفی کرده اند و ... (این مطلب را ۵ که خودش معرف و ناظر بر کار آنها بوده است مستقیماً پس از روبرو شدن با رفقای ما اظهار داشت) ... در واقع آنچه که در این روابط برای رهبری جبهه ی ملی خارج تعیین کننده است، این است که در کجا و با کدام نام بهتر می‌تواند منافعی بهم بزند (هر چند این منافع برخلاف اصول انقلابی و طبیعتاً منافع اساسی خلق باشد). وقتی پای رادیو به میان می‌آید، يك دفعه می‌بینیم بسادو سازمان یعنی جبهه ی ملی خارج و سازمان چریکهای فدائی خلق روبرو هستیم که رفقای فدائی حاضر نیستند بدون وجود "جبهه ی ملی خارج" بعنوان يك پای مستقل "باما همکاری کنند. وقتی جریان ۵ پیش می‌آید و تماس با ۵ می‌بینیم که "جبهه ی ملی خارج" و رفقای "فدائی خلق" با هم متحد شده و تحت نام واحد "سازمان چریکهای فدائی خلق" خود-شان را (به ما و ۵) معرفی می‌کنند.

وقتی جریان ۸ پیش می‌آید می‌بینیم، "جبهه ی ملی خارج" و "سازمان چریکهای فدائی خلق" یکی شده و تحت نام "جبهه ملی" باما یا ۸ روبرو می‌شوند. در رابطه با روزنامه ی "التضامن" (۱) که می‌شود می‌بینیم

ملی خارج "و تأییدی که تاکنون شما بر آن داشته اید.

(۱) - اشاره به يك بولتن خبری بنام "التضامن" است که بنا بود با همکاری چهار سازمان: "جبهه ی خلق در بحرین"، "جبهه ی خلق برای آزادی عمان"، "سازمان چریکهای فدائی"

"جبهه‌های" در لباس "رفقای فدائی" ظاهر می‌شود و نمایندگی آنان را در آنجا پیعده می‌گیرد. بطور خلاصه روابط تشکیلاتی ما را هر رابطه‌ی اصولی دیگر ملعبه‌ی این گونه روشها و شیوه‌ها قرار گرفته است.^(۱) (پایان نقل قول)

آنچه که نقل شد تکهای از گزارشی بود که یکی از رفقای مطلع ما راجع به اوضاع گروههای خارج و نوشته است اما برای کامل تر شدن قضیه اجازه بدهید تکی

خلق "و سازمان مامنتشر شود که در این مورد رفقای فدائی بعداً با پافشاری ومقاومت ما مواضع خود را تصحیح نمودند."

۱ - (مربوط به همان نقل قول است) هم اکنون "جبهه‌کملی خارج" رسماً در بسیاری از محافل و گروهها (سازمانهای فلسطینی، ظفارها و...) به عنوان "دفتر سیاسی" سازمان چریکهای فدائی خلق شناخته شده است. امروز ح - م یکی از رهبران اصلی و شناخته شده‌ی جبهه‌کملی خارج و یا ح - س رهبر دیگر جبهه بعنوان نمایندگان رسمی سازمان چریکهای فدائی خلق و اعضا "دفتر سیاسی" این سازمان، اعضا، و کادر مرکزی آن با سازمانها و دولتها تماس می‌گیرند برای مثال، در مذاکرات رسمی بین کمیته‌ی مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق و جبهه خلق برای آزادی فلسطین فرماندهی کل (احمد جبریل) + بنابه گفته‌ی یکی از اعضا مرکزی همین جبهه که در مذاکرات شرکت داشته است، اعضا کادر مرکزی و رفقای چریک که در مذاکرات شرکت کرده بودند عبارت بودند از: ۱ - رفیق چریک رابط ۲ - ابو ۰۰۰ (ح - م - رهبر معروف جبهه‌های) ۳ - ح - س رهبر دیگر جبهه‌های ۰ زیاد در مذاکرات با B، اعضا هیات نمایندگی رفقای فدائوسی عبارت بودند از: رفیق رابط + ح - م که خود را هیات نمایندگی سازمان چریکهای فدائی خلق معرفی کردند. و البته در سراسر مذاکرات ح - م سخنگوی این رفقا بود (البته نه به دلیل اینکه رفیق رابط چریک زبان نمی‌دانست) و یا اینکه ح - س مدتها در B بعنوان نماینده‌ی سازمان چریکهای فدائی برای گرفتن امکانات با B مذاکره می‌کرد. از طرف دیگر خود ما شاهد بودیم که ح - س و ح - م حتی در مقام مسئول آموزشی و تشکیلاتی به کار عناصر و سمپاتی‌زانه‌های رفقای فدائی رسیدگی و سرکشی می‌کنند.

دیگری از نامه ای که چندی پیش رفقای مسئول گروه خارج برای ما فرستادند
برای شما نقل کنیم (۱)

* در مورد رابطه با دوستان جبهه ای : با توجه به اینکه آنها همان
روابط و امتیازاتی را از ما خواستار هستند که در رابطه با رفقای فدائیس
بدست آورده اند و طبیعتاً به دلیل تضاد این انتظارات با نظرات اصولی
ما در این باره ، چنین امری ممکن نیست. از این نظر روابط ما با آنها معلق
شده و منتظر دریافت دستور العمل مشخصی در این باره هستیم . مایلی
بعید می دانیم که آنها با توجه به منافع مشخصی که از اینگونه روابط با رفقای
فدائی بدست آورده و می آورند حاضر باشند از مواضع ما استقبال کنند . در
حقیقت قبول این مواضع به معنای صرف نظر کردن از خیلی چیزهایی است که
آنها به آن امید بسته اند . آنها مستقیم و غیر مستقیم می گویند شما
شیوه های استالینی را بکار می برید (البته می دانید که آنها ضد استالینی
هستند !) و شیوه های کار رفقای فدائی دموکراتیک تراست ! (۲)

رفقا ! نکات دیگری نیز در نامه ی شما وجود دارد که نشان می دهد مسئله
میهم مانند مرزهای ایدئولوژیک ، سیاسی و عملی شما با جبهه ی ملی خارج تصادفی
نبوده ، اصولاً و شاید از یک استنباط نادرست از ماهیت سیاسی - اجتماعی جبهه
ملی خارج ناشی شده باشد . در واقع ممکن است شما اینطور استدلال کرده باشید
که عمده ی عناصر آنها تمایل به چپ دارند . جنبش مسلحانه را هم در تئوری تایید

- (۱) - ما بعد از دریافت همین نامه بود که نظر شما را راجع به اختلافات و مسایلی
که ما بین رفقای شما و ما و همینطور جبهه ایها در خارج پیش آمده بود ، پرسیدیم
(۲) - روشن است که این نامه در مقام تحلیل قضیه ی روابط فیما بین نیست ، بلکه
صرفاً یک گزارش خبری است . اما ذکر این نکته در این جا بی مورد نخواهد بود که
وقتی دوستان جبهه ای ما را از مواضع ضد استالینی خود شان مورد حمله قرار می دهند
چقد ر واضح و آشکار مرز ما بین خود شان با ما یعنی مرز ما بین یک سازمان صنفی -
سیاسی - دانشجویی که طبیعتاً دارای ماهیت لیبرال بورژوازی است با یک سازمان

می‌کند. "فعالیت‌های عملی‌شان هم تا به حال اساساً در جهت خط مشی جنبش مسلحانه بوده." (۱)؛ نسبت به سازمان ما (چریک‌های فدائی خلق) هم سمپاتی دارند و حاضرند نفع‌الانه برای ما فعالیت‌های تبلیغی و ۰۰۰ بکنند پس چه تفاوت عمده‌ای بین ما، سازمان چریک‌های فدائی خلق و آنها یعنی سازمان‌های جبهه ملی خارج از کشور وجود دارد؟ ما هم می‌پرسیم: واقعا چه تفاوت عمده‌ای بین سازمان چریک‌های فدائی خلق و جبهه ملی خارج از کشور وجود دارد؟ متأسفانه تاکنون جوابی که ما به این سؤال (در سطور پیشین) داده‌ایم با جوابی که شما به آن می‌دهید تطابق ندارد. وقتی شما می‌نویسید: "ما ضمناً همانطور که در جلسه گنتیم با آنکه از نظرایدئولوژیک با برخی عناصر آنها توافق نداریم فعالیت‌هایشان را مثبت می‌دانیم، البته منظور فعالیت عملی‌شان در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است" (۲) آیا این بدان معنی نیست که غیر از آن برخی عناصر و شما با بقیه‌ی آنها توافق ایدئولوژیک دارید؟ و آیا این بدان معنی نیست که اختلاف شما با جبهه ملی خارج محدود به اختلاف با برخی از عناصر آنهاست؟ اما وقتی شما این برخی عناصر را از کل آن سازمان جدا می‌کنید معنایش اینست که این نهاد در درون خودشان هم از یکدیگر متمایز شده و بنابراین کل سازمان جبهه ملی

مارکسیستی - لنینیستی انقلابی منضبط را روشن می‌کند. ما از یک چنین مرزبندی‌ای هر چند که ناآگاهانه صورت گرفته باشد استقبال می‌کنیم و متقابلاً با مواضع اصولی و قاطع خودمان جبهه را وادار به موضعگیری هر چه شدیدتر و مشخص‌تر و ناآگاهانه‌تر در این باره خواهیم کرد. و اما برای نیروهای واقعا پرولتری جامعه این نکته که امروز حمله به استالین چقدر باب طبع امپریالیستها و روزنویست‌هاست و این نکته که بورژوازی جهانی چه داغ بزرگی از استالین که پرچم دیکتاتوری پرولتار را در اولین کشور سوسیالیستی جهان سالیان دراز بعد از لنین همچنان برافراشته نگاهداشت بردل دارد. فکر نمی‌کنیم سایل و نکات پوشیده‌ای در برداشته باشد.

(۱) و (۲) - جملات داخل گیومه نقل از همان نامه.

خارج یا با این "برخی عناصر" مشخص می شود و یا با بقیه ی آنها که شما با آنان توافق اید تئوژیک دارید . در صورت اول ، یعنی هرگاه جبهه ی ملی خارج بطور غالب مرکب از همان برخی عناصری باشد که شما با آنها توافق اید تئوژیک ندارید (یعنی بطور عمده نظرات و عقاید جبهه را همین برخی عناصر منعکس می نمایند) این عدم توافق اید تئوژیک چیست ؟ در کجاست ؟ وجه تحلیل مشخصی درباره آن وجود دارد ؟ دامنه ی تاثیر این اختلاف اید تئوژیک در عمل و در رابطه " سازمانی با آنها چگونه است ؟ و ... خلاصه همه ی آن سئوالات گذشته ی ما در باره ی رابطه ی مابین سازمان شما و جبهه ی ملی خارج همچنان مطرح است .

اما در صورت دوم یعنی هرگاه جبهه ی ملی خارج بطور غالب مرکب از همان کسانی باشد که شما با آنها توافق اید تئوژیک دارید ، یعنی این همان بقیه ی "برخی عناصر" باشند که بطور عمده نظرات و عقاید جبهه ی ملی را منعکس نمایند ، آنگاه شما نه تنها با اکثریت عناصر یک سازمان (وجه غالب تضاد) بلکه بطور کلی با کل این سازمان توافق داشته و مورد اختلاف مهمی جز همان " برخی عناصر " که مسلماً یا باید مواضع شما را مورد قبول قرار دهند و یا باید کنار بپرند باقی نمی ماند . در چنین صورتی دیگر جبهه ی ملی ای وجود نخواهد داشت ! این ارگان یسک شاخه از سازمان شما خواهد بود ، شما با آنها توافق اید تئوژیک دارید ، فعالیت های عملی آنها هم تاکنون اساساً در جهت خط مشی مسلحانه بوده ، ارتباط کاملاً نزدیک سازمانی هم بین شما موجود است حتی عناصر معروف این سازمان خود را عضو دفتر سیاسی یا کادر مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق می خوانند آن وقت دیگر چه جبهه ی ملی ای ؟ چه دلیلی دارد که یک شاخه از سازمان شما اسم جداگانهای برای خودش انتخاب کند و یا عده ای از اعضا شما دارای دو هویت سازمانی باشند ؟ ... بلی یک احتمال ضعیف هم در این میان هست و آن اینکه به جای مستحیل شدن جبهه ی ملی خارج در سازمان شما ، شما بعنوان یکی از سازمانهای

جبهه‌ی ملی، داخل درجبهه شده و در واقع قالب جبهه‌ی جدیدی بوجود آورد. باشد که باز هم تناقضات فوق در این شکل تقریباً محتمل نیز به اشکال دیگری همچنان باقی خواهد ماند.

اما اگر هیچک از این شقوق وجود ندارد، اگر علیرغم همه‌ی نزدیکیهای عملی و روزمره بین سازمان شما و جبهه‌ی ملی خارج از نزدیکیهایی که مشخصاً به صورت وحدت کامل در عمل جلوه‌گر می‌شود - هنوز یک نظر روشن و تحلیل معین درباره معنی و ضوابط این نزدیکیها وجود ندارد، اگر علیرغم تأیید همه‌جانبه‌ی جبهه‌ی ملی در عمل، شما هنوز حاضر نیستید همه‌ی جنبه‌های فکری و عملی آنها را علناً تأیید کنید و ترجیح می‌دهید تناقضات حاصل بین وضع موجود و اصول عام انقلابی را با ذکر برخی جملات مبهم و چندپهلواز دیده بیندازید (۱) و بالاخره اگر هنوز تضادهایی بین شما و جبهه‌ی ملی وجود دارد که شما آنها را به صورت بسیار ناقص و ناکافی "اختلاف با برخی از عناصر آنها از نظرایدئولوژیک" توضیح می‌دهید تنها می‌توانیم یک نتیجه بگیریم و آن عبارت از اینست که شما نه تنها برای بیان اختلافاتتان با جبهه‌ی ملی، بیانی روشن، رسا و قاطع انتخاب نکرده‌اید؛ بلکه از این مهمتر، این اختلاف را اساساً برحسب اصولی و صحیحی ارزیابی نکرده‌اید. اختلاف شما با جبهه‌ی ملی فقط نمی‌تواند "اختلاف با برخی از عناصر آنها از نظرایدئولوژیک" باشد؛ بلکه این اختلاف از پایه و بن، بین محتوای اجتماعی - سیاسی و عملی سازمان انقلابی شما و سازمان صنعتی - سیاسی - دانشجویی جبهه‌ی ملی خارج وجود دارد. بنابراین وقتی شما برای بیان اختلافاتتان با جبهه‌ی ملی خارج تنها روی عناصری از آنها که از نظرایدئولوژیک با شما توافق ندارند تکیه می‌کنید می‌توانید این معنی را داشته باشد که اولاً: شما هیچ تفاوت اصولی و بنیادی ای (بعنوانی

(۱) - برای توضیح بیشتر به پاورقی ۲ صفحه ۳۱۷ مراجعه کنید.

طبقاتی) بین خودتان و جبهه‌ی ملی خارج قایل نیستید و تنها مرز و فاصله‌ی دو سازمان را برخی عناصر در میان آنها می‌دانید که با شما توافقات ایدئولوژیک ندارند. عبارت دیگر، این عدم توافق ایدئولوژیک با برخی عناصر موجود در جبهه‌ی ملی خارج بهیچوجه برای شما به معنای عدم توافق ایدئولوژیک با جبهه‌ی ملی خارج نیست. **ثانیا:** شما گرایش‌ات ضد استالینی، تروتسکیستی و ضد مائوئی و یا اصولا این قبیل انحرافات موجود در جبهه‌ی ملی خارج را نه بمثابة یک جریان سازمانی ناشی از ماهیت طبقاتی و مضمون سیاسی - اجتماعی این سازمان، بلکه حداکثر، ناشی از انحرافات برخی از عناصر موجود در جبهه‌ی ملی خارج می‌دانید (۱)

این در نتیجه دقیقاً معنی همان جملاتی است که شما برای بیان اختلافات با جبهه‌ی ملی خارج یکبار برده‌اید. این معنی را جمله‌ی دیگر شما در چند سطر بعد نیز تأیید می‌کند: "مسایل فوق (چه مسایلی؟) (۲) نیز شاید مدتی بعد،

(۱) - جالب توجه در اینجا اینست که امروز درست همان کسانی که رهبری جبهه‌ی ملی خارج را در دست دارند، هستند که چنین مواضع منحرفی را تبلیغ می‌کنند و درست همین افراد هستند که در مجامع و محافل گوناگون بنام شما، بنام عضویت در سازمان و مرکزیت شما سخن می‌گویند. آنگاه وقتی که شما با بی‌دقتی عاملان اسمای، قضیه‌ی انحرافات جبهه را به یک پدیده‌ی مجهول "برخی عناصر" مربوط می‌کنید، برای خواننده‌ی بی‌غرض چه استنباطی می‌تواند از این نحوه‌ی برخورد شما با مسایل بدست‌آید؟ ما از بحث روی تضادی که این قسمت از نامه‌ی شما با واقعیات مذکور در فوق دارد، مخصوصاً از آن جهت خود داری می‌گیریم که ممکنست به جای یک بحث عام و همه‌جانبه، مسئله‌ی اصلی را بصورت اختلاف با عناصر خاص و مشخص درآورده و روح کلی انتقادات ما را تحت الشعاع موارد جزئی قرار دهد.

(۲) - نقل از نامه‌ی رفقا. نگاهی به جملات همین نامه و همینطور نامه‌های گذشته رفقا، وجود حاکمیت یک شیوه‌ی خاص در نگارش، وجود ابهام و ابهام در سخن را نشان می‌دهد. مثلاً در همان جمله‌ی گذشته: "با آنکه از نظر ایدئولوژیک با برخی از عناصر آنها توافق نداریم، فعالیت‌هایشان را مثبت می‌دانیم. البته منظور

پس از آنکه جریان سوم تکلیف مشخص تری از لحاظ موضعگیری درونی پیدا کند روشن تر شود " اولین پرسش این است که این مسایل فوق کدامند ؟ علی القاعده

فعالیت های عملی شان ... مسلحانه است " ، دو حکم کلی ، مبهم و تقریباً مجزا از هم به اضافه ی دو استثناء و یک شرط آورده شده است . جمله ی " از نظرسر ایدئولوژیک توافق نداشتن با آنها " ، اولین حکم کلی است که بلافاصله با استثناء " بقیه ی ... برخی از عناصر آنها " ، مشروط می شود (یعنی با بقیه ی آنها توافق ایدئولوژیک داشتن) . دومین حکم با جمله ی " مثبت دانستن فعالیت های شان " معین می شود ، اما البته " فعالیت های عملی شان " و نه فعالیت های نظری آنها . این استثناء دوم است در حکم دوم . و قسمت آخر جمله اصلی ، اینکه از میان همان فعالیت های عملی هم تنها آن فعالیت هایی که در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه باشد ، مورد تأیید است ، شرط کلی و مبهم دیگری است (چون بهر حال نوع این فعالیت ها و اختلافاتشان با فعالیت هایی که مورد قبول نیست معلوم نشده) ، برای این استثناء ! بدین ترتیب برای خواننده به سادگی ممکن است استنباطات گوناگون و متفاوتی از این جملات دست دهد . و حتی اورا نسبت به مقصود اصلی نویسنده به اشتباه بیندازد . مثلاً از همین جمله ی فوق الذکر ، می توان چنین برداشت هایی کرد که جبهه ی ملی خارج سازبانی است که شمایه غیر از برخی ارعناصر وابسته به آن ، بطور کلی با آن توافق ایدئولوژیک دارد یا برعکس به جز باقیعانه ، ای از این برخی عناصر با کل سازمان جبهه ی ملی بهیچوجه از نظر ایدئولوژیک توافق ندارد (هر دو اینها ممکن است فهمیده شود) . فعالیت های عملی شان را اساساً مثبت دانسته تأیید می کنید اما فعالیت تئوریک و نظری آنها ، یعنی بقوله نظرات سیاسی و ایدئولوژیک آنها را مثبت نمی دانید . اما درباره ی اینکه چگونه ممکن است فعالیت عملی کسی درست باشد اما نقطه نظرش صحیح نباشد حرفی نمی زنید . یعنی می توان فعالیت عملی را از پایه ی تئوریک و ایدئولوژیک آن جدا کرد و بالعکس . همینطور با اینکه بهیچوجه راجع به تأیید نقطه نظرات تئوریک آنها صحبت نشده اما با این وصف یا عده ای از آنها (غیر از برخی عناصر) وحسب دت ایدئولوژیک دارند ! در مورد فعالیت های عملی آنها هم آن قسمتی که در جهت تثبیت هر چه بیشتر مواضع جنبش مسلحانه است مورد قبول شماست یعنی عمل اجتماعی یک سازمان می تواند دویا چند پاره شده ، قسمتی از آنها در جهت تثبیت هر چه بیشتر جنبش مسلحانه باشد ، قسمت دیگر نباشد ، که آنوقت مورد تأیید شما نیست .

باید مسائلی باشند که از وجود همان برخی عناصر که با شما توافق اید ثلوثی — ندارند ناشی شده باشد. عبارت دیگر، تظاهرات خارج سازمانی و بارز انحرافات اید ثلوثی که موجود در جبهه ی ملی و مخالفتی که این انحرافات بهر حال در میان نیروهای اپوزیسیون مارکسیستی — لنینیستی داخل و خارج کشور برانگیخته، مشکلات و مسائلی را برای روابط بسیار نزدیک و کاملاً متحد شما با جبهه ی ملی بوجود آورده است. شما از یک طرف در جریان کار و عمل انقلابی می بینید که نمی توانید با این نظرات انحرافی جبهه ی ملی موافقت داشته باشید و تبعاً حاضر نیستید شما را مؤید و شریک این انحرافات بدانند و از طرف دیگر عملاً سر رشته ی بسیاری از کارها و امکانات شما در خارج کشور در دست همین سازمان قرار گرفته است (بدون آنکه محتاج دلیل دیگری در این باره باشیم مضمون سطر اول نامه ی شما راجع به درجه امکانات و نفوذ و ... جبهه ی ملی خود بخود نقطه ی توجه و انگیزه شما را نشان می دهد). بنابراین یا باید بطور قاطع با انحرافات آن سرحد کرده و مرزهای سیاسی — سازمانی و اید ثلوثی خودتان را با آن صریحاً روشن کنید یا اینکه علناً و تا

اما این مطلب همین جا با جمله ی چند سطر بالاتر همین نامه که: "فعالیت های عملی این جریان اساساً در جهت خط مشی مسلحانه" دانسته بودید در تناقض قرار می گیرد و بعد در ادامه ی همین تقسیم بندی و شروط متعدد مربوط به هر یک از آن، این نتیجه نیز ممکن الحصول است که هر کدام از این دو نوع فعالیت عملی، توسط دو عده ی متفاوت از عناصر این سازمان نمایندگی می شود (برخی عناصر مورد اختلاف و بقیه که مورد توافق شما هستند؛ که باز هم این دو گروه هیچگونه ارتباطی با هم ندارند) (اولاً این ارتباط را روشن می کردید) ولی در عین حال همگی آنها متعلق به یک تشکیلات هستند و ... رفقا! تصدیق می کنید که استفاده از چنین شیوه نگارشی، استفاده از ابهام و ابهام در سخن، در مکاتبات دو سازمان نه درست است و نه لازم (اغلب نامدهای گذشته ی شما نیز علیرغم همه ی اختصارش، حاوی حملاتی پیچیده تر و تعبیرات کمتر از جمله ی نمونه است، بطوریکه برای درک مقصود اصلی نویسنده عمدتاً محصور می شدیم سقوط و احتمالات گوناگونی را مد نظر بیاوریم)

آخرین حد با انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک آن همراهی و همگامی کنید . اما شما ظاهراً برای رفع این محذور به يك راه حل می‌رسید . این راه حل میانۀ عبارتست از قبول اختلاف ایدئولوژیک، تنها با برخی از عناصر جبهه ی ملی خارج . اما این مرز بسیار لرزان تر از آنست که بتواند نقطه ی تمیزی را معین کند و پایگاه ثابتی را فراهم آورد .

دروغله ی اول باید پرسید ماهیت سیاسی - اجتماعی این اختلاف ایدئولوژیک چیست ؟ از نظر سیاسی ممکن است از بعضی قرائن (منجمله صحبت های حضوری) اینطور استنباط کنیم که منظور شما از اختلاف ایدئولوژیک همان مخالفت داشتن با گرایشات ضد مائوئی ، ضد استالینی و تروتسکیستی آنهاست . این چنین مخالفتی البته امر بسیار درستی است و اهمیت موضعگیری صریح در مقابل يك چنین گرایشات منحرفی کم نیست (مخصوصاً در این باره لازمست کار بسیار بیشتری نسبت به آنچه که در گذشته صورت گرفته در سطح جنبش انجام بدیم) اما به شرطی ایمن وظیفه تا سرحد کمال انقلابی خود انجام خواهد شد که اولاً ریشه های اجتماعی و طبقاتی آن تحلیل شود (چیزی که بهیچوجه در نامه ی فوق الذکر و یا در جای دیگر ، شما به آن اشاره ای نکرده اید) ، ثانیاً جریان سازمانی آن در همرسورد مشخص گردد . ثالثاً اثرات زیان بار عملی و سیاسی آن افشا شود . اما شما متأسفانه تنها ماهیت اجتماعی و طبقاتی این اختلاف را روشن نمی‌کنید (حتی موضوع آنرا هم تصریح نکرده اید . ما فقط از روی برخی قرائن ، استنباطی داشتیم که مطرح

حتی اگر به فرض بعید این چنین شیوه‌ای در موقع و شرایطی خاص جایز باشد مسلماً آن موقع و شرایط بحث میان ما و شما که هر دو در روی يك سرزمین ، و در مقابل يك دشمن و برای يك هدف ، مبارزه می‌کنیم نخواهد بود .

ساختیم) بلکه با طرح نیم بند، جزئی و غیر اصولی آن، یعنی به صورت اختلاف با برخی از عناصر این سازمان، روی اصل مسئله‌ی مناسبیات سازمان انقلابی خود و سازمانهای جبهه‌ی ملی خارج سرپوش می‌گذارید. در چنین صورتی یعنی وقتی اختلاف شما با این سازمان تا این حد فرضی و درجه‌ی دوم است طبیعی است که دیگر صحبتی هم از بررسی آثار سیاسی - تشکیلاتی و علی‌الین انحراف و یا بررسی اشکال مشخص سازمانی آن، در میان نباشد.

اما راه میانه‌ی شما تنها به همین جا ختم نمی‌شود چرا که تمامی مسایلی که مناسبات کاملاً نزدیک شما را با جبهه‌ی ملی خارج به مخاطره می‌اندازد، تنها وجود و بروز یک سری گرایشات منحرف فکری در این سازمان یا بقول شما در برخی عناصر موجود در آن نیست بلکه این سازمان در درجه‌ی اول سازمانی است پاچار - چوب جبهه‌ی ای. بنابراین نه تنها فاقد یک موضع مشخص ایدئولوژیک است (که این موضوع هم به دلیل ماهیت صنفی - سیاسی این سازمان و یا حتی به دلیل جبهه بودنش بنا به ادعای خود این سازمان، جای هیچگونه ایرادی نیست) بلکه تاکنون علیرغم اعلام کلی حمایت از جنبش مسلحانه، هیچگونه موضع مشخص و مدون سیاسی - استراتژیک نداشته است (و یا شاید درست‌تر است بگوییم نمی‌توانسته داشته باشد). - نتیجتاً روابط هر سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی با این سازمان (جبهه‌ی ملی خارج) دو چندان ضروری تر از رابطه با هر سازمان سیاسی یا صنفی با هويت مشخص اجتماعی و طبقاتی، محتاج مرزبندیهای دقیق سیاسی - سازمانی و ایدئولوژیک بوده و می‌بایست چارچوب کاملاً معین و قابل دفاعی را (از نقطه نظر مارکسیستی) ارائه دهد.

اما شما باز هم در اینجا مشکل خودتان را به طریق اصولی، یعنی معین کردن دقیق این ضوابط و این مرزبندیها و بنا نهادن یک همکاری سالم بر اساس آن، حل نمی‌کنید؛ بلکه با منتظر شدن برای آنکه "جریان سوم (جبهه‌ی ملی خارج) تکلیف

مشخص تری از لحاظ موضعگیری درونی پیدا کند* (۱)، تنها آنرا به نحو خطرناکی پیچیده ترمی کنید. در واقع اگر این درست است که تنها بایک موضعگیری فعال، قاطع و اساسی در قبال این قبیل نیروها است که می توان انحرافات موجود در آنها را در سطح جنبش عقب رانده و به آنها کمک کرد تا حتی الامکان به موضعگیری درونی صحیحتری دست یابند (۲) و باز اگر قدم اول این موضع گیری فعال، قاطع و اساسی برای مبارزه با انحرافات تنها با روشن کردن صریح و قاطع مواضع اصولی ما نسبت به این سازمانها و نیروها، با ترسیم دقیق آن مرزهایی که نقاط اشتراك و افتراق ما را با آنها تشکیل می دهد امکان پذیر است و بالاخره اگر منافع اساسی و دراز مدت جنبش نیز در اتخاذ يك چنین مواضع اصولی نهفته است؛ آنگاه سیاست صبر و انتظار شما به جای اتخاذ مواضع فعال، سیاست مرزهای موج و پرهیز از برخورد همه جانبه و عمیق با نیروها به جای داشتن مرزهای قاطع و روشن با هریک از دستاختلف و متناسب با ماهیت سیاسی - اجتماعی هریک از آنها... چه نتیجه ای جز تشدید این انحرافات در سطح جنبش می تواند داشته باشد؟ و آیا در قدم اول این سازمان خود شما نخواهد بود که در خطر سرایت چنین انحرافات قرار بگیرد؟ (۳) و (۴)

(۱) - به نقل از همان نامه ی مورد بحث. جمله ی اصلی چنین است: "... سائیل فوق نیز شاید مدتی بعد، پس از آنکه جریان سوم تکلیف... پیدا کند، روشن تر شود."

(۲) - بدیهی است که سیاست فعلی ما در قبال جبهه ی ملی خارج، از درك و پاسخ به چنین ضرورتی جدا نیست.

(۳) - مراجعه کنید به ضمیمه ی شماره ی ۲.

(۴) - اینکه آیا شما در صدد کوشش مستقیم برای رساندن جبهه ی ملی خارج بسطح يك موضعگیری مشخص و سالم درونی که طبیعتاً در بیرون هم باید منعکس شود،

رقعا! ما در اینجا به بررسی آن قسمت از نامه شما که اختصاص به دیدگاه‌های شما در رابطه با جبهه‌ی ملی خارج داشت خاتمه می‌دهیم اما هنوز صحبت‌های ما در حاشیه‌ی همین مطلب و درباره‌ی قسمت دیگری از نامه می‌میزور تمام نشده است.

مطالعه‌ی نامه‌ی اخیر شما در مفهوم و یا دو نتیجه‌ی متفاوت برای ما در برداشت: مفهوم اول که با توجه به بحث‌های جلسه‌ی حضوری تا حدود زیادی خارج از انتظار ما بود، عبارت بود از توجیه و تأیید همان روابط و مناسبات گذشته با جبهه‌ی ملی خارج که خودتان نیز بطور ضمنی در همان جلسه‌ی حضوری به اشکالات موجود در آن و اشکالات بیشتری که می‌توانست درآیند، بوجه‌سود آورد اشاره‌های داشتید. تصور ما در آن جلسه این بود که آگاهی خود شما به عواقب خطرناک این نوع روابط، همراه با تذکرات شفاهی ما، تغییرات مناسبی در جهت گیری این روابط به سمت مواضع اصولی و منطبق بر واقعیات موجود اجتماعی-سیاسی به‌مراه خواهد داشت؛ مخصوصاً اینکه بنظر می‌رسید دیگر آن محظورات و

هستید یا نه برای ما روشن نیست. متن نامه‌ی شما فقط نشان می‌دهد که شما منتظر این موضعگیری درونی هستید. بهر صورت اگر چنین کوشش‌هایی صورت بگیرد بنظر ما امر نادرستی نیست. کوشش و تأثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم انقلابی-کمیونیست‌ها در این قبیل سازمانها و موسسات سیاسی یا صنفی-سیاسی برای ارتقاء هر چه بیشتر سیاست و ایدئولوژی آنها تا سطح سیاست و ایدئولوژی انقلابی، نه تنها چیز بدی نیست بلکه بسیار لازم و مفید نیز هست؛ منتهی به شرطی که این فعالیت و یا دخالت منجر به مخدوش کردن مرزهای دو نوع فعالیت و دو نوع سازمان و... چه از جهت چپ و چه از طرف راست نشود. یعنی از یک طرف شیوه‌ها و عقاید خاص این قبیل موسسات و سازمانها با شیوه‌های کار و نقطه‌نظرات مربوط به یک فعالیت انقلابی مارکسیستی-لنینیستی مشتبه نشود (جایگزین آن نشود) و از طرف دیگر از یک سازمان صنفی-سیاسی، انتظاراتی بیش از مقدرات اجتماعی و طبقاتی آن خواسته نشود. این شرط را می‌توان به یک تعبیر با همان جمله‌ی معروف

موانعی که تا کنون قسمت مهمی از کارهای تبلیغاتی و تدارکاتی شما را در خارج به جبهه‌ی ملی وابسته می‌کرد و شاید از این جهت همواره مشکلاتی بر سر راه یسک موضعگیری اصولی قرار می‌داد، در شرف مرتفع شدن است و یا حتی اگر ایسک محظورات هنوز باقی است دیگر به علت اهمیت روز افزون و حیاتی که این مرزبندی پیدا می‌کند نمی‌تواند امر تعیین کننده‌ای تلقی گردد. برداشت ما از موضوع روابط شما و سمتی که در آینده می‌گرفت مطابق ملاحظات فوق بود. بهمین دلیل ضرورتی به شرح انتقادات خودمان به شما در این باره و یا اصولاً طرح انتقاداتی که از جهات متعدد دیگر به جبهه‌ی ملی خارج وارد بود و بهر حال قسمتی از آن نیز در رابطه با شما قرار می‌گرفت ندیدیم (۱). بنظر ما این آینده و مواضع آتی شما و همچنین چشم انداز پرشور وحدت و همبستگی کامل دوسازمان بود که می‌توانست ملاک قرار گیرد نه آن وقایع و رویداد هاییکه در گذشته اتفاق افتاده بودند و اکنون تنهایی - توانمندند زمینه‌ای برای تجربه‌آموزی و پرهیز از اشتباهات بشوند.

مقاله‌ی "شعارهای وحدت" شما نیز عنوان کرد که بد رستی می‌گوید: "تحمیل خصلت های حزب به جبهه چپ روی و تحمیل خصلت های جبهه به حزب راست روی است و این هر دو انحراف اگر منجر به عواقب هلاکت باز نشوند لااقل به کار آییسی نیروهای انقلاب آسیب می‌رسانند".

(۱) - ما هنوز لازم نمی‌بینیم که اقدامات آشکار و نهان و تبلیغات سرخی را که از طرف جبهه‌ی ملی خارج علیه سازمان ما صورت گرفته است مورد بررسی و برخورد اساسی قرار دهیم چرا که این موضوع خود جزء کوچکی است از سیاست کلی تر ما در مورد مبارزه با انحرافات اساسی تری که جبهه‌ی ملی خارج و یا گروهها و سازمانهای وابسته بدان در جنبش وارد می‌کنند. قدم اول این مبارزه همانطور که خودتان در همین نامسمی ملاحظه می‌کنید کوشش برای قطع و حتی الامکان محدود کردن بیشتر آن فضای تنفسی می‌باشد که روابط بسیار باز و بی‌قید و شرط شما در اختیار این سازمان و طبیعاً گرایشات منحرف موجود در آن قرار داده است. ما اگر موفق شویم کلاف این مبارزه اصولی را از سرخ اصلی آن، یعنی همین روابط، بازگیریم خود بخود مواضع منحرف ثانویه

این تجربه آموزی از گذشته - در این مورد خاص - برای ما نیز وجود داشت منتهی در شکل و نوع دیگر و طبعاً بنا به دلایلی متفاوت با آنچه که شما هم اکنون با آن روبرو هستید . منظور برخورد با ضعف ها و انحرافات بود که در سیاست گذشته کادر قدیم مسئولین گروه خارج از کشور ما وجود داشت (که جمعه ها شما را نیز از آن بی اطلاع نگذاشته بودیم) این برخورد علاوه بر همه ی درسهای متعدد سازمانی اش ، بار دیگر سیاست قاطع ما را در مورد ((ایستادگی روی اصول در هر شرایط و بهر قیمت و فریفته نشدن بمنافع جزئی و ظاهری علیرغم همه ی فشارها)) را تأیید کرد . بهمین دلیل وقتی شما به برخی اختلاف نظرهای سیاسی بین خود - تان و جبهه ی ملی خارج اشاره کردید ما تصور کردیم که شما در صدد پیش گرفتن سیاست جدیدی هستید که اینک برخلاف گذشته مرزبندیهای قاطع سیاسی ایدئولوژیک در آن ملحوظ شده است .

نامه ی اخیر شما نشان می داد که پیش بینی ما لااقل تا این مرحله و درایسین زمینه درست صورت نگرفته است و این البته امر خوشحال کننده ای نمی توانست باشد . با این وصف همه ی قسمتهای نامه ی شما ناامید کننده نبود . شما نوشته بودید : " از شما می خواهیم که هر گونه اشکالی در روابط - مشاهده می کنید برای ما بنویسید . ما سازمان اقدام خواهیم کرد " و یا " همچنین مواضع اصولی شما را تا جایی که با خط استراتژیک مان خوانایی داشته باشد مورد پشتیبانی قرار می دهیم که البته این امر به نتایج بحث های درون دو سازمان و مشخص شدن دقیق تر مواضع سیاسی و استراتژیکی شما ارتباط خواهد داشت " (۱) . این جملات بهر حال پیامهای مثبتی

جبهه ی ملی خارج که در این نوع اقدامات موزیگرانه علیه سازمان ما جلوه گر شد ما ست از بین خواهد رفت .

(۱) - راجع به جمله ی آخر این سطور لازمست در نوشته ی دیگری مستقلاً صحبت شود . با این وصف همین جا لازم به توضیح است که ما ابهامی در مواضع سیاسی و

از نزدیکی و تفاهم بالقوه‌ی دوسازمان را در برداشت که می‌توانست مؤید عزم‌راسخ ما در طرح مستقیم، باز و صریح انتقادات و مسایل مطروحه مابین دو سازمان باشد. بدین قرار طرح این اشکالات و انتقادات تنها نه بعنوان انجام يك وظیفه‌ی انقلابی از طرف ما بلکه همچنین بمثابة پاسخ صمیمانه به دعوتی که شما از ما بعمل آورده بودید نیز ضرورت می‌یافت *



در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا ما طرح و بررسی این انتقادات را يك وظیفه‌ی انقلابی می‌دانیم؟ به چه دلیل روی موضوعی اصولی و مرزبندی روشن اصرار می‌کنیم؟ چرا روی انتقاد به مناسبات فعلی شما با جبهه‌ی ملی خارج و ضرورت تصحیح و تغییر این روابط پافشاری می‌کنیم؟ حتی بنظر يك ناظر بی‌طرف هم این اصرار و پافشاری از طرف ما نمی‌تواند از هدف معین و منافع مشخصی تبعیت نکند. بنابراین طبیعی است که شما نیز روی این قسمت مسئله اندیشه کنید. اتفاقا ما نیز کاملا بر همین عقیده هستیم. ما نیز معتقدیم که هدف معین و منافع مشخصی را در مد نظر داشته‌ایم *

استراتژیک خود مشاهده نمی‌کنیم. ما مواضع خود مان را مکرراً و بطور صریح در مطبوعات سازمانی اعلام کرده‌ایم. اگر منظور رفقا از ابهام، مسئله طرح شعار جبهه از طرف ما و اختلافاتی که در این زمینه بین دو سازمان وجود دارد می‌باشد، این موضوع حد اکثر می‌تواند يك اختلاف نظری باشد نه ابهام که مسلمانان ریحتمی بین دوسازمان حل و فصل خواهد شد. همینطور اگر منظور حدود و مشخصات عملی و کلا تاکیکی جبهه‌هاست که این نیز امری است و ایسته بجزریان عمل و نظرد یگر گروه‌ها و نیروها که مسلمان تعیین دقیق همه آنها از عهد ما خارج است (این موضوع در رنوار مذاکرات هم مورد بحث قرار گرفته است). اگر مورد یا موارد دیگری بنظر رفقای رسد تذکرید هند مسلمان برخورد خواهیم کرد.

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

اما مسلما بسیار نادرست و شاید بهتر باشد بگویم ساده لوحانه خواهد بود اگر تصور شود این هدف همان منافع محدود، گذرا و صرفا گروهی و سازمانی است و یا از آن نادرست تر؛ ما در انتقاد به روابط شما با جبهه ملی، از يك موضع تنگ- نظرانه خنده بورژوازی، آغاز بحركت کرده ایم؛ چرا که هر کس بخوبی می فهمد که کسب منافع جزئی و محدود گروهی مجزا از منافع عمومی جنبش حتی اگر در مقابل جریانانی تا این درجه ناسالم هم قرار داشته باشد هرگز بدون از دست دادن اصل یا پاره ای از اصول، بدون سازش در برخی اصول و چشم پوشی از برخی منافع اساسی و در از دست خلق امکان پذیر نخواهد بود.

با این توصیف، بالاخره این هدف مشخص چیست و این منافع معین کدامست؟ برای پاسخ بدین سؤال اجازه بدید قبلا مقدمه ی لازمی را مطرح سازیم:

ما در نشریات گذشته ی سازمانی خودمان مسئله ی " وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد " را بعنوان يك ضرورت استراتژيك، بعنوان حلقه ی مهمی که مرحله ی دوم جنبش مسلحانه یعنی گسترش موقعیت توده ای آن به این حلقه وابسته است مورد بحث قرار داده ایم. این موضوع مسلما و در وهله ی نخست مسئله ی رابطه ی ما بین دو سازمان (چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق) را مطرح می ساخت. نظرها این بود و هنوز هم بر آن پا برجاستیم که دو سازمان باید به سمت وحدت پیش بروند. این ضرورتی است که درك و پاسخ به آن در حل بسیاری از معضلات کنونی جنبش تاثیری تعیین کننده خواهد داشت در حالی که سرپیچی از آن مسلما و لااقل در يك مرحله ضایعات قابل اهمیتی بر پیکر جنبش وارد می سازد. در عین حال کاملا روشن بود که به قول مضمونی از مقاله شعارهای وحدت شما: " تنها آرزوی ساده دلانه داشتن برای رسیدن به وحدت کافی نخواهد بود " ما نیز اگر چه این هدف را بصورت يك آرزوی بزرگ انقلابی نگاه می کردیم اما نگرش ما به مسئله و طبیعتا کوششهای ما در این راه ساده دلانه و ساده لوحانه نبود. ما بخوبی می دانستیم که طیرغ وجود

اشترك متعدد و قابل انكاش در زمینه های نظری و عملی بین دو سازمان ، هنوز اختلافات كم و بیش مهمی در برخی نقطه نظرات سیاسی - استراتژيك و یا شیوه های کار ، مسائل آموزشی ، تبلیغات و ... بین ما و شما موجود است که مسلما بدون حل اصولی این اختلافات ، بدون يك کارپرحوصله ی فرهنگی میان اعضا* دو سازمان (حالا چه در سطح دو سازمان و چه در صورت ضرورت در سطح جامعه) وحدت کامل دو سازمان خواب و خیالی بیش نخواهد بود . عبارت دیگر " پروسه وحدت " ما بین دو سازمان اگر چه می توانست بر حسب درجه ی درك ضرورت های استراتژيك جنبش از طرف رهبری دو سازمان ، درجه ی هشجاری ، اصولگرایی و ... آنها ، کوتاه مدت تر یا دراز مدت تر طی شود اما مسلما نمی توانست از يك محتوای پرکوشش و ككش کار ایدئولوژيك و " مبارزه به خاطر وحدت " خالی باشد .

بدین قرار ما سیاست مشخصی را در رابطه با شما در پیش گرفتیم . این سیاست که هنوز هم بطور کامل پا برجاست عبارتست از : پایداری در اصول ، گذشت و اغاض در منافع و اختلافات جزئی . ما این سیاست را بطور روشن در همان جلسهی مذاکرات حضوری برای شما توضیح دادیم . ما برای پیشبرد این پروسه ، شیوه ی موثری پیشنهاد کرده و گفتیم : " نقطه غائی و هدف نهائی برخورد ها ، بحث ها و فعالیت های متقابل ارتباطی دو سازمان را " وحدت کامل " دو سازمان قرار داده و آنگاه در این راه ، قدم به قدم تمام اختلافات اصولی را پیش کشیده و در جریان يك بحث همگانی میان اعضا* دو سازمان ، با هدایت و نظارت يك جمع منتخب و مشترك از دو سازمان ، امر وحدت را بطور اصولی و منظم ، بدون آنکه مراحل را سوزانده باشیم و یا بدون آنکه تنگ نظری های احتمالی گروهی و ... امکان نفوذی پیدا نمایند ، پیش ببریم " .

ضمنا برای آنکه جای هیچگونه ابهام و یا تعبیر و تفسیر نماند -
درستی باقی نماند توضیح دادیم که این اصول از نظر ما چه از جهت

سیاسی و استراتژیک و چه از جهت ایدئولوژیک معین و اعلام شده بوده و عبارت از همان خطوط اصلی سیاسی - استراتژیکی است که تحلیل مارکسیستی - لنینیستی جامعه در مقابل ما می‌گذارد .

طبیعی است این اصول که معمولا و بطور مشخص در شکل نظرات سیاسی - استراتژیک ، خصوصیت های سازمانی و گروهی ، خود را معین می‌سازد ، در عین آنکه اعتقادات سیاسی - ایدئولوژیک تنها یک سازمان را منعکس می‌سازد اما (با اینحال) از دیدگاه همان سازمان ، منافع اساسی و اصولی جنبش را تأمین می‌نماید . بنابراین آنچه که مورد بحث دو سازمان قرار می‌گرفت ، بحث بر سر منافع اصولی جنبش ، بحث بر سر این خط مشی یا آن خط مشی ، بحث بر سر این نقطه نظر اساسی سیاسی یا آن نقطه نظر اساسی سیاسی بود . بنظر ما " اصول " همین ها بودند (و هست) در حالی که در کنار آن ما صریحا اظهار داشتیم بطور مشخص در موارد غیر اصولی ، در موارد جزئی ، در مواردی که مسئله صرفا به منافع سازمانی ما برمی‌گردد و با منافع اساسی جنبش در تضاد قرار نمی‌گیرد ، مثلا در مواردی که مسئله تضاد منافع سازمانی و نه جنبشی دو سازمان مطرح است ما هرگونه گذشت و اغماض را مورد قبول قرار می‌دهیم . این سیاست دقیقا مبتنی بر این تحلیل بود که وقتی مبادر اصول مشخص سیاسی - ایدئولوژیک خودمان دچار سازش نشویم - سازش در جزئیات و گذشت از منافع جزئی و فرعی - در مقابله با نتایج قابل اهمیت و مثبت سیاسی و سازمانی که این وحدت می‌توانست برای مبارزه ی مردم ما در بر داشته باشد ، امر نادرستی نخواهد بود .

البته شما در مقابل شیوه ی پیشنهادی ما ، استقبالی نشان ندادید در حالیکه آنرا بطور مشخص رد هم نکردید و حل مسئله موکول شد به فکر بیشتر شما بر روی این شیوه و اینکه بهر حال منتظر انتشار یکی دو شماره ی " نشریه ی بحث میان دو سازمان " باشیم (خوشبختانه در آثانی که این نوشته حاضری شد بکوشش شما اولین شماره ی این

نشریه از چاپ خارج شد . مقالات شما در این نشریه هم اکنون در دست رفقا ، و مطرح بحث و برخورد است . ماسعی می‌کنیم برای شماره ی آینده ی این نشریه مقالاتی حاضر کنیم . و شاید همین نوشته نیز بتواند اولین مقاله ی قابل دیدن در آن باشد)

بهر حال مقصود ما از ذکر این مقدمه ی نسبت طولانی این بود که نشان دهیم : درست بخاطر آنکه مسئله ی مناسبات مابین نیروهای مختلف جنبش ، مسئله ی وحدت مابین نیروهای انقلابی جنبش به نظر ما در این مرحله از رشد شرایط انقلابی و سیاسی جامعه ، اهمیت بزرگی را داراست و درست بخاطر آنکه در این میان ، برای امر وحدت دوسازمان اهمیت ویژه ای قائل هستیم و بعد به آن دلیل که شمار بسیار حال از هر نیروی دیگر ، در بسیاری از زمینه های عملی و نظری ، بخودمان نزدیکتر می‌بینیم ، خود را موظف می‌دانیم نسبت به تحولاتی که بطور مثبت یا منفی در این مسئله ی اساسی تاثیر می‌گذارد از جمله نسبت به حرکات سیاسی و سازمانی شما در این زمینه ، حساسیت درجه اولی نشان دهیم . هرگونه حرکت اصولی و صحیح شما مسلماً به نفع ما و به نفع آرمان وحدت طلبانه ی دوسازمان است . همان طوره هر حرکت نادرست سیاسی - تشکیلاتی ، از هر یک از دو طرف ، مسلماً وحدت سالم و عمیقاً انقلابی دوسازمان و طبیعتاً همبستگی انقلابی جبهه ی خلق را به مخاطره خواهد انداخت .

این همان منافعی است که ما از انتقاد به روابطی که فعلاً شما را به جبهه ی عملی خارج پیوند می‌دهد ، دنبال می‌کنیم . اصرار و با فشاری ما بر سر تعیین مرزهای اصولی سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی با این سازمان نیز از مسئولیت و درک وظیفه ای که در قبال به خطر افتادن سلامت ایدئولوژیک جنبش و نتایج زیانبار سیاسی و سازمانی آن احساس می‌کنیم جدا نیست ، چرا که روابط غیر اصولی و گرایشات ناسالم در مناسبات نیروها بهر حال نمی‌تواند در سرنوشت سیاسی جنبش ، در امر

بزرگ و وحدت نیروهای انقلابی ایران تأثیرات منفی و مخرب باقی نگذارد .
 وقتی شما بدون هیچگونه موضع گیری صریح و اصولی در مقابل جبهه ی ملی خارج بدون هیچگونه تحلیل مشخص از ماهیت سیاسی - اجتماعی این سازمان ، عملاً تا حدادغام د و سازمان پیش می روید ؛ آیا این نباید هر نیروی مسئول و آگاهی را در جنبش انقلابی ایران ، نسبت به عواقب و پی آمدهای سیاسی - ایدئولوژیک این قبیل روابط به اندیشه وادارد ؟ چگونه می توان قابل قبول دانست که بین د و نیرو وحدت کامل سازمانی وجود داشته باشد اما وحدت سیاسی و ایدئولوژیک موجود نباشد ؟ در چنین صورتی آیا درست تر آن نیست که هر گام به سمت يك وحدت غیر اصولی و نتیجتاً غیر انقلابی ، گامی در جهت دور شدن از وحدت واقعی و اصولی نیروهای انقلابی شمرده شود ؟ و باز در صورت قبول چنین اصول و نتایجی ، آیا درست تر آن نیست که هر گامی که شما بدون تعیین دقیق ، اصولی و صریحاً مشخص مرزها ، در جهت برقراری روابطی باز و بی قید و شرط با این نیروها (یا اصولاً هر نیروی دیگر) که خودتان هم معتقد به وجود لاقبل برخی اختلافات ایدئولوژیک با آنها هستید ، بر می دارید ، اجباراً گامی در جهت دور شدن از هدف انقلابی و وحدت کمونیستهای انقلابی ایران ، وحدت نیروهای انقلابی خلق ، از جمله دور شدن از هدف وحدت کامل د و سازمان ما و شما خواهد بود ؟ بدین دلایل است که ما مبارزه بخاطر وادار کردن شما به اتخاذ مواضع صریح و اصولی را ، به نفع جنبش انقلابی خلق مان ، به نفع نیروهای انقلابی ایران و در صدر آنها به نفع جنبش نوین کمونیستی ایران و کمونیستهای راستین سازمان خودمان و سازمان شما لازم می دانیم . بدین قرارمانه تنها هیچگونه انتقاد و ایرادی به نفس کمک و پشتیبانی جبهه ی ملی خارج از سازمان شما ندارم . نه تنها آنرا در يك چارچوب اصولی در جهت تثبیت و تحکیم موقعیت جنبش مسلحانه می دانیم ، بلکه حتی معتقدیم این کمک و پشتیبانی باید بدون هیچگونه قید و شرطی ، بدون آنکه مشروط به برخی مطالبات سازمانی ، سیاسی و یا ملاحظات

چگونه «يك مبارز» برای انحراف يك مبارزه تلاش میکند؟

تقدی بر مصاحبه «مبارز ایرانی» با مجله الهدف

نوشته‌ی یکی از گروه‌های

سازمان مجاهدین خلق ایران

مختص درج در نشریه ویژه بحث

پیش بسوی مبارزه بخاطر وحدت همه نیروهای انقلابی خلق

ایدئولوژیک شده باشد در اختیار سازمان شما قرار گیرد (۱)

در چنین صورتی رفقا! چه جای نگرانی می‌تواند برای ما وجود داشته باشد؟ ما چگونه می‌توانیم از اتحاد و همکاری شما با این نیروها و پشتیبانی و کمک آنها از سازمان شما، که درست به آن دلیل که بزرگ پایه‌ی اصولی و انقلابی و مرزهای مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی قرار گرفته و هرگز نمی‌تواند علیه نیروهای انقلابی دیگر بکار گرفته شود، ناراضی باشیم؟ اتحاد و همکاری انقلابی که بهرحال و از بزرگ دید و وسیع‌تر نمی‌تواند به نفع ما و اصول انقلابی ما نباشد!

موفقیت شما، موفقیت ماست. قدرت یافتن شما، قدرت یافتن جنبش مسلحانه، خلق ما، جنبش انقلابی میهن ما و قدرت یافتن سازمان ماست. ما هر تحولی در این سمت را فقط به شرطی که موکل به تضعیف اصول ایدئولوژیک و سازش‌های اصولی نباشد مثبت و انقلابی می‌دانیم و باتمام قوا از آن پشتیبانی خواهیم کرد.



چندی قبل در مذاکرات شفاهی ما بین دو سازمان، شما آرزوی رفیقانای را برای سازمان ما عنوان کردید: "آرزوی خلوص کمونیستی هر چه بیشتر". ما این آرزوی صمیمانه شما را در همان موقع بقال نیک گرفتیم. اینک اجازه بدید نظرات و انتقادات خودمان را در این نامه از پایگاه همین خلوص و از پایگاه مسئولیت بزرگی خلوص باز هم بیشتر جنبش نوین کمونیستی میهن مان در برابر هر انقلابی کمونیست قرار می‌دهد شما تقدیر کنیم.

صمیمانه دست شما را می‌فشاریم و موفقیت هر چه بیشتری را برای شما آرزو می‌کنیم.

(۱)

توجه کنید به ماهیت سیاسی - اجتماعی جبهه‌ی ملی خارج و اینکه این سازمان خود، حمایت و پشتیبانی از جنبش مسلحانه‌ی داخل را هدف اصلی خود اعلام کرده است.

" . . . در حقیقت امر ، سرعت فوق العاده
 " و تکامل اپورتونیس که جنبه ی مخصوص نفرت
 " انگیزی دارد ، بهیچوجه ضامن پیروزی استوار
 " آن نبوده و نظیر سرعت رشد دمل خطرناک
 " در بدن سالمی است که فقط موجب تسریع
 " سر باز کردن دمل گردیده و بدن را از شر آن
 " رهایی خواهد بخشید . خطرناکترین افراد
 " در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند
 " به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیـــــــــــــــــه
 " امپریالیسم بطور لایتنکی با مبارزه علیـــــــــــــــــه
 " اپورتونیسم توأم نباشد ، جز عبارت پردازی بیج
 " و دروغ چیزی نخواهد بود . "

(منتخب آثار ، لنین ، صفحه ۶۷۸)

انتقادات محوری سازمان ما به چگونگی روابط سازمان چریکهای فدائیس خلق و جبهه‌ی ملی خارج ، طی نامه‌ای که اختصاص به بررسی و نقد نظرات کبسی این رفقا (رفقای فدائیس) در همین مورد داشت ، قبل ، در شماره ۲ نشریه بحث (۱) تحت عنوان : اولین تحلیل در دومین نامه‌ی " مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران " به " مرکزیت سازمان چریکهای فدائیس خلق ایران " پیرامون روابط با " جبهه‌ی ملی خارج - بخش خاورمیانه - " درج شد . این نامه ، درباره‌ی خطرات و زیانهای غیر قابل جبرانسی که سرایت و نفوذ این قبیل انحرافات - انحرافات جبهه‌ی ملی خارج - می‌تواند برای سلامت ایدئولوژیک

(۱) - توضیح مرکزیت سازمان : چاپ اول این نشریه که بطور ناقص صورت گرفت ، حاوی قسمتهایی از مطالب همین چاپ بود ؛ از جمله نامه‌ی مورد اشاره در فوق - که رفقا در همین نشریه آنرا ملاحظه خواهند کرد - اولین باز در اواخر اردیبهشت در همین نشریه چاپ شد . چاپ این شماره از نشریه که بطور محدود در همان موقع به دست برخی از گروههای سازمانی نیز رسید ، به علت شرایط ناشی از ضررهای سهمگینی که بر سازمان شما وارد آمده بود ، متوقف شده زیرا مسلماً تامین آن حداقل شرایط مساعدی که بحث و برخورد میان خود رفقا از یکطرف و میان دو سازمان از طرف دیگر ، جریان طبیعی خود را باز باید ، احتیاج به گذشت زمان بیشتری داشت . (رفقای فدائیس در اولین تماس حضوری که بعد از این ضریات صورت گرفت امتناع خودشان را از بحث های سیاسی - ایدئولوژیک ابراز داشتند و ترجیح دادند که صرفاً در باب همکاریهای تاکتیکی صحبت شود . ما نیز طبیعتاً به دلیل شرایط خاص آنروزها ، بلافاصله موافقت خودمان را اعلام کردیم) در این فاصله رفقای که این نشریه را مطالعه کرده بودند ، نظرات و تحلیل هایی بر آن اضافه کردند . مقاله‌ی فوق یکی از این مقالات را تشکیل می‌دهد که اینسک

سازمان چریکهای فدائی خلق و طبیعتاً از این طریق ، کل جنبش مسلحانه در بر داشته باشد ، هشدارهایی داده بود .

اکنون گروه ما ، این نکته از نامی فوق‌الذکر را انتخاب کرده و بسط و تشریح آنرا در این شماره از نشریه بحث میان دو سازمان بعهدہ گرفته‌است . البته ما هنوز در این نوشته در صدد بررسی و تحلیل آن علل اجتماعی و طبقاتی که اصولاً سرایت چنین انحرافات را از جبهه ملی خارج به سازمان شما و از این طریق به جنبش نوین انقلابی ایران امکان پذیر می‌سازد ، نیستیم . بلکه تنها می‌خواهیم به جنبه‌های علی قضیه تکیه کرده و نشان بدهیم که هم اکنون این قبیل انحرافات به نحو خطرناکی با شما تماس حاصل کرده و حتی اگر قدری هشدارتر باشیم می‌توانیم اولین نشانه‌های پالینی سرایت این انحرافات را مشاهده کنیم .

ما برای بررسی خودمان ، مصاحبه ای را که در بهمن ۵۴ (فوریه ۷۶) تحت عنوان کلی و عام " مصاحبه بایک مبارز ایرانی " در مجله " الهدف " ارگان جبهه خلق بسرای آزادی فلسطین چاپ شد ، انتخاب می‌کنیم . اگرچه طرف پاسخگوی این مصاحبه ، در ابتدا بصورت کلی و مجهول یک " مبارز ایرانی " معرفی می‌شود ؛ اما بلافاصله بعد از آغاز به سخن و حتی در همان مقدمه‌ای که از طرف مجله مذکور بر متن مصاحبه نوشته شده است ، بخوبی معلوم می‌شود که این " مبارز ایرانی " از طرف سازمان شما و مشخصاً به نام شما سخن می‌گوید (۱) همینطور اگر چه این " مبارز ایرانی " بالاخره از طرف سازمان شما سخن می‌گوید ؛ اما واضح است که این مصاحبه ، با مباشرت و دخالت

به صورت ضمیمه‌ای بر نامی فوق‌الذکر درباره‌ی روابط سازمان شما با جبهه ملی خارج در نشریه بحث درج گردیده است .

(۱) - حتی ضائری که در متن مصاحبه بصورت ما ، سازمان ما ، شیوه‌های کار ما و ... بکار برده می‌شود (علاوه بر جنبه تبلیغاتی مصاحبه که باز هم بطور مشخص و منحصر درباره‌ی سازمان شماست) آشکارا معلوم می‌سازد (اینطور جلوه داده

فعال جبهه‌ی ملی خارج تنظیم و به چاپ رسیده است . (حتی اگر هیچکدام از قرائن و امارات موجود را به حساب نیاوریم ، همین یک نکته واضح که امر تبلیغات و ارتباطات خارج از کشور شما ، بدست جبهه‌ی ملی خارج انجام می‌شود ، می‌تواند انتساب وجوه دیگر این مصاحبه ، یعنی وجه مربوط به مضمون و نقطه نظرات موجود در مصاحبه را به جبهه‌ی ملی خارج ، موجه سازد . بعبارت دیگر ، چه کسی یا چه کسانی جز عناصر جبهه‌ی ملی خارج که عملاً عده‌ی وظایف و مسئولیت های مربوط به مسائل خارج از کشور سازمان شما را برعهده دارند ، می‌توانستند دست به چنین کاری بزنند و موضوع بلافاصله مورد توجه و تکذیب شما قرار نگیرد ؟)

بدینفرقار ما دنبال کردن جای پای ورود نظرات انحرافی جبهه‌ی ملی خارج به داخل سازمان شما را ، ابتدا از همان خارج کشور و مقدمات به همان صورت ساده فیزیکی آن (خارج به داخل) از بررسی همین مصاحبه آغاز کردیم . مخصوصاً از این نظر که این انتخاب می‌توانست شکل بسیار ساده‌ای از یک پدیده‌ی بسیار پیچیده‌ی رسوخ و انتقال افکار و نظرات مابین دو سازمان را به نمایش بگذارد ؛ بطوریکه بررسی آن بدین صورت برای ما آسانتر و برای خواننده ملموس‌تر بود .

می‌شود (که این مبارز ایرانی کسی جز یکی از اعضا سازمان شما و حتی عضو سخنگو و مسئول سازمان شما نمی‌تواند باشد . بنابراین ، این سؤال همچنان پاسخ نیافته باقی‌میانده که این استار هويت سازمانی در تیتیر مصاحبه ، در عین فاش بودن آن در متن و همینطور در مقدمه‌ی این مجله چه معنایی می‌دهد ؟ آیا مراد این بوده که با آوردن کلمه‌ی کلی " مبارز ایرانی " در تیتیر مصاحبه ، نسبت به مطالبی که در این مصاحبه مطرح کرده اید مسئولیتی برعهده نگیرید ؟ یا اینکه یک ابتکار نو ظهور مطبوعاتی از طرف خود مجله بوده یا هیچکدام ، بلکه یک اقدام خود سرانه از طرف یک عنصر خارج از سازمان شما بوده است ؟ بهر حال طرف خطاب ما اکنون همان " مبارز ایرانی " است ، همانطور که در عنوان مصاحبه معرفی شده است . بدیهی است شما همواره می‌توانید و ایستگی این مبارز را به سازمان خودتان تکذیب کنید . تصور و احساس ما نیز در شروع بحث اینست که

حال حتی اگر این " مبارز ایرانی " از اعضای جبهه‌ی ملی خارج نباشد و این مصاحبه مستقیماً از طرف خود شما صورت گرفته باشد ، در نتیجه‌ی بحث تفاوتی حاصل نمی‌شود ؛ چرا که معیار ، همان انحرافات فعلی شناخته شده‌ی جبهه و سنجش وجوه اشتراك نظرات " مبارز ایرانی " - که در پیوستگی‌اش به شما حرفی نمی‌تواند در میان باشد - با این انحرافات است .



گفتیم که موضوع بر سر متن مصاحبه و محتوای آن است ؛ اما روشن است که تحلیل و نقد کامل این مصاحبه مسلماً در حوصله‌ی بحث فعلی مانعی نگذرد . بنابراین این تنها به بررسی مختصری درباره‌ی چند نکته‌ی مهم از این مصاحبه بسنجد خواهیم کرد :

الف - مسئله‌ی روزیونیسم و موضعگیری جنبش

نویسنده‌ی کمونیستی ایران در مقابل آن :

ما ندانیم که جبهه‌ی ملی خارج ، نه تنها تاکنون دارای هیچگونه موضع مشخص ثوریک و طبیعتاً علی‌ه روزیونیسم جهانی و در رأس آن روزیونیسم شوروی نبوده است ، بلکه با برخی تبلیغات پنهان و آشکار به اصطلاح ضدمائوس-یستی خود ، بر روی آن مرزبندی اصولی و تعیین کننده‌ای که برای اولین بار ، بطور اساسی ، قاطع و روشن از طرف حزب کمونیست چین (رهبری و دولت چین) مابین مارکسیسم - لنینیسم اصیل و انقلابی از یکطرف و ترهات روزیونیستی - دارو دست‌های خروشچنی حاکم بر شوروی از طرف دیگر صورت گرفته است ، پرده‌ی

علیرغم آنکه در نسبت داشتن این مصاحبه به سازمان شما هیچگونه تردیدی نمی‌تواند در میان باشد ؛ اما مفاد و مضمون آن قبلاً بطور دقیق ، مورد توجه و نتیجتاً مورد تصویب شما قرار نگرفت است . بنابراین نمی‌تواند دقیقاً موضع رسمی شما را منعکس نماید مگر اینکه بعداً خلاف آنرا اظهار نمایند .

خاموشی و غفلت افکند، است. البته این "عدم موضع گیری" و در واقع ایستادن موافقت و همراهی زیر جلگی با روزنویسیم، مسلماً نمی‌تواند تضاد رتثوری یا در زمینه اصول نظری و سیاسی باشد، بلکه حتماً پایگاه عملی داشته و از منافع انحرافی مشخص تبعیت می‌کند. اما اگر تا مدتی پیش زمینه های عملی این همراهی آن - رشته های تشکیلاتی که منافع جبهه‌ی ملی خارج را به منافع روزنویستها پیوند می‌زند دقیقاً روشن نبود، امروز از یک طرف به دلیل مرزبندی های قاطع‌تری که اعتدالی جنبش انقلابی ایران موجد آنست و از طرف دیگر در پرتو اطلاعات و اخبار^(۱) واصله، می‌توان سیمای واضع‌تری از این پایگاه‌ها و روابط و پیوندها را ترسیم کرد. بهر صورت این نوع گرایش‌ات انحراف‌آمیز تا آنجا که به جبهه‌ی ملی خارج مربوط می‌شود، نه می‌تواند چنان خطرات عظیمی برای جنبش انقلابی ما و سلامت ایدئولوژیک جنبش‌نویس کمونیستی داشته باشد و نه اینکه می‌تواند در این مبحث و درین مقاله مورد بحث ما قرار گیرد. اما وقتی از طرف شما و بنام شما، جنبش کمونیستی ایران، فاقد هرگونه موضعی در مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین چین و شوروی اعلام می‌شود، آنگاه باید رایحه‌ی مشنوم خطر را احساس کرد.

در سؤال شماره ۷: وقتی مصاحبه‌گر (مخبر مجله‌الهدف) از تریب طبقاتی سازمانهای انقلابی داخل ایران می‌پرسد، دوست پاسخ دهند، بعد از یک مقدمه چینی چند صفحاتی حاوی شرح مفصّلی راجع به دو خطای عمده رایج،

(۱) - این اطلاعات و اخبار چیست؟ مادرینجاتنها می‌توانیم به ذکر این موضع بسند، کنیم که مطابق آخرین اطلاعات، جبهه‌ی ملی خارج وارد در یک سری روابط نزدیک و گسترده‌ی تشکیلاتی با حزب توده شده و تحت عنوان نمایندگی از طرف جنبش انقلابی داخل که مسلماتنها می‌تواند بنمایندگی از طرف سازمان شما باشد - طالب برخی همکاریها و کمکهای مالی و تدارکاتی شده و متقابلاً تضمین هایی در قبال این همکاری داده است. رفقای ما هم اکنون سرگرم تحقیقات بیشتری درباره این اطلاعات و چند و چگونگی آن هستند. بدیهی است آنچه که بطور مشخص بعنوان یک وظیفه‌ی انقلابی در مقابل شما

"یکی مخلوط کردن فرد و طبقه و دیگری تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه کارگر به نقش مرحله ای این طبقه " (که همه اینها خود جای بحث و نقد بسیار مفصلتری دارد) می گوید :

"اگر بخواهیم پیوند های اصلی موجود در درون جنبش مسلحانه ای ایران و شرایط رشد طبقاتی آنرا مشخص کنیم ، خواهیم دید ما باد و منشأ عمده ریزش هستیم : یکی مارکسیسم که در نتیجه ی تکامل جنبش کمونیستی ایران تبلور یافته است و دیگری مذهب ... این موج مارکسیستی که مستقل (تاکید از ماست) از مبارزه ی ایدئولوژیک و قدرت بزرگ کمونیستی ، به شکل خاص آن در صنف روشنفکران پیشرو دیده می شود و ... " اما ببینیم واقعا موج نوین مارکسیستی در ایران ، مستقل از مبارزه ی ایدئولوژیک بین دو قدرت بزرگ کمونیستی - چین و شوروی - جریان یافته است ؟ رفیق شهید احمدزاده در اثر جاودان خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک " می گوید : " اگر در همین ایام (شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی در ایران) مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و روزنیویسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی شکل نگرفته بود ، شاید سلب اعتماد از حزب توده ، در آغاز تاحدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود . اما اینک بنظر می رسد که مقام مارکسیسم - لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود . پس مارکسیسم - لنینیسم انقلابی ، بمثابة تئوری انقلاب ، تنها ملجأ پیگیرترین انقلابیون شد . بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم - لنینیسم که حالا با نام و اندیشه های رفیق مائو عین شده است ، مشاهده می شود . بدین ترتیب در جریان

قراری گیرد روشن کردن آشکار و صریح روابط سازمانتان با حزب توده است تا از این نظر مواضع هر یک از گروهها روشن بسود و سو و تفاهات نسا بجایی پیش نیاید .

مبادله و نشر آثار کمونیستی و بخصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی بوجود می‌آمدند. (پایان نقل قول)

همانطور که ملاحظه می‌شود بحث بر سر شرایط، پیدایش رشد جنبش نوین کمونیستی در ایران و تأثیری است که این جنبش از مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین چین و شوروی و از مرزبندی در مقیاس بین المللی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و روزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر پذیرفته است. به نظر رفیق احمدزاده نه تنها پروسه‌ی ایجاد و رشد این جنبش دقیقاً در رابطه با این مبارزه‌ی ایدئولوژیک و این مرزبندی جهانی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و روزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر قرار دارد، نه تنها بدون ظهور این مرزبندی حتی احتمال سلب اعتماد عمومی از "کمونیسم" در جنبش انقلابی ایران را باید وارد کرد، بلکه در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی بخصوص آثار انقلاب چین است که محافل و گروههای نوین کمونیستی در ایران بوجود می‌آیند با این تفصیل، وقتی که جنبش نوین کمونیستی ایران تا این درجه تحت تأثیر مبارزه‌ی ایدئولوژیک بین دو قدرت کمونیستی جهان قرار داشته و دارد، چگونه و چرا دوست شرکت کننده در مصاحبه - "مبارزایرانی" - به خود اجازه می‌دهد واقعیات مسلم اجتماعی و حقایق متفق تاریخی انقلاب ایران را معکوس جلوه دهند؟ تمام کمونیستهای که در ده ساله اخیر، در جنبش نوین کمونیستی ایران شرکت داشته‌اند و در واقع بدنه و رأس این جنبش را بوجود آورده‌اند، بخوبی بیاد می‌آورند که مبارزه‌ی ایدئولوژیک چین علیه روزیونیسم - لنینیسم حاکم در اتحاد شوروی، چه تأثیرات بزرگی در حل معضلات ایدئولوژیک و جهت گیریهای سیاسی آنها داشته است. آنها بیاد می‌آورند که بخش مهمی از چگونگی شکل یافتن تفکرات انقلابی در آنها و تشخیص مرزهای بهم پیچیده مارکسیسم - لنینیسم اصیل و انقلاب از بدلهای روزیونیستی آن در این سالها (که مخصوصاً و بطرز سیستماتیک توسط عناصر و گروههای اپورتونیستی مخدوش می‌شد) تحت تأثیر

این مبارزه و این مرزبندی جهانی بوده است .

اما وقتی " مبارزایرانی " علیرغم تمام این واقعیات اصرار دارد کهه :

" موج نوین مارکسیستی در ایران ، مستقل از مبارزه‌ی ایدئولوژیک دوقسدرت بزرگ کمونیستی حرکت می‌کند " آنوقت خواننده‌ی منصف باید چه نتیجه‌ای بگیرد ؟

او با این ترتیب ، نه تنها بر مبارزه‌ی اصولی و ایدئولوژیک چین علیه روزنیوئیسم صحنه نمی‌گذارد و اهمیت تاریخی و نقش‌سترگ آنرا در جدا کردن مارکسیسم - لنینیسم اصیل و انقلابی از ترهات اپورتونیستی دریک معیار بین المللی انکار می‌کند ، بلکه از آن بدتر ، به نحو آشکار و غیر قابل تردیدی با روزنیوئیسم و روزنیوئیستها روی موافق و سازش نشان می‌دهد . او بدین ترتیب نشان می‌دهد که نه تنها قصد هیچگونه مبارزه‌ای را با روزنیوئیستها ندارد ، بلکه حتی حاضراست جای پاهایی هم در جنبش انقلابی ایران در اختیار آنها بگذارد .

اما اگر برای خلق ما ، برای جنبش انقلابی ایران و جلوتر از همه برای جنبش کمونیستی ایران ، هرگونه تجاها ل آشکار و پنهان در باره‌ی اصول ، هرگونه گریز (رندانه) از موضعگیری مشخص سیاسی بین دو جریان اصولا نادرست و درست ایدئولوژیک و هرگونه معکوس جلوه دادن واقعیات مسلم اجتماعی و تاریخی هیچگونه منافع و سودی در بر ندارد (علیرغم همه‌ی وعده و وعیدهای روزنیوئیستها) و اگر انقلابیون ایران ، بدون هیچگونه انکاء اساسی و حتی غیر اساسی به نیروهای خارجی و تنها با تکیه به قدرت انقلابی و حمایت توده‌ی مردم خود با یکسری از خونخوارترین دیکتاتورهای مقتدر موجود در جهان می‌جنگد و به بقا و حیات مستقل و رشد یابنده‌ی خود ادامه می‌دهند ، آنگاه عدم موضعگیری در قبال جریانات اصولی تمایل به مخدوش ماندن مرز میان مارکسیسم - لنینیسم و روزنیوئیسم و تحریف واقعیات مسلم اجتماعی چه معنایی می‌تواند داشته باشد ؟ چگونه توجیه خواهد شد و مطابق طبع و خواست و منافع کدام دسته از نیروهاست ؟

بعبارت دیگر: تبلیغ و اشاعه‌ی این تفکر انحرافی که گویا می‌خواهد مارکسیستی
 در ایران از مبارزه‌ی ایدئولوژیک چین و شوروی مستقل و برکنار بوده است به نفع
 چه کسی تمام می‌شود؟ کدام گروه؟ کدام ایدئولوژی و کدام فشار اجتماعی از آن سود
 می‌برد؟ نظرات منحرف و گزاشات ناسالم چه کسی در این میان تأیید می‌شود و راهبر
 کدام انحراف بزرگتر و کدام سازش غیر انقلابی تر هموار می‌شود؟ و شما، رفقای
 عزیز! بدین وسیله خواسته یا ناخواسته، پشتیبان و آلت اجرای مقاصد انحرافی
 چه کسانی شده اید؟ اینها سئوالاتی است که پاسخهای دوست شرکت کننده، -
 رفیق مبارز ایرانی - در مقابل شما می‌گذارد.



ب- کمونیستهای پند، کمونیستهای خوب!

کدام را انتخاب می‌کنید؟

بدنیال پرسش درباره‌ی شیوه‌ی کار سازمانی انقلابیون ایران و در واقع شیوه‌ی
 کار سازمانی شما، دوست شرکت کننده در مصاحبه - "مبارز ایرانی" - مطالبی را
 مطرح می‌کند که اگر بازم از قسمتهای متعدد قابل بحث آن صرف نظر کنیم، به این
 جمله‌ی جالب توجه می‌رسیم: "ما به انتقاد و انتقاد از خود بعنوان سلاح اساسی
 در تشکیلات ایمان داریم، ما در خلال این پراتیک خودمان را می‌سازیم تا مجبور
 نشویم به شیوه‌ی تصفیه پناه ببریم."!

این پاسخ یخچین نشان می‌دهد که گوینده‌ی آن تا چه اندازه در تار و پود
 تبلیغات بورژوازی و در تار و پود توطئه‌های تبلیغاتی و فرهنگی امپریالیستی کم‌در
 جهت لوث کردن مفاهیم فرهنگ انقلابی کمونیستی صورت می‌گیرد، به اسارت درآمده
 است. او از تصفیه در یک تشکیلات کمونیستی درست همان نوعی را دارد که بورژوازی
 تبلیغ می‌کند. او انتقاد و انتقاد از خود را شیوه‌ای می‌داند که باید در مقابل

تصفیه ، این داری تلخ و زهر آگینی که روشنفکران نازک دل محافل اروپایی حتی از شنیدن نام آنها بیزار هستند ، قرار گیرد ! و به این ترتیب نشان می دهد که منتها مفهوم تصفیه را در یک سازمان انقلابی کمونیستی درک نمی کند ، بلکه هیچ تصور درستی هم از انتقاد و انتقاد از خود واقعی کمونیستی ندارد .

انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی ، یک آئین مقدس اعتراف نزد کشیش ، آئینی برای بخشودگی گناهان و طلب مغفرت نیست . انتقاد و انتقاد از خود ، عبارتست از یک جریان دائمی مبارزه ای دلولوژیک بین دوشی ، دوشیوه ، دوتفکر ، دو - منافع و دو طبقه در درون یک سازمان یا یک حزب انقلابی . تا موقعی که طبقات وجود دارند این مبارزه نیز وجود دارد . انتقاد و انتقاد از خود عبارتست از شیوه صحیح حل تضاد های درون یک سازمان انقلابی کمونیستی ، تضاد هایی که بهر صورت انعکاس تضاد های طبقاتی جامعه در درون آن سازمان است . تصفیه حزبی یا سازمانی نیز در یک تشکیلات کمونیستی ، عبارتست از یک جریان دائمی پاک سازی حزب یا سازمان از افکار و نظرات غیر پرولتری ، عبارتست از شکلی از اجرای این مبارزه در درون حزب ، عبارتست از نوعی پیاده کردن مفهوم طبقاتی و عملی انتقاد و انتقاد از خود .

وقتی بنا به مصالح انقلابی و پرولتری تغییراتی در مدارهای مسئول سازمانی و حزبی صورت می گیرد ، وقتی عناصری که یک جریان فکری انحرافی را در درون حزب (یا سازمان) نمایندگی می کنند مورد انتقاد یا حملات ایدئولوژیک قرار می گیرند و یا تحت شرایط مبارزه ای ایدئولوژیک به مرحله انتقاد از خود رسیده و در شرایط آموزشی و تربیتی متناسبی قرار می گیرند ، وقتی در جریان یک مبارزه ای ایدئولوژیک ، عسدهای برای کسب خصلت های پرولتری به کار شاق توده ای فرستاده می شوند و یا از مواضع حساس و مسئولیتهای تعیین کننده تا اصلاح نظراتشان خلع می شوند و یا حتی عده ای دیگری از حزب یا سازمان اخراج می شوند تمام اینها چیزهایی نیستند جز مراحل و مظاهر گوناگون مبارزه ای درون حزبی ، مراحل و مظاهر انتقاد و انتقاد از خود

و معنای تصفیه حزبی و سازمانی *

بدیهی است قبول چنین اصولی و اجرای چنین شیوه‌هایی، بدون وجود یک حاکمیت یا سانترالیزم مشخص حزبی یا سازمانی بی‌معناست. اما برای کمونیست‌ها مسئله این نیست که چرا در یک سازمان یا حزب انقلابی کمونیستی انضباط، مرکزیت یا اعمال حاکمیت باید وجود داشته باشد، بلکه همه‌ی مسئله اینست که این حاکمیت و این مرکزیت از طرف چه طبقه‌ای اعمال می‌شود و منافع و جهان بینی چه نیروی اجتماعی را منعکس می‌سازد! (مفهم طبقاتی دموکراسی هم در همین جابه‌فتنه است)

اگر هیچ حاکمیتی بدون حکومت کردن و هیچ تمرکزی بدون اعمال قدرت وجود ندارد، آنگاه همه‌ی مسئله این خواهد بود که چه کسی حکومت می‌کند و بر چه کسی حکومت می‌شود؟ چه نیروی اعمال قدرت می‌کند و بر چه نیرویی فشار وارد می‌شود؟ دیکتاتوری برای چه کسانی و چه نوع تفکرات و منافع و دموکراسی برای چه کسانی و چه نوع تفکرات و منافع؟

در یک حزب (سازمان) انقلابی کمونیستی این تفکر و منافع پرولتری است که باید حکومت کند (طبیعتاً برای آن نیروهای حزبی که در این جهت قرار دارند، دموکراسی وجود خواهد داشت) و این ایدئولوژی‌ها و منافع غیر پرولتری هستند که باید تحت فشار و حکومت شدن قرار گیرند (طبیعتاً آن نیروهای حزبی که جهت پرولتری ندارند، احساس دیکتاتوری و فشار خواهند کرد مگر اینکه بتوانند جهت منافع و جهت‌گیری سیاسی - ایدئولوژیک خود را با پرولتاریا هماهنگ سازند)

ایدئولوژی‌ها و منافع که بهر حال و در هر صورت، تازمانی که طبقات وجود دارند، تازمانی که حاکمیت بورژوازی و قدرت بین المللی سرمایه، قدرت تولید کوچک و نیروی ارتجاعی ناشی از عادات و سنت در جهان وجود دارد، همیشه و در هر ارگان پرولتری امکان رسوخ و حتی حاکمیت دارند.

لنین در مباحثات معروف خون علیه گرایش‌های لیبرالیستی، ضد مرکزیتی و اندوید و آلیسم روشنفکرانه‌ی دسته‌ی اقلیت حزب سوسیال دموکرات روسیه (۱۹۰۴) که اپورتونیزم در مسائل تشکیلاتی را نمایندگی می‌کردند، توضیح درخشانی از همین مسئله ارائه می‌دهد: "۰۰۰ من از مارتف هم گاهی فزاتر می‌نهم. تاکنون تمام فعالیت "ایسکرا" بحث‌های یک گروه جداگانه‌ی مبارزه برای نفوذ بوده است. ولی اکنون دیگر صحبت از چیز بیشتری است. صحبت از تحکیم تشکیلاتی نفوذ است نه اینکه فقط از مبارزه برای آن. اینکه مادر این مورد تا چنان‌دازه از لحاظ سیاسی با رفیق مارتف اختلاف نظر داریم از اینجا معلوم می‌شود که او این میل به اعمال نفوذ در کمیته‌ی مرکزی را برای من گاه می‌داند و حال آنکه من اینرا از طرف خود خدمت می‌دانم که کوتید هام و می‌کوشم این نفوذ را از راه تشکیلاتی محکم نمایم. معلوم می‌شود که ما حتی بازیانه‌های مختلف با هم صحبت می‌کنیم (همان‌طور که دوست "مبازایسرانی" با زبان و معنای دیگری غیر از زبان مارکسیستی - لنینیستی، از انتقاد و انتقاد از خود صحبت می‌کند). اگر حاصل کار و مجاهدات ما کما کمان همان مبارزوی سابق برای نفوذ می‌بود نه تحصیل و تحکیم کامل این نفوذ، در این صورت تمام کار و مجاهدت ما بیه فایده ای داشت؟ آری، رفیق مارتف کاملاً ذی‌حق است: گاهی که برداشته شده است بدون شک یک گام بزرگ سیاسی است که گواه بر انتخاب یکی از خط‌مشی‌هایی است که در حال حاضر برای کار بعدی حزب ما در نظر گرفته شده است و من بهیچوجه از کلمات د هشتاک راجع به "حکومت نظامی در حزب" و "قوانین فوق‌العاده بر ضد افراد گروه‌های جداگانه" و غیره و غیره ترس و هراس ندارم. (تأکید از خود نویسنده است) در مورد عناصر ناستوار و متزلزل، ما نه فقط می‌توانیم بلکه باید "حکومت نظامی" برقرار نماییم و تمام آئین‌نامه‌ی حزب ما، تمام آن مرکزیت‌ها که از حالا از طرف کنگره تصویب شده است، چیزی نیست جز "حکومت نظامی" بر ضد سرچشمه‌های کثیر ابهام سیاسی، بر ضد

ایهام. ما قانون مخصوص لازمست و لو اینکه این قوانین دارای جنبه فوق العاده هم باشد و گاهی که کنگره برداشته است خط سیر سیاسی را صحیح تعیین نموده و وزیر بنای محکم برای این قوانین و این اقدامات بوجود آمده است. " (۱)

اما درست مصاحبه گرما - " مبارز ایرانی " - چه تصویری از مبارزه درون - حزبی از مبارزه با افکار و نظرات انحرافی ، از انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی در يك سازمان انقلابی پرولتری دارد ؟ او با چنان لحنی از امر تصفیعی حزبی - که در نزد کمونیستها چیزی جز تصفیعی حزب از افکار و منافع انحرافی محسوب نمیدارد - صحبت می کند که گویا دارد درباره ی ویا و طاعون یا حکومت صحاك و حجاج سخن می گوید و یا امر انتقاد و انتقاد از خود به زعم ایشان درست همان موضع پسوی ملاطفت آمیز بد ر مقدس یا اعتراف شرمناکمی گناهکارانه ایست که در مقابل و درست در نقطه ی معکوس شیوه ی زهرآگین " تصفیه " قرار گرفته ، اولی مختص کمونیستهای خوب ، دل رحم و با عطف ! و دومی مخصوص کمونیستهای بد و لابد بیرحم و ... است ! البته در تقسیم بندی ضمنی فوق ، تقسیم بندی ای که دوست " مبارز ایرانی " با عجلای کودکانه ای سعی دارد خود را در همان دسته ی اول قلمداد نماید تأمید او را در محافل لیبرال خارجه ، دیکتاتور و شقی و ظالم بحساب آید ، (و چه خوب ما - هیت بورژوا - لیبرالی خود را لوم می دهد) نه تنها کمونیستهای مانند استالین در زمره ی کمونیستهای بد ، ظالم و شقی قرار می گیرند ، بلکه مارکس ، لنین و مائو هم در زمره ی همین دسته ی دوم قرار می گیرند ؛ چرا که لنین نه تنها معتقد است " حزب با تصفیعی خویش استحکام می یابد " (۲) نه تنها در مورد بهبود وضع داخلی حزب و انقلاب می گوید : " ... بهبود به معنای مبارزه علیه نفوذ عناصر خرده بورژوازی و خرده بورژوا - آتارنیستی است که هم حزب و هم پرولتاریا را متلاشی

(۱) - منتخب آثار ، صفحات ۶۷۲ و ۶۷۳

(۲) - نقل قول لنین از نامه لاسال به مارکس.

می‌کند. برای عملی ساختن این بهبود باید حزب را از عناصری که خود را از توده جدا می‌کنند تصفیه کرد. . . . من یکی از وظایف فرضی تصفیه‌ی حزب را تصفیه‌ی منشونک های سابق می‌شمرم. . . . حزب را باید از گلآشان، بوروکرات منش‌ها، از کمونیست های ناپاک و ناستوار، از آن بلشویک‌هایی که "نمای خود را رنگ تازه زده‌اند ولی نهادشان منشویکی باقی مانده است" تصفیه کرد. . . (۱) بلکه از آن مهم‌تر در جریان یک مبارزه‌ی درونی برای پاک‌سازی صفوف حزب کمونیست شوروی (بلشونک) در طی سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴، نظر مشخص‌ترین، اعضای حزب از ۶۵۰ هزاره ۳۵۰ هزار نفر تقلیل می‌یابد. یعنی قریب نیمی از عناصر حزبی مشمول تصفیه، آنهم در حادترین شکل آن یعنی خروج از حزب می‌شوند. (۲)

همینطور مائو، ضمن اشاره به تحکیم و ساختمان حزب می‌گوید: "انسان دارای سرخ‌رنگ و سیاهرنگ است و گردش‌خونش به وسیله‌ی قلب صورت می‌گیرد. ضمناً بازش تنفس می‌کند، گاز کربنیک را دفع و اکسیژن تازه را جذب می‌نماید. اینست طرد کهنه و جلب نو. یک حزب پرولتاریایی نیز باید طرد کهنه و جلب نو کند. تنها در چنین صورتی حزب می‌تواند سرشار از شادابی و نیروی حیاتی باشد. در صورت عدم دفع فضولات و جلب خون تازه، حزب نشاط و نیروی حیاتی نخواهد داشت." اکنون تکلیف نهایی دوست "مبارز ایرانی" را پاسخ به این سؤال روشن می‌کند که: "آن طرز تفکری که چنین استنباطاتی از مبارزه‌ی درون حزبی، از انتقاد و انتقاد از خود و تصفیه‌ی حزبی ارائه می‌دهد، دارای چه پایگاه طبقاتی است و سیاست و ایدئولوژی چه قشر یا چه طبقه‌ای را منعکس می‌سازد؟ آیا این سیاست و

(۱) - منتخب آثار لینن، جلد چهارم صفحه ۷۱۵

(۲) - قطع این فرایند "مبارزه‌ی درونی برای پاکسازی دائمی صفوف حزب" که بن‌لایل مرگ زودرس لینن، در همان سال ۱۹۲۴ صورت گرفت، سرچشمه‌ی انحرافات و اشتباهات عظیمی گردید که نتیجه‌ی آنرا امروز، در روزیونیم حاکم بر اولین کشور شوراهامی‌بینیم.

ایدئولوژی يك سازمان رزمنده ی کمونیستی است یا سیاست وایدئولوژی يك سازمان لیبرال - دموکرات ؟ آیا تصفیه ی حزبی و سازمانی يك پرولتر واقعی را به وحشت و انزجار می کشاند یا يك روشنفکر لیبرال را ؟

احازه بدهید برای روشن شدن این سؤال به نقل قولی از لنین بسنده کنیم .
این نقل قول می خواهد نشان دهد که چگونه جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی (کلا در سطح جهان) و لیبرال های روشنفکری که به داخل تشکیلات پرولتری رسوخ می کنند ، همواره بطور متقابلی با موضعگیری دموکراسی بورژوایی علیه شیوه های کار تشکیلاتی کمونیستهای انقلابی ، همنوایی و همسازی نشان می دهند :

" بدین طریق می بینید که ما در محیط دیگری (محیط سوسیال دموکراسی آلمان علاوه بر محیط سوسیال دموکراسی روسیه) با همان مبارزه ی جناح اپورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسئله ی سازمانی و همان تضاد م مختاریت علیه مرکزیت ، دموکراتیسم علیه " بوروکراتیسم " و تمایل به تضعیف سختگیری و انضباط در سازش مان علیه تمایل به تشدید آن ، با همان مبارزه روحیه روشنفکر ناپایداری علیه پرولتاریا پیگیر و انفراد منشی روشنفکرانه علیه هم پیوستگی پرولتاریا روبرو هستیم .

حال سؤال می شود که روش دموکراسی بورژوازی نسبت به این تضاد م چگونه بود ؟ دموکراسی بورژوازی آلمان فوراً در مقابل این مباحثه ی جدید از خود عکس العمل نشان داد و نظیر دموکراسی بورژوازی روسیه و مانند همیشه و همه جا - جداً به طرفداری از جناح اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات پرداخت . ارگسان برجسته ی سرمایه بورژوازی آلمان میسوم به " روزنامه ی فرانکفورت " ، سرمقاله ی سر و صدایی منتشر کرد که گواهی است بر این که استراتژی ادبی بیشرمانه ساز " اکسلرد " ، برای مطبوعات آلمان يك نوع بیماری شده است (اشاره است به یکسان بودن استدلالات " اکسلرد " لیدر جناح اپورتونیستی حزب و مطبوعات بورژوایی آلمان) ، دموکراتهای مخوف بررین فرانکفورت بر " استبداد " - حزب

سوسیال دموکرات، بر " دیکتاتوری حزبی "، " سیادت مطلق سران حزبی "، بر این " تکذیبات کلیسایی " که می‌خواهد به وسیله‌ی آن " تمام روزیونیسم را به اصطلاح مجازات نمایند "، " بر این مطالبه " اطاعت کورکورانه " و " انضباط کشنده " و مطالبه " تبعیت بنده وار " و تبدیل اعضا، حزب به " نعش‌های سیاسی " این از اصطلاح پیچ و مهره ها هم (که مورد استفاده همگان روسی آنها بود) خیلی محکمتر خواهد بود)، به شدت می‌تازند . شوالیه های بورس وقتی این نظم و نسق ضد دموکراتیک را در سوسیال دموکراسی می‌بینند، با خشم و غضب می‌گیرند : ملاحظه فرمایید، هر نوع خصوصیت در رفتار شخصی، هر نوع ابتکار انفرادی، باید مورد تعقیب قرار گیرد . زیرا بطوریکه زیند رمان ضمن گزارش خود درباره‌ی این مسئله در نشریه ی حزبی سوسیال دموکراتهای ساکون " علنا اظهار داشت، وجود ایمن عوامل خطر این را دارد که کار را به نظم و نسق فرانسوی، ژورسیسم و میلرانیسم بکشاند." (لنین، منتخب آثار، صفحات ۷۹۰-۷۸۹، پراوتزهاییکه با ستاره مشخص شده از ما است)



ج - قبلا گفتیم پاسخ به سؤال شماره ۷ - " چگونگی ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران " - حاوی مطالب قابل توجهی است . مخصوصا اگر توجه کنیم که سؤال نیز دارای کیفیت و خصوصیت ویژه ای است که به مناسبت آن، هرگونه پاسخ صادقانه به این سؤال اولای می‌باید متکی به دلایل عینی و واقعیت های ملموس و موجود روز باشد، ثانیاً این جواب اگر صحیح طرح شده باشد خود بخود و بطور خودکار، می‌تواند آن حداقل مرز بندی های طبقاتی و سیاسی که سازمانهای مبارز گوناگون را از یکدیگر جدا می‌کند، روشن سازد . به همین دلیل، یعنی بدلیل قاطعیتی که درین سؤال نهفته است و اهمیت نتایجی که چگونگی پاسخ به این سؤال می‌تواند در تعیین مواضع نیروهای مختلف داشته باشد، " مبارز ایرانی " در مقابل

این سؤال در واقع برای آنکه از پاسخ صریح و مخصوصاً از پاسخ صحیح آن طفره ببرد (بعدها خواهیم دید که چه منافعی از این طفره رفتن و در عوض ترهات اپورتونیستی را بجای پاسخ قالب کردن، نصیب او می‌تواند) خود را مجبور به طرح يك مقدمه جینی چند صفحه ای مملو از اختراعات و ابداعات خارق العاده‌ی به اصطلاح تشویرک می‌بیند تا بتواند جواب لازم را به این سؤال که البته نه بر اساس واقعیات و حقایق حال و آینده‌ی جنبش، بلکه بر اساس توجیه وضع موجود خود و آن منافع و مواضع غیر انقلابی که او آنها نمایندگی می‌کند استوار است، بدهد. قبل از اینکه به این قسمت از نظریات "مبارز ایرانی" بپردازیم، بی‌فایده نخواهد بود اگر نظر خودمان را در قبال این سؤال مطرح سازیم:

سؤال فوق جواب روشنی دارد:

در این مرحله، مرحله‌ی اول از جنبش‌نویس انقلابی ایران، خلق توسط آگاه‌ترین پیش‌تازان انقلابی خود نمایندگی می‌شود. به همین دلیل، عمدتاً عناصر تشکیل دهنده‌ی جنبش‌نویس انقلابی را در ایران، عناصر و نیروهای آگاه و انقلابی هر طبقه تشکیل می‌دهد. با این توضیح، واضح است که منشأ طبقاتی عده‌ای این عناصر یک منشأ بورژوازی (خرده بورژوازی) است. در حالیکه این بدان معنی نیست که سازمانها و گروههای مختلفی که این عناصر را در بر می‌گیرند - ممکن است آنها - ماهیتاً خرده بورژوازی داشته و منافع و ایدئولوژی این طبقه یا قشرها یا جناحهای مختلف آنها نمایندگی می‌کنند؛ بلکه ماهیت طبقاتی این سازمانها عمدتاً برجسته جهان بینی حاکم بر آنها، موضعگیری و سمتگیری سیاسی - طبقاتی و عملی آنها در برانگیختن انقلابی که طی می‌کنند تعیین می‌شود. به عبارت دیگر سازمانها و گروههای انقلابی موجود در جنبش مسلحانه‌ی ایران، طیف نسبتاً وسیعی را از گرایش‌ها و گوناگون مذهب نمایندگی اقشار و نیروهای مختلف طبقات متوسط، گرایش‌ها و چپ افراطی نمایندگی اقشار و نیروهای آگاه روشنفکر (جناح چپ خرده بورژوازی روشنفکر)

و همچنین گرایش‌های انقلابی که سنگین‌های پرولتری را منعکس می‌کنند، تشکیل می‌دهند. در اینجا ذکر این نکته نیز بی‌فایده نخواهد بود که پاسخ فوق باید دررا — بطه با شرایط خاص ایران مورد توجه قرار گیرد. دیکتاتوری و خفقان شدید حاکم بر ایران که هر گونه تشکّل مقدماتی یا هر نوع آگاهی ابتدایی سیاسی را در میان نیروهای خلق به شدت سرکوب کرده و مانع از ایجاد ابتدایی‌ترین ارتباط میسران جنبش‌های طبقات مختلف خلق از یک طرف و نیروهای آگاه و انقلابی از طرف دیگر می‌شود و نقش خاصی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز برای شکستن چنین بن بست‌ها (ارتباط میان پیش‌تاز انقلابی و جنبش توده‌ها و بردن آگاهی انقلابی به میان آنان) بعده گرفته است، شرایط و خصوصیتی هستند که از همان ابتدا اشکال پیچیده و خاص سازمانی را در جنبش ضروری ساخته‌اند. همین‌طور باید توجه نمود که فیر از عناصری که با منشأ بورژوازی در جنبش انقلابی شرکت دارند، ما با شرکت تعداد نسبتاً مهمی از عناصر زحمتکش شهری پرولتر و نیمه پرولتر نیز در جنبش مواجه هستیم که معمولاً از آگاهی نسبتاً بالای سیاسی برخوردار بوده و مستقیماً پیشروان انقلابی طبقه‌ی خود را تشکیل می‌دهند. (۱)

اما اکنون ببینیم دوست " مبارز ایرانی " چه جوابی به سؤال می‌دهد: برای درک ماهیت و عمق! تئوریهایی ابتکار آمیز و کشفیات شگرف ایشان که در پاسخ این سؤال طرح کرد ماند، همواره باید به این نکته توجه داشت که موضوع مورد

(۱) — بدین‌قرار، یکبار دیگر ثابت می‌شود که با هر پدیده‌ی مشخص، برخوردی مشخص لازم است. توصیفی که فوقاً از موقعیت طبقاتی جنبش مسلحانه پیش‌تاز بعمل آمد علیرغم همه‌ی اختصار و ایجاز آن، بخوبی نشان می‌دهد که تعاریف کلی مبتنی بر تعمیم دگماتیستی فرمولهای عام، از جمله تعمیم‌هایی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز را یک جنبش روشنفکری خرد، بورژوازی معرفی می‌کنند تا چه اندازه اسیر یکجانبه‌نگری، پیش‌داوریهای ذهنی و الگوسازی از مدلهای کتابی و کلاسیک هستند.

سوال ، ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران است . به همین دلیل باید خواننده در نظر داشته باشد که تمام توضیحات و تئوریهای ایشان را باید بلافاصله در ذهن خود با شرایط خاص ایران و جنبش انقلابی آن ، نیروهای موجود در آن و ... مطابقت دهد تا بتواند به هسته اصلی نظرات ایشان دست یابد .

" مبارز ایرانی " پاسخ را از تشریح به اصطلاح و اشتباه رایج که درباره نقش طبقات در تاریخ موجود است (و لابد ایشان برای اولین بار موفق به کشف و تصحیح آن شده اند) شروع می کند . (حال این دو اشتباه اسامی در کجاست رواج دارد ؟ مروجین آنها کمونیستها هستند یا غیر کمونیستها ؟ و ... ؟ مسئله ای است که " مبارز ایرانی " صلاح نمی بیند آنها را روشن کند !) مطابق کشف ایشان این دو اشتباه عبارتند از :

- ۱ - مخلوط کردن فرد و طبقه .
 - ۲ - تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای آن .
- " مبارز ایرانی " آنگاه با شیوه ی بسیار شرافتمندانه ای ! مملو از مغالطه کاری ، سفسطه ، خلط مبحث و شگرد های مبتذل دیگری از قبیل کلی گویی ، به کار بردن ابهام و ابهام در مطالب و ... به توضیح هر یک از این به اصطلاح دو اشتباه رایج می پردازد . (۱) در مورد اشتباه اول ، و بعد از طی مقدمه ای (که

(۱) - متن کامل پاسخ نویسنده در این قسمت را برای جلوگیری از هرگونه بهانه مستقیماً نقل می کنیم :

جواب :

قبل از جواب به این سوال ، باید درباره ی دو اشتباه رایجی که درباره ی نقش طبقات در تاریخ موجود است توضیح دهیم : اول مخلوط کردن فرد و طبقه . عده ای از مفسرین ، به مسایل جنبش های رهایی بخش با نظر مکانیکی می نگرند ، معمولاً به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دیده ی مساوی نگاه می کنند ، کار کارگری را معیار کمونیستی می گیرند ، بر اصلات یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان

بعداً به آن خواهیم پرداخت) به چنین نتیجه ای می رسد :

« طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر ، کارگر مزدور فاشیست وجود دارد ، همان طور که کارگر انقلابی وجود دارد . بهمین خاطر (کدام خاطر ؟ به این خاطر

یافتن اند حکم می دهند و این بنظر مایک خطای ثنویک است (۱) زیرا نقش طبقه ی کارگر در ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحقق بخشیدن روابط تولید جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد . طبقه سازنده تاریخ است نه افراد . کیفیت گروه پرولتاریا مهم است نه کمیت آن . طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر . کارگر مزدور و فاشیست وجود دارد ، همان طور که کارگر انقلابی وجود دارد . بهمین خاطر در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده ی کارگران تکیه نمی کنیم ، بلکه نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن می بینیم . اما دومین خطایی که رایج است ، تعمیم ثنوی تاریخی نقش طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای این طبقه است . طبقه ی کارگر انقلابی است و در طول تاریخ نقش سازنده ای دارد ؛ ولی در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی اش انقلابی نباشد . تکرار می کنیم قصد ما این نیست که بر نقش تاریخی طبقه کارگر تردید کنیم ، بلکه بعضی مراحل ممکن است طبقه ی کارگر به نقش تاریخی - طبقاتی اش بعلت نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی و یا بورژوازی آگاهی نداشته و به علت این تاثیر فرهنگی و یا علل روانی دیگری به نفع بورژوازی کار کند . نگاهی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه ی کارگر صنعتی در آنجا به شکل سنتی وجود دارد ، نمونه این امر را بدست می دهد . حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر که پایگاه کارگری داشت و حزب آزاد یخواه و حزب کارگر در انگلیس که از احزاب کارگری به شمار می آیند و همین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین نظا هرات کرده و خواهان ادامه ی دخالت آمریکا در ویتنام می گردند و همچنین در آمریکای جنوبی که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آلنده و به نفع ژنرالهای دست راستی تظاهرات می کردند . ما این خطاها را ذکر می کنیم تا بتوانیم از یک پایگاه منطقی حرکت کرده و بدان مسئله پاسخ دهیم . با توجه به این دو مسئله و با توجه به سیر مرحله ی کنونی جنبش ایران - مرحله ی آزادی ملی - و با توجه به نقش پیشتاز در این جنبش ، جواب ما به سؤال این است که اکثریت عناصر که در جنبش شرکت دارند از روشنفکران می باشند ؛ لکن جنبش توانسته است مبارزین و کادرهای مبارزی از کارگروان را در کار بفریاد پیورود »

که طبقه انقلابی است نه فرد و ممکن است کارگر مزدور و فاشیست هم وجود داشته باشد ؟) در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده (!) کارگران تکیه نمی‌کنیم ، بلکه نقش طبقه‌ی کارگر را از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن می‌بینیم * (!)

آقای " مبارز ایرانی " ! صحبت که اساسا بر سر " جمع شدن ساده کارگران " نبود که شما انکار به آنرا در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانها کافی ندانید ! چه کسی گفته بود در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانهای انقلابی ایران ، باید بر تجمع ساده‌ی کارگران (در کجا ؟) تکیه کرد که شما بآن نسبت دادن آن به حرف خیالی ، بادیده و کبکی تمام ، در صدور آن برآمده اید ؟ صحبت از شرکت کارگران در یک سازمان انقلابی مسلح و در یک جنبش قهرآمیز اجتماعی است . این چنین شرکتی تجمع ساده‌ی کارگری است ؟ کارگرانی که به آن حد از آگاهی انقلابی و سیاسی دست پیدا می‌کنند که می‌توانند در یک سازمان انقلابی مسلح عضو شوند ، تجمع ساده تشکیل می‌دهند که آن وقت این تجمع ساده ! نتواند ملاک برای تشخیص ترکیب طبقاتی آن سازمان ها شود ؟

بله ، این را هر کسی که به الفبای دید طبقاتی آشنا باشد ، بخوبی می‌داند که جمع شدن عده‌ای کارگر که حتی این تجمع می‌تواند در یک هیأت مذهبی یا در یک سندیکای دولتی باشد ، به هیچ وجه به معنای پرولتریزه بودن آن جمع و یا آن گروه نیست ؛ ولی تجمع در سندیکای دولتی و محفل مذهبی و حتی صنفی کجا و شکل در یک سازمان انقلابی مخفی مسلح کجا !

اینکه " طبقه " سازنده‌ی تاریخ است نه فرد " ، اینکه " کیفیت گروه پرو - لتاریا مهم است نه کمیت آن " و ... و بدیهیات پیش پا افتاده‌ای از این قبیل چه ارتباطی به اصل سؤال و لزوم پاسخ مشخص به آن دارد ؟ اگر این درست است که " حقیقت مجرد وجود ندارد و حقیقت همیشه مشخص است " ، آن وقت شکل

مجرد و انتزاعی دادن به مسئله بسیار مشخص رابطه پرولتاریای ایران با جنبش
انقلابی پیششار، از طریق طفره رفتن از بررسی مشخص آن و روی آوردن به جملات
 کلی و جازدن ملقمه‌های از حقایق پیش پا افتاده‌ی ابتدایی با ابداعات منحرف
 روشنفکری خودتان، بعنوان تئوریهای دست اول اجتماعی، به چه معنایی است و
 شما از پیش گرفتن چنین رویه‌ای چه مقصودی را دنبال می‌کند؟ شما در مقدمه‌ی
 همین نتیجه‌گیری می‌گویید: "مفسرینی که با نظر مکانیکی به جنبش‌های رهایی-
 بخش می‌نگرند معمولاً به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دید مساوی نگاه
 می‌کنند (اولاً کدام مفسرین؟ این مفسرین کمونیست هستند یا غیر کمونیست؟ در
 صورت اول کدام کمونیست، در کجا و چگونه تکامل تاریخی فرد و طبقه را یکسان گرفته
 است؟ نکند دوست دارید چیز موهومی را به افراد موهوم دیگری نسبت بدهید و
 بعد قهرمانانه در صدد نفی ورد آن برآیید؟ و اما در صورت دوم چنانچه غیر
 کمونیست‌ها یا روشنفکران لیبرال چنین نظراتی ایراز کنند ما چگونه می‌توانیم در چنین
 مقولاتی وارد بحث و انتقاد بآنها بشوم، وقتی که از اساس با جهان بینی و نگرش
 فلسفی و ... آنها اختلاف داریم؟) و کار کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند
 (از اینجا معلوم می‌شود که مفسرین مورد نظر "مبارز ایرانی"، گویا کمونیست هم
 هستند!) و بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافتند
 حکم می‌دهند و این به نظر ما یک خطای تئوریک است." (۱)

عجبا! حالا دیگر کارگرایی هیچگونه معیاری را برای کمونیست‌ها تشکیل نمی‌دهد و
 اصالت یک جنبش انقلابی در یک جامعه‌ی زیر سلطه‌ی وحشی‌ترین رژیم‌های
 سرمایه‌داری، هیچ ارتباطی با تعداد کارگرانی که در آن جنبش سازمان یافته‌اند

(۱) - جملات داخل گیومه مربوط به پاسخ‌های مبارز ایرانی و
 داخل پرانتزها همه جا از ماست.

ندارد ! و هر کس که چنین نظری داشته باشد خطای ثوریک مرتکب شده و بانظر مکانیکی به انقلاب می نگرد !

بسیار خوب ، چطور است تا دیر نشده این کشفیات خارق العاده ی خودتان را در همان مخافل رسمی روشنفکری اریبایی به ثبت برسانید ؟ اما اگر بنظر شورسین های بورژوازی ، کشفیات و نظرات مشعشع شما قابل ثبت اند و آنها از پیداکردن چنین هوادارانی بشدت خوشحال می شوند ، برای کمونیست ها ، ماهیت چنینس ترهاتی سالها پیش از این و در عا مترین و مقدماتی ترین مطبوعات کلاسیک کمونیستی روشن گردید ماست .

دوست "مبارز ایرانی " ! کار کارگری نه تنها يك معیار کمونیستی است (۱) ، بلکه بر حسب اینکه این کار کارگری ، چه نوع کاری است ، چه مدت از انجسام آن می گذرد و بر حسب سایر مشخصات آن کار ، دارای اهمیت بوده و مخصوصا از نظر

(۱) - واضح است که عکس این موضوع حتما صادق نیست . یعنی هر کس کار کارگری بکند و هر کارگری بصرف اینکه کاریدی می کند و در تولید صنعتی و جمعی شرکت دارد ، خود بخود و الزاما کمونیست نیست . موسیای لیسم علمی پیش از هر چیز یک اندیشمی علمی است که باید برای درك آن ، علاوه بر دارا بودن زمینه های عینی مساعد اجتماعی و طبقاتی (شرکت در پراتیک تولید یا مبارزه ی اجتماعی پرولتری) در عین حال به حداقل دانش اجتماعی و سیاسی نیز مسلح بود . منتهی پرولتاریا ، به اعتبار زندگی مادی و حیات طبقاتی خود بیش از هر طبقه ی دیگر دارای ایسن آمادگی بوده و در واقع می توان گفت پرولتاریا ، بعنوان تنها طبقه ای که می تواند چنین اندیشه ای را درك کرده و در راه تحقق آن دست به مبارزه ای قاطع و پیگیر بزند ، از سایر طبقات معیز می شود . درك همه جانبه ی این نکته مسلما یار دیگر اهمیت کوشش برای بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و دانش انقلابی و مارکسیستی توده ی کارگر ، از طرف عناصر آگاه و جنبش آگاه کمونیستی را مطرح می سازد . برای دست یابی به توضیح بیشتری از همین مسئله ، به صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۴ - منتخب آثار لینن ، جلد اول مراجعه شود .

ضوابط تشکیلاتی کمونیستها - یعنی عمین مسئله ای که هم اکنون مورد بحث شما قرار گرفته است - باید مورد توجه دقیق قرار گیرد . این موضوع با آنکه مسئله ای بدیهی بشمار می رود با این حال ما از میان خیل مدارك و اسنادی که برافشای چنین نظرات مشعشعی دلالت دارند ، تنها به نقل قسمتی از نامه ی لنین به مولوتف اکتفا می کنیم :

" لنین طی نامه ای برای پلنوم کمیته ی مرکزی ، درباره ی حفظ ماهیت پرولتری حزب در مقابل خطر رخنه ی عناصر و اندیشه ی خرده بورژوازی و دهقان به مولوتف چنین می نویسد :

" بنظر من بسیار حائز اهمیت است که دوره ی آزمایشی اعضای جدید حزب طولانی تر گردد . زینووف پیشنهاد می کند که دوره ی آزمایشی برای کارگران شش ماهه برای سایر اقشار یکسال باشد . من دوره ی شش ماهه را تنها برای آن کارگرانی پیشنهاد می کنم که در واقع کمتر از ده سال در کارخانجات بزرگ صنعتی کار نکرد باشند بایستی برای تمام سایر کارگران يك دوره ی آزمایشی ۱۸ ماهه ، برای دهقانان و افراد ارتش سرخ يك دوره ی دو ساله برای سایر اقشار يك دوره ی سه ساله ی آزمایش تعیین نمود . بنظر من دوره ی آزمایشی کوتاه پیشنهادی زینووف بسیار خطرناك است دوره ی آزمایش کوتاه در واقع بدین معنی است که هیچ آزمایش جدی برآینجش اینک آیا داوطلبان ، کم و بیش ، کمونیستهای آبدیده هستند بعمل نیامده است بهمین دلیل است که من جدا بروی دوره ی آزمایشی طولانی تر اصرار می ورزم " (۱)

همینطور باید از " مبارز ایرانی " پرسید : در جنبش انقلابی کشوری که عنصر تضاد کار و سرمایه روز بروز اهمیت تعیین کننده تری در آن می یابد ، چگونه

(۱) - لنین ، به نقل از کسابل " درباره ی مسئله ی استالین "

ممکن است اصالت (تسوده ای) این جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان پیدا می کنند ارتباط و حتی ارتباط درجه اول نداشته باشد؟ بلی، اگر در مقام مقایسه بین یک جنبش انقلابی و مثلاً یک جنبش رفویستی سندیکایی، ما می خواهیم بر حسب تعداد عناصر کارگری که در هر یک از این دو جنبش شرکت کرده اند قضایات کنیم، بدیهی بود که اینجا معیار کیفیت گروه پروتاریا، درجه سیاسی بودن و انقلابی بودن آنها و جنبشی که در آن شرکت می کردند و سازمان داده می شدند مطرح می شد نه کمیت آنها. اما اینجا که صحبت از اشکال بورژوازی، قانونی و سنا رفویستی تشکیل کارگری نیست. همانطور که قبلاً گفتیم، صحبت از شکل کارگران در یک جنبش انقلابی و قهرآمیز است. بنابراین در فرضیهایی از این قبیل که کارگرانی را معیار کمونیستی می گیرند و بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته اند حکم می دهند و اینها بنظر ما یک خطای ثوریک است و... چه معنایی می دهند؟ آیا معنای روشن آن، این نیست که چهره واقعی لیبرال را از کمونیست واقعی جدا می سازد؟ همینطور شما از این نتیجه گیری در پایان قسمت مربوط به اصطلاح خطای اول که بر اساس آن "نقش طبقه ی کارگر را باید از خلال مرحله ی تکامل تاریخی دید" چه منظوری را دنبال می کنید؟ شما با طرح چنین مطالب کلی، ابهام آمیز و چند پهلوی، قصداً ثبات چه چیزی را دارید؟ شما از یکطرف می گوید: "بهمین خاطر در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها، فقط بر اساس جمع شدن ساده ی کارگران تکیه نمی کنیم، بلکه نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن می بینیم" و از طرف دیگر در چند جمله ی پیوسته از آن (در مقدمه ی همین نتیجه گیری) می گوید: "مفسرینی که به مسائل جنبش های رهایی بخش با نظر مکانیکی می نگرند... کارگرانی را معیار کمونیستی می گیرند و بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته اند حکم می دهند و این بنظر ما یک خطای ثوریک است" زیرا نقش طبقه ی

کارگر در ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحقق سبک
بخشیدن روابط جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد *

به این ترتیب اگر خودمان را از قالب مبهم و مطمئن جملات خلاص کنیم، خیلی صاف و ساده معنای این "دیدن نقش طبقه‌ی کارگر از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی" و این "موکول بودن قدرت طبقه‌ی کارگر به تحقق بخشیدن روابط جدید - سوسیالیستی - در اجتماع ۰۰۰" آیا این نخواهد بود که چون مرحله‌ی فعلی جنبش انقلابی ایران یک مرحله‌ی ضدامپریالیستی است و انقلاب ایران فعلاً ماهیتی دموکراتیک دارد (نگاه کنید به آن جمله‌ی "مرحله‌ی آزادی‌ملی" و بسا اشارات و معانی که در آن مستتر است!) بنابراین پرولتاریا در آن نقش تعیین کننده‌ای نداشته و طبیعتاً شرکت‌نا صر کارگر در آن، از آن اهمیت تعیین کننده‌ای که مثلاً در یک مبارزه با هدف های سوسیالیستی دارد، برخوردار نیست؟!

در واقع چه معنای دیگری جز این می‌تواند وجود داشته باشد: کار کارگری را معیار کمونیستی گرفتن و اصالت یک جنبش انقلابی را به کمیت کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند وابسته دانستن که غلط است و خطای ثوریک به حساب می‌آید و این همان مخلوط کردن و به دیده‌ی مساوی نگاه کردن میان فرد و طبقه است! - که مبتلا به مفسرانی است که دیدی مکانیکی دارند - اینها از یک طرف، از طرف دیگر "نقش طبقه‌ی کارگر را هم باید از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن مشاهده کرد". "نقشی که" ارتباط مستقیمی با قدرت تحقق بخشیدن به روابط تولیدی سوسیالیستی توسط این طبقه دارد. "آنگاه اگر توجه کنیم که در ایران و در مرحله آزادی ملی "هستیم"، دیگر چه موضع مهمی برای طبقه‌ی کارگر باقی میماند؟ مخصوصاً اینکه خطای دوسم هم در اینجا وجود دارد که بر اساس آن عده‌ای خطا کارانه نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر را به نقش مرحله‌ی اش (که معکوس این نقش مرحله‌ی ای یک

نقش ارتجاعی بوده و در خدمت سوزواری قرار گرفته باشد (تعمیم می دهند! با همه این احوال ، آیا درست تر آن نیست که شما آقای مخبر مجله ی الهدف! بی جهت دنبال پرولتاریا در سازمان ما روشن فکران — که البته يك پله هم از داشتن نمایندگی جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی پائین نمی آئیم — نگردید ؟ و آیا درست تر آن نیست که شما گروه خوانندگان عزیز! آری ، شما نیز هیچ تردیدی در ماهیت — پرولتاری ! و انقلابی! گروه ما روشن فکران فداکار (مقیم خارج از کشور ، بخش خاورمیانه ؟!) به صرف عدم ارتباط با کارگران و نبودن هیچ کمیتی از کارگران در گروه ما و ... به استناد این استنباطات مکانیکی وارد کمال از تئوری های مارکسیستی (... که خطا بودن آنها را نشان دادیم !) به خرج ندهید! و اکنون ، آقای " مبارز ایرانی " ! آیا انقلابیون ایران حق ندارند شما و دوستان هم عقیده شما را بعنوان کسانی که نه تنها در عمل هیچگونه خدمتی به انقلاب ایران و پیشبرد جنبش کمونیستی بعمل نمی آورند ، بلکه می خواهند انحرافات عملی خود را با این قبیل سرهم بندها و ملقمه سازیهای فرصت طلبانه ، محمل تئوریک داده و آنسرا بعنوان يك پرنسیپ اعتقادی نوظهور ، آنهم به نمایندگی از طرف جنبش کمونیستی ایران ، در فرهنگ انقلابی جا بزنند ، محکوم نمایند ؟

معنای کشفیات تئوریک و جملات ابهام آمیز شما ، جز انکار نقش رهبری پرولتاریا در جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی ایران و سلب وظایف سوسیالیستی این جنبش از سازمانهای انقلابی کمونیستی و انکار آن در ایران ، چه چیز دیگری می تواند باشد ؟ آری ، جنبش انقلابی ما در این مرحله ، ماهیتی ضد امپریالیستی و مضمونی اساسا دموکراتیک دارد ؛ اما نه تنها پرولتاریا نقش تعیین کننده ای در این انقلاب دارد ، بلکه می باید این جنبش دموکراتیک را رهبری کرده و عنصر انقلاب سوسیالیستی را متناسب با رشد زمینه های عینی آن در جامعه ، رشد دهد با این توصیف واضح است که تئوریهای شما درباره ی کمیت و کیفیت گروه پرولتاریا ، درباره ی

مخلوط نکردن فرد و طبقه و معیار نبودن کار کارگری و ... همچنین جملات کلیسی و چند پهلوی مبنی بر " دیدن نقش پرولتاریا از خلال مرحله ی تاریخی " و "موکل بودن قدرت پرولتاریا به تحقق بخشیدن به روابط تولید سوسیالیستی" و " ... " منافع و ایدئولوژی کد امیک از افشار بورژوازی را منعکس می نماید . بخوبی معلوم می شود که تئوریهای کاملاً مشعشع بورژوازی شما درباره ی نقش پرولتاریای ایران در جنبش نوین انقلابی (و در واقع انکار هر گونه نقش از طرف پرولتاریا) ایران و ... چگونه با سایر انحرافات که تا کنون به آن اشاره کرده ایم - استنباطات لیبرالی که از مبارزه ی درون حزبی دارید ، گرایش ضد استالینی و همراهی و همگامی که با روزنیسم و روزنیستهایشان می دهید و ... - انحرافات که مجموعاً منافع و ایدئولوژی بورژوازی لیبرال و روشنفکران نماینده ی آنرا منعکس می سازد ، پیوند پیدا می کند . این تئوریها آشکارا نشان می دهند که بورژوازی لیبرال - با حاکمیت در سازمانها و گروههایی که عناصری مانند شما آنها را نمایندگی می کنند ، دست به چه کوششهای مودیانه ای در سطح جنبش برای خارج کردن رهبری انقلاب از دست پرولتاریا زده است . این نظرات آشکارا نشان می دهند که چگونه وظیفه ی سوسیالیستی جنبش در زیر پوشش براهین اپورتونیستی نفی می شود و چگونه تلاش می شود که مضمون و محتوای انقلاب ضد امپریالیستی ایران در محدوده ی تنگ مطالبات دموکراتیک قشرهای لیبرال - خرد ، بورژوازی روشنفکر و بورژوازی لیبرال - به بند کشیده شود .



اما بینیم دو مین خطای رایج مکشوفه از طرف ایشان چیست . این خطایزعم " مبارز ایرانی " در تحت عبارت : " تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای این طبقه " فرموله میشود ! ایشان در توضیح این فرمول اختراع می

می‌گویند: " (طبقه‌ی کارگر) در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی‌اش انقلابی نباشد. " و سپس بعد از اینکه با قسم و آیه تکرار می‌کند که قصد شان تردید در نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر نیست (اما در عمل چنان سنگبای در مقابل ایفای این نقش قرار می‌دهند و در تئوری دامنه‌ی این نقش تاریخی را چنان محدود و انقباض می‌گیرند که از تردید گذشته به انکار می‌رسد) در مقام توضیح خصوصیات و علل این مراحل بر می‌آیند و درست در همین مقام است که علیرغم همه‌ی قید و بستهای احتیاطی ، مج خود را بازی می‌کند .

... در بعضی مراحل مکسست طبقه‌ی کارگر به نقش تاریخی و طبقاتی‌اش بعلت (همه جا تاکید از ماست) نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی و یا بورژوازی آگاهی نداشته و بعلت این تأثیر فرهنگی و یا علل روبنایی دیگری به نفع بورژوازی کار کند . نگاهی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه‌ی کارگر صنعتی در آنجا بشکل سنتی وجود دارد ، نمونه‌ی این امر را بدست می‌دهد و الخ ... (۱)

" مبارز ایرانی " در اینجا ، بازیگری خرده بورژوا منشانه‌ی ای ، دو موضوع کاملاً متفاوت را با هم مخلوط می‌کند و پس از اختلاط این دو ، می‌خواهد دلائلی بدست آورد که تئوری مورد نظر خود - تئوری انفعال مرحله‌ی طبقه‌ی کارگر - را ثابت نماید .

این دو موضوع متفاوت ، یکی موقعیت فعلی جنبش کارگری در اروپا ، آمریکای شمالی و کلا کشورهای امپریالیستی غرب است ، و دیگری مسئله‌ی امکان نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی - بورژوازی در جنبش کارگری هر کشور سرمایه‌داری (امپریالیستی یا غیر امپریالیستی) است .

مسئله‌ی دوم مسئله‌ی روشنی است و بارها و بارها در مطبوعات کمونیستی مورد

(۱) - نقل از پاسخ مبارز ایرانی به سئوال شماره‌ی ۷ .

بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. این مسئله عبارتست از امکان نفوذ بورژوازی در جنبش کارگری، در شرایطی که پرولتاریا به آگاهی سوسیالیستی مسلح نیست، در شرایط فقدان رهبری انقلابی کمونیستی یا در شرایطی که این رهبری از اجسرای اصلی ترین وظیفه‌ی خود در قبال جنبش کارگری، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و انقلابی به درون طبقه‌ی کارگر و تشکیل سیاسی و انقلابی این طبقه، انحراف حاصل کرده و تبعاً جنبش خود بخودی طبقه را تسلیم منافع وایدئولوژی بورژوازی کرده است. بدین ترتیب هر گونه انحراف یا ضعف نیروهای آگاه انقلابی (کمونیستی) بالقوه جنبش کارگری را (جنبش کارگری هر کشور را و این ارتباطی به مرحله و زمان خاص ندارد) در معرض تسلط ایدئولوژی و سیاست بورژوازی قرار می‌دهد. بدین ترتیب نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش طبقه، پیش از آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه باشد و در واقع بدین آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه و حتی بدین آنکه مربوط به حرکت خود بخودی طبقه به معنای مطلق آن باشد، (۱) ناشی از انحراف تئوری انقلابی و عنصر آگاه (جنبش کمونیستی) از مضمون حقیقی و وظایف اساسی سیاسی خود می‌باشد. چنین سالها پیش از این، اشکال سیاسی وایدئولوژیک این نفوذ را در احتجاجات کامل و مفصل خود با اکونومیست ها و اشکال سازمانی این نفوذ را در مباحثات افشاگرانه‌ی خود با منشویکها در جنبش سوسیال دموکرات^{سی} سالهای ۱۹۰۰ روسیه کاملاً ترازندی کرده و علل و موجبات کلی و اصولی ایسن نفوذ را به روشنی توضیح داده است. بعنوان مثال او نشان می‌دهد که هر گاه عنصر آگاه از وظایف اساسی سیاسی و انقلابی خود نسبت به جریان خود بخود سودی نهضت کارگری انحراف حاصل کند، این جریان بالا جبار به تبعیت نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی منجر شده و حرکت آن درست بر طبق برنامه های اکونومیستی

(۱) - ر. ک به زیرنویس صفحه ی ۳۹۹ منتخب آثار لنین جلد اول.

قشرهای لیبرال بورژوازی انجام می‌یابد * * * زیرا نهضت خود بخودی کارگری همان تردیونیونیسیم و همان مبارزه‌ی صرفا حرفه‌ای (حرفه به معنای پیشه و شغل) است و تردیونیونیسیم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی * از این رو وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، عبارتست از: مبارزه علیه جریان خود بخودی و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خود بخودی تردیونیونیسیم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می‌کشاند، منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم * * * (۱)

با این توضیح روشن است که موضوع دوم - یعنی تبعیت جریان خود بخودی نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی - موضوعی نیست که بتواند تئوری انفعال مرحله طبقه‌ی کارگر ایشان را توجیه کند و یا خود به وسیله‌ی این تئوری توضیح داده شود * بعبارت دیگر، نفوذ بورژوازی در جنبش طبقه‌ی کارگر به دلایل روئینایی ممکن و محتمل است؛ اما نه به دلیل انفعال مرحله‌ی طبقه‌ی کارگر و اینکه مثلاً در بعضی مراحل، طبقه خود از ایفای وظیفه‌ی تاریخی‌اش باز می‌ماند؛ بلکه به این دلیل که عنصر آگاه از وظیفه‌ی اصلی خود سر باز زده است * (۲)

(۱) - منتخب آثار لنین، جلد اول، صفحه ۲۹۲

(۲) - جالب توجه اینجا است که مبارز ایرانی، علیرغم آنکه تمام ناکامیها و انحرافات جنبش کارگری را ناشی از علل روئینایی و فرهنگی و عامل بسیار کلی نفوذ بورژوازی میدانند حتی يك کلمه هم درباره‌ی اینکه این نفوذ و این علل روئینایی و فرهنگی معنای مقابل دیگری هم دارند و آن سرپیچی عنصر آگاه از وظایف انقلابی و سوسیالیستی خویش است، سخنی نمی‌گوید * و نمی‌گوید که اگر جنبش کارگری به علل روئینایی منحرف شده و تسلیم بورژوازی شده است، این علل روئینایی در ضعف و انحراف عنصر آگاه و افتادن سر رشته‌ی کارها بدست عناصر و گروههایی مانند "مبارز ایرانی" و دوستان هم محفل ایشان است و همینطور اگر علل روئینایی موجب چنین انحرافات و در جنبش کارگری شده است، باز هم همانا به وسایل روئینایی، یعنی احساس

بدین ترتیب روشن می‌شود که مسئله‌ی نفوذ فرهنگی بورژوازی در جنبش کارگری (بعنوان يك علت) ، یا آن علل روئایی که موجب انحراف جنبش کارگری از مسیر انقلابی شده و به اسارت سیاسی و ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی منجر می‌شود ، چیزی نیست که هیچگونه ارتباطی به آن دو بین خطای رایج مکشوف‌ماز ایشان و به اصطلاح به آن "تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر به نقش مرحله‌ای آن" داشته باشد. درحالیکه از این موضوع نیز نباید غافل شد که "مبارز ایرانی" بازهم در اینجا بازنگی خود، بورژواآبانه‌ای ، در مرحله اول بحث، ما - هیت این علت روئایی مورد ادعای خود را مسکوت می‌گذارد و در مرحله بعد ، با پیش کشیدن وضع جنبش‌های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب که همانطور که بعداً خواهیم دید ، دارای علل مشخص اقتصادی و زیربنایی است ، علل این علت

مسئولیت انقلابی از طرف کمونیستهای راستین و ایفای وظیفه‌ی حقیقی نسبت باین جنبش است که می‌توان آنرا از جنگ بورژوازی خارج کرد و در مسیر انقلاب و سوسیالیزم قرار داد. آقای "مبارز ایرانی" هیچیک از اینها را نمی‌گوید و نباید هم بگوید چون نه به نفع اوست و نه کار او اینست. او باید انحرافات موجود در جنبش‌های کارگری را (با تحریف علل اصلی آن و یا جایگزین کردن معلول بجای علت و ...) مطلق کرده و تا حد یک قانون عمومی ، غیر قابل اجتناب ، جبری و ذاتی مربوط به حرکت این طبقه (نه عدول عنصر آگاه از وظیفه‌ی خود) تئوریزه کند که با وقاحت تمام همین کار را هم می‌کند. (تئوری انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی کارگر!!) او باید لزوم سمت‌گیری توده‌ای ، ضرورت حیاتی تماس با جنبش طبقه‌ی کارگر را منکر شود ، بی‌نیازی جنبش انقلابی را از چنین حرکتی ثابت نماید تا بتواند ماهیت و سیاست لیبرال بورژوایی خود را ش توجیه کرده و خود را بعنوان نماینده‌ی تام و تمام پرولتاریای انقلابی جا بزند که باز هم با وقاحت کامل با پیش کشیدن ترهات از قبیل تجمع ساده کارگران و ... ، معیار نبودن کار کارگری و ... ، دین نقش طبقه‌ی کارگر از خلال مرحله‌ی تاریخی و ... همین کار را می‌کند. بنا براین چگونه می‌توان کاری خلاف منافع ، ایدئولوژی و سیاست خود او، خلاف ایدئولوژی و منافع عناصر و قشرهایی که آنها را چنین مخلصانه نمایندگی می‌کند ، از او انتظار داشت؟

را تحریف کرده و پس از این اختلاط بی معنای دو موضوع متفاوت، تئوری انفعالی مرحله ای طبقه کارگر را نتیجه می گیرد! اکنون لازمست به موضوع و شق اول بحث یعنی موقعیت فعلی جنبش های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب بپردازیم و ببینیم که آیا اولاً: انحرافات و تسلیم طلبی های موجود در این جنبش ها، در درجه اول عللی رونیایی و فرهنگی دارند یا خیر. علل مشخص اقتصادی علل درجه اول آنها تشکیل می دهند؟ ثانیاً: علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوری انفعالی مرحله ای طبقه کارگر، یا همان خطای دوم ابدائی مبارز محترم ایرانی، دارد یا نه؟ عبارت دیگر آیا این انحرافات توسط تئوری مکشوفه مبارز ایرانی توجیه می شود و متقابلاً دلیلی برای توجیه آن بدست می دهد یا نه؟ ثالثاً: طرح این به اصطلاح خطای دوم - تعمیم نقش تاریخی طبقه کارگر به نقش مرحله ای - چه رابطهای با جنبش انقلابی ایران و نقش پرولتاریای ایران در این جنبش دارد؟ این موضوع که "مبارز ایرانی"، امکان عدول طبقه کارگر از نقش تاریخی انقلابی خود و افتادن به دامان بورژوازی را ناشی از عوامل رونیایی (رونیایی بطور کلی و بدون آنکه ماهیت مشخص آنها تعیین کند) می داند و مخصوصاً مثال خود را در مورد نهضت های کارگری اروپا و آمریکای شمالی طرح می کند (بهمراه تحریفات عدیدهای در مورد کارگران شیلی و همراه تحریف دیگری در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر*)، چه ارتباطی با سؤال اصلی مخبر مجله ی الهدف "ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران" دارد؟ "مبارز ایرانی"، باطن چنین پیچ و خم های، بزبان بی زبانی، یعنی همان زبان چند پهلوی که همه ی اپورتونیستها در بکار بردن آن استادند (۱) چه می خواهد بگوید و چه هدفی را در این میان، در جنبش انقلابی ایران، دنبال می کند؟

* - به توضیحی درباره ی کارگران شیلی و رابطه ی حزب نازی با کارگران آلمانی در پایان همین مقاله مراجعه کنید. (۱) - پاورقی در صفحه ی بعد

گفتم " مبارزایرانی " ، برای اثبات نظریاتش ، وضعیت نهضت های کارگری کشورهای سرمایه داری غرب اروپا و آمریکای شمالی را شاهد مثال می آورد اما آیا او در این مثال دچار فراموشکاری نمی شود وقتی که از ذکر ماهیت امپریالیستی این کشورها طفره می رود ؟ چرا ، به این دلیل روشن که موقعیت فعلی نهضت های کارگری در اروپای غربی و آمریکای شمالی ، بهیچوجه از موقعیت امپریالیستی سرمایه داری خودی این کشورها جدا نبوده و چگونگی حرکت آن مستقیماً در رابطه با درجه ی تسلط اقتصادی و سیاسی این سرمایه داری بر کشورهای تحت سلطه (نومستعمره) ، درجه ی استثمار و ماهیت و میزان بحرانها و تضادهای ناشی از این تسلط و استثمار که در مقابل این سرمایه داری قرار دارد و ... تعیین می شود و این همان چیزی است که " مبارزایرانی " نمی خواهد به آن اعتراف نماید ؛ زیرا بهمان میزان که مابین موقعیت مسلط و ماهیت استثمارگران سرمایه داری کشورهای امپریالیستی غرب و موقعیت زیر سلطه و وابسته بودن سرمایه داری کشورهای نومستعمره تفاوت و اختلاف موجود است ، بهمان میزان نیز بین چگونگی نهضت پرولتاریایی در هر یک از این دو گروه کشورها اختلاف موجود است . بی جهت نبود که لنین در سالهای بیست ، یعنی درست در شرایطی که کشورهای امپریالیستی از زیر بار یک جنگ وحشیانه برای تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ بیرون می آمدند و درست در مدت زمانی که رقابت خود را برای بلعیدن مناطق تحت نفوذ یکدیگر و سلطه ی استثمارگرانه ی خود را بر خلقهای ملل شرق آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین شدت می بخشیدند عنوان کرد که : " اینک کانون اصلی مبارزات انقلابی به مشرق

(۱) - " هنگامی که از مبارزه با اپورتونیزم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه ی تمام اپورتونیزم معاصر ، یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه ی غیر قابل درک آنرا در کلیه ی رشته ها فراموش کرد . اپورتونیزم بنا بر ماهیت خود ، همیشه از طریق صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه ی منتجه ی

زمین - چین ، ایران ، هند ، ... - منتقل شده و انقلابات گسترده توده ای در آینده نه از اروپا ، بلکه از این مناطق شعله خواهد کشید .^۱ چرا که تضاد اصلی در مرحله ی سلطه ی جهانی امپریالیسم دیگر تضاد مابین سرمایه داری يك کشور امپریالیستی با پرولتاریای خودی نیست ، بلکه این تضاد به سطح جهانی انتقال یافته و به نحو خونباری بین خلقهای کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم سلطه گرجویان می یابد . این انتقال در کانون تضاد های اصلی سرمایه داری غرب ، مسلماً نمی توانست و نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها بی تاثیر باشد . لیکن در تفسیر کاملاً روشنی که از علل اساسی انحرافات و انشعابات گسترده و رویتزاید احزاب و جنبش های کارگری کشورهای اروپایی ارائه می دهد مشخصاً روی همین عامل تکیه می کند : " انشعاب بین الطلی در سراسر جنبش کارگری ، اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم) . واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است . پشتیبانی منشوکها و سوسیال رولوسیونرها از کلچاک و دنینک در روسیه علیه بلشویکها و پشتیبانی شیدمانیها و نوسکه و شرکا از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیستها و نظائر آن در فنلاند و لهستان و غیره ، آیا این پدیده تاریخی - جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است ؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گدیدی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی " امپریالیسم " است . همانگونه

قواست و مثل مارین نظرانی که یکی نسخ دیگری است می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگری " موافق باشد " و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شك و تردید و تمایلات خیرخواهانه و بی زبان و قس علیهذا منجر سازد !^۲ (لیکن ، يك گام به پیش ، دو گام به پس . منتخب آثار صفحه ی ۷۹۲)

(۱) - نقل به معنی . دسترسی به متن اصلی ممکن نبود .

که در این رساله ثابت شده است، سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را که جمعیت آنها کمتر از یک‌هم و در صورت منت‌های "سخت‌و" و زیاده روی در حساب، کمتر از یک پنجم سکه روی زمین است، متمایز ساخته که تمام جهان را با عمل ساده "کوبن چینی" غارت می‌نمایند. صدور سرمایه از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ، هر سال در حدود ۸-۱۰ میلیارد فرانک سود می‌دهد و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است. بدیهی است با یک چنین سود هنگفتی (زیرا این سود مافوق آن سودیست که سرمایه داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور "خود" به چنگ می‌آورند) می‌توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشراشرا ف کارگری باشند، خرید. این قشرا همان سرمایه داران کشورهای "پیشرو" می‌خرند. این عمل را هم به هزاران وسایل مستقیم و غیر مستقیم، آشکار و پنهانی انجام می‌دهند. این قشر کارگران بورژوا شده یا "قشراشراف کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند، تکیه‌گاه عمده‌ی انترناسیونال دوم و در این ایام یا تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند. زیرا اینها عالمین واقعی بورژوازی، در جنبش کارگری و مبارزین کارگری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفروسیسم و شونیسم هستند. در جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی، بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی، به طرفداری "ورسای‌ها" علیه "کومارها" برمی‌خیزند. بدون پی‌بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه حل مسایل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت. امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است و این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تأیید شده است (لنین، ژوئیه ۱۹۲۰، پیشگفتار بر ترجمه فرانسوی و آلمانی کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین

مرحله سرمایه داری (۱) • البته تحلیل این قضیه منحصر به سالهای ۲۰ قرن بیستم نیست، بلکه اولین تاثیراتی که ورود سرمایه داری غرب به مرحله امپریالیسم در سمت گیرهای سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف جامعه از جمله پرولتاریا باقی می گذارد از همان اواخر قرن نوزدهم آغاز شد • بطوریکه این حرکت کاملاً مورد توجه بنیادگذاران فلسفه علمی، مارکس و انگلس قرار گرفت و آنها توانستند در آخرین آثار خود اشارات کاملاً واضحی به چگونگی این تاثیرات بکنند • لنین در همین باره می نویسد :

« ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر اینکه بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد، مدتها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود • زیرا دو صفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت ((توجه کنید که لنین شکاف در میان کارگران این کشورها و تقویت اپورتونیسم در جنبش کارگری و فاسد شدن آنها دقیقاً ناشی از دو صفت مشخصه امپریالیسم یعنی دارا بودن مستملکات مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی می دانند • آنگاه توجه کنید به تفسیری که «مبارز ایرانی» از علل رکود و انحراف جنبش های کارگری در اروپا و کشورهای آمریکای شمالی بعمل می آورد و مهمتر از آن نتیجه ای که می خواهد از این مثال تحریف شده ی خود به دست آورد !)) مارکس و انگلس سالهای متمادی این رابطه اپورتونیسم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان بطور منطقی بررسی می نمودند • مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت : « پرولتاریای انگلستان عملاً بطور روز افزونی جنبه بورژوازی بخسود

(۱) - تاکیدات و پراکنش ها همگی از طرف خود نویسنده است •

می‌گیرد و بنظر می‌رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست، می‌خواهد سرانجام کار را به جایی برساند که در ردیف بورژوازی، یک اشرافیت بورژوازی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می‌نماید تا حدود معینی طبق قاعده بنظر می‌رسد. "تقریباً از یک ربع قرن، انگلستان در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از "بدترین تردیون‌های انگلیسی" صحبت می‌کند که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست‌کم جیره‌بگیری هستند." و اما انگلستان در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ چنین می‌نویسد: "از من می‌پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر می‌کنند؟ همان فکری که درباره سیاست بطور کلی می‌کنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست. فقط رادیکال‌های محافظه کار لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاساق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصاروی در بازار جهانی استفاده می‌نمایند." (عین همین مطلب را هم انگلستان در سال ۱۸۵۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به "وضع طبقه کارگر در انگلستان" تشریح نموده است). در اینجا علت و معلول بطور واضح ذکر گردیده است:

علت: ۱ - استثمار تمام جهان از طرف این کشور

۲ - موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی

۳ - انحصار مستعمراتی آن

معلول: ۱ - بورژواشدن بخشی از پرولتاریای انگلستان

۲ - قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بروی رهبری نمایند که از

طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست‌کم جیره‌بگیری هستند. امپریالیسم در آغاز

قرن بیستم، تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول

اکنون آنچنان قسمتی از "تمام جهان" را استثمار می‌کنند (به منظور تحصیل مافوق

سود) که اندکی از آنچه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استعمار می کرد ، کمتر است .
 هریک از کارتل های این دول در سایه تراستیها ، کارتلها و سرمایه مالی و داشتن
 مناسبات واحد با و مدار ، در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر
 يك از آنها ، تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵
 میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در -
 دست شش دولت متمرکز است ۶۱۰ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه
 دولت متمرکز است)

وجه تمایز موقعیت کنونی ((ورود به مرحله ی امپریالیسم)) وجود آنچنان
 شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی توانست پر شدت آشتی ناپذیری اپورتونیسم
 با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید . امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج
 شده و به يك سیستم مسلط مبدل گردیده است . انحصارهای سرمایه داری در اقتصاد
 ملی و سیاست جای اول را اشغال می نمایند . تقسیم جهان به پایان رسیده است
 و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدوین شریک انگلستان ، اکنون می بینیم عده ی
 خیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار بایکدیگر به مبارزهای مشغولند
 که صفت مشخصه ی تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می دهد . اپورتونیسم اکنون دیگر
 نمی تواند در جنبش کارگری يك کشور ، آنطور که در نیمه ی دوم قرن نوزدهم در انگلستان
 مشاهده می شد ، برای مدتی مدید یعنی دهها سال بی در پی پیروزی مطلق داشته
 باشد . اپورتونیسم در يك سلسله از کشورها به نضج خود رسیده ، از حد نضج
 گذشته و گندیده شده و بعنوان سوسیال شوئیسم ، کاملاً با سیاست بورژوازی در -
 آمیخته است . " (۱)

نقل قولهای نسبتاً مفصل فوق نه تنها علل و ماهیت واقعی انحراف اپورتونیستی

(۱) - منتخب آثار لنین ، جلد ۲ ، صفحات ۶۵۰ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، پرازنرها
 و تاکیدات از خود نویسنده است . جمله ی مابین پرانتز مضاعف از ماست .

موجود در نهضت های کارگری کشورهای امپریالیستی غرب را به روشنی نشان می دهد و از آنجا آشکارا معلوم می کند که علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوسوری انفعال مرحله ای طبقه ای کارگریا همان بم اصطلاح خطای دوم ایداعی " مبارز ایرانی " ندارد ، بلکه می تواند بطور مستقیم و بدون نیاز به هیچگونه استدلال دیگری ماهیت اپورتونیستی تئوریه ها و استدلالات " مبارز ایرانی " را نیز افشاء نماید . (۱)

(۱) - این خصوصیت ، معلول آنست که قسمت مهمی از هدفهای لنین در تالیف و تدوین این رساله (رساله امپریالیسم به مثابه ۰۰۰) را ضرورت مبارزه علیه سوسیال لیبرال های موجود در نهضت های کارگری آنروز اروپا تشکیل می داده است . سوسیال لیبرال هایی که با پشت کردن به انقلاب پرولتری و حتی " انکار علنی ضرورت آن تحت پوشش تعاریف و تحلیلهای گمراه کننده و فرصت طلبانه ای که از مرحله ی امپریالیسم بعمل می آورند ، عملاً به بورژوازی خدمت می کردند و چهره ی آنرا رنگ و روغن می زدند . در حالیکه هنوز هم خود را بعنوان اخیل ترین نمایندگان نهضت کارگری معرفی می کردند . (کائوتسکی و بقیه ی اصحاب بین الملل دوم) اما چنین وجه اشتراکی همه ی قضیه را تشکیل نمی دهد ، بلکه نکته ی جالب توجه دیگر در اینجا اینست که اگر در بیش از نیم قرن پیش از این ، سر جنبانسان اپورتونیسم در اروپا - شیدمانها ، نوسکه ها ، کائوتسکی ها و ۰۰۰ - از تحریف واقعیت های مربوط به مرحله ی امپریالیسم از طریق تعاریف و تفاسیری از این قبیل که گویا در مرحله ی امپریالیسم ، رقابت و بحران های ادواری تولیدی مربوط به مرحله ی سرمایه داری آزاد از بین رفته و اقتصاد متمرکز ، با نقشه ی امپریالیستی می تواند مبری از تضاد های ذاتی یک رژیم سرمایه داری باشد و ۰۰۰ ، بعنوان و اشکال گوناگون ضرورت و امکان انقلاب پرولتری و لزوم مبارزه با اپورتونیسم را منکرم می شوند ؛ امروز ، " مبارز محترم ایرانی " هم همین هدف ها را منتهی از طریق و راه دیگری ، از طریق پیش کشیدن تئوری ناتوانی و انفعال (مرحله ای) طبقه ی کارگر دنیسال می کند . ما این موضوع را در نقد قسمت مربوط به " خطای " اول مشاهده کردیم و اینک باز هم در قسمت مربوط به " خطای " دوم شاهد آن هستیم . به این ترتیب باید گفت آقایان لیبرالها ، اگر در همه جا هم بطورتاریخی و هم بطور مرحله ای فاقد هرگونه پیگیری و ادامه کاری در " انقلاب " هستند ، در اینکه تحریفات اپورتونیستی یکدیگر را به اشکال جدیدتر ، پوشیده تر و بهمان اندازه

" مبارز ایرانی " چه می گوید ؟ او می گوید : علل انحراف جنبش های کارگری مغرب زمین ، اصولاً ناشی از عوامل روئینایی مانند نفوذ فرهنگ خرد ، بورژوازی و بورژوازی بوده و در تمام کشورهای سرمایه داری ، چه کشورهای امپریالیست و چه کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم ، قهراً امکان وجود دارد . بنابراین پرولتاریای کشورهای تحت سلطه ، از جمله پرولتاریای ایران نیز می تواند هر لحظه به همان بیماری دچار شود که نهضت های کارگری اروپا و آمریکای شمالی دچار شده اند . این بیماریها که بزم " مبارز ایرانی " همانند ، بلایای آسمانی منشأ غیبی داشته ، غیر قابل اجتناب بوده و با متافیزیک " علل روئینایی و ایدئولوژی بورژوازی " توضیح داده می شود ، (۱) در يك مرحله (و لا اقل يك مرحله ، والا شاید هم بیشتر طول بکشد ، کسی چه می داند !) وانگهی آغاز و پایان این مرحله در هر مورد مشخص چگونه تعیین می شود ؟ (۲) پرولتاریا را از ایفای نقش انقلابی اش باز داشته ، او را وادار می کند خودش را به بورژوازی تسلیم کند ! با این توصیف ، واضح است که عدم وجود ارتباط يك سازمان سیاسی ، مانند سازمانی که " مبارز ایرانی " آنرا نمایندگی می کند ، با جنبش کارگری لا اقل در آن مرحله ای که این طبقه دچار انفعال و تسلیم طلبی شده ، در آن مرحله ای که از ایفای نقش تاریخی اش باز مانده ، فاقد هرگونه اهمیتی در تشخیص ماهیت پرولتری آن سازمان بوده و بدین ترتیب موضع " مبارز ایرانی " و سازمانی که ایشان سخن گوین آنرا بعهد دارند مستقل از هرگونه ارتباط انقلابی با طبقه و یا حتی مستقل از هرگونه نیاز و سمت گیری به طرف این ارتباط ، بعنوان يك سازمان پرولتری انقلابی تثبیت می شود !!

مؤدیانه تردید نال کنند ، به هیچوجه ناپیگیر نیستند !

(۱) - در واقع " این علل روئینایی " و این " ایدئولوژی بورژوازی " که از طرف " مبارز ایرانی " بعنوان علت اصلی بروز چنین انحرافات نبوده می شوند ، از آنجا که بصورت امری غیر قابل اجتناب ، قهری ، هام ، با کلیت تمام و مستقل از همه شرایط خاص

راشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

البته اینکار به سادگی انجام نمی‌گیرد. اگر واقعیت اینست که انحـــــراف
 اپورتونیستی و تسلیم طلبانه در جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری غرب دقیقاً با
 شرایط عینی امپریالیسم، با درجه استثمار خلق و تسلط امپریالیستی این سرمایه داری
 بر منافع جهانی، با وسعت مناطق نفوذ او و... در ارتباط است و پایه های
 اقتصادی معینی در بطن شرایط ظهور و حاکمیت " امپریالیسم " دارا می باشد،
 همینطور اگر واقعیت اینست که بورژوا شدن بخشی از پرولتاریای این کشورها و نتیجتاً
 تحت سلطه ی بورژوازی درآمدن جنبش این طبقه، معلول استثمار تمام جهان غیر
 امپریالیست از طرف این کشورها، موقعیت انحصاری آنها در بازار جهانی و انحصار
 مستعمراتی است و الخ، باید تمام این واقعیتهای حقایق ناشی از آن (از جمله
 حقیقت و اهمیت بیش از پیش یافتن جنبش های انقلابی ضد امپریالیستی و نقشش
 بسیار حیاتی که پرولتاریای این کشورها - کشورهای تحت سلطه - بعهدہ دارند
 و یا حقیقت مبارزه ی آشتی ناپذیر با اپورتونیسم در سطح بین المللی و...) را تحریف
 کرد و معکوس و وارونه جلوه داد، باید ماهیت امپریالیستی کشورهای مورد مشال را
 موزیانه مشکوک گذارد. باید واقعیتهای ملموس و آشکار مربوط به موضع کارگران شیلی
 را وقیحانه تحریف کرد و به تفاسیر مغشوش و مشوب کننده ای درباره ی حمایت
 کارگران آلمانی از فاشیسم و پایگاه کارگری داشتن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلر
 پرداخت. باید بر تفاوت های عینی و طبیعتاً ذهنی میان جنبش های کارگری دو
 گروه کشورها، یکی کشورهای امپریالیستی - یعنی آنها یکبه قول لنین با جمعیتی
 کمتر از یک پنجم کره زمین، چهار پنجم بقیه ی آنرا سبعانه غارت می کنند - و دیگری
 کشورهای تحت سلطه، پرده ی غفلت انداخت و با جازدن معلول به جای علت،

اجتماعی و سیاسی ای که چنین پدیده ای را ممکن ساخته است آورده می شود، به
 چیزی جز " امری متافیزیکی " نیز قابل تعبیر نیست.

با هیاموی بسیار برای به اصطلاح د و خطای رایج و کاربرد انواع و اقسام شگرد های مبتذل نگارشی ، بالاخره ثابت نمود که طبقه ی کارگر در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی اش انقلابی نباشد و " تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر را نباید به نقش مرحله ای آن تعمیم داد " چرا که در غیر این صورت این " خطاهای رایج " مانع از آن خواهند شد که " مبارز ایرانی " مقاصد بسیار مشروع را خود را پیش ببرد . چرا که در غیر این صورت باز هم عده ای مفسر که به مسائل انقلاب بطور مکانیکی می نگرند ، تجمع ! ساده ! عده ای کارگر را در یک سازمان انقلابی (کمونیستی) دلیل بر ماهیت کارگری داشتن یا ارتباط با طبقه ی کارگر خواهند دانست ! باز هم به کمیت گروه پرولتاریا تکیه می کنند و نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن نمی بینند و بی جهت این نقش را در مراحل مختلف زمان و مکان تعمیم می دهند ! کار کارگری را یک ملاک کمونیستی می گیرند و توجه نمی کنند که کارگر فاشیست و مزدور هم موجود است (روشن فکر فاشیست و مزدور چطور ؟) . توجه ندارند که هم اکنون در تمام کشورهای که طبقه ی کارگر صنعتی به شکل سنتی در آن وجود دارد ، این طبقه ی کارگر همگی (البته فقط به علت نفوذ فرهنگی بورژوازی و علل روئینایی دیگر !) به نفع بورژوازی کار می کنند و ... بالاخره باز هم از آقای " مبارز ایرانی " سئوالات بی جایی از این قبیل می کنند که ماهیت و ترکیب طبقاتی سازمانی که شما نمایندگی اش را بعهده دارید چیست ؟ ...

رفیق می گفت : هر موقع " خطاهایی " که " مبارز ایرانی " در ایسن صاحب ذکر کرده و سپس مدعی حل و فصل آنها شده است ، بیاد می آورم بی اختیار بیاد آن مثال بسیار جالبی می افتم که لنین ، اصلاحات اکونومیستهای روسی را درباره برخی نظرات سیاسی پلخانف ، به آن تشبیه کرده است . لنین قضیه را اینطور تعریف می کند : " مثال آلمانیها کلمه TVERBALLHORNUNG آلمانی را به خاطر مر آورد که ترجمه ی تحت الفظی آن به روسی " بالهورنی " کردن است . ایوان

بالمهرون یکی از ناشرین لیپنیکي سده ی شانزدهم بود که کتاب الفبایی منتشر کرد و بنا به عادت آنروز تصویر خروسی را هم روی آن جا داد . اما بجای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد ، شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلوش بود . روی جلد کتاب الفباهم نوشته بود : " چاپ تصحیح شده ایوان بالمهرون " این است که از آن وقت آلمانیها اینگونه تصحیح " را که در واقع بدتر کردن می باشد VERBALLHORNUNG می نامند . وقتی انسان می بیند که چگونه مارتینف ها افکار پلخائف را بسط و تکامل می دهند بی اختیار بیاد ایوان بالمهرون می افتد *

وقتی آدم می بیند که " مبارزایرانی " چگونه " خطاهای رایج " را در جنبش کمونیستی را تصحیح می کند ، بی اختیار نه تنها بیاد " ایوان بالمهرون " می افتد ، بلکه دارودسته ی اپورتونیستهای " مارتینفی " را هم بیاد می آورد . در آن روزها ، مارتینف و مارتینف ها ، جریان اپورتونیستی روزیونیستی در سوسیال دموکراسی بین المللی را در زیر پرچم " آزادی انتقاد " تحت حمایت خود قرار می دادند و اینک آقای " مبارزایرانی " نیز زیر پوشش اصلاح " خطاهای رایج " در جنبش کمونیستی ، همین هدفها را دنبال می کند . بی جهت نیست که او در حالیکه تند تند کوشش می کند جنبش نوین کمونیستی ایران را مستقل از مبارزه ایدئولوژیک و قدرت کمونیستی معرفی کند و از این جهت لبخند نمکینی تحویل روزیونیستها بدهد ، با عجله ی تمام و بادستی دیگر علیه هر گونه " تصفیه ی حزبی " و معیار " کار کارگری " و " کمیت پرولتری " شعار می دهد .



در حاشیه‌ی نقد مصاحبه‌ی يك " مبارز ایرانی " با مجله‌ی الهدف

توضیحی درباره‌ی کارگران شیلی و رابطه

حزب نازی با کارگران آلمانی

يك ضرب المثل عامیانه می‌گوید: " سیاست پدر و مادر ندارد ". اما این ضرب المثل اگر در معنای عام آن عامیانه باشد، در معنای خاص خود، مفهوم بورژوازی، سیاست را بخوبی توصیف می‌کند. بورژوازی همانطور که در حیطه‌ی اقتصاد و معامله، اگر پول خوبی به او بدهند حتی پدر و مادرش را هم می‌فروشد، در عالم سیاست هم لحظه‌ای در فروختن اصول و قول و قوارهایی که بارها به آن اعتراف کرده است، تردید نمی‌کند. البته باز هم به شرط آنکه آنها به قیمت خوبی از او بخرند! " مبارز ایرانی " از این نظر سمبل برجسته‌ای از این روحیه‌ی سوداگرانه در سیاست را بنمایش می‌گذارد. هر کس که در همین یکی دوسه سال اخیر، تنها نگاهی به همین روزنامه‌ها و مجلات جیره خوار رژیمهای بورژوازی انداخته باشد، بخوبی می‌داند که آنچه به نام تظاهرات توده‌ی مردم علیه حکومت آلمند به تبلیغ شد، در واقع جز مخالفت عده‌ای از عناصر و قشرهای مرفه خرد بورژوازی شهری، زنان بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های عالیمقام وابسته به شرکتهای چند ملیتی و کارتل‌های غارت کننده‌ی معادن مس و... کامیونداران، صاحبان سهام و... چیز دیگری نبود. حتی همان مطبوعات لیبرال غربی، علیرغم تمام توطئه‌های تبلیغاتی شرکتهای چند ملیتی آمریکا، آشکارا به این موضوع اعتراف کردند که ایسن

آرشيو اسناد سازمان پيكار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر

www.peykar.org

تظاهرات توسط قشرهای انگلی شهری یا سرمایه داران و صاحبان سهام و ...
 که امتیازات و رفاه خارق العاده‌ی خود را در رژیم جدید در خطر می‌دیدند صورت
 گرفته است. تازه این قضیه در صورتی واقعیت اساسی خودش را نشان خواهد داد
 که تمام توطئه‌ها و خرابکارهای سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی و دست
 نشانندگان منطقه‌ایش را (سیا، سیا ۱۸ و سایر سازمانهای جاسوسی کشورهای
 دست راستی همجوار در آمریکای لاتین) به اضافه‌ی قدرت و فشار سرمایه‌ی داخلی
 و بین‌المللی را که باز هم بنا به اعتراف همین مطبوعات لیبرال، «میلیون‌ها دلار
 خرج تحریک و بسیج این قشرها و عناصر مرفه خرده بورژوازی علیه حکومت آلمنده
 می‌کردند و با بورس‌بازی و سفته‌بازی و ...» در اقتصاد این کشورها خرابکاری
 می‌کردند، بحساب آوریم؛ آن وقت «مبارز ایرانی» می‌نویسد: «نگاهی به
 جنبش کارگری در اروپا که طبقه‌ی کارگر صنعتی بطور سنتی وجود دارد، نمونه‌ی
 این امر را به دست می‌دهد. حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر که پایگاه
 کارگری داشت و حزب آزادخواه و حزب کارگر در انگلیس که از احزاب کارگری بشمار
 می‌آیند و همچنین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین تظاهرات کرده
 خواهان ادامه‌ی دخالت آمریکا در ویتنام می‌گردند، همچنین در آمریکای جنوبی
 که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آلمنده به نفع ژاندارمهای دست راستی
 تظاهرات می‌کردند؛ آمریکای جنوبی، علاوه بر اروپا که طبقه‌ی کارگر به شکل سنتی
 وجود دارد، علاوه بر آمریکای شمالی، علاوه بر انگلیس، علاوه بر آلمان؛ جالب
 است «مبارز ایرانی» برای اینکه به تئوری‌اش - «انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی
 کارگر» - جنبه‌ی جهانی و جهان‌شمولی بدهد، از چهار گوشه‌ی جهان مثال
 می‌آورد؛ از آمریکای جنوبی هم بالاخره مثال شیلی را پیدا می‌کند. خوب به این
 سفسطه‌گر ساده لوح که فکر می‌کند باد سته‌ی کوران طرف است نگاه کنید، چقدر
 تماشایی است؛ آخر او می‌خواهد بالاخره آسیا و ایران را هم از این میان نتیجه

بگیرد !) اما واقعا شرم آور نیست که لیبرالهای کنگره آمریکا ، مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی بورژوازی ، توطئه های سازمان جاسوسی آمریکا (سیا CIA) و اقدامات خرابکارانه ی کارتل ها و شرکتهای چند ملیتی (آی . تی . تی و . . .) را در برانداختن حکومت آئنده ، یاسدای بلند درکوس و کرنا بدمند (حالات تحت هر انگیزه و بهر دلیلی) و فضاحت و شناعت توطئه های آنان را آشکارا در سطح جهانی افشاء کنند ، آنوقت " مبارز ایرانی " ، صلا در دهد که این کارگران صنایع سنگین شیلی بودند که علیه آئنده و به نفع ژاندارمها تظاهرات می کردند (تازه از این نکته که رژیم آئنده بهر حال نمی تواند نمونه ی یک رژیم انقلابی مارکسیستی باشد و از این نظر حتما کاستی ها و نواقص قابل اهمیتی در بسیج سیاسی مسردم و کارگران وجود داشته ، در می گذریم که تشریح خود این مسئله دقیقاً خط باطل دیگری است بر روی این قبیل تفاسیر مغرضانه از وقایع سیاسی یک جامعه) .

همینطور در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر به نحو دیگری این تحریف و این " خود فروشی سیاسی " وجود دارد .

" مبارز ایرانی " چنان از حمایت کارگران آلمانی از هیتلر حرف می زند که گویا هیتلر برگزیده ی زحمتکشان آلمانی بود ، نه بورژوازی توسعه طلب و زخم دیده از قرارداد های تحمیلی بعد از جنگ اول ! نه برگزیده ی کمپانیهای کروب ، زمینس و . . . ! وقتی او می نویسد : " حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) هیتلر پایگاه کارگری داشت . " واقعا دیگر چه جای صحبت باقی میماند ؟

آقای " مبارز ایرانی " ! این کارگران آلمانی بودند که پایگاه حزب نازی را تشکیل می دادند یا توسعه طلب ترین ، وحشی ترین و هارترین بخش بورژوازی آلمان بود که آنرا بوجود آورد ؟ هیتلر با پول و قدرت و توطئه ی چه کسانی به مسند قدرت نشست ؟ حزب " ناسیونال سوسیالیست " منافع کارگران و زحمتکشان آلمانی را منعکس می کرد یا منافع معظم ترین کارتل های آلمانی را ؟ این کارتل های آلمان —

بودند که آنها بوجود آوردند و بقاء و قدرت آنها تضمین کردند و برای يك جنبه — گ
امپریالیستی مجهزش ساختند یا توده ی کارگر آلمانی ؟ " نازیسم " ایدئولوژی
و منافع چه طبقه ای را منعکس می نمود ؟ ایدئولوژی و منافع کارگران یا ایدئولوژی
و منافع سرمایه داری زخم خورده ی آلمان — گرگی که گرگهای رقیب در انگلیس و فرانسه
تنش را پاره کرده بودند و بوی خون را به مشامش رسانده بودند ؟

آری ، این نکته ی بسیار واضحی است که توده ی کارگر آلمانی ، مخصوصاً قشرهای
میانی و عقب مانده ی آن ، بهمه ی آن دلائلی که در سطور گذشته مورد بحث قرار
گرفت تحت تاثیر اغواگرهای بورژوازی آلمان قرار گرفت و این بهیچوجه از شرایط
خاصی که بعد از جنگ برای آلمان پیش آمده بود (معاهده ی شرم آور و رسای و
شرایطی که امپریالیستهای متفق در جنگ اول در این معاهده بر آلمان تحمیل
کردند) و چشم اندازهای اغواگرانه ای که بورژوازی در مقابل توده ی مردم آلمان
رسم می نمود (تحریک احساسات مردم به جبران تحقیرها و شکست های جنگ اول
و نوید بازآوردن روزهای خوش گذشته !) جدا نبود . همانطور که این تحت
تاثیر قرار گرفتن مردم ، خود با ضعف و انحراف بخش مهمی از جنبش سوسیال
دموکراتیک آلمان و خیانت برخی از سران و رهبران آن در همان سالهای جنگ اول
و بعد از جنگ که منجر به شکست قطعی آنها شد و بی ارتباط نبود . بقول
لنین : " طبقه ی کارگر را دیوار چین از طبقات دیگر جدا نکرده است (ولاجم)
ایدئولوژی امپریالیستی به همان دلائلی که فوقاً گفتیم در طبقه ی کارگر نیز نفوذ
می نماید . " اما با این وصف بد نیست " مبارز ایرانی " این را هم بدانند که
در میان تمام طبقات و قشرهایی که طی سالهای ۱۹۳۰ دیوانه وار به حمایت هیتلر
و حزب ناسیونال سوسیالیست اوری آور شده بودند ، این تنها کارگران و کارگران
پیشرو آلمانی بودند که به مخالفت با او پرداختند . مطابق تمام گزارشات و آمار
مستند موجود منتشر شده در همین مطبوعات مزدور بورژوازی ، در رای گیری

۱۹ اوت ۱۹۳۴ که منجر به قدرت یافتن کامل هیتلر شد (قبضه کردن مقام ریاست جمهور علاوه بر مقام صدارت عظمی) ۸۹ درصد مردم آلمان به هیتلر رای مثبت دادند. از ۴۳ میلیون و ۲۶۷ هزار و ۸۲۱ نفر رای دهنده ۳۸ میلیون و ۱۲۴ هزار و ۳۰۰ رای به نفع هیتلر داده شده بود (۸۹ درصد موافق) ۴ میلیون و ۲۷۵ هزار و ۲۲۸ رای در مخالفت با او (۱۱ درصد مخالف) و بقیه یعنی یک میلیون و ۸۶۸ هزار و ۵۴۳ رای باطله بود. اما این ۴ میلیون و ۲۷۵ هزار و ۰۰۰ نفر چه کسانی بودند؟ اگر به گزارشات همان روز مطبوعات توجه کنیم خواهیم دید کسسه عمده ترین نیروی مخالف دولت را (هیتلر در آن وقت صدراعظم بود) کارگران تشکیل داده اند: "برلین: در مراجعه به آراء عمومی، صدراعظم هیتلر موفقیت بزرگی حاصل کرده است و تنها قریب ۹۰ درصد رای دهندگان آلمانی با وی مشارکت کرده اند. در شهرهای بزرگ مخالفین جرأت نکرده اند که عقیده‌ی خود را اظهار کنند (یعنی اگر این عده امکان شرکت می‌یافتند، مسلماً درصد بسیار بیشتری به مخالفین اختصاص می‌یافت. برای روشن شدن علت ترس مخالفین، کافی است توجه شود که این انتخابات در زمانی صورت می‌گرفت که دولت در دست هیتلر بود و گارد پیراهن سیاهان حزب او مرکب از مشت‌آویزان و لومین علنا مخالفین را مورد حمله و آزار قرار می‌دادند) در پاره‌ای حوزه‌های کاتولیک و در شهرهایی که عده‌ی کارگران زیاد است ۲۵ درصد آراء منفی بوده است و این رقم برای دیکتاتور نازی بیش از اندازه است ۰۰۰" (به نقل از اطلاعات شماره‌ی ۲۷۰ صفحات ویژه، مطالب داخل پرانتز و تاکید روی جملات از طرف ماست) همین روزنامه در تفسیری از اوضاع روز تحت عنوان "هجوم فاشیسم به اروپا می‌نویسد: "هنگامی که دوره‌ی کوتاه صدارت ژنرال فن اشلاشر علیرغم تمام بی‌اعتنایی‌هایش به اصول دموکراسی جمهوری جوان آلمان، تنها بعد از مدتی کمتر از ۲ ماه پایان یافت و فرستاده‌ی مخصوص فیلد مارشال هیندنبورگ رئیس جمهوری سالخورده، فرمان عزل اشلاشر را در کاخ

صدارت عظمیٰ تحویل او داد ، دیگر حتی در میان مردم عادی آلمان کمتر کسانی یافت می‌شوند که به شماره افتادن روزهای عمر جمهوری " وایمار " را احساس نکنند بعد از سقوط کابینه ی اشلاشر ، بوی خطر فضای برلن را اشباع کرد و این شایعه سرعت بر سرزبانها افتاد و ۰۰۰ عده ای دیگر صحبت از خطر کودتای نازیها می‌کردند و در برخی از روزنامه ها این شایعه انتشار یافت که حزب نازی به اغوای هیتلر و به یاری عواملی که در نیروهای مسلح و خصوصا شهرانی برلن دارد ، حتی مواضعی را که به هنگام وقوع کودتا اجازه داد کاخ ریاست جمهوری و بسیاری از وزارت خانه ها به آسانی محاصره و یا اشغال شوند ، قبلا به تصرف در آورده است آخرین قسمت شایعات حکایت از نگرانی و التهایی می‌کرد که محافل سندیکایی و کارگری آلمان را فراگرفته بود و کارگران از احتمال برپا کردن اعتصاب عمومی دم می‌زدند و سوسیالیستهای آلمان به مردم وعده می‌دادند که در صورت لزوم برای جلوگیری از به قدرت رسیدن نازیها ، موجی از اعتصاب های عظیم کارگری ، سراسر آلمان را فرا خواهد گرفت و مانند تجاربی که سندیکاها از عقیم کردن کودتای معروف " کاپ " در ۱۹۲۰ بدست آورده بودند ، جمهوری و دموکراسی را نجات خواهند داد . (به نقل از روزنامه ی اطلاعات شماره ی ۲۷۰ صفحات ویژه) اینها اعترافات خود مطبوعات بورژوازی است .

اینک ما دیگر نمی‌پرسیم : چرا " مبارز ایرانی " این دروغها را به هم می‌بافد ؟! زیرا این نکته اکنون به اندازه ی کافی روشن شده است . مافک — می‌پرسیم : اکنون چه کسانی حاضر می‌شوند این دروغها را باور کنند ؟!



" امروز تمام مارکسیست - لنینیست های واقعی
 " تمام انقلابیون راستین و تمام مبارزین رزمندگی خلق
 " از خود می پرسند : تفرقه و تلاشی موجود در جنبش
 " انقلابی ایران به نفع چه کسی تمام می شود ؟ آیا جبر
 " به نفع امپریالیستها و رژیم مزدور شاه خائن ؟ امروز
 " همه ی آنها صادقانه از خود می پرسند : بر راستی
 " چه چیز مایه ی این تفرقه و چند دستگی شده است ؟
 " آیا هر يك از ما به اندازه ی کافی دارای نیروی مقابله
 " با دشمن هستیم ؟ آیا علت آن است که دشمن ضعیف و رو
 " به تلاشی است و وحدت نیروهای مبارز ضرورتی
 " ندارد ؟ ! آیا تعصبات قسمتی ، رهبری طلبی های
 " فردی و گروهی ، می تواند مانع از چنین وحدتی
 " باشد ؟ آیا منافع جزئی گروهی می تواند درست است
 " که منافع کل جنبش انقلابی خلق را نادیده بگیرد ؟
 " خلق ما و کلیه ی انقلابیون راستین ماقاطعانه به
 " تمام این سئوالات جواب می دهند . جواب آنها امروز
 " با این شعار : پیش به سوی وحدت کلیه ی نیروهای
 " انقلابی خلق ، پیش به سوی
 " " جبهه ی واحد " بوده ای
 " مشخص می شود .

(نقل از : " مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع
 ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " مهرماه ۱۳۵۴)

پیش‌بسوی وحدت کلیه نیروهای انقلابی خلق

پیش‌بسوی «جبهه واحد توده‌ای»

سؤالاتی درباره:

«شعارهای وحدت»

(سرمقاله نبرد خلق شماره ۶)

طرح شده بوسیله یکی از گروههای آموزشی

سازمان مجاهدین خلق ایران

سئوالاتی درباره :

«شعارهای وحدت»

مقدمه :

نوشته ی زیر - " سئوالاتی درباره ی شعارهای وحدت " - که اینك از نظر رفقا می گذرد ، در اصل جزوه ی آموزشی ای بود که مدتها پیش توسط گروه ما - که یکی از واحدهای آموزشی سازمان را تشکیل می دهد - تهیه و در همان موقع در دا - - خل سازمان منتشر گردید .

همانطور که ملاحظه خواهید کرد این جزوه اساسا هدفی آموزشی را تعقیب می کرده است و به منظور ایجاد يك جریان بحث و تبادل نظر جمعی در داخل سازمان پیرامون انتقادات وارد بر " شعارهای وحدت " سرمقاله ی نبرد خلق شماره ی ۶ ، تهیه شده است .

بهمین دلیل مطالب مطروحه در آن عموما به شکل سئوالی بوده و حتی الامکان سعی شده است از تحلیل مستقیم مقاله مزبور خودداری شود تا خواننده ی این جزوه بتواند خود در مطالب مقاله ی مذکوره ، مستقلا بیندیشد و به موضع انتقادی مشخص و مستقلى درباره ی آن دست یابد .

این شیوه البته در روشهای آموزشی سازمان ما تازگی ندارد و مخصوصا در مورد مسایل مهم و اساسی که يك موضع گیری متقابل سازمانی را از طرف ما ایجاب می کند ، این شیوه با تاکید بیشتری مورد استفاده ی مسئولین آموزشی گروهها قرار می گیرد . بدین طریق که ابتدا موضوعات مورد نظر ، در میان کادرها به بحث گذارده شده و در جریان يك کار آموزشی ، گروهها به نقطه نظر واحد و جمع بندی شده ای

آرشيو اسناد سازمان پيكار در راه آزادی طبقه كارگر

www.peykar.org

دست می‌یابند. این نظرات پایه و مبنای موضع‌گیری عمومی سازمان را تشکیل داد و مجدداً این موضع‌گیری برای توضیح و تشریح جوانب کاملتر قضیه و انتقال نظرات و تجربیات در سطح عمومی‌تر به داخل کادرها برده می‌شود.

از این نظر، تهیه این جزوه و انتشار آن در سطح داخلی سازمان از همین سیاست تبعیت کرده و خود یکی از حلقه‌های این پروسه را تشکیل می‌دهد (حلقه کاملتر آنرا می‌توانید در مقاله‌ی "شکاف‌هایی در شعارهای وحدت" ملاحظه کنید)

منتهی آنچه که در اینجا تازگی دارد، انتشار خارج سازمانی این جزوه است که برای اولین بار در نشریه ویژه‌ی بحث و سازمان صورت می‌گیرد.

این نوشته از آن نظر برای چاپ در این نشریه انتخاب شد که سازمان مامعتقد است برای نزدیک‌تر کردن افقهای دید اعضا و دو سازمان باید کوشش‌های همه‌جانبه تری صورت گیرد. تبادل اسناد و مدارک آموزشی و دو سازمان می‌تواند یکی از موارد این کوشش‌ها را تشکیل دهد. (این دومین جزوه‌ای است از انتشارات داخلی سازمان که بنظر رفقای فدایی می‌رسد. جزوه‌ی اول نقدی بود درباره‌ی یک جریان انحرافی سیاسی - استراتژیکی - ایدئولوژیکی یکی از اعضا مورد تصفی‌ی ماکس در جریان صحبت‌های حضوری نمایندگان رابط سازمان مابا رفقای شهید (رفیق اشرف و رفیق ...)) نمایندگان رابط سازمان شما، به تبعیت از همین مقصود، در اوایل سال اخیر و به همراه نظرات کتبی همین فرد در اختیار رفقا قرار گرفت (این اقدام مخصوصاً از این نظر اهمیت دارد که دیدگاه‌های اعضا و دو سازمان نسبت به یکدیگر چنان آغشته به ذهنی‌گرایی و تصورات نادرست است (نماینده رفقای ماکس بنا به برخی ضروریات ناشی از حوادث اخیر با رفقای شما تماس‌هایی پیدا کرده بودند، بر وجود یک چنین جریان ذهنی‌گرایانه‌ای نسبت به سازمان مادر میان کادرهای سازمان شما تاکید داشتند. ممکن است عکس این قضیه نیز وجود داشته باشد)

و تفاوت میان فرهنگ حاکم و آموزشهای اعضا، هر يك از دو سازمان بقدری زیاد است که معمولا، اعضا، دو سازمان، در همان اولین برخورد های رویاروی با یکدیگر، متوجه می شوند که هر کدام دارند با دو زبان مختلف با یکدیگر صحبت می کنند. این اختلاف و تفاوت، هر چند که ریشه در اختلافات اصولی تر سیاسی ایدئولوژیک مسا بین دو سازمان داشته باشد و نتیجتا حل و رفع آن مقدماتا به حل این اختلافات اصولی موکول شده باشد؛ اما باز هم بدین معنی نیست که کوششهای جانبی در این زمینه را که بهر حال می تواند به تفاهم نزدیکتر دو سازمان کمک کند و در واقع خود از نوعی شیوه ی پیشبرد حل اصولی این اختلافات، منتهی بطریق غیر مستقیم و آموزشی، تبعیت می کند، از یاد ببریم. نمونه ی کاملاً بارز این عدم تفاهم را که صرفاً نه ناشی از اختلاف در اصول بلکه ناشی از اختلاف در برخی مفاهیم و استنباطات و اختلاف در نحوی آموزشی اعضا، دو سازمان بود، مادر جریان همیمن برخورد های اضطراری اخیر میان اعضا، دو سازمان، در مورد تعابیر و سوء تفاهمات کاملاً عجیب و دور از ذهنی دیدیم که نسبت به برخی از مطالب بیانیه ی اعلام مواضع و یا مطالب مطروحه در "قیام کارگر" ابراز می شد. تعابیر و استنباطاتی که بهیچوجه با مطالب آن ارتباطی نداشت و یا تصورات و استنباطاتی از نظرات و اعتقادات ما وجود داشت (در واقع بهمین ترتیب هم تبلیغ شده بود) که پیش از آنکه مورد تعجب واقع شود، موجب خنده می گردید.

بهر صورت جای بحث درباره ی این قضایا مسلماً در این مقدمه نیست. این بحث مسلماً جای خود را در آینده، در مقالات مفصلتر و همه جانبه تری باز خواهد کرد. ما فقط آرزو داریم انتشار این قبیل جزوات راه را برای تفاهم اصولی و کامل دو سازمان هر چه سریعتر باز نماید.

متن سئوالات :

شعارهای وحدت را بخوانید و قسمت های متفاوت آنها که هر کدام در مورد مسئله ی خاصی سخن می گوید ، از یکدیگر متمایز سازید . همینطور بخشهای قابل تفکیک هر قسمت (هر قسمتی که چنین تفکیکی در آن امکان پذیر باشد) را معین نمایید .



قسمت اول :

درباره وحدت نیروهای ضدامپریالیستی

شامل سه بخش :

«بخش اول»

مطرح کردن تمایل نیروهای انقلابی خلق به وحدت (البته از زبان نویسنده سرمقاله ی نبرد خلق و آنطور که او فهمیده است) و تخطئه ی آن از طرف نویسنده :
 " رنج سالها پراکندگی ... تحقق هدفهایمان کافی است " (شعارهای وحدت ، ص ۱)

* - مطرح کردن يك مقوله ی استراتژيك سیاسی - سازمانی - عملی (ضرورت وحدت و ضرورت تشکیل جبهه ی ضدامپریالیستی) با شیوه ای که نویسنده بیان می دارد ، نشان دهنده ی چه درکی از این مسئله از طرف نویسنده است ؟ آیا اصولاً

نویسنده با مسئله‌ی " وحدت "، بمثابه‌ی مقوله‌ی مشروط و وابسته به شرایط سیاسی و اجتماعی و در رابطه با مسائل گسترش‌یابنده‌ی جنبش انقلابی می‌نگرد؟

* - از دیدگاه مارکسیستی بیان و اثبات یک ضرورت سیاسی و اجتماعی (وینا نفی و اثبات تعدیم آن ضرورت) بطور کلی بهمان صورت و شیوه‌ای انجام می‌گیرد که نویسندگان در رد شعار وحدت نیروهای انقلابی بکار گرفته است؟ آیا این شیوه برخورد با مسئله از برخورد بنا ماهیت خود مسئله مجزا است؟ چنانچه ارتباط کاملاً مشخص بین نحوه‌ی برخورد و محتوای برخورد با یک مسئله موجود است، این ارتباط را در این مورد خاص مشخص کنید. (در همین مورد خاص - مسئله‌ی وحدت و ضرورت آن - رجوع کنید به شیوه و ماهیت برخورد رفیق احمدزاده، در کتاب " مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک " و همین‌طور مقدمه‌ی بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان در مورد ایضاح و تشریح مسئله‌ی جبهه‌ی واحد توده‌ای)

برخی سئوالات و مطالب مکمل :

* - مفهوم طبقاتی، سیاسی و عملی آن رنج از پراکندگی و این اشتیاق به وحدت که جبراً (مستفاد از همان کلام " ... نیروهای انقلابی خلق ما را بر آن می‌دارد " ... در متن مقاله) این نیروها را " پیوسته " در اندیشه وحدت فرو می‌برد و ... چیست؟ این پراکندگی و آن وحدت به نفع کی و به ضرر کی عمل می‌کند و لذا چه کسانی با آن موافق یا مخالف‌اند؟

* - وجود این تمایل جبری، گسترده و پیگیر (این مفاهیم از همان جملات نقل شده بوسیله‌ی نویسنده فهمیده می‌شود) نسبت به وحدت (که گویا به دلیل همه گیر بودنش، خود نویسنده نیز ندانسته اذعان به همه گیر شدن آنرا از قلم خویش جاری ساخته است) در میان نیروهای خلق چگونه تفسیر می‌شود؟

* - آیا اگر این تمایل، انحراف اصلی (و یا حداقل یکی از انحرافات قابل

اهمیت و عظیم) موجود در جنبش انقلابی ما را تشکیل می دهد، موضعگیری سیاسی - تئوریک در مقابل آن و به منظور ریشه کن کردنش چگونه می تواند ایمن چنین بی پایه و اساس صورت گیرد؟ (بعنوان مثال ر. ک. به مبارزه ی تئوریک سوسیال دموکراتهای روس علیه اکونومیستها که بنحو شایسته ای در رساله ی "چه باید کرد" * لنین منعکس گردیده و مقایسه کنید آن شیوه از نقد و بررسی مسائل و این شیوه را). اگر این شیوه ی برخورد را بخواهیم در زمینه ی مبارزه ی ایدئو - لویک - تئوریک و در سطح جنبش و نیروهای انقلابی (و بخصوص کمونیستی) تعمیم دهیم چه عواقبی گریبانگیر جنبش انقلابی خلق ما خواهد شد؟ بکار گرفتن ایمن چنین شیوه ای در احتجاجات تئوریک به منظور نفی یک نقطه نظر و اثبات نقطه نظر دیگر، حاکی از حاکمیت چه تفکری بر نویسنده است؟ (از مفاد همین مقاله - نمونه هایی برای اثبات این نظر خود - نوع تفکر حاکم بر نویسنده - ارائه کنید).

* - نویسنده ی ما اظهار می دارد که ریشه ی مشترک انحراف تمامی ایمن نیروها در اصرارشان به خاطر وحدت عبارتست از: "مقدس مآبی (حداقل در برخورد با مسئله ی وحدت)، خوش باوری ساده دلانه و برخورد های شتاب آمیز". کجا و در چه دوره ای از تاریخ انقلابات اجتماعی تا به امروز، مرزبندی های تعیین کننده ی خصلت و ماهیت نیروهای انقلابی را چنین عوامل و مقولاتی تشکیل می داده است؟ از جواب این سؤال نیز ماهیت و ابعاد نوع تفکر حاکم بر نویسنده را بیشتر بسط دهید.



«بخش دوم»

“نفی ضرورت تشکیل جبهه‌ی واحد”
(به اصطلاح از نظر سیاسی - استراتژیک!)

رفیق نویسنده به اتکا پنج دلیل می‌خواهد اثبات کند که جنبش انقلابی (البته نویسنده لفظ “ما” را به کار می‌برد) تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله‌ی زیادی دارد (در واقع می‌توان گفت که ما تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله‌ی زیادی داریم. سرقاله، ص ۲)

دلایل اول و دوم وابسته بهم و در یک جمله‌ی شرطی آورده شده است. لیکن می‌توان این دو دلیل توأمان را بطور تفکیک شده نیز مورد بررسی قرار داد:

دلیل اول:

شرط لازم تحقق نیافته است زیرا: “شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را زمانی می‌توان مطرح ساخت که ... نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند ...” (شعارهای وحدت، ص ۱)
یعنی زمان اینکه نیروها به ضرورت وحدت رسیده باشند هنوز فرا نرسیده است این می‌شود اولین دلیل.

استالین در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک دو نوع تحلیل از مسایل - یکی تحلیل مارکسیستی و دیگری تحلیل ایدئالیستی - را مورد بحث قرار می‌دهد و می‌گوید: “... نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوریهای

اجتماعی و عقاید سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم و تئوریها جستجو کرد، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعی ای که این مفاهیم و تئوریها و عقاید انعکاسی از آنها می باشند تجسس نمود.

در جای دیگر همان کتاب می گوید :

«... به آسانی می توان پی برد که بسط اصول ماتریالیسم فلسفی در مطالعه و زندگی اجتماعی و تاریخ جامعه تا چه پایه حائز اهمیت بوده و تا چه اندازه نعیم این اصول در تاریخ جامعه و فعالیتها ی عملی حزب پرولتاریایی مهم می باشد ... پس رابطه و شرایط متقابل پدیده ی زندگی اجتماعی نیز احتمالی و تصادفی نبود، بلکه قوانین لازم و ی تکامل جامعه می باشند ... بنابراین فعالیت عملی حزب پرولتاریا نباید بر اساس تمایلات قابل ستایش افراد برگزیده ... گذاشته شود ...»

* - با توجه به اینکه نویسند ه ی شعارهای وحدت شیوه ی دوم - همان که استالین کمونیستها را از آن بر حذر داشته - را برای تحلیل مسئله برگزیده است (چه دلائلی وجود دارد که این امر را اثبات می کند ؟) در همین دستگاه فکری آیا تناقضی بوجود نمی آید بین این قسمت از نظر نویسنده و آن قسمت قبلی که ادعا می دارد: بسیاری از این نیروها " شعار وحدت نیروهای ضدامپریالیستی از دهانشان خارج می شود " (یعنی به تعبیر نویسنده به آن رسیده اند) (۱) به

(۱) - البته اگر نویسنده در تمام طول مقاله شیوه ی مارکسیستی را برای بررسی مسئله برگزیده بود و از آن در استدلال نظراتش پیروی می کرد، آن وقت ممکن بود بتواند اثبات کند (البته آن موقع هم با دلائل مشخص و عینی) که این احتمال هست که شعار وحدت را برخی نیروها بدهند، در حالیکه زمینه ی عینی آن وجود نداشته باشد و از این طریق اثبات کند که نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت (عینی) وحدت نرسیده اند

این ترتیب باجه تحلیلی می‌توان این تناقض را در بطن تفکر حاکم بر نویسندۀ توضیح داد ؟ آیا این عملاً به تعبیری بدان معنا نیست که اندکی (در مقابل بسیاری) از نیروها - از جمله خود نویسندۀ - به این ضرورت نرسیده‌اند و همین است که از نظر نویسندۀ ما تعیین‌کننده است ؟ (چنان‌رسیده‌اند و چنانمی‌خواهند برسند ؟)

رقصاً برای بحث همه‌جانبه‌تر بر روی محتوای نظراتی که در این مقاله ارائه شده است ، می‌توانند شقوق و جنبه‌های مختلف مسایلی که در هر مورد از طمس‌رف نویسنده ارائه شده است را نیز ، مورد بررسی قرار دهند .

فعللاً در اینجا دو شق را می‌توان فرض کرد :

یکی اینکه نویسندۀ بگوید : نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل - انقلاب به ضرورت وحدت نرسیده‌اند .

دیگراینکه : " نیروهای مختلف انقلابی ، در جریان عمل انقلاب بضرورت وحدت نرسند " (یعنی اینکه اکنون انقلاب هنوز در ابتدای حرکت خود است و زمان لازم است)

این دو شق را خودتان مورد بحث و بررسی قرار دهید .



دلیسل دوم :

و اما شرط کافی برای تحقق وحدت نیروهای انقلابی : این نیروها نمیتوانند وحدت پیدا نمایند مگر آنکه " جای مشخص‌خویش را نیز در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی بدرستی تشخیص داده باشند " (شعارهای وحدت ، ص ۱)
منین چنین می‌گوید :

" اختلافات مربوط به عمق فهم ، مستلزم تشریح طبقاتی است .

مثلاً هر چند كه يك ايدئولوگ بورژوا با استعداد باشد، توانايي او براي تحصيل يك مفهوم عميق از قوانين تكامل، به علت محافظه كاري طبقه اي كه نماينده ي آنست "محدود" است.

ناتواني بورژوازي از پيش بيني آينده باعث محدوديت و كم عمقي استنباط تئوريسين هاي بورژوا مي شود.

ايدئولوگ هاي طبقاتي كه بتدریج از صحنه ي تاريخ خارج ميشوند با وجود تمام استعدادشان نمي توانند استنتاجات و كشفیات واقعا عمیق بکنند. مجموعه ي تاريخ، تكامل علم و فلسفه اين حقيقت - ماركسيستي را تايد کرده است.

* - با توجه به اينكه اين حقيقت ماركسيستي نه تنها در مورد ايدئولوگ هاي بورژوازي و قشرهاي گوناگون و مختلف آن، بلكه (بطريق اولي) در مورد ساير نمايندگان اقشار و طبقات موجود جامعه (به استثنای پرولتاریا) نيز مصداق دارد، چگونه رقيق نوسنده ي ما توقع دارد كه اين نيروها جاي خوش را در جيبه بد رستي تشخيص دهند؟

* - آيا قائل شدن به يك نيروي كاملا خود آگاه طبقاتي (آنهم هر طبقه اي) و اينكه اين نيروها بتوانند درك درستي از موضع تاريخي خوش ارائه كنند اصولاً نظري ماركسيستي نسبت به ماهيت طبقات است؟

* - اين چنين دركي از طبقات و چنين استنباطي از عناصر پيشرو و نمايندگان انقلابي هر طبقه كه قدرت درك و تشخيص درست - به مفهوم ماركسيستي - مسایل را داشته باشند و با توجه به اينكه نوسنده ي ما توقع دارد هر نيروي جاي خوش را به درستي تشخيص بدهد و دست از پا خطا نكند؛ چه دركي از جيبه ي ضد امپرياليستي (يا كلا جيبه) را براي پيروان اين اندیشه به دنبال خواهد داشت؟ براي اينكه رفاق بيشتر ماهيت اين جيبه ي ترسيم شده از طرف نوسنده را - كه در

آینده‌ی نا معلوم بایستی تحقیق پیدا کند - درك كند خوشت به یكى د و نموده‌ی تاریخی مراجعه نمایند . (۱)

* - از این قرار آیا موضع رفیق نویسنده و موضع يك سازمان که بخواهد از این مشی تبعیت کند ، هیچگونه تطابق با موضع يك سازمان مارکسیستی - لنینیستی و درك او از وظیفه‌ی پرولتاریا نسبت به سایر طبقات خلقی دارد ؟ (این وظایف چه ها هستند ؟) آیا پرولتاریا به دلیل برخورد عاطفی با توده ها است که به آزادی آنها از قید ستم و استثمار سرمایه داری جهانی فکر می کند و آنها در متن وظایف خویش قرار می دهد ؟ (ر . ک به بخش سوم " چه باید کرد ")

در همین رابطه رفا روی وظایف سازمان پرولتری درجه‌ی واحد و در زمینه‌ها کوناگون (ایدئولوژیک ، سیاسی ، تشکیلاتی و عملی) و اینکه از چه طریق کمونیستها بایستی (و می توانند) رهبری را در جبهه بدست گیرند ، به بحث بپردازند و روشن کنند که شیوه‌ی ارائه شده از طرف نویسنده چگونه می خواهد کمونیستها را - که البته آن وقت دیگر اطلاق اسم کمونیست به آنها اصولا مردود است - از حمایت دیگر سمر نیروهای خلقی جدا کرده ، مشی سکارتستی نوع حزب توده ای را در جنبش تقویت نماید .



اما در مورد سه دلیل آخر ، این دلایل را به صورت زیر بنا توجه به متسین نوشته‌ی شعارهای وحدت مرتب نموده ایم . مفهوم این تکه از نوشته‌ی رفیق

(۱) - مثلا : "جبهه‌ی واحد ضدزاینی در چین" ، " جبهه‌ی آزادیبخش و قناتم " .

نویسنده اینطور می‌شود :

مسئله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحدی از سازمانهای (نیروهای) انقلابی ضد رژیم بهیچوجه در شرایط کنونی جامعه‌ی ما مطرح نیست زیرا برای تشکیل این جبهه لازم است (۱) :

دلیل سوم :

هر طبقه‌ی انقلابی تنها و فقط دارای يك نماینده‌ی واحد ، یعنی دارای يك سازمان واحد انقلابی باشد . در حالیکه هیچ يك از سازمانها یا نیروهای گوناگون فعلی هنوز دارای این خصوصیت نیستند .

* - طبقات مختلف انقلابی را مورد بررسی قرار دهید و مصداق حرفهای نویسنده (یاعد م آن) را بطور تحلیلی ملاحظه کنید :

الف - فرض کنیم که پرولتاریا یکی از طبقات مورد نظر باشد . در صورتیکه می‌دانیم نماینده‌ی واحد سیاسی طبقه‌ی کارگر حزب کمونیست است ، آیا این استدلال نویسنده به معنای این نیست که تشکیل حزب کمونیست ، مقدم (تقدم مرحله‌ای و استراتژیک) بر تشکیل جبهه‌ی واحد است ؟

ب - اگر تشکیل حزب کمونیست بر جبهه تقدم استراتژیک دارد ، پس نقش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشتاز و شیوه‌ی توده‌ای کردن آن چگونه تفسیر می‌شود ؟ (رفیق احمدزاده در مقاله‌ی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک ، با استدلالات سیاسی - استراتژیک روشن کرده است که تنها مسیر و پروسه‌ی رسیدن به

(۱) - در اینجا تعریف درستی از جبهه بیان کنید و نشان دهید که ضرورت یا عدم آن به چه اموری وابسته است و آیا این امور هم اکنون در چه جهتی سیر می‌کنند : نفی یا اثبات جبهه و چرا ؟ آیا جبهه می‌تواند يك امر دائم باشد (جبهه به معنای هر نوع اتحادی) و آیا هر نیرویی ناگزیر بایستی همواره در جبهه باقی بماند (یا بماند) ؟

حزب کمونیست از راه تشکیل جبهه ی واحد می گذرد . ر . ک به همانجا)

ج - این شرط (شرط سوم) را در مورد سایر اقشار و طبقات خلق نیز مسود
کنگاش و تحلیل قرار دهید .

۱ - آیا خرده بورژوازی می تواند يك نمایندۀ ی واحد داشته باشد ؟ چرا ؟

۲ - دهقانان چطور ؟

۳ - این وضع در مورد بورژوازی ملی (اگر وجود داشته باشد) چگونه است ؟

به این ترتیب این شرط نویسنده علی الاصول چه سرنوشتی پیدا خواهد نمود ؟



دلیسل چهارم :

تنها اینکه هر طبقه دارای يك سازمان واحد باشد کافی نیست ، بلکه همچنین
باید این سازمانها رابطه ای ارگانیک با طبقه ای که نمایندۀ ی ایدئولوژی آن هستند
پیدا کنند .

* - اصولا آیا می شود که يك گروه یا سازمان نمایندۀ ی ایدئولوژی يك طبقه
باشد (حتی اگر نمایندۀ ی واحد آن نیز نباشد) ولی ارتباط ارگانیک با آن نداشته
باشد ؟ در همین رابطه روشن کنید که ارتباط ارگانیک یعنی چه و آیا این مسئله امری
است نسبی یا مطلق ؟ و کلا چه رابطه (یا تضادی) موجود است بین ارتباط
ارگانیک يك نمایندۀ ی انقلابی طبقه با خود طبقه از یکطرف و تشکیل جبهه از طرف
دیگر ؟ بعبارت دیگر آیا اگر جبهه تشکیل شود ، نیروهای انقلابی نمایندۀ ی طبقه
در جریان و تداوم مبارزه شان (علیه دشمن مشترک) در جهت بسیج نیروهای خلق ،

اتحاد سوسیال دموکراتهای روس و مارکسیستهای علنی در سالهای ۱۹۰۰ نمونه
جالب توجهی در این زمینه است .

نی‌توانند پیوند ارگانیک خویش را با طبقه (که اکنون با گسترش مبارزه هماهنگ تمام خلق از شرایط مساعدتری نیز برخوردار است) مستحکم‌تر کنند؟ اگر نمی‌توانند چگونه بطور منفرد و جدا از مبارزه‌ی سایر طبقات و اقشار مبارزه‌این کار می‌تواند امکان پذیر باشد؟

* — بخصوص با توجه به شرایط خاص میهنی اگر نماینده‌ی انقلابی هر طبقه‌ای مجزا از دیگران بتواند طبقه یا قشر (در تأثیر متقابل با خود را) به حرکت درآورد، بسیج کند و خود نیز به نمایندگی واحد آن تبدیل شود، چه ضرورتی احساس خواهد کرد به جبهه؟ آیا خود این امر دلیلی نمی‌شود برای عدم گرایش نیروها به تشکیل جبهه‌ی واحد؟



دلیل پنجم:

از آنجا که نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی (مانند خود طبقه) در "آغاز"، خواست‌های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خودش را (به جهت و ناحق) نماینده و رهبر خلق به حساب می‌آورد، بنابراین جبهه‌ی واحد، مابین این نمایندگان طبقات انقلابی، ناموقعی که رشد انقلاب، نیرو و توان هر طبقه‌ای را به خود طبقه و لاجرم به نماینده‌ی واحدش نشان نداد، باشد و او را وادار به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب (و طبیعتاً در یک جبهه متحد) نکرده باشد متغی است.

* — اصولاً وظیفه و برنامه‌ی کمونیستها در مقابل برنامه‌ها و یا ادعاهای نیروهای غیرپروлетری چیست؟ (این را در شرایط خاص بحث کنید) آیا کمونیستها بایستی هرگونه اتحادی با این نیروها را نفی کنند یا شرایط سازش (مرحله‌ای) و اتحاد با آن نیروها را، چشم‌پوشی آنها از برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات اصولی

خودشان (منظور خود، همان نیروهای مختلف انقلابی است) قرار دهند؟ آیا کمونیستها در جریان یک سازش (و اتحاد) موقتی با نیروهای مختلف انقلابی میتوانند مانع از ابراز برنامه‌ها و ادعاهای آنها بشوند؟ این سؤال را مخصوصاً با این فرض پاسخ دهید که برنامه‌ی سیاسی و اعتقادات این قبیل نیروها بهر حال نمیتواند با منافع پرولتاریا انطباق کامل داشته باشد. بهمین دلیل نمیتواند آثار سو* و منفی‌ای در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد. با این توصیف این تضاد را که از یکطرف وحدت با نیروهای انقلابی غیر پرولتری ضرورت یافته و از طرف دیگر به هر حال هرگونه سازشی با آنها هرچند موقتی و شامل مرزبندیهای اصولی باشد، نمیتواند تأثیرات منفی‌ای در ذهن طبقه‌ی کارگر باقی نگذارد، چگونه باید حل کرد؟ (ر. ک به رساله‌ی "یک گام به پیش دو گام به پس" صفحات ۶۸۸ - ۶۸۴ منتخب آثار لنین: جلد اول، قسمت اول. مخصوصاً آن قسمت مربوط به تعیین شرایط به جای اصول. از اینجا نتیجه بگیرید که آیا این یک نقطه نظر مارکسیستی است که "شعارهای وحدت" شرایطی را برای تشکیل جبهه قرار داد، بدون اینکه خود را موظف به یک برخورد مشخص سیاسی - استراتژیک بسا شرایط جامعه و یک برخورد کاملاً طبقاتی با نیروهای مختلف انقلابی بدانند؟)

آیا اینگونه تحلیل و برخورد با نیروهای (مختلف) انقلابی خلق منشأ کمونیستی میتواند داشته باشد؟ (ر. ک به "چه باید کرد"، در مورد نقش و وظیفه‌ی پرولتاریا در قبال مبارزه‌ی نیروهای مختلف خلق) و آیا این تفکر از آن آن نیروی (یا سازمانی) است که به قدرت پیکران طبقاتی و تاریخی پرولتاریا متکی و به جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی مسلح است؟

* - مارکس می‌گوید:

"... طرز تولید حیات مادی، سیر و جریانات اجتماعی، سیاسی و بطور کلی معنویات حیات را مشروط می‌سازد. چیزی که هستی انسانها

را تعیین می‌کند ، فهم و شعور آنها نیست ؛ برعکس هستی اجتماعی آنان است که فهم و شعور آنان را تعیین می‌سازد .

نیروهای مولده ی مادی جامعه در پله ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه ی قضائی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بودند ، تضاد بهم می‌رسانند . این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند ، حال به پای بندی برای آنان تبدیل می‌شوند . آنگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می‌آید "

در اینجا از نقطه نظر مسایل مورد توجه ما ، مارکس به دو نکته ی پراهمیت اشاره می‌کند :

اول آنکه فهم و شعور (و بطور کلی معنویات حیات) را طرز تولیدی مادی مشروط می‌سازد .

دوم انقلاب اجتماعی (و لذا جریان رشد آن) وابسته و مشروط است به رشد نیروهای مولده ی مادی جامعه و رسیدن آن به پله ی معینی از تکامل خود . بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که بطور کلی انقلاب اجتماعی و فهم و شعور ، یکی زائیده ی دیگری نیست ؛ بلکه این دو در تاثیر متقابل و نفوذ متقابل در یکدیگر قرار دارند .

اکنون بطور خاص می‌توان پرسید : آیا درك ضرورت وحدت یا به قول نویسندہ ی "شعارهای وحدت" رسیدن به ضرورت وحدت از طرف نیروهای مختلف انقلابی که بمیان مقاله مستلزم درك (درست) نسبت به توان و موضع تاریخی (و طبقاتی) خود است - را می‌توان زائیده ی مسئله ی (رشد) انقلاب - بطور عام - دانست ؟ اگر اینطور است آیا انقلاب مقوله ای مستقل - زیربنایی - است ؟ همینطور ملاک سنجش ما برای رشد آن و اینکه درست در چه لحظه ای از رشد انقلاب ، نیروها به ضرورت

وحدت می‌رسند چیست؟ با توجه به این مسئله روشن کنید که از دیدگاه مارکسیستی با توجه به نکاتی که از مارکس فوقا نقل کردیم، چگونه می‌توان (و بایستی) مرحله‌ی (رشد) انقلاب را مورد بررسی قرار داد؟ به وسیله‌ی تحلیل مرحله‌ی خاص تکامل تولید، نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و تعیین تضاد اصلی و تضادهای درجه‌ی دوم و فرعی و... و یا اینکه مثل نویسنده‌ی "شعارهای وحدت" بایستی ضرورتها^۱ی مرحله‌ی انقلاب (از جمله اثبات یا نفی مثلا ضرورت وحدت نیروها) را موکول و مشروط به رشد انقلاب نمود؟ (۱) اینک با این مقدمه خواست که باز هم نظرات نویسنده را بیشتر و از نزد یکتر مورد بررسی و دقت قرار دهیم:

واضح است که مراد نویسنده از انقلاب در عمه جای مقاله‌ی مورد بحث، مبارزه‌ی مسلحانه است. بنابراین در اینجا، ما توجه خود را معطوف همین حالت خاص می‌کنیم. می‌گوید:

"انقلاب (مسلحانه) در آغاز است. نیروهای مختلف انقلابی جریان عمل انقلاب (مسلحانه) را پشت سر نگذاشته اند. انقلاب (مسلحانه) هم که هنوز رشد نکرده است (۲) (آیا رشد نکرد ماست؟ به چه دلیل؟) تا نیروهای مختلف انقلابی در جریان رشد آن به ضرورت وحدت رسیده باشند (کم‌ی پیشتر روشن شد که اصولا موکول

(۱) - ر. ک به رساله‌ی رفیق احمدزاده مبحث شرایط اقتصادی - اجتماعی و مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب (البته خود تیترو نیز در مورد همین مسئله به اندازه‌ی کافی گویا هست) و همینطور مقدمه‌ی بیانیه‌ی اعلام مواضع، تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی و در نتیجه تحلیل نیروهای جنبش انقلابی، دشمن و خلق و مسئله‌ی مرحله انقلاب.

(۲) - این نوع استدلال درست عکس آن برهان مارکسیستی است که درست رشد انقلاب را در شرایط خاص میهنی، متقابلا موکول به وحدت نیروهای انقلابی می‌نماید.

کردن درك ضرورت وحدت به رشد انقلاب ، امر نادرستی است پس
آیا دلیلی میماند برای اینکه بگوییم جبهه ی واحد ضروریست ؟ و آیا
اکنون بایستی به حرف ساده دلان و خوش باوران در زمینه ی جبهه
گوش داد ؟؟ و پاسخ می گوید : "نه" !

در این صورت سئوالاتی مطرح می شود که پاسخ به آنها می تواند ما را به عمق
بیشتری از تناقضات و گرایشات انحرافی موجود در بطن تفکر نویسنده رهنمون شود .
اولین سؤال اینست که نویسنده چه درکی از مبارزه ی مسلحانه را ارائه می کند
و آیا شوریه کردن و ارائه ی این درك کشف نویی در جنبش مسلحانه نیست ؟ نویسنده
ما برای مبارزه ی مسلحانه و رشد آن نقش ایجاد کننده ی درك (نسبت به ضرورت
وحدت ، نسبت به موضع و توان تاریخی طبقاتی و شاید اگر روزی ضروری شد نسبت
به خیلی چیزهای دیگر !) برای نیروهای مختلف انقلابی طبقات و اقشار مختلف
(و خود این طبقات و اقشار) ، نقش توده نی به نیروهای مغرور (مختلف انقلابی
خلق) و ... قائل است . رفیق احمد زاده برای مبارزه ی مسلحانه نقش تسریع
کننده ی حرکت انقلابی خلق (و نمایندگان انقلابی آنها) (۱) ، نقش نقب زننده
به مبارزه ی توده ها ، نقش سازمانده تمام مبارزات خلق حول محور مبارزه ی مسلحانه

(۱) - رفیق احمد زاده در مقدمه ی رساله ی " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی هم
تاکتیک می گوید : " ما بهیچوجه به این زودیها منتظر حمایت بلاواسطه ی خلق
نیستیم . خلق اینك توسط فرزندان پیشاهنگش ، توسط گروههای
انقلابی نمایندگی می شود و این گروهها هستند که تحت تاثیر
مبارزه ی مسلحانه و حمایت معنوی خلق و یا آگاهی بدستی مشی
مسلحانه دست به اسلحه می برند . مبارزه را گسترش می بخشند
(انقسلاب را رشد می دهند) و امکان حمایت
مادی خلق را از مبارزه بتدریج بالا می برند .

و ... قائل است . آیا این دو استنباط متضاد نیستند ؟ (به چه دلیل ؟) باتوجه به چنین استنباط نادرستی از مبارزه ی مسلحانه نتیجه ی بسیار جالب توجهی بدست خواهد آمد که بخوبی شعار مرحله ای (البته مرحله نه به معنای مرحله ی استراتژیک بلکه بدین معنا که سازمان چریکهای فدایی خلق اکنون و در این مرحله چه چیز را اراده کرده است (۱)) یعنی وحدت کامل مارکسیست - لنینیست ها را نیز توجیه خواهد کرد . اجازه ید هید ما باز هم ترجمه ی زبان نویسند ه را به زبان روزمره مفهوم در اینجا بیاوریم :

" ما انقلاب مسلحانه را آغاز کرده ایم و خودمان يك تنه آنرا رهبری می کنیم (۲) و در خلال آن رشد می کنیم . هر کس که می خواهد با ما کوس برابری بزند ، البته در جریان عمل انقلاب مسلحانه باید رهبری از کلمش خارج خواهد شد و برای این منظور (یعنی اینکه هوای رهبری از کله ی این نیروها خارج شده و پس — درك درستي !! از موضع خوش برسند) او را نظاره می کنیم یا حداقل در عمل مشخص با او همکاری می کنیم (که لابد در پروسه ی

(۱) — تعجبی ندارد زیرا اگر که منبع قدرت را نه در اتکا به پرولتاریا و تفکر تاریخ ساز مارکسیسم — لنینیسم ، بلکه فقط (زیرا ما نیز معتقدیم که بایستی به عنوان مسلحانه دست زد ، منتهی یاد رکیز دیگر) در عمل مسلحانه ی يك گروه معدود انقلابی (عمل نظامی و مقاومت مسلحانه ی آنها) و تبلیغات (اکثرا غیر واقعی در پیرامون آن را مانند اختن بد انهم ! آنوقت هیچ اشکالی نخواهد داشت که رفیق نویسند ه يك مرحله ی انقلاب را نیز وابسته به تمایل یا اراده ی خویش فرض کرد و مسایل را آنطور که تمایل دارد ، تفسیر و تعیین کند .

(۲) — ملاحظه کنید ! رفیق نویسند ه در مورد اینکه نیروهای مختلف انقلابی ادعای رهبری خلق دارند چگونه قیاس به نفس کرده بود . (باید پرسید واقعا در این مدت که از شروع مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز می گذرد ، چه کسی در بوق ادعای رهبری دیده است ؟ !)

انقلاب زودتر سرش به سنگ بخورد!! (۱) (۲) تا وقتی که انقلاب مسلحانه رشد کند (یا بهتر است از قول نویسنده بگوییم سازمان چریکهای فدائی خلق مستقل از دیگران رشد کند) و در این رابطه این نیرو (یا نیروهای) مغرور، حسابی سرشان به سنگ بخورد و سرافکنده از عدم توانایی از قبضه کردن رهبری خلق با عقلی بالغ و با بینش درست از توان و موضع تاریخی خویش، بفهمند که برنامه شان برای تدوین انقلاب کافی نیست و بطور ضمنی یا علنی رهبری ما را قبول کنند، آنوقت ما مرحمت نموده و حاضریم جایی نیز در جبهه برای او در نظر بگیریم. البته ما با هر نیروی بی سر و بی پای اصل و نسبی نیز، حاضر به وحدت نیستیم! این نیروها که خواهان وحدت با ما و پذیرش زعامت ما هستند، بعد (یا قبل) از اینکه موضع خودشان را به درستی شناختند بایستی بروند با طبقه یا قشری که منافع آنرا نمایندگی می کنند و وحدت ارگانیك برقرار کنند (!) ، آنرا بسیج نمایند و به صف کنند و بایند منتظر دستور شوند، آنوقت ما جایشان را در جبهه به آنها خواهیم داد.

-
- (۱) - از اینجا نتیجه می شود که ملاك رشد انقلاب عبارتست از اینکه نیروهای مغرور از موضع مغرورانه ی خویش دست بردارند و در مقابل رشد رفقای فدایی سپهر بیندازند و لاجرم زعامت سازمان چریکهای فدایی خلق را بپذیرند. عبارت رساتر: رشد انقلاب = رشد سازمان چریکهای فدایی خلق.
- (۲) - البته بعدا خواهیم دید که علیرغم تمام کوشش ما در یافتن انسجام نظرات نویسنده، به دلیل ماهیت اکלקتیک (التقاطی) نظرات او و پذیرش اصل همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی، این انسجام، خالی از همان دوگانگی های مربوط به يك تفكر "التقاطی" نخواهد بود.

ضمناً بایستی آنها قول بدهند که دست از یا خطا نکنند. لیکن چون اکنون بسیاری از نیروها حاضر نیستند این حرف را قبول کنند، ما هم آنها را از رهبری خودمان به صورت نفی جبهه محروم می‌گیریم (که البته مطمئناً رهبریش دست ما خواهد بود) و راه رشد خودش را در پیش می‌گیریم تا بعداً در اثر سختی روزگار، قدم‌ها بدانند و خط ما را بخوانند. اما راه رشد سازمان ما چیست؟ در این مرحله این راه همان وحدت کامل مارکسیست - لنینیست‌ها است. فلذا می‌شود نتیجه گرفت که مرحله ی (۱) (۲) رشد جنبش انقلابی نیز عبارت است از وحدت کامل مارکسیست - لنینیست‌ها (۱) (۲). البته این وحدت یک شرط مهم دارد و آن اینکه مشخصه‌ی تمام این مارکسیست - لنینیست‌ها بایستی این باشد که علاوه بر پذیرش مبارزه‌ی مسلحانه (۳)، زعامت و نقش استراتژیک سازمان چریکهای فدایی خلق را نیز قبول داشته باشند (۴). (عجب مرحله‌ی جالبی و

- (۱) - می‌بینید که مجدداً بهمان معادله‌ای رسیدیم که چند سطر قبل نیز رسیدیم بودیم، یعنی راه رشد انقلاب = راه رشد سازمان چریکهای فدایی خلق.
- (۲) - معمولاً همه‌ی مارکسیست‌ها می‌گویند: راه رشد ما، پاسخ به همان ضروریات رشد جنبش انقلابی است و نویسنده‌ی ما برعکس می‌گوید: راه جنبش انقلابی، همان راه رشد ماست.
- (۳) - البته این شرط پذیرش نیز خود ابهام دارد. چون مشخصاً معلوم نمیکند پذیرش مبارزه‌ی مسلحانه بطور کلی مورد نظر است یا مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیش‌تاز؟
- (۴) - البته فقط این نکته را اگر چه نویسنده‌ی شعارهای وحدت اساساً مرکب کرده است به مقاله‌ی رفیق جزئی - نقش استراتژیک ج. ف. خ. در همان مورد خلق ۶ - ولی طرح برخی نکات می‌تواند حاکمیت این نقطه نظر را در تفکر نویسنده در اینجا نیز نشان دهد که ما به یک نکته‌ی آن که بارزتر است اشاره می‌کنیم: در ص - ۸ همین مقاله می‌نویسد:



عجب شرط جالب تری ! و اما بقیه ی مارکسیست - لنینیست ها ؟ !
فکرش را نکید ، همین روزها عنوان مارکسیست - لنینیست را از آنها
خواهیم گرفت (۱) اصولاً آنها جزء جنبش انقلابی حساب نمی شوند
(بعبارت روشن تر ضد انقلابی اند) . "

در این صورت (در صورتی که رفقا در این نظر خوش مصر باشند) هرکس
می تواند بگوید که حرفی نیست . فرض کنیم که تمام اینها درست . ولی رفقا ! اگر
به این نظر خود اعتقاد راسخ دارید لا اقل در عمل نیز همان باشید که در حرف
می گوید و کمتر از آن ، اقلاً در حرف خود پایداری کنید و اینقدر از خود تزلزل
نشان ندهید .

با انکاء به دلایل پنجگانه ای که نویسنده ارائه کرده است در انتهای ایسن
بحث نتیجه گیری کنید که تئوری نفی وحدت تا چه اندازه از نظرایدئولوژیک
ایده آلیستی ، تنگ نظرانه و مغرورانه (ضد تاریخی) از نظر سیاسی . عقب مانده
و خود بخودی ، از نظر سازمانی ، سکتاریستی و از نظر عملی ، خرده کارانه است !
و بعد ، گذشت چند سال از مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز ، آیا چیزی جز ضرورت
وحدت نیروهای انقلابی را تایید کرده است ؟



" وحدت ، قدرت ما (یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق) را
برای مقابله با دشمن بیشتر می کند توان ما را برای رهبری
استراتژیک جنبش و مبارزات ایدئولوژیک افزایش می دهد "

(۱) - خود رفقا می توانند در همین مقاله نمونه های بیشتری که بتوانند
تا حدودی چهره ی واقعی و پسر از تیختر گویند و تزه های خود
ستایانه اش را بیشتر به نمایش در آورد ، جستجو کنند .

«بخش سوم»

الفاظ در تئوری، انحراف از اصول در عمل، بازگشت از راه نفی جبهه واحد و پذیرش اصل "همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق" می‌نویسد (شعارهای وحدت، ص ۲۰):

"... آیا چون مسئله‌ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منفی است شعارها هم باید نفی کامل آن باشد؟"

ماثومی گوید (نقل به معنی) مارکسیسم دو خصلت اساسی دارد: اول آنکه تنها ایدئولوژی پرولتاریا است و دوم اینکه از پراتیک (واقعیت عینی) سرچشمه می‌گیرد و خود در خدمت عمل است (۱) حال اگر همان کلام نویسنده را به زبان مارکسیستی ترجمه کنیم می‌شود:

تئوری (نفی کامل جبهه) از پراتیک (واقعیت عینی اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و انقلاب خلق ما) سرچشمه می‌گیرد و خود در خدمت انقلاب خلق ما است بنابراین آیا چون در تئوری، جبهه کاملاً نفی می‌شود در عمل نیز بایستی آنرا نفی کامل

(۱) - عین این جملات از مقاله‌ی درباره‌ی پراتیک آورده شده است:

"... فلسفه‌ی مارکسیستی، ماتریالیسم دیالکتیک، دارای دو ویژگی کاملاً بارز است: ویژگی اول، خصلت طبقاتی آنست. این فلسفه به صراحت اعلام می‌دارد که ماتریالیسم دیالکتیک در خدمت پرولتاریاست. ویژگی دوم، خصلت پراتیک آنست. این فلسفه تأکید می‌کند که تئوری وابسته به پراتیک است. پراتیک پایه و اساس تئوری را می‌سازد و تئوری بنه‌ی خود به پراتیک خدمت می‌نماید. اینکه آبیایک شناخت با تئوری با حقیقت وفق می‌دهد، به وسیله‌ی احساس ذهنی معین نمی‌شود، بلکه توسط نتایج عینی پراتیک اجتماعی معلوم می‌گردد. معیار سنجش حقیقت فقط می‌تواند پراتیک اجتماعی باشد. نظر پراتیک اولین و اساسی‌ترین نظر تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک است."

کرد ؟ نویسنده‌ی ما می‌گوید خیر نباید آنرا نفی کامل کرد ! (البته ما هنوز نفهمیدیم مایم که نفی ناقص در اینجا چگونه است) . آیا تئوری عام مارکسیستی نیز جواب نویسنده را به ما می‌دهد ؟

(۱)
در این منظور نویسنده جدا انحراف در عمل را می‌خواهد با این تئوری التقاطی پذیرش اصل همکاری تئوریزه نماید و در واقع « آنرا با رنگ و لعاب مارکسیستی آرایش کند » . باز هم بعنوان مثال رمان به مسئله‌ی روابط رفقای فدائی و جبهه‌ی ملی خارج ! *

از همین جا روشن کنید که چه تفاوتی - در تئوری و عمل - موجود است بین شعار " جبهه‌ی واحد نبود ای " و شعار " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " *

چرا نویسنده در تمام طول مقاله از پیشنهاد و بررسی و لذا تصریح آن ظرف سازمانی مناسب برای همین همکاری های هر چه بیشتر (که به قول نویسنده میشود آنرا بیشتر نمود و تحت نظم و برنامه‌ای در آورد) طفره می‌رود و در نهایت نیز بدان جوابی نمی‌دهد ؟

اینکه نویسنده عنوان داشته است :

" این شعار در عین حال که واقع بینانه است و بر هدفی قابل حصول مبتنی است * پویا نیز هست و پیوسته همکاریهای بیشتری را طلب می‌کند * " (شعارهای وحدت ، ص ۲)

باتوجه به نقطه نظرات حاکم بر نویسنده * چه محتوایی (در عمل) بخود می‌گیرد ؟ (تکیه‌ی ما روی " قابل حصول و واقع بینانه " از یک طرف و " پویا "

(۱) - با در نظر گرفتن اینکه جبهه بطور کلی عبارتست از آن ظرف سازمانی مناسب برای همکاری برنامه ریزی شده علیه دشمن مشترک، روشن کنید که چرا این تئوری در کار نفی جبهه یک تئوری التقاطی است .

از طرف دیگر است) اگر معانی واقعی (و انقلابی) این کلمات مورد نظر باشد، آیا جبهه‌ی واحد نمی‌تواند این چنین خصلت‌هایی (و حتی بیشتر از این) را در خود بطور انقلابی و مناسبی، ملحوظ داشته باشد؟ (۱)



(۱) - بعنوان مثال رفقا پروسه‌ی همکاری هر چه بیشتر (!) سازمان چریک‌های فدائیان خلق و جبهه‌ی ملی خارج را مورد بررسی اجمالی قرار دهند تا ما فهمیم "قابل حصول واقع بینانه" (باید پرسید: چه چیز به قیمت از دست دادن چه چیزهایی بدست آمده؟!) و همینطور "پوسا" (تأحد ادغام يك سازمان معتقد به شی مسلحانه با يك سازمان دانشجویی صنفی - سیاسی خارج از کشور) ماهیت اصلی خویش را در فرهنگ شعارهای وحدت نمایان سازد.

قسمت دوم :

در مورد وظایف مارکسیست - لنینیستها

مطالب مطروحه در این قسمت را بخوانید :

چرا نویسندگان اینهمه مسایل متعدد و متفرق را در این قسمت طرح کرده‌اند ؟
چه رابطه‌ای هست بین این مطالب و مسئله‌ی جبهه ؟ و بالاخره آیا نویسندگان به آن
مسئله‌ی اساسی که در سرفصل این قسمت طرح شده است (که نیروهای مارکسیست
- لنینیست چگونه و از چه طریق باید وارد در همکاری با سایر نیروهای انقلابی
شوند) جوابی روشن و مشخص داده است ؟

خودتان جواب این سؤال را بدهید و از آنجا نتیجه بگیرید که چرا نویسندگان
نی خواسته (یا نمی‌توانسته) پاسخ این سؤال را عنوان کند .

* - مجزای از بحث‌های کلی مارکسیستی، نقطه نظرهای نادرست موجود در این
قسمت را تحلیل کنید و ریشه‌های ایدئولوژیک - تشکیلاتی آنها - بخصوص در موارد
که روشن کنند و کامل کنند، مسایل مورد بحث این سئوالات است - مورد بررسی
قرار دهید .



طرح شعار مرحله ای وحدت کامل مارکسیست-لنینیست های ایران

برای بحث همه جانبتر دوشق را در نظر بگیرید :

شق اول - نظر نویسنده از طرح شعار وحدت کامل (ادغام) تمام نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران ، در واقع اتحاد مارکسیست - لنینیست های معتقد به خط مشی مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز است .

در این صورت آیا فراخواندن نیروها به چنین وحدتی جزیک شعار تاکتیکی چیزی بیشتر می تواند باشد ؟ و آیا این مسئله ی نوینی است که از طرف نویسنده طرح شده است ؟

شق دوم - نظر نویسنده ، طرح شعار وحدت کامل مارکسیست - لنینیست های ایران (به منظور تشکیل حزب واحد طبقه ی کارگر - حزب کمونیست -) است . در این صورت نتایج حاصل از طرح این شعار بمثابة ی شعار مرحله ی فعلی جنبش انقلابی را بایستی بیشتر مورد بحث و بررسی قرار داد .

* - به کتاب رفیق احمدزاده مراجعه کنید و مسئله ی دوراهی حزب یسار مبارزه ی مسلحانه را مورد مطالعه قرار دهید . آیا تزه های نویسنده ی مادر شعار - های وحدت ادامه ی دیالکتیکی و تکامل منطقی تزه های رفیق احمدزاده است ؟ و آیا اصولا بر مبنای کدام دلایل سیاسی - استراتژیک می توان گفت که اکنون درست همان لحظه ی طرح شعار وحدت کامل نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران است ؟ چه ضرورت های مرحله ای (سیاسی - استراتژیک) موجب طرح چنین شعاری شده است ؟ و اصولا ضرورت های مرحله ای جنبش انقلابی ما در شرایط کنونی چیست ؟

تشکیل حزب یا گسترش موقعیت توده ای جنبش مسلحانه؟

با بحث روی ضروریتهای مرحله ای جنبش انقلابی، خط استراتژیک و وظایف سیاسی و سازمانی کمیونیستها را (وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی) مورد بحث قرار دهید و آنها را اجمالا مشخص کنید. (۱)



(۱) - نقد و بررسی مقالهی "شعارهای وحدت"، چگونه در این بررسی می‌گنجد؟

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

نوشته یکی از گروههای

سازمان مجاهدین خلق ایران

شکاف‌هایی در * شعارهای وحدت * (۱)

سرمقاله‌ی شماره‌ی اردیبهشت ماه ۵۴ نبرد خلق (۲) * ارگان سیاسی سازمان چریک‌های فدائی خلق * مسئله‌ی " وحدت " در جنبش انقلابیون ایران را تحت عنوان " شعارهای وحدت " مورد بحث قرار داده است * طرح این مسئله در نفس خود * صرف‌نظر از نحوه و مضمون نگرش به آن و صرفاً از این نظر که یک نیروی انقلابی دیگر نیز خود را موظف به موضع‌گیری در مقابل آن دیده است * بخودی خود اهمیت " مسئله‌ی وحدت " در جنبش انقلابی ایران و ضرورت دقت نظر بازم بیشتر انقلابیون را روی ابعاد و معانی گوناگون آن * منعکس می‌سازد *

وقتی اغلب نیروهای گوناگون جنبش درباره‌ی یک مسئله‌ی مشخص شروع به بحث و موضع‌گیری می‌کنند و در واقع خود را مجبور به ورود در بحث و اتخاذ مواضع می‌بینند هر چند که استنباطات گوناگون و حتی مخالفی از آن ارائه دهند * خود یکی از نشانه‌های آنست که این موضوع مشخص * بعنوان یک ضرورت عینی سیاسی اجتماعی و * * * مستقل از اراده و تمایل ذهنی این گروه یا آن گروه مطرح است و طبیعتاً

-
- (۱) - در توضیح معنای این عنوان - شکاف‌هایی در شعارهای وحدت - تذکر این نکته‌ی کوچک و بدیهی که " شعار " در فرهنگ عینی در عین حال به معنای لباس رو نیز هست (در مقابل دثار که لباس زیرین را می‌گویند) بیفایده نخواهد بود
- (۲) - این شماره با آنکه تاریخ اردیبهشت ماه را دارد ولی به علی که برای ماروشن نیست * ماه بعد از آن یعنی در مهر ماه ۵۴ منتشر شده است *

توضیح مرکب سازمان * علت وجود این فاصله در تاریخ چاپ و تاریخ پخش

خودش را البته به نوع و معنایی متناسب با ماهیت طبقاتی این نیروها، به آنها تحمیل می‌کند! البته تحمیل و فشار "جبر" يك ضرورت، در نفس خود نه تنها امری نیست؛ بلکه شرط تکامل و زمینه‌ی عینی حرکت و پیشرفت است. اما بشرطی که با این ضرورت به شکل آگاهانه‌ای برخورد شود و پاسخی درخورد مقابل آن گذاشته شود. بدین ترتیب قید و بند های سهمگین "جبر" تنها با "درك" آن بازمی‌شود و "آزادی" را دوباره در مدار بالائی از قدرت، توانایی و درك به ارمغان می‌آورد.

با این مقدمه اکنون لازم است ببینیم رفیق نویسنده‌ی سرمقاله‌ی "شعارهای وحدت" چگونه با "مسئله" برخورد می‌کند:

درك ضرورت یا تحمیل خود بخود ی آن ؟
چند و چوونی در چگونگی طرح مسئله:

تقریباً تمام مارکسیست - لنینیست های انقلابی و نیروهای مارکسیستی که در چند ساله‌ی اخیر راجع به مسئله‌ی "وحدت" نظریاتی ابراز داشته‌اند، قبل از هر چیز نظریات خود را (حالا چه درست و چه نادرست، فعلاً به آن کساری ندارم) بر اساس يك تحلیل مشخص سیاسی - استراتژیک از اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران، از موقعیت نیروهای مختلف انقلاب و ضد انقلاب، از هدفهای کلی و مرحله‌ی مبارزه ... ابراز کرده‌اند. آنها در نظریات خود نه تمایل و دلخواه آن نیرو به قبول فلان موضع و نه درجه‌ی آگاهی نیروی دیگر برای درك بهمان ضرورت، بلکه اساساً به خود آن ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی‌ای استناد می‌کردند که مسئله وحدت و چگونگی آنرا مستقل از همه این موارد ارادی، در مقابل هر نیرویی که بخواهد

این شماره از نبرد خلق همانطور که بعد از نقای فداشی توضیح داد ماند ناشی از ناهم‌سازگی و موانع تاکتیکی بود، که موجب عقب افتادن انتشار به موقع آن شده است.

حرکت انقلابی خوش را حفظ کند قرار خواهد داد .

اولین کسی که در دوره ی جدید جنبش انقلابی ایران ، باد و راندیشی یک استراتژی تیزبین ، مسئله ی " وحدت " نیروهای انقلابی را در رابطه با ضرورت های سیاسی - استراتژیک جنبش مسلحانه ی پشیمان مورد بررسی عمیقاً مارکسیستی - لنینیستی خود قرار داد ، رفیق شهید مسعود احمدزاده است . او در اثرائت سازگی که از خود به یادگار گذاشت در " مبارزه ی مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک " بعد از بررسی درس های انقلاب شوروی و چین و در ذیل نتیجه گیری های خلاق که از این تجربیات در رابطه با شرایط خاص سیاسی - اجتماعی ایران به عمل می آورد می نویسد : " . . . مبارزه ی مسلحانه که امروز توسط گروه ها آغاز می شود ، هدف خود را نه بسیج طبقه ی کارگر ، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد . باید بر تمام خلق تکیه کند و مبین خواست های عمومی تمام خلق باشد . هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد بهمان جا باید رفت . . . (اما) . . . در اینجائیکه بسیار مهم مطرح می شود . (۱) در شرایط کنونی گروه ها قبل از تشکیل حزبی ، دست به مبارزه ای می زنند که بر تمام خلق تکیه می کند و مبین خواست های تمام خلق است در چنین مبارزه ای هر گروه انقلابی ، چه کمونیست و چه غیر کمونیست ، می تواند شرکت داشته باشد . پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه ، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی ، اتحاد تمام این گروه ها در چهارچوب یک واحد ضد امپریالیستی در پروسه ی مبارزه اجتناب ناپذیر می گردد . بدین ترتیب اتحاد تمام گروه ها و سازمان های انقلابی و ضد امپریالیستی که مشی مبارزه ی مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند امری است بسیار میرمتر و فوری تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه ی کارگر . ایجاد جبهه ی واحد قبل از ایجاد

(۱) - تاکید از ماست .

حزب طبقه‌ی کارگر در دستور روز انقلابیون قرار می‌گیرد. اگر طبقه‌ی کارگر صرفاً در بن یک مبارزه‌ی توده‌ای مسلحانه تشکل و خودآگاهی پیدا می‌کند، پس حزب طبقه‌ی کارگر در بن جنبه‌ی واحد ضد امپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند و آنگاه شکل مشخصی پیدا خواهد کرد که امر تأمین هژمونی پرولتاریا و ادامه‌ی انقلاب به شکلی مشخص و مبرم در دستور روز قرار می‌گیرد. *

رفیق شهید، "بین جنزلی" نیز در جزوه‌ای به نام "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" از انتشارات "سازمان چریکهای فدائی خلق" همین مسئله را باز هم در رابطه با یک مسئله‌ی مشخص استراتژیک "تاکتیکهایی که مرحله‌ی فعلی باید جنبش مسلحانه برای دست یافتن به جنبش توده‌ای در پیش گیرد" مطرح می‌سازد. (۱)

اومی‌نوسف: "برای پیوند دادن جنبش مسلحانه به جنبش توده‌ای، برای بسیج توده‌ها در مرحله‌ی فعلی، باید به عاملهای زیر توجه کنیم: "پس پنج عامل را به ترتیب ذکر کرده که در عامل پنجم به مسئله‌ی "وحدت" (یعنوان یکی از پنج عامل توده‌ای کردن مبارزه‌ی مسلحانه) می‌پردازد: (۲) "ایجاد رهبری جامع

(۱) و (۲) - نقل این مطالب، در این مقاله، الزاماً به معنای تأیید کامل مضمون جزوه‌ی مورد بحث یا جملات نقل شده از آن نیست. ما می‌خواهیم صرفاً نحوه برخورد سیاسی - استراتژیک این رفیق را با مسئله‌ی "وحدت" و به‌داتضاد آنرا با نحوه‌ی برخورد غیرسیاسی "شعارهای وحدت" نشان بدهیم. عنوان مثال از جمله اشکالات بسیار مهمی که می‌توان به جزوه‌ی "چگونه می‌توان مبارزه مسلحانه را توده‌ای کرد" اثر رفیق جنزلی گرفت یکی در همین موارد پنجگانه و تاکتیکهایی است که برای توده‌ای کردن مبارزه ذکر کرده است. این تاکتیکها یا آنکه هر کدام به تنهایی مسئله‌ی قابل اهمیتی را تشکیل می‌دهند اما در این جزوه وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند نه ارتباط متقابل مابین آنها روشن می‌شود و نه اینکه حلقه اصلی واصلیترین تاکتیک که حل اصلترین تضاد مرحله‌ای توده‌ای شدن به آن وابسته است روشن می‌شود. *

و همه جانبه برای پر کردن خلاء رهبری در جامعه و یکپارچه کردن همه ی جنبشهای خلق • جنبش مسلحانه در حال حاضر در گروهها و سازمانهای معدود سیاسی - نظامی تحقق می یابد • همانطور که در بحث های قبل دیدیم جنبش مسلحانه بسا این خصوصیت نمی تواند وظایف سنگینی را که در انتظار اوست بعهده بگیرد ... در آینده ی نزدیک مشکلات زیر نمودار خواهد شد :

- ۱ - عدم هماهنگی سازمانها و گروههای سیاسی - نظامی از نظر برنامه و تاکتیک
- ۲ - عدم پیوستگی و هماهنگی بین جنبش مسلحانه و جنبش های اقتصادی و اجتماعی که رشد کرده اند •
- ۳ - بلانکلیفی نیروهایی که می خواهند به جنبش بپیوندند و به واحد های با تجربه دسترس ندارند ...

۴ - سازماندهی و رهبری يك جنبش توده ای، قالب و فرم مناسب خود را نیاز دارد • این مسئولیت از يك گروه یا سازمان ساخته نیست • تحقق استراتژی جنبش انقلابی و تعیین رهبری انقلابی برای جنبش ، نیازمند وحدت نیروهای انقلابی در دو جنبه ی عام و خاص است . جنبه ی عام " وحدت "، وحدت و همبستگی همه ی نیروهای انقلابی در يك جبهه ی رهاییبخش است ، جنبه ی خاص، وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست در يك سازمان واحد انقلابی کمونیست ...

بدین ترتیب تاکتیک های پنجگانه ی فوق ، بسان پنج جاده ی متوازی در عرض هم میماند که هیچیک از آنها نه بر دیگری رجحان داشته و اصلیتین جاده را میسازد و نه نقطه ی تلاقی واحدی آنها را بهم پیوند می دهد • ره پیمای صبور ما باید بطور همزمان در همه ی این جاده ها ، بایک سرعت ، يك شتاب و يك توان گام بردارد و در عین حال که همه ی مسیرها را می پیماید به يك هدف واحد و يك نقطه ی غائی نیز دست یابد !

است ... در حال حاضر مصالح فوق گروهی بین مصالح عام جنبش از طریق همکاری گروهها و سازمانهای مختلف حفظ می شود ولی مثل دیگر مسائل ، ایمن مسئله را نمی توان به حال خود گذاشت . گروهها و سازمانها باید پایه پای حرکت و رشد خود کوشش های حساب شده ای را برای وصول به وحدت در پیش بگیرند ... جنبه ی دیگر وحدت (برای مارکسیست - لنینیست ها) وحدت تمام نیروهای انقلابی در یک جبهه ی متحد است . (جنبه ی اول همان وحدت خود عناصر مارکسیست - لنینیست است که قبلاً مورد بحث قرار گرفته) این جبهه استراتژی جنبش را می پند - برد و از نیروهایی با ایدئولوژی های مختلف تشکیل می گردد . این جبهه خصوصیت عمومی جبهه ی رهایی بخش خلق های دیگر را خواهد داشت به اضافی ویژگیهای جامعه و جنبش ما را . وحدت نیروهای انقلابی به هیچوجه اهمیت کثری از وحدت نیروهای مارکسیست ندارد . رسیدن به هیچیک از این دو وحدت موقوف به تأمین دیگری نیست ...

همانطور که ملاحظه می شود هم رفیق احمدزاده و هم رفیق جزینی ، برخورد با مسئله ی " وحدت " را از یک تجزیه و تحلیل سیاسی - استراتژیک آغاز می کنند . ضرورتها و نیازهای مرحله ای انقلاب را مورد بررسی قرار می دهند و آنگاه مضمون سیاسی و سازمانی " وحدت " را (محتوای سیاسی و استراتژیک آن و طبیعتاً شکل و قالب آنرا) منطبق با همان تجزیه و تحلیل ابتدایی خود ، تعریف و پیشنهاد می نمایند .

برخورد " سازمان مجاهدین خلق " نیز با مسئله ی " وحدت " از همین مجرا و بر اساس درک همین ضرورتها صورت گرفته است . این برخورد چگونه بوده است ؟

در جزوه ی مقدمه ای بر بیانیه ی اعلام مواضع ایدئولوژیک^۱ ، بعد از تجزیه و تحلیلی که از اوضاع جبهه ی نبرد^۲ ، از دست آورد های جنبش مسلحانه و در عین

حال مشکلات و مسایل مربوط به يك مرحله‌ی پیشرفته تر مبارزه و چگونگی ارتباط متقابل این جنبش با جنبش طبقات مختلف خلق و ... بعمل می‌آورد، نتیجه می‌گیرد که
اولاً : مسایل مربوط به مناسبات يك سازمان مسلح پیش‌تاز با طبقات زحمتکش خلق، نمی‌تواند از مسئله‌ی کلی تر مربوط به رابطه‌ی کل جنبش انقلابی با این طبقات و طبیعتاً از مناسبات میان نیروهای انقلابی جدا باشد .

ثانیاً : نشان می‌دهد که حل مسئله‌ی رابطه‌ی جنبش انقلابی و در راس آن جنبش مسلحانه با طبقات زحمتکش خلق، نمی‌تواند از حل مسئله‌ی وحدت میسران نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی نبرد و مبارزه بخاطر این وحدت جدا باشد .
بدین ترتیب ، مسئله‌ی " وحدت " و اشکال سیاسی و سازمانی لازم‌اش در ارتباط معین با موقعیت سیاسی نیروهای موجود خلقی و استراتژی مرحله‌ای جنبش مسلحانه طرح و پیشنهاد می‌شود .



اما ببینیم نویسنده به اصطلاح بسیار پر حوصله و متین " شعارهای وحدت " که " نیروهای انقلابی خلق " را بخاطر احترام و تقدیس نابجای " وحدت " ! و " ساده دلی " ! و " عجله و شتابی " ! که برای طرح شعار در این مورد (رسیدن به وحدت) نشان می‌دهند مورد حمله و تمسخر قرار داده است ؛ چگونه با ایسـ مسئله برخورد می‌نماید .

او می‌نویسد : " رنج سالها پراکندگی ، نیروهای انقلابی خلق ما را بیسران می‌دارد که پیوسته با احترام و تقدیس درباره‌ی " وحدت " سخن بگویند و براری رسیدن به آن شعارهای شتاب‌آمیز مطرح کنند . حتی بسیاری از انقلابیون به سادگی شعار " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی " از دهانشان خارج می‌شود

گویی که اشتیاق ساده دلانه‌ی ما برای تحقق هدف‌هایمان کافی است . *

سئوالات بسیارند . ابتدا باید پرسید : " وحدت " در ذهن نویسنده چه معنایی دارد و آواز " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی " چه برداشتی دارد ؟ آیا اینها مقولاتی وابسته به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی يك جامعه و ضرورت‌های رشد و توسعه جنبش انقلابی هستند یا اینکه خودشان هم به تنهایی و منتشر از همه این موارد معنی می‌دهند ؟

روشن است که نویسنده ، در انتقاد غیر سیاسی خودش به شعار " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " و نفی تسمخ‌آمیز گرایش عمومی " وحدت طلبی " که در بین نیروهای انقلابی به وجود آمده است ؛ نه به ضرورت اجتماعی و سیاسی اشاره کرده است و نه درباره‌ی يك چشم انداز مشخص استراتژیک و رابطه‌ی آن با مسئله‌ی وحدت و اشکال گوناگون آن سخنی به میان آورده است . او نوشته اش را با برخورد با مسئله‌ی وحدت و مسئله‌ی " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی " آغاز می‌کند اما به ترتیبی که این مقولات تنها می‌توانند و لابد بزعم نویسنده - باید - مقولاتی مجرد و منتشر از همه‌ی شرایط اجتماعی و موقعیت انقلاب و ضدانقلاب ... به شمار آیند ! بعنوان مثال می‌توان پرسید : اگر همه نیروهای انقلابی خلق دچار این اشتباه عظیم شده اند که تسنجیده و شتابزده و بدون آنکه اختیار دهانشان را داشته‌باشند صرفاً بنا به عکس العمل عاطفی در مقابل رنج سالها پراکندگی ، چنین شعارهای نادرستی نظیر " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " از دهانشان خارج شده و چنین گرایش‌ات عاطفی‌ای به سمت وحدت پیدا کرده اند ؛ آنوقت مگر آیا اولین وظیفه‌ی شما - رفیق نویسنده - ی عزیز - این نبود که لا اقل يك نمونه‌ی مشخص از این ساده دلی، ساده‌گی و شتاب و عجله کاری را آنهم فقط در مورد يك نیروی انقلابی (و حالا نه همه آنها) نشان بدهید ؟ نشان بدهید نظر مشخص این نیروها در این باره چیست که شما آنرا عجولانه ، ساده (لوحانه) و ساده دلانه توصیف می‌کنید ؟ نابجایی احترا

و تقدیس آنها نسبت به امر وحدت و نادرستی موجود در این شعار و عجله و شتابی که آنها در طرح این شعارها و پیدا کردن این گرایش ها نشان داده اند کجاست؟ و به چه دلیل است؟ بر اساس چه تحلیل مشخص سیاسی - استراتژیکی، این شعار عجولانه و این گرایش نادرست و غیر انقلابی است؟ آیا صوقاً بر اساس این ادعای شما (فعالان ادعاست مگر اینکه ثابت کنید) که گرایش آنها به سمت وحدت و طرح شعار فوق، ناشی از عکس العمل عاطفی (می گویم عکس العمل عاطفی چون در غیر این صورت یعنی اگر عکس العمل علمی و آگاهانه و منطبق بر درک ضروریات انقلابی جنبش باشد که آنوقت دیگر نمی توانید انتقادی به آن وارد کنید) در مقابل رنسیج سالها پراکندگی است؟ ما می توانیم این حرکت و این گرایش را نادرست بدانیم؟ و دیگر تحلیل نظرات آنها محتاج هیچ دلیل و برهانی نیست؟ از کجا معلوم که دلیل طرح این شعار و پیدایش این گرایش، از طرف نیروهای انقلابی، ناشی از عکس العمل آنها و آنهم عکس العمل نادرست آنها، در مقابل رنج سالها پراکندگی بوده است؟ این تحلیل را شما از کجا آورده اید؟ و این ادعا را چگونه ثابت می کنید وقتی که حتی یک کلمه هم از نظرات آنها را نقل و نقد نکرده اید؟ و باز از کجا معلوم که طرح این شعار از طرف نیروهای انقلابی، از طرف بسیاری از انقلابیون، درست بر اساس درک همان ضروریاتی نباشد که شما رفیق نویسنده عزیز متأسفانه از درک آن غافل مانده بودید؟

آیا هجو و تسخر نظرات دیگران، بدون آنکه هیچگونه برخورد سیاسی و طبقاتی با این نظرات بشود، یک شیوه قایل قبول انتقادی برای شماست؟ آیا شیوه ی برخورد با کسانی که نظراتی مخالف نظرات شما دارند، اینست که آنها را با کلمات بی معنا و بی محتوایی مانند ساده و ساده دل و عجول و... مورد انتقاد قرار دهید و به این ترتیب بدون آنکه حتی با یک کلمه از نظرات و دلایل آنها برخورد کنید، قلم بطلان بر عقاید و نظرات آنها بکشید؟

در این صورت اگر این کلمات را برای توصیف روحیات و شیوه های قابل قبول بدانیم ؛ چه کسی عجول ، ساده و ساده دل است ؟ شما که این چنین عجولانه ، ساده و ساده دلانه با شیوه های ایده آلیستی و غیر سیاسی با نظر مخالفین خود برخورد می کنید و آنانرا به اصطلاح با يك چرخش چند سطری قلم از پا می اندازید یا کسانی که نظرات خود شان را هر چند غلط باشد لا اقل مبتنی بر يك سلسله دلائل مشخص سیاسی و تحلیل های معین استراتژیک ابراز داشته اند و متقابلا به همین طریق نیز ، نظرات مخالف را مورد انتقاد قرار می دهند ؟

برخورد شما با نظرات رفیق شهید مسعود احمدزاده درباره ی مسئله ی وحدت که با صراحت قاطع و کاملی پیش بینی شده و این پیش بینی دقیقا ناظر بر يك تجزیه و تحلیل سیاسی - استراتژیک از آینده ی جنبش انقلابی ایران است ، چگونه بوده و چه موقع و در کجا این نظرات را رد کرده اید ؟

چگونه ، کجا و در چه موقع نظرات مشخصا متضاد رفیق شهید جزئی با مضمون " شعارهای وحدت " را که در همان جزوه ی سابق الذکر ابراز شده است ، نقد کرده اید ؟

اما اگر چنین برخورد و انتقادی وجود ندارد ، اگر شما نظرات مخالف خودتان را درباره ی " وحدت " نه از موضع يك تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و موقعیت جنبش انقلابی آن بلکه از يك موضع غیر سیاسی ، احساسی و غیر تحلیلی مورد انتقاد قرار می دهید و آنها را رد می کنید ؛ آنوقت آیا نباید نتیجه گرفت که " وحدت " برای شما ، مقوله ای است مجزا از همه ی شرایط عینی سیاسی و اجتماعی جامعه ، مقوله ای است مجرد ، مستقل و منتزع از همه ی ضرورت های عینی سیاسی - استراتژیک جنبش که تنها خواسته های ذهنی فرد (یا سازمان) ، ضرورت وجود ، معنا ، شکل و حدود آنرا معین می کند و تنها باز هم خواسته های ذهنی نویسنده است که آنرا به اشکال دیگری نفی و محدود می کند و نادرست می داند ؟

آیا عملاً نحوه ی برداشت شما از مسئله این نیست که : " نیروهای انقلابی خلق " و " بسیاری از انقلابیون " بر همین مبنا ، یعنی احساس و تمایل ذهنی خود " شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " را مطرح کرده اند و حالا شما هم باز بر اساس احساس و تمایل خود — که البته زیاد هم مایل به پوشاندن آن نیستید — آنها را عجول ، ساده و ساده دل می نامید و مخالفت قلبی خودتان را با این تمایل عاطفی و احساسی آنها اعلام می دارید ؟!

و بالاخره آیا این شیوه ی برخورد با نفس مسئله ، درست به معنای آن نیست که استنباط شما از مقوله ی " وحدت " استنباطی است ایده آلیستی ، غیرسیاسی و عاطفی و نتیجتاً ضد علمی ، که ضرورت و چگونگی آن نه به دلیل حرکت عینی نیروهای اجتماعی و نه بر حسب تضادهای درونی جنبش ... حرکت و تضادی مستقل از اراده و اندیشه ی افراد و گروهها ، بلکه بر حسب تمایل ، اندیشه و خواست شماست که معین می شود ؟

در واقع برای نویسنده ی " شعارهای وحدت " اصولاً اهمیتی ندارد که به بررسی ضرورتهای سیاسی و انقلابی جامعه و جنبش بپردازد تا از آنجا ضرورت یا عدم ضرورت ، شرایط ، معنا و حدود " وحدت " را دریابد . برای او اهمیتی ندارد که این گرایش و این شعار ، بر اساس درك چه نیاز و چه ضرورتی از طرف " نیروهای انقلابی خلق " لازم تشخیص داده شده و حل چه مسئله و رفع چه مشکلی را در دستور خود قرار داده است ! به همین دلیل نیز انتقادی بهارزیابی این شرایط و یا آن سلسله دلایل و استدلالاتی که این نیروها برای شعار خود ارائه می دهند ندارد . او فقط حلقه ی آخرین استدلال و نتیجه ی تنهایی این تجزیه و تحلیل ها را نفی می کند . چرا که او اساساً نتوانسته و شاید هم نخواسته همگام با حرکت و رشد تضادها و مسایل درونی جنبش ، همگام با پیدایش ضروریات هر روز نوین تر رشد و توسعه ی جنبش انقلابی ایران ، قدمهای آگاهانه ای بردارد .

او که تا دیروز از درک پیشرو این ضروریات (بهر دلیل که فعلاً نمی‌تواند مورد بحث این مقاله باشد) بازمانده بود ناگهان چشم‌باز می‌کند و خود را در مقابل جریان فزاینده‌ای از گرایش به وحدت، از گرایش نیروهای ضد امپریالیستی جنبش به مستحکم‌تر کردن صفوف خود در مقابل دشمن، مشاهده می‌کند. در اینجاست و راه موجود است یا باید در جریان برخوردی انتقادی با اندیشه‌های بازدارنده، قبلی به استقبال فعال این ضروریات و درک مسئولانه‌ی آنها رفت و پاسخ شایسته‌ای در مقابل آنها گذارد و یا اینکه دوباره چشم‌ها را برهم گذارد و سعی نمود به جای درک ضروریات، حرکت عینی آنها را تابع امیال و ذهنیات خود کرد. این مقدمه و بررسی‌های بعدی نشان می‌دهند که متأسفانه نویسنده‌ی "شعارهای وحدت" راه دوم را برمی‌گزیند. از همین جا می‌توان پی برد که چرا "نیروهای انقلابی خلق" و "بسیاری از انقلابیون" به سادگی و ساده دلی و عجله کاری و شتاب متهم می‌شوند و معنای واقعی این عجله و شتاب و سادگی چیست و چرا نویسنده نقطه‌ی عزیمت خود را برای برخورد با مسئله، از انتقادی سطحی، غیرسیاسی و نهت‌آمیز به "نیروهای انقلابی خلق" آغاز می‌کند.

اما اگر رفیق نویسنده‌ی مقاله، حاضر به درک این ضروریات نمی‌شود معنایش آن نیست که ضرورت (هرچند ناآگاهانه) بر او تحمیل نشده است. "شعارهای وحدت"، خود تقلای خود بخودی او را در حلقه‌های تنگ زنجیر ضرورت، در پهنه‌ی تئوری نشان می‌دهد در حالیکه در پهنه‌ی عمل، این اشکال انحرافی و غیراصولی وحدت است که در حال تحمیل کردن خویش است. (۱)

■ چه کسی در انتظار رسیدن "آگاهی" ساکت می‌نشیند؟ ■

این دیدگاه مذهبی که از مقوله‌ها، پدیده‌هایی مجزا از هم می‌سازد و آنها

(۱) - اشاره است به روابط فعلی رفقا با گروه‌هایی مانند جبهه‌ی ملی خواجه.

را برحسب تمایلات ذهنی، مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌دهد تنها بر قسمت کوچکی از ابتدای مقاله‌ی "شعارهای وحدت" - آنجا که به انتقادی غیرسیاسی از نیروهای انقلابی خلق و گرایشات وحدت طلبانه‌ی آنها می‌پردازد - حاکمیت ندارد، بلکه در قسمت بلافاصله بعدی این مقاله نیز با نمودهای مشخص‌تر دیگری از ایدئولوژی مذهبی، سوژیکتیویسم ویژه‌ی مذهبی (تقدم و اصالت ذهن و آگاهی بر عین) تکمیل می‌شود: "شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی را زمانی می‌توان مطرح ساخت که نه تنها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند بلکه جای مشخص خویش را نیز در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی بدستی تشخیص داده باشند" (۱) (پایان نقل قول). مغایریم کاملاً از یک ارتباط منطقی ایدئولوژیک برخوردارند. اولی دومی را ایجاب می‌کند و دومی اولی را توجیه می‌سازد. به عبارتی: آفتاب دلیل آفتاب می‌آید. اما اگر بخواهیم ماهیت فلسفی استدلال اخیر را روشنتر نشان بدهیم می‌توانیم در همین دستگاه فکری مثال‌های بسیار دیگری پیدا کنیم.

"قانون جاذبه‌ی عمومی را زمانی می‌توان مطرح ساخت که نه تنها تمام ذرات ماده در جریان اعمال این نیرو به ضرورت آن رسیده باشند بلکه مختصات هندسی خودشان را در دستگاه مختصات مورد محاسبه نیز بدستی تشخیص داده باشند!" و یا "تحول از نظام اشتراکی اولیه به جامعه‌ی بردگی آنگاه امکان پذیر بوده که نه تنها افراد و عناصر گوناگون این نظام، به ضرورت آن رسیده باشند بلکه هر کدام نیز جای مشخص خود را در جامعه‌ی برده داری تشخیص داده باشند" و یا ادامه‌ی آن "قانون تحول جامعه‌ی سرمایه داری را به یک نظام سوسیالیستی (و اصولاً ضرورت این تحول را) زمانی می‌توان مطرح کرد زمانی می‌توان قایل

(۱) - صفحه‌ی ۱، شعارهای وحدت. تأکیدات همه جا از ماست.

قبول دانست که نه تنها تمام نیروهای تولیدی (و شاید ضد تولیدی) جامعه — کارگران، زحمتکشان و ... (و شاید خود طبقه ی بورژوازی!) — به ضرورت آن رسیده باشند بلکه هر کدام جای مشخص خویش را در درون همان جامعه ی آینده ی سوسیالیستی، بدرستی تشخیص داد باشند!

اشتباه نشود همانطور که گفته شد سه مثال آخر مربوط به نوشته ی "شعارهای وحدت" نیست بلکه تداعی به قرینه ای است که برای نویسندگی این سطورهان مطالعه ی اول این مقاله (شعارهای وحدت) دست داد، موقعی که او کوشش می کرد معنای واقعی این دلایل را در درون قالب ظاهرالصلاح کلمات و الفاظ درک کند. اما واقعا چه تفاوتی هست بین این سه مثال یا جمله ی اصلی مقاله؟

موکول کردن مسئله ی "وحدت نیروهای انقلابی" به درک و آگاهی این نیروها یعنی موکول کردن يك امر عینی ضروری به يك حرکت ذهنی، رسیدن به ضرورت این وحدت و بدتر از آن، پاسخ به این ضرورت را مشروط کردن به اراده ی این نیرو یا آن نیرو مبنی بر قبول و تشخیص "موضع درست خویش در درون جبهه ی ضد امپریالیستی" چه معنایی می دهد؟

آیا این اراده، خواست و آگاهی ما یا "نیروهای مختلف اجتماعی" است که خالق و موجد ضروریات اجتماعی — سیاسی — اقتصادی ۰۰۰ يك جامعه است و یا برعکس، این ضروریتهای سیاسی — اجتماعی — اقتصادی ۰۰۰ آن جامعه است که مستقل از هر آگاهی، خواست و اراده ی، ضرورت درک و وظیفه ی پاسخ به آنها را در مقابل نیروهای مختلف اجتماعی قرار می دهد؟

اگر بنظر شما شق دوم این سؤال صحیح است، آنگاه از دو حال خارج نیست: یا شعار "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست" يك ضرورت عینی در جنبش انقلابی ماست و وحدت این نیروها درست همان حلقه ای است که ضرورت رشد و توسعه ی جنبش انقلابی ایران در این مرحله به آن وابسته است؛ پس در این صورت

همین که فقط یک نیروی مبارز انقلابی و مثلاً خود شما، آنرا درک کرد؛ دیگر چگونه جای لحظه ای درنگ، مسامحه و انتظار برای رسیدن همه ی نیروهای دیگر به این ضرورت باقی میماند؟ چرا باید برای طرح این ضرورت، برای مبارزه به خاطر تحقق آن، در انتظار رسیدن آن لحظه ی طلایی بود که آگاهی همه این نیروها به این ضرورت و به چند و چون تحقق آن فراهم شده باشد؟ و چرا باید آغاز همه چیز را، هر اقدام و عملی در این راه را به سر رسیدن آن لحظه ی موعود موکول کرد؟ شما یا هر نیروی انقلابی دیگری که به درک این ضرورت دست یافته است باید برای قبولاندن آن، برای استقرار، تثبیت و گسترش حقیقت آن در سطح جنبش دست به مبارزه بزنند، حقیقت مورد قبول خودش را بایستگی رسا و شجاعتی انقلابی اعلام نماید و بایک کار پر حوصله ی توضیحی در میان نیروهای دیگر انقلابی خلق، هر لحظه ابعاد مختلف این ضرورت را روشن و روشن تر نماید. اما اگر " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " هم اکنون مسئله ی میرمی را در مبارزه ی خلق ما تشکیل نمی دهد، ضرورت اساسی و قابل اهمیتی نیست، مسئله ی سیاسی یا استراتژیکی مهمی را در جنبش حل نمی کند و یا اساساً حرکتی مخالف منافع انقلاب و اصلی ترین نیروهای انقلابی جامعه است؛ این را شما باید با براهین و دلایل مشخص سیاسی - استراتژیک روشن کنید، اشتباهات و نادرستی های موجود در استدالات طراحان این شعار را قدم به قدم فاش سازید و انحراف سیاسی آنها را از مشی صحیح انقلابی بطور واضح روشن گردانید. والا رد عاطفی این شعار حمله به " نیروهای انقلابی " که آنرا مطرح کرده اند صرفاً به این دلیل که نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت آن نرسیده اند (۱) و جای مشخص خویش را در رد رن جبهه

(۱) - در اینجا تناقض جالب توجهی مابین دو جمله ی همین مقاله که به فاصله ی یک پاراگراف قرار دارند ظاهر می شود: نویسند از یکطرف نیروهای انقلابی خلق و بسیاری از انقلابیون را شمت می کند که چرا برای رسیدن به وحدت شعارهای

ضد امپریالیستی بد رستی تشخیص نداده اند ، هیچ چیز جز نوعی عقب ماندگی سیاسی که از درك حقایق پیشرو جامعه و جنبش عاجز است ، هیچ چیز جز نوعی عدم اعتماد به نفس تشکیلاتی که از کشیدن بار مسئولیت ، جانبداری از يك حقیقت زنده اما کم هوادار (البته اگر ادعای شعارهای وحدت را در نرسیدن نیروها به این ضرورت قبول کنیم) وحشت دارد و هیچ چیز جز نوعی نگرش مذهبی به قضایا که وجود و احراز ضروریات عینی را موکول به آگاهی و اراده ی نیروهای ذی شعور

شتاب آمیز مطرح می کنید و چرا به این سادگی ها " شعار وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " از دهانتان خارج می شود ! در حالی که درست ، سطر بعد از این مکالمه ی پدران به " نیروهای انقلاب خلق " ، اصلی ترین دلیلی که برای منتفی دانستن این شعار در این شرایط عنوان می کند همین " نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت این وحدت در جریان عمل " است ! اگر نویسنده ی عزیز ما ، نسه نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت وحدت بلکه اصولا خود ضرورت این وحدت را بدلائل مشخص سیاسی - اجتماعی ... نفی می کرد کاملا حق داشت که نیروهایی که بی جهت چنین شعارنا بد رستی را مطرح کرده اند مورد انتقاد قرار دهد اما وقتی که یکی از دلایل مهم او برای نفی این شعار همین نرسیدن این نیروها به ضرورت وحدت است و از طرف دیگر می بینیم که رسیدن این نیروها به ضرورت وحدت از حد درك مقدماتی آن گذشته و به قول نویسنده به عجله کاری و به قول ما به اقدام عملی آنها منجر شده است ؛ آنوقت چگونه می توان حسن نیت رفیق نویسنده ی مقاله را مورد تردید قرار نداد ؟ بله این رفیق تنها يك چیز می تواند بگوید و آن اینکه نیروهای انقلابی که طرف خطاب ایشان قرار گرفته اند ، در " جریان عمل انقلاب " به ایمن ضرورت نرسیده اند ! ولایت در يك جریان دیگر این ضرورت به آنها تلقین شده و ... اما این ادعا ، اگر موضع انقلابی این نیروها را که مورد قبول خودتان هم هست نفی نکند (که عملا نفی می کند) تازه ادعای جدیدی است که ربطی به موضوع مورد بحث ؛ غلط یا درست بودن شعار " وحدت نیروهای ضد امپریالیستی " و ضرورت یا عدم ضرورت آن ، مستقل از هر جریانی که به آن رسیده شده ، ندارد . بنابراین چنین پاسخی تنها می تواند مسئولیت اثبات ادعای موجود در آن را بردوش رفیق نویسنده قرار دهد نه آنکه تناقض فوق الذکر را مرتفع نماید .

می‌داند نخواهد بود.

حالا اجازه بدید همین مسئله را از زاویه دیگری نیز مورد توجه قرار دهیم
فرض کنیم دلایل شما برای نفی این شعار درست باشد و " شعار وحدت نیروهای
ضد امپریالیستی " را باید زمانی مطرح کرد که اولاً " نیروهای مختلف انقلابی در
جریان عمل انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند؛ ثانیاً این هنوز کافی نبوده بلکه
" باید جای مشخص خودشان را هم در درون جبهه ی ضد امپریالیستی بد رستی
تشخیص داده باشند ".

اکنون شما باید به این سؤال اساسی پاسخ بدید که: " نیروهای انقلابی
ضد امپریالیست در چه پروسه ای به ضرورت این وحدت خواهند رسید و چگونه
خواهند توانست جای مشخص خوش را در درون جبهه ی ضد امپریالیستی بد رستی
(البته در این " بد رستی " که شما می‌گویید هنوز جای حرف بسیار است ولی فعلاً
صحبتی درباره ی آن نمی‌کنیم) تشخیص بدهند؟ آن پروسه ای که این نیروها باید
با طی آن به ضرورت این وحدت برسند و جای مشخص و صحیح خودشان را بد رستی
(حتی همانطور درست که شما می‌گویید) در آن تشخیص بدهند چه پروسه ای است ؟
آیا این پروسه دقیقاً با همان طرح این شعار بعنوان يك ضرورت انقلابی سیاسی-
استراتژیک و مبارزه ی فکری و ایدئولوژیک به خاطر تحقق آن آغاز نخواهد شد؟ آیا
در جریان يك کارپرو حوصله ی توضیحی درباره ی اوضاع کنونی جنبش و وظایف
انقلابیون و نیروهای انقلابی در این مرحله ، درباره ی ضرورت سیاسی - استراتژیک
وحدت ، معنا و نقش سیاسی و عملی آن و ... نیست که این پروسه طی خواهد
شد ؟ و آیا کار توضیحی و فرهنگی شما در میان آن نیروهای انقلابی که هنوز به
ضرورت این وحدت نرسیده اند خود بهترین وسیله ی مناسبی که آنان را به درک این
ضرورت و ایفای وظیفه در بقای آن برساند نخواهد بود ؟

اینکه شما صحبت از " جریان عمل انقلاب " می‌کنید چه معنایی می‌دهد ؟

مگر " جریان عمل انقلاب " يك جریان كور و خود بخودى است ؟ و مگر وظیفه‌ی
 آگاهترین انقلابیون نیست که همواره سمت صحیح این " عمل " را نشان بدهند ؟
 بنابراین وقتی شما حلقه‌ی ضعیف تحقق " وحدت نیروهای انقلابی ضد
 امپریالیستی " را در عدم درك این ضرورت و شناختن مواضع درست خود در يك
 جبهه‌ی متحد از طرف این نیروها می‌دانید چگونه حاضر نمی‌شوید این نقص و
 این حلقه‌ی ضعیف را با نشان دادن سمت صحیح " جریان عمل انقلاب " همانا
 پاسخ فعالانه به این ضرورت و رسیدن به این وحدت است از طریق کار توضیحی-
 تبلیغی و فعالیت شدید فرهنگی در جهت این شعار و این گرایش ، مرتفع سازید ؟
 وقتی مانع اساسی که طرح این شعار را به قول خودتان ناممکن ، عجولانه
 و ... می‌سازد ناشی از نقیصه‌ای باشد (همان دوغلی که برای رد این شعار
 مطرح کرده‌اید) که تازه اگر واقعا وجود داشته باشد خود تنها و تنها می‌تواند
 ناشی از نارسایی آگاهی و کمبود کار آگاه‌گرانه در میان این نیروها باشد ؛ آنگاه آیا
 نتیجه‌ی این تحلیل این نخواهد بود که وظیفه‌ی هر نیروی انقلابی ، آگاه ، هر
 نیروی پیشروى در جنبش انقلابی خلق که به چنین ضرورتی پی برده باشد (ضرورتی
 که اگر از چشم بسیاری از نیروهای انقلابی پنهان مانده باشد لااقل بهمان دلیل که
 این عدم درك و نرسیدن به ضرورت این شعار را به دیگران نسبت می‌دهید از نظر
 شما دور نمانده است) درست عبارت از کار و فعالیت آگاه‌گرانه سیاسی - ایدئولو-
 ژیکی است که با توضیح و تبلیغ این شعار ، زمینه‌ی مناسبی برای درك این ضرورت و
 پاسخ صحیح از طرف آنها (نیروهای انقلابی که هنوز به درك آن نرسیده‌اند) را
 فراهم آورد ؟

در واقع باید پرسید چگونه نیروهای مختلف انقلابی می‌توانند به ایمن درك
 کامل ضرورت دست یابند و به جای مشخص و صحیح خود در درون يك جبهه‌ی ضد
 امپریالیستی واقف شوند ، در حالی که (وقتی که) مثلا يك سازمان انقلابی کمونیستی که

يك سويه دليل انقلابی بودن و از سوی ديگر به دليل كمونيست بودن ، بایسند
پيشروئين مواضع انقلابی را در كل جنبش انقلابی منعكس و تبليغ نمايد ، سازمانی که
ظاهرا اين ضرورت را درك کرده ولی نقص را از عدم درك يا عدم درك صحيح نيروهای
ديگر می داند، نه تنها كلامی دربارهی اين ضرورت ، چگونگی و معنای آن ، دلايل
و الزامات سياسی و استراتژيك آن صحبت نمی کند و قدمی در جهت ... كارتوضیحی
و آموزشی ، كار آگاهگرانی سياسی درمیان اين نيروها بر نمی دارد بلكه تنها سوا
فقط به اين دليل كه هنوز نيروهای مختلف انقلابی به ضرورت طرح اين شعسار
نرسیده اند و جای مشخص خوش را در درون يك جبهه ی ضد امپرياليستی بد رستی
نشناخته اند " اساسا " آنرا منتفی و مردود اعلام می نماید ؟! بدین ترتیب اگر
نيروهای انقلابی ديگر ، همانطور كه شما در اين مورد استدلال کرده ايد در مورد
وظايف انقلابی خود استدلال كنند و اقدام پيشتازانه در قبال ضروريات انقلابی را
موكل به آگاهی ، توافق و ... ديگر نيروها بنمایند؛ تصوركيد كه سرنوشت مبارزه ی
ايران و جنبش انقلابی ما به كجا خواهد كشيد . (۱)

(۱) - نكته ای كه بايد در كنار اين بحث بدان توجه كرد استنباط مكنيكي ، غیـر
طبقاتی و صرفا روئانی نویسنده از برخی مفاهيم و كلمات مانند " زمان " ، " درست " یا
" نادرستی " يك امر ، اشتیاق ، احترام ، عجله و ... است . بعنوان مثال
او طرح شعار وحدت " نيروهای ضد امپرياليستی " را از اين نظر كه زمان مناسبی
برای طرح آن موجود نیست نادرست می داند ؛ اما اين زمان تا مناسب از دیدگاه
نویسنده ، " مطلق " است كه هيچ ارتباطی به حركت آگاهانه و تأثير گذارنده خود
اویا نيروهای آگاه ديگر بر حوادث و ... ندارد ؛ بلكه اين " زمان " را حركت
خود بخودی نيروهای مختلف انقلابی تعيين می كند (خود بخودی حداقل از اين
نظر كه نویسنده بدون تعيين هيچگونه وظيفه ای برای خود ، رسيدن زمان مناسب
را موكل می كند به حركت آنها كه مسلما در اين شكل مستقل از عمل و حركت آگاهانه
او صورت خواهد گرفت) و ياد ر مورد اينكه نيروها بايد مواضع " درست " خود شان را
در جبهه تشخيص يدهند ؛ (شرطی اساسی كه برای درست بودن شعار جبهه —————

خلاصه کنیم :

وظیفه ی يك نیروی انقلابی ، آگاه و مسئول ، مختصراً اگر این نیرويك سازمان انقلابی ، مارکسیستی - لنینیستی باشد ، نه نفع غیرمستولانه ی ایده آلستی و پاسیفیستی يك ضرورت به دلیل نرسیدن نیروهای دیگر به درك درست آن ، بلکه تبلیغ و توضیح این ضرورت و كوشش خستگی ناپذیر برای تحقق هرچه آگاهانه تر و خلاقانه تر آن ، به وسیله ی بالا بردن سطح آگاهی و بینش این نیروهاست .

قائل شده است !) استنباط رویایی و غیرطبیقاتی خود از مقوله های شناخت و تسلیم خوش را به جریان خود بخودی " شناخت " این نیروها ، نمایانگری سازد او در اینجا مفهوم " درست " را آنطور بکار می برد که گویا همه ی این نیروهای مختلف می توانند آن " درستی " که مورد نظر این رفیق است را بهمان معنا و حدود درك کنند فقط عامل عدم درك این " درست " ، " زمان " است و بنابراین این باید زمان بیشتری برای رسیدن آنها به درك درست قائل شد !

بدین ترتیب نویسنده عزیز ما ، با پیش کشیدن عامل زمان ، مرزهای طبقاتی شناخت را در می نورد و یکباره بر اساس ترین آموزش فلسفه ی علمی خط بطلان می کشد . با این توصیف ، او قبول می کند که اختلاف در نظریات و نقایذ بمعیارها و اختلاف در عمق فهم ... مقولاتی ناشی از اختلاف در بینان های طبقاتی مربوط به هر يك از آنها نیست بلکه صرفاً ناشی از کمی یا زیادی گذشت زمان برای هر يك از دو طرف اختلاف است که به مرور و با گذشت بیشتر زمان اختلافات و استنباطات گوناگون و متضاد این نیروها بطور متقاری به یکدیگر نزدیک شده و بالاخره نظرات آنها بر هم منطبق خواهد شد ! اما آنچه که ماهیت انحرافی نظرات مطروحی رفیق نویسنده را در باره ی آن زمانی که این نیروها جای مشخص خود نشان رابد رستی در يك جبهه تشخیص می دهند ، بطور کامل تری در اینجا روشن می سازد ، این است که تئیه کیم او می خواهد این زمان را بدون دخالت فعال خود ، بدون آنکه در جریان ارتباط متقابل با این نیروها آنها ناچار به قبول و پیروی از نظرات صحیح ایشان بشوند ، ضی نماید . از این خواهد آنها خود بخود در همان پراخیک خاص طبقاتی خود ، مانند کودک معصومی به حقایق مورد تخریبشان (که البته حتماً مدعی هستند حقیقی پروتتری است) پی ببرند ! او از يك طرف " زمان " کنونی را برای

اما این درست خلاف آن راهی است که نویسندۀ ی "شعارهای وحدت" برای خود انتخاب کرده است. او دستهایش را بالا می‌برد، چشمهایش را فرومی‌بندد و با رضا و رغبت سر تسلیم در مقابل جریان خود بخودی شناخت و لاجرم جریان خود بخودی تغییر عمل پیش می‌آورد.



درک حقیقت از طرف این نیروها کافی نمی‌بینند و عدم درک و شناخت صحیح آنها را مانع اصلی کار می‌دانند و از طرف دیگری خودشان را از تحولاتی که به نظرایشان باید گذشت زمان و البته در همان پراتیک انقلابی خاص خود آنها، به نفع نظمرات ایشان و ایجاد شرایط درک آنها فراهم نماید، کار می‌کنند! اما این هنوز باز هم این انحراف نیست. این اوج از آنجایی آغاز می‌شود که رفیق نویسندۀ ی ما، با "رد شعار" وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست، "شعار" وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست" را پیش می‌کشد و به این ترتیب موضعی به ظاهر فعال و حتی چپ اتخاذ می‌کند. اما ماهیت واقعی این موضع "فعال" و عمق ارتجاعی و راست این "چپ" آنگاه روشن خواهد شد که به انتظار منفعلانه ایسین رفیق برای تفاهم و تطابق عمل و اندیشه ی نیروهای غیر کمونیست با کمونیست‌ها در ظرف یک مدت "زمان" بیشتر! توجه کنیم. یعنی انتظار منفعلانه برای زمانی که "نیمه تنه‌ها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب ... به ضرورت آن (شعار) رسیده باشند بلکه جای مشخص خود ششمان را نیز در این جبهه ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند".

ادامه بحث و امتداد شکاف

صحبت بر سر چگونگی برخورد رفیق نویسنده‌ی ما با مسئله‌ی وحدت و ضرورت شعار "وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی" بود. ما دو ستون اصلی استدلال او را برای رد این شعار، در سطور پیشین مورد توجه قرار دادیم و دیدیم ستونهای محکم و قابل اتکایی را عرضه نمی‌کند. با این حال برای فهمیدن استحکام بنا، باید تمام ستونها و پایه‌های اصلی و فرعی را واری کرد. ما نیز به واریسی ستونهای دیگر استدلال رفیق نویسنده می‌پردازیم. به زودی خواهیم دید که چگونه اجزای گوناگون بنای اندیشه‌ی رفیق از یک هماهنگی ارگانیسم برخوردارند!

"نماینده‌ی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز خواست‌های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست و خود را نماینده و رهبر تمام خلق به حساب خواهد آورد." (+) این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ای را به او نشان خواهد داد و او را به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب و خواهد داشت (+) در شرایط کنونی سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی‌توانند تشکیل جبهه واحد دهند، زیرا این سازمان‌ها خود نه تنها تاکنون به نماینده‌ی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشده‌اند، بلکه هنوز رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی می‌دهند و ولوژی آن هستند نیز پیدا نکرده‌اند؛ بنابراین کاملاً نماینده‌ی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه‌ی خود نیستند که بتوانند بر اساس آن نقش مشخصی در جبهه بیابند (+) در واقع می‌توان گفت که ما تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله زیادی داریم. * (۱) مفاهیم و تبعات جملات گسسته و بی‌ارتباط هستند.

(۱) - تقریباً صفحات ۲ و ۳ نبرد خلق شماره‌ی ششم. علامات داخل پرانتز از ماست.

نقش‌های درهم و نیمه فرو ریخته‌ی يك دیوار خیس خورده‌ی گچی • ما این قسمتهای گسسته از هم را در نقل مجدد • با خطوط بعلاوه (+) مشخص ساختیم تا خواننده باز هم بیشتر روی این قسمتها دقت نماید شاید انسجام و ارتباط جدیدی مابین آنها پیدا نماید ! با این حال ما در اینجا سعی می‌کنیم با برهم زدن ترکیب و قالب گسسته جملات • آنچه را که فکر می‌کنیم مقصود اصلی نویسنده بوده است مجسدا به صورت ذیل درج نماییم • البته با این تفاوت که رفیق نویسنده مقاله • همسواره حق خواهد داشت به تدرستی فهم ما — چنانچه واقعا خلاف مقصود او و مضامین این جملات باشد — اعتراض کند • در چنین صورتی ما موظفیم اعتراض او را مورد قبول قرار دهیم ؛ البته اعتراضی که دیگر نمی‌تواند از توضیح مجدد و روشن این جملات و مقصود اصلی خود او خالی باشد !



مسئله‌ی تشکیل جبهه‌ی واحدی از سازمانها (نیروهای) انقلابی ضد رژیم
 بهیچوجه در شرایط کنونی جامعه‌ی ما مطرح نیست زیرا برای تشکیل این جبهه
 لازم است :

اولا : هر طبقه‌ی انقلابی تنها و فقط دارای يك نماینده‌ی واحد یعنی
 دارای يك سازمان واحد انقلابی باشد ؛ در حالی که هیچیک از سازمانهای نیروهای
 گوناگون فعلی هنوز دارای این خصوصیت نیستند •
 ثانيا : تنها اینکه هر طبقه دارای يك سازمان واحد باشد کافی نیست ؛ بلکه
 همچنین باید این سازمانها رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی ایدئولوژی
 آن هستند پیدا کنند •

ثالث : از آنجا که " نمایندگی هر طبقه‌ی انقلابی (مانند خود طبقه ؟) در
 آغاز خواسته‌های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب کافی خواهد دانست ؟

(و این حکم عامی است که استثنا و بربرگرد ندارد) و خودش را بی جهت و ناحق نمایند و رهبر تمام خلق به حساب می‌آورد؛ بنابراین تشکیل جبهه واحد مابین این نمایندگان طبقات انقلابی، تا موقعی که آنها دست از این قبیل ادعاها برندارند و به اصطلاح هوای رهبری و زعامت کل خلق از سرشان بیرون نرود، به تعویق خواهد افتاد!

اما چه موقع نمایندگان واحد هر طبقه - که دارای ارتباط ارگانیک هم با طبقه‌ی خود هستند - این دوران کودکی "آغاز" را به پایان خواهند برد؟ چه موقع خواستهای طبقاتی خودشان را برای تدوین برنامه‌ی انقلاب ناکافی خواهند دانست و از به حساب آوردن خود بعنوان نماینده و رهبر تمام خلق، دست بردارند؟ داشت؟ موقعی که "رشد انقلاب" نیرو و توان هر طبقه‌ای را به خود طبقه و لاجرم به نمایندگی واحدش نشان داده باشد؛ این درست همان لحظه‌ی مناسب تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی است!



بازگویی فوق، یعنی بازگویی صریح آنچه که رفیق نویسنده می‌خواهد بگوید اما بهر دلیل (که فعلاً مورد بحث مانیست) در گفتن آن دودل و مردداست شاید ما را از هرگونه تعبیر و تفسیر جملات پیچیده‌ی آن حتی بررسی انتقادی آن بی‌نیاز سازد. در واقع هرکسی که به الفبای کار سیاسی و مقدمات تحلیل علمی جامعه‌آشنایی داشته باشد، بخوبی می‌داند و می‌تواند بفهمد که بطور کلی یک جبهه‌ی انقلابی، تحت شرایط معین سیاسی اجتماعی، یعنی شرایطی که مبارزه‌ی طبقات و قشرهای گوناگونی علیه یک دشمن مشترک مطرح است، دشمنی که می‌تواند یک قدرت تجاوزگر استعماری، یک قدرت مسلط امپریالیستی یا رژیم‌های فئودالی یا بورژوازی

وابسته به این قدرت‌ها و ... باشد ، امکان ظهور پیدا می‌کند . این امکان آنگاه قابل تحقق خواهد بود که نیروها ، سازمانها یا احزاب و گروههای آگاه انقلابی^۱ که بهر حال هر کدام منافع و ایدئولوژی قشریای طبقه ای را منعکس می‌کنند به وجود آیند . بعبارت دیگری پیدایش شرایط وجود جبهه اساسا به دو شرط عینی و ذهنی نیاز دارد : شرایط عینی، همان مرحله و نوع خاص انقلاب ، طبقات ، اقشار و نیروها^۲ که منافع مشترک و مبارزه ی مشترک علیه يك دشمن مشترك پیدا کرده اند ، می باشد و شرایط ذهنی وجود سازمانها و نیروهای انقلابی آگاه است . هرگاه این دو شرط جمع شده باشند یعنی مثلا طبقات و اقشار مختلفی باشند که با دشمن اصلی واحد روبرو باشند و متقابلا نیروهای آگاه انقلابی ای باشند که منافع و ایدئولوژی این طبقات را نمایندگی کنند ، شرایط اساسی تشکیل يك جبهه ی انقلابی بطور کلی فراهم است . اما جبهه ، تشکلی عالیترا از يك حزب و یا حتی عالیترا از يك سازمان نیست . اتحاد جبهه ای ، نمی تواند اتحادی دائمی و یا همیشه رشد یابنده بین طبقات مختلف خلق و تبعان نیروهای پشتتاز این طبقات باشد چرا که حاوی عناصر بالقوه و برشده ی از مبارزه ی بین همین طبقات می باشد . بنابراین جبهه ، اتحادی است گذرا ما بین چند نیروی آگاه سیاسی که از يك طرف منافع و هدفهای مشترکی که طبقات و قشرهای گوناگون را علیه يك دشمن مشترك بهم نزدیک می‌کند در درون خود منعکس می‌سازد و از طرف دیگر با اختلاف ها و تضادهای طبقاتی ما بین این طبقات را بردوش خود حمل می‌کند . بدین جهت يك روند بلا انقطاع مبارزه در کنار يك روند قابل گسست " وحدت " در جبهه موجود است . این امر همواره امکان تلاشی جبهه را ممکن و حتی در تحت شرایطی ، از نظر منافع اساسی اصلی ترین طبقات زحمتکش خلق ، لازم می‌سازد . از طرف دیگر طبقات و نیروهای نمایندگی آنها دائما همراه با تغییر و تحولات زیربنایی جامعه در حال تغییر و تحول اند ؛ بنابراین منافع و سمت گیرهای سیاسی آنان نیز دائما در حال تغییر و حرکت است .

نیروی که امروزی توانست در يك جبهه ی خلق وجود داشته باشد فردا نمی تواند جای در جبهه داشته باشد * (۱) و گروهی که تا دیروز می توانست در جبهه ی دشمن قرار داشته باشد ممکن است امروز در جبهه دوست به حساب آید و الی آخر. این ملاحظات هرگاه در کنار آن شرایط عینی و ذهنی که مستقل از هر اراده واد - یسه ای ضرورت تشکیل يك جبهه ی انقلابی مرکب از " نیروهای ضد امپریالیست " را در دستور قرار می دهند ، مورد توجه قرار گیرند ؛ بخوبی روشن می کند که " مطلق های " که رفیق نویسنده ی مقاله ، بعنوان شرایط ایجاد جبهه مطرح می سازد تا چه اندازه نادرست ، بی معنا و یا اصولا جزئی و بی ارتباط به مسئله است .

موضوع این شرایط را می توانیم بطور نزدیک تری مورد توجه قرار دهیم :

۱ - اولین شرط : اینکه هر طبقه ای باید نمایندگی ی واحد سیاسی خود را داشته باشد .

فرض کنیم یکی از این طبقات ، پرولتاریا باشد . نمایندگی ی واحد سیاسی پرولتاریا چیست ؟ واضح است این نمایندگی تنها می تواند حزب کمونیستی باشد که از اتحاد پیشروترین انقلابیون کمونیست ، اتحاد روشنفکران انقلابی با کارگران آگاه و پیشرو در جریان يك مبارزه ی سیاسی کارگری به وجود آمده باشد .

بنابراین اولین سئوالی که بلافاصله مطرح می شود این است که در پیروسی مبارزه ی مسلحانه ی نوین خلق ما ، آیا تشکیل يك جبهه از نیروهای انقلابی خلق مقدم^(۲) است یا تشکیل حزب کمونیست ؟ اگر تشکیل يك جبهه از نیروهای انقلابی خلق

(۱) - موضوع این نیست که صرفا این نیروهای انقلابی هستند که دیگر نمی توانند با یک نیروی خارج شده از جبهه ی خلق اتحاد داشته باشند ؛ آن نیروی خارج شده از جبهه خلق نیز نمی تواند خودش را در يك اتحاد خلقی باقی نگذارد . ایسن منطقی است که دیاکتیک تبدیل تضاد های فرعی به تضاد های اصلی و قانون گریز نا پذیر " عمل بر حسب منافع طبقاتی و نه ملاحظات دیپلماتیک " اقتضای کند .

(۲) - مراد ما در اینجا از تقدم زمانی جبهه بر حزب یا بالعکس بهیچوجه جدا

مقدم است؛ آنگاه مسلماً شرط واحد بودن نماینده‌ی سیاسی هر طبقه متغی خواهد بود. چرا که نمایندگان سیاسی پرولتاریا تنها در حزب سیاسی این طبقه، یعنی حزب کمونیست است که بطور کامل متحد شده و طبقه‌دارای یک نماینده‌ی واحد خواهد شد. اما اگر تشکیل حزب کمونیست مقدم بر تشکیل یک جبهه از نیروهای انقلابی خلق شمرده شود آنگاه ما از رفیق نویسنده خواهیم خواست که موضوع خودش را در قبال تناقضات موجود بین دو خط‌مشی مورد اعتقاد او، نقش سازمان مسلح، پیشتاز و خط‌مشی مبارزه‌ی مسلحانه از یک طرف و استراتژی تشکیل حزب از طرف دیگر، روشن کند. (۱) البته رفیق نویسنده هرگز چنین مواضعی را روشن نکرده است و به این سؤال مهم که در صورت ارائه‌ی چنین شروطی برای جبهه، پس رابطه‌ی این جبهه‌ی واحد توده‌ای و حزب کمونیست از نظر شما چگونه خواهد بود پاسخی نمی‌دهد. (شاید هم برای او بسیار تعجب‌آور باشد که اصولاً این دو وجه ارتباطی با یکدیگر دارند!) چرا که او نه به واقعیتهای موجود — همانطور که واقعا هستند — توجهی دارد و نه می‌خواهد نتایج و آثار آن ذهنی — گرایس ها و تمایلات ذهنی‌ای را که بعنوان قوانین عالم و جهان شمول پیشنهاد می‌کند،

کردن این مفهوم از مفهوم سیاسی و اجتماعی این تقدم نیست. عبارت دیگر سؤال ما اینست که آیا در مرحله‌ی توده‌ای کردن جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز باید هدف مرحله‌ای استراتژیکی را حزب کمونیست بگیریم یا اتحاد نیروهای انقلابی خلق؟ بنابراین، این تقدم بهیچوجه به معنای یک توالی مکانیکی زمان یا اصولاً زمان به معنای مکانیکی‌اش نیست؛ بلکه دقیقاً یک مفهوم سیاسی — استراتژیک دارد.

(۱) — سازمان مادر باره‌ی رابطه‌ی مابین حزب و جبهه، در جزوه مقدمه‌ای بر بیانیه اعلام مواضع، ملاحظات قاطع و روشنی دارد. با این وصف ما در همین نوشته نیز در سطور بعد ماهیت و معنای این تناقضات را در مرحله‌ی فعلی بیشتر روشن خواهیم کرد.

در پهنه‌ی عمل و در یک قدم بعد، در پهنه‌ی تئوری ببیند. بهمین دلیل است که استدلالات او در مورد جبهه تا این درجه سطحی است و باز بهمین ترتیب روشن می‌شود که او چرا تا این پایه سرسری و لاف‌دانه از نتایج عملی و تئوریک نظرات و استدلالات خود و قوانینی که کشف کرده است، می‌گذرد.

همین شرط را می‌توان به نحو دیگری درباره‌ی سایر قشرها و طبقات خلقی، مثلاً اقشار متوسط و نیروهای خرده بورژوازی جامعه مورد بررسی قرار داد. اقشار متوسط و نیروهای خرده بورژوازی جامعه بطور عمده جز نیروهای انقلابی و مترقی جامعه هستند. آنها ضد امپریالیست هستند و بخش مهمی از آنها به شدت مورد حمله و تهاجم دشمن نیز قرار دارند. مبارزه‌ی آنها هم اکنون در اشکال خود بخودی و حتی در شکل گروههای کوچک نسبتاً سازمان یافته متجلی است. ماهیت اجتماعی و لاجرم ایدئولوژیک این اقشار بنحوی است که هیچیک از گروههایی که آنها را نمایندگی می‌کنند، هرگز نمی‌توانند به نمایندگی واحد خرده بورژوازی مبارز ایران تبدیل شوند. کافیت کسی طیف وسیعی را که از متعصب ترین گرایشات مذهبی قشرهای کاملاً سنتی اما ضد رژیم خرده بورژوازی آغاز می‌شود (کسانی که مثلاً تولد امام زمان را جشن می‌گیرند و او را بعنوان رهبر تمام مبارزات و انقلابات دنیا به حساب می‌آورند) تا تمایلات ضد ارتجاعی، لیبرالی، دموکراتیک و حتی "چپ" در محافل روشنفکری ادامه پیدا می‌کند، در نظر بگیرید.

در عین آنکه ایدئولوژی و سیاست همه‌ی این نیروها در یک چهارچوب مشخص ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی قرار می‌گیرد اما با این حال هر کدام از آنها از زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت دارند. همینطور اگر نیروهای مبارزین انقلابی در میان جنبش‌های ملی یا دهقانی در نظر گرفته شوند، ایدئولوژی آنها نیز طیف وسیعی را از تمایلات ضد دیکتاتوری مالکین و خرده مالکین لیبرال گرفته تا مبارزه‌ی خشونت بار دهقانان فقیر و جادرنشینان قبائل و... شامل می‌شود که

بازهم در چهارچوب ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی قابل بررسی است. اما هیچیک از این نیروهای گوناگون نه می‌توانند نمایندگی واحد طبقه‌ی خود گردند و نه اینکه اصولاً چنین طبقه‌ای (دهقانان) بنابه تعاریف کلاسیک موجود است تا بتواند نمایندگی واحدی را در خود پیروارند. مصداق موضوع و مثالهای فوق‌را هم در جریان مبارزات گذشته‌ی کشور خودمان یا کشورهای دیگر و هم در جریان مبارزات فعلی طبقات و نیروهای مختلف خلقی در کشورهایی با رژیم‌های نیمه‌دموکراتیک بخوبی می‌بینیم. (مثلاً در جنبش مشروطه علیرغم اتحاد کاملاً نزدیک بخش‌های مختلف خرده بورژوازی و گروه‌ها و نیروهای نمایندگی آنها، هیچگاه این وحدت به معنای یکی شدن صورت نگرفت. همینطور مثلاً در روسیه که خرده بورژوازی آن‌تو – سط ده‌ها گروه کوچک و بزرگ سیاسی نمایندگی می‌شد و یا هم اکنون در کشورهایمانند فنلاند، نروژ، حتی فرانسه، تعداد گروه‌های سیاسی که نمایندگانی هم در پارلمان دارند گاه به ۲۰ حزب و گروه می‌رسد! نمونه‌ی جنبش مقاومت فلسطین و یا مبارزه‌ی فعلی توده‌های لبنانی نیز از همه ملموس‌تر تعدد نمایندگان خرده بورژوازی را از یک طرف و امکان وحدت و همکاری آنها را در طرف دیگر نشان می‌دهد.) بهر صورت این یکی از سه شرطی است که رفیق نویسنده‌ی ما، برای وجود شرایط مساعد جبهه قائل است! شرطی که از یک طرف امکان ایجاد جبهه را در یک مبارزه‌ی خلقی برای ابد تعلیق به محال می‌کند و از طرف دیگر تنها در یک قدم جلوتر خود با روشن‌ترین واقعیات ملموس تجربی و عملی و اساسی‌ترین اعتقادات پایه‌ای سیاسی – استراتژیک در یک جنبش انقلابی ضد امپریالیستی در تناقض قرار می‌گیرد.

۲ – دومین شرط: اینکه این نمایندگان واحد طبقه، باید رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا کرده باشند. ابتدا باید پرسید منظور از "رابطه‌ی ارگانیک" در اینجا چیست؟

اگر کسی بگوید سازمان یا آن نیروی آگاه سیاسی که * نمایندگی ایدئولوژی یک طبقه است * (۱) خواه نا خواه ، رابطه ی ارگانیک نیز با آن طبقه دارد ؛ شما چه جوابی می دهید ؟ و یا اصولاً مگر می شود سازمان یا نیرویی سیاسی نمایندگی ایدئولوژی طبقه ای باشد (حتی لزومی ندارد این نمایندگی واحد هم باشد) و آنگاه رابطه ای ارگانیک با آن نداشته باشد ؟ اگر ایدئولوژی یک طبقه ، منافع ، تمایلات و گرایشات گوناگون سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی و ... آن طبقه را منعکس می سازد ؛ چگونه ممکنست سازمان یا گروهی که حامل آنست لافل نوی ارتباط ارگانیک با طبقه نداشته باشد ؟ این ارتباط ارگانیک می تواند اشکال ساده و غیر پیشرفته ای داشته باشد ولی مسلماً ارتباطی ارگانیک است ؛ چرا که هیچ سازمان یا گروه سیاسی با این مشخصات نمی تواند معلق بین زمین و هوا به وجود آید . اگر منظور شما از ارتباط ارگانیک اینست که مثلاً در یک سازمان سیاسی خرده بورژوازی نمایندگی ی ایدئولوژی قشرهای میانی این طبقه ، پیشه وران کاسبکاران شهری و ... باید حتماً عده ی زیادتری را غالباً اعضا ، آتراهمین عناصر پیشه ور ، بازاری و ... تشکیل بدهند و ارگانیک بودن ارتباط در نزد شما صرفاً به همین معنا ، یعنی بمعنای اکثریت داشتن عناصر با حرفه های مشخص در سازمان سیاسی مخصوص به آنهاست (یا اشکال دیگری حول همین استنباط) آنگاه لازم است گفتار معروف مارکس را که چنین استنباط نادرستی از طبقه یا نمایندگی طبقه را رد می کند متذکر شویم .

مارکس درباره ی ماهیت طبقاتی اولین حزب سوسیال دموکرات که بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از سازش " چند تن معدود از طبقه ی کارگر که رل نعش را بازی می کردند و چند سکتارست سوسیالیست با همان عناصر مونتانی سابق (۹۵ - ۱۷۹۳)" که او به تمسخر آنها را مونتانی جدید (۱۸۵۱ - ۱۸۴۸)

(۱) - نقل از صفحه ی ۲ سطر ۷ و ۶ مقالی "شعارهای وحدت"

می‌نمایند، بوجود آمده بود؛ می‌نویسد: "نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی، دکان دار یا مفتون دکان داران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می‌توانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرد، بورژوا بدل می‌سازد این است که مغز آنها نمی‌تواند از حدی که خرد، بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست، فراتر رود و بدین جهت در زمینه‌ی تئوریک به همان مسایل و همان راه حل‌هایی می‌رسند که خرد، بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه‌ی پراتیک بسمان می‌رسد. بطور کلی رابطه‌ی نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه‌ای که نمایندگی آنها دارند نیز به همین منوال است."

در اینجا مکسست رفیق نوشته‌ای ما معنای دیگری از ارتباط ارگانیسم را مطرح سازد و بگوید منظور ما از ارتباط ارگانیسم سازمانی که نماینده‌ی ایدئولوژی یک طبقه است با همان طبقه عبارت از چنان ارتباطی است که با یک اشاره این نماینده (واحد) کل طبقه به حرکت درآید. یعنی هرگاه نماینده (واحد) سیاسی و ایدئولوژیک طبقه بتواند به چنان حدی از قدرت و نفوذ در میان طبقه دست یابد و طبقه را به چنان حدی از آگاهی و بسیج سیاسی برساند که با یک فرمان او طبقه با تمام قوا در پشت سر او قرار گیرد؛ آنگاه این نماینده‌ی سیاسی که البته دیگر در این موقع واحد خواهد بود با طبقه رابطه‌ی ارگانیسم داشته و شایسته‌ی ورود به جبهه است؛ جبهه می‌تواند با تجمع تعدادی از این نمایندگان واحد و پر قدرت طبقات خلق، تشکیل شود!

رفیق عزیز! ما در قبال معنای بسیار جالب توجه احتمالی شما فقط یک پیشنهاد کوچک می‌توانیم بدهیم. آری، اگر چنین نمایندگان واحدی از این طبقات که با یک فرمان آنها تمام یا عمده قوای طبقه در پشت سر نماینده‌ی خود قرار می‌گیرد بوجود آیند، آیا کاملاً عاقلانه تر نیست که به جای شعار تشکیل جبهه‌ی واحد

توده ای به جای آن که تدارك تشكيل اين اتحاد در دستورگذاشته شود ؛ يك باره فرمان قیام عمومی علیه رژیم حاکم داده شود ؟ در چنان شرایطی که توده ها بدین حد از بسیج سیاسی رسیده اند دیگر نه شعار جبهه ، بلکه درست شعار قیام علیه دشمن است که می تواند پاسخگوی ضروریات انقلابی روز باشد ؛ خلقی که طبقات گوناگون آن می توانند (البته بزعم شما) در پراتیک مستقل طبقاتی خود شان بدون احتیاج بهیچگونه همکاری متحدانه با طبقات دیگر بدون هیچگونه تاثیر پذیری از مبارزه ی آنها به چنین درجه ای از آگاهی و بسیج دست یابند ، مردمی که طبقات مختلف و گوناگون آن می توانند در طی مبارزه ی مستقل طبقاتی خود شان نمایندگان واحد سیاسی - ایدئولوژیک خود شان را بپروانند و تمام قدرت خود شان را در اختیار او بگذارند دیگر چه احتیاجی به تشکیل جبهه ای از نمایندگان خود - بعنوان يك مرحله ی استراتژیک - خواهند داشت ؟ آنها فقط باید متحداً قیام کنند و اینکار را حتی بدون جبهه و شاید تنها با يك شورای موقتی جنگی هم می توانند انجام دهند ! همانطور که تا کنون نیز مستقلاً عمل می کرده اند و هیچ ضرورتی هم به وحدت ما بین آنها پیدا نشده است !

اما رفیق عزیز ! اگر مقدمات استدلالی و تعاریف ابتدایی شما در باره ی رابطه ی ارگانیک با طبقه و پیدا شدن يك نماینده ی واحد هر طبقه و ... بطور منطقی به چنین نتایج غیر قابل قبول ، غیر ممکن و حتی مسخره ای می رسد ؛ آنگاه نباید مجدداً از شما پرسید : رابطه ی ارگانیک گروهها یا سازمانهایی که نماینده ایدئولوژی يك طبقه هستند با همان طبقه ، یعنی چه ؟ و چرا شعار جبهه بظهور يك نماینده ی واحد برای هر طبقه موکول می شود ؟

۳ - سومین شرط : شما می گوید "از آنجا که نماینده ی هر طبقه ی انقلابی (مانند خود طبقه ؟) در "آغاز" (تاکید از ماست) خواست های طبقاتی خودش را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی خواهد دانست و خودش را

(بی جهت و ناحق) نمایندده و رهبر تمام خلق به حساب می آورد ؛ بنابراین تشکیل جبهه ی واحد ما بین این نمایندگان طبقات انقلابی تا موقعی که رشد انقلاب نیرو و توان هر طبقه ای را به خود طبقه و لاجرم به نمایندده ی واحدش نشان ندهد باشد و او را وادار به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب (و طبیعتاً در ریسک جبهه ی متحد) نکرده باشد مثمنی است . " (۱)

(۱) - این شرط که خود به تنهایی از یک جلد کتاب قطور قانون ! بیشتر مطلب دارد ! واقعاً آدمی را وامی دارد که به نویسنده ی " متین " و " غیر ساده دل " آن به خاطر اینهمه نیرو و خلاقیت آفرین بگوید . ایشان نه تنها یکی از شرایط عمومی ، ایدی و جهان شمول تشکیل جبهه را (البته تا زمانی که لابد طبقات وجود دارند) کشف کرده اند ، بلکه از آن مهتر توانسته اند خصلت مشترک تمام طبقات خلقی و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک آنها را ، در تمام طول تاریخ ، در تمام نقاط جهان و در تحت هر سیستم اجتماعی و اقتصادی پیدا نمایند (به بیان عام و کلی جملات ، مخصوصاً تاکید ی که با کلمه ی " هر " در دو قسمت اصلی جمله می شود و اینکه هیچ قید زمانی و مکانی و . . . این قوانین را محدود نکرده است توجه کنید) این خصلت مشترک مابین تمام طبقات و مابین نمایندگان سیاسی آنها عبارتست از :

اولاً : نوعی بیماری تمایل شدید به اعمال رهبری بر طبقات دیگر .
ثانیاً : ذهنی گرای شدید نسبت به نیرو و توان تاریخی خود و طبقه ی خود در آغاز انقلاب . البته این هنوز تیمی از کشفیات محیرالعقول ایشان است . نیم دیگر عبارتست از : کشف راه معالجه ی این بیماری همه گیر طبقاتی . دارویی که رفیق کاشف مسابرا برای معالجه ی این بیماری مهلك - تمایل خود بخودی به اعمال رهبری بر طبقات دیگر و نادیده انگاشتن نیرو و توان تاریخی خود - برای کلیه ی طبقات خلقی و نمایندگان سیاسی آنها تجویز می کند معجون هفت جوش و اکسیر اعظمی است به نام " رشد انقلاب " . البته طبقات بیمار و نمایندگان بیمارتر آنان اگر میل به بهبود دارند باید چاشنی مناسب هم از صبر ایوب در خود داشته باشند . چون بهر حال معلوم نیست این همای سعادت " رشد " چه موقع ارگرد راه سری رسد !

اولین سؤال اینست : به چه دلیل، مطابق کدام قانون و کدام تحلیل ، هر يك از این گروههای انقلابی سیاسی ، باید كاملا (۱) نماینده ی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه ی خود باشند تا بتوانند نقش مشخصی در انقلاب و نتیجتاً در جبهه بیابند و در غیر این صورت شرایط تاسیس جبهه اصولاً منتفی است ؟ چرا امکان ندارد گروهها و سازمانهای انقلابی که هنوز كاملا نماینده ی توان انقلابی و كاملا نماینده نقش تاریخی طبقه ی خود نیستند در يك جبهه با یکدیگر متحد بشوند ؟ و

اما اینکه کشفیات ایشان تا چه درجه حقیقت دارند ما باز هم در متن صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت . ولی در اینجا فقط يك سؤال از رفیق نویسنده خودمان می‌گیریم . سؤال اینست : اگر این نمایندگان طبقات انقلابی همانطور که شما می‌گویند خواستهای طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی می‌دانند و اگر خود را نماینده و رهبر تمام خلق به حساب می‌آورند ؛ آنگاه آن شمایات همراه با تمسخری که در ابتدای مقاله ی خودتان نسبت به گزاشی که آنما به سمت وحدت نشان داده اند و نسبت به شعارهای بزم خودتان شتاب آمیزی که در این باره مطرح کرده اند به عمل می‌آورد ، چه معنایی می‌دهد ؟ اگر آنها (نیروهایی انقلابی خلق) برای رسیدن به وحدت اشتیاق نشان می‌دهند - هر چند که ایس اشتیاق به نظر شما ساده دلانه و عجولانه جلوه کند - و اگر رنج سالها پراکندگی، آنها را بر آن داشته تا پیوسته با احترام و تقدیس درباره ی "وحدت" صحبت کنند ؛ آنوقت کله شقی رهبری طلبانه در مقابل نیروهای دیگر، خود را نمایند و رهبر تمام خلق به حساب آوردن ، خود و برنامه های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی دانستن و غیره ، چه معنایی می‌دهد ؟ کداميك از اینها هم اکنون واقعیت دارد : گزایش نیروها به سمت وحدت احساس نیاز آنها به نیروی یکدیگر و درك ضرورت متحد شدن برای مقابله با دشمن مشترك یا بی اعتنایی آنها به نیرو و قدرت یکدیگر ، خود و برنامه ی خود را برای مبارزه با دشمن و تدوین برنامه ی انقلاب کافی دانستن ؟

اینجا چه کسی وجه چیزی یا چه کسانی وجه چیزهایی به نادرست قیاس شده اند ؟ ما کداميك از این دو قول را قبول می‌کنیم ؟

(۱) - ناکید از ماست .

بعد، این شروط جزء کدام يك از شرایط عینی یا ذهنی جبهه و ضروریات گریزناپذیر تاریخ جامعه است ؟

معنی این نقش مشخصی که هر گروه باید در جبهه به آن قانع باشد و هیچ‌چیز از آن تخطی نکند ، معنی این جای مشخصی که این گروهها باید به درستی تشخیص بدهند و حالا فاقد این درك و شعور هستند و بهمین دلیل هم امکان جبهه منتهی است ۰۰۰ چیست ؟ نکند شما جبهه را با مکتب خانه اشتباهی گرفته اید ؟ شما از چه چیزی هراس دارید ؟ مگر يك نیرو، يك گروه یا سازمان می تواند خارج از مقتضیات ، امکانات و محدودیت های طبقاتی خود عمل کند ، تاثیر بگذارد و ۰۰۰ هرچند که هر گونه ادعای ذهنی داشته باشد ؟

اگر این درست است که کمونیستها از يك طرف می توانند مقتضیات ، امکانات و محدودیت نیروهای نمایندگی طبقات دیگر خلق را دریابند و براساس آن نقشه و برنامه ی صحیح و منظمی طرح ریزی کنند و از طرف دیگر خود به امکانات و مقتضیات بی نهایت خود و طبقه ی خود واقف اند ، پس چه ترس و وحشتی از يك اتحاد سیاسی با طبقات و نیروهای دیگر خلق می تواند برای آنها وجود داشته باشد ؟ وقتی که ما اصول را از دست ندهیم ، وقتی که به صلابت و قدرت بی نهایت ایدئولوژیک طبقه و نیروی تاریخی خود ایمان داشته باشیم چرا باید خودمان را در پست سر قید و بند های ذهنی و شرط و شروط و سواس گونه محبوس نماییم ؟ (۱)

(۱) — در واقع نفی يك ارتباط فعال جبهه ای ، فقط به خاطر اینکه نمایندگی فلان طبقه ی انقلابی حاضر نیست به نقش درست خودش (که درستی آن حتما از نظر ما معنا خواهد داد) در انقلاب پی ببرد ؛ به خاطر اینکه ممکنست خود را بیشتر از آنچه که موضع تاریخی و ماهیت طبقاتیش اقتضا دارد به حساب آورد ۰۰۰ نه تنها از دیدگاه مارکسیستی بی معنی است بلکه شاید بتوانیم بگوئیم در شرایط فعلی جنبش ما ، آن پروسه ای که نیروهای انقلابی جامعه به نقش صحیح خود هر چه بیشتر واقف خواهند شد از درون يك چنین اتحاد جبهه ای می گذرد ؛ اتحادی که در آن

لنین می‌گوید: "فقط کسی از اتحاد موقتی، ولو با اشخاص نامطمئن می‌تواند که به خودش اعتماد نداشته باشد و هیچ حزب سیاسی بدون این قبیل اتحادها نمی‌توانست وجود داشته باشد." *

جبهه يك اتحاد موقتی است. غسل تعمید کشیش نیست که تا ابد نحوست خودش را بر نام و نشان آدمی باقی بگذارد! هر وقت منافع زحمتکش ترین طبقات جامعه ایجاب کرد با نیروهای دیگر متحد می‌شویم. هر وقت این اتحاد برخلاف منافع آنها قرار گرفت اتحاد را لغو می‌کنیم. (۱) با این توصیف رفیق عزیز چسرا از

نیروهای کمونیستی می‌توانند با جهان بینی علمی و وسیع خود، با سیاست اصولی و کار توضیحی و آموزشی خود بر این نیروها تاثیر گذارند، تنگ نظریهای خرد و بورژوازی معمول در سطح نیروها را نابود کرده و انحرافات طبیعی ناشی از ماهیت طبقاتی آنان را مهار کنند. به بیان دیگر شما باید این تصور نادرست را (که در این جا به صورت قرارداد ن شرایط فوق برای تشکیل جبهه در آمده) از سرتان بیرون کنید که ریزی همه ی نیروهای انقلابی خاکی در پراتیک انقلابی خود و طبقه ی خود به همه ی آن نتایجی برسند که پرولتاریا و نمایندگان سیاسی او در پراتیک انقلابی خود رسیده اند! چنین انتظاری بیهوده و چنین اندیشه ای جز يك وهم آید و آلیستی، چیز دیگری نخواهد بود.

(۱) - يك جبهه ی انقلابی مسلما دارای ضوابط سیاسی و سازمانی است. اگر این ضوابط در مورد يك نیروی سیاسی صادق بود و او واقعا در اجرای این ضوابط کوتاهی به عمل نیارند؛ آنگاه دیگر شما نمی‌توانید او را مجبور به قبول نظرات خاص خودتان، نظرات خارج از چهارچوب ضوابط اتحاد جبهه ای بکنید. او در چهارچوب اتحاد جبهه ای، اصول را رعایت می‌کند و مناسبات شما یا هر نیروی دیگری با او بر اساس همین اصول خواهد بود و این چیزی نیست که کسی یا گروهی بطور زبانی و در حرف، آنرا مورد قبول قرار دهد اما در عمل و در پنهان و پسله بتواند از آن عدول کند. اینها ملاحظات علمی جبهه است و واقعا قابل تأسف است که اینجا باید حتی در این سوارک جزئی و بدیهی نیز وارد بحث شد.

موضع اصلی ترین منافع زحمتکش ترین طبقات خلق ، از موضع ضرورت های سیاسی - استراتژیک جنبش ، از موضع بررسی علمی و تحلیلی شرایط اجتماعی ایران ، نیروهای انقلاب و ضد انقلاب شروع به حرکت نکیم تا در چشم انداز روشنی که نگرش از این موضوع در مقابل دیدگان می گشایند اصلیتین وظایف عملی سیاسی و انقلابی خود را دریابیم ؟ چرا شما مجبور می شوید نظرات و مقاصد خودتان را در چنین قالب های مبهم و در لفافه استعارات و کلی گویی های ذهنی بیان کنید ؟ ارتباط ارگانیک با طبقه ، نمایندگی واحد طبقه بودن ، ادعای رهبری و نمایندگی تمام خلق را نکردن ، به اندازه ی نیرو و توان تاریخی طبقه ی خود نقش ایفا کردن اینها چه معنایی می دهند ؟ کدامیک از اینها جزء شرایط عینی و ذهنی جبهه و ضرورت های سیاسی - استراتژیک جنبش هستند ؟ اتکاء به زمان و لحظات و سالها را معیار گرفتن که مسئله ای را حل نمی کند . اگر جبهه هم اکنون ضرورت اساسی در جنبش ما نیست ، باید دلایل مشخص سیاسی - استراتژیک ، تکرار می کنیم دلایل مشخص سیاسی - استراتژیک خودتان را بیاورید . موکل کردن آن به یک زمان نامعلوم (و در عین حال قاطعاً رد نکردنش ، همانطور که باز هم بعداً خواهیم دید) که فقط آگاهی و اراده ی نیروها آنرا تعیین می کند آنهم آنطور که باب میل شما و مطابق تعاریف ذهنی شماست که رد علمی یک قضیه ی سیاسی نیست .

اگر منظور نهانی شما ، یعنی آن چیزی که در فکرتان است اما به زبان نمی آورید ، این است که در چنین جبهه ای ممکن است یک سازمان ، یک گروه . . . و یا یک نیروی خرد ، بورژوازی ادعای بی جا و نادرستی داشته باشد و بدون توجه به توان تاریخی طبقه اش (همان اصطلاح مورد علاقه شما) و موضعی که باید در جبهه داشته باشد ، مثلاً مدعی رهبری طبقه کارگر بشود ، خوب مسلماً شما در خارج جبهه هم نمی توانید جلوی این ادعای احتمالی او را بگیرید . این ادعا تا موقعی که یک سازمان پرولتری واقعی وجود داشته باشد و توانسته باشد واقعا در جبهه

سیج سیاسی طبقه ی کارگر گام بردارد همچنان يك ادعا باقی میماند و شاید هم درست بهمین دلیل كه يك سیاست واقعا پرولتری در سطح جامعه وجود دارد ماهیت چنین ادعاها یی همراه ماهیت مدعیان كذاب آن به زودی روشن خواهند شد . بهر حال این قبیل ادعاها و این قبیل مدعیان برای يك سازمان انقلابی پرولتری هر گاه توانسته باشد سیاست انقلابی صحیحی در مورد طبقات مختلف خلق و طبیعتا نیروهای نماینده ی آنها اتخاذ كند ، هر گاه توانسته باشد وظیفه ی پرولتری و وظیفه ی دموكراتيك خود را بنحو صحیحی ارزیابی كرده و رابطه ی مابین آنها را به درستی و منطبق بر منافع زحمتكش ترین طبقات جامعه درك كند ؛ نمی تواند اشكال بزرگی آنطور كه ضرورت های اساسی سیاسی - استراتژيك جنبش را از دیده پیا نندازد و آنطور كه دشمن شما را مشغول كرده است ایجاد كند . بنابراین نگرانی شما از این بابت كسبه " نماینده ی هر طبقه ی انقلابی در آغاز خود را نماینده و رهبر تمام خلق به حساب خواهد آورد (۱) و ... " حد اكثر موقعی می تواند معنایی داشته باشد كه سیاستی نیروهای انقلابی ماركسیست - لنینیست ، نسبت به نیروهای بورژوا یی و خرد بورژوا

(۱) - منظور نویسند ه از نماینده ی هر طبقه ی انقلابی ، در اینجا می تواند نماینده ی خرد بورژوازی و قشرهای مختلف آن باشد ، هر چند كه او نخواسته باشد این مقصود را با صراحت بیان كند . دلایل این امر روشن است زیرا :

اولا : ما در ایران با يك بورژوازی منی ، بمثابة يك طبقه روبرو نیستیم چه رسد به آنكه این طبقه ، انقلابی بوده و نماینده ی آن خواست های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ی انقلاب كافی بداند و مدعی نمایندگی رهبری تمام خلق باشد ؛ حد اكثر عناصر منفردی از آن باقی مانده اند كه از نظر سیاسی تنها سپاتی غیر فعالی به گروهها و نیروهای مذهبی خرد بورژوازی دارند . دهقانان و زمین داران كوچك را نیز حتی اكثر يك طبقه ی مستقل به حساب آوریم بالاخره و باز هم در تحلیل نهایی در رده ی تولید كنندگان خرد كالای قرار گرفتند و نتیجتا سیاست وایدئولوژی آنها نیز در چهارچوب همان سیاست وایدئولوژی خرد بورژوازی قابل برخورد است . جنبش های ملی و منطقه ای نیز به دلایل ماهیتی و هدفهای ملی عموما محدودی كه

شدید، ادر موضع ضعف قرار داشته باشند (بخش گما، اسار فیک نوشتنده — آن
نبرد اخته است) و یا اینکه شما اعتماد لازم را به سیاست و حقانیت ایدئولوژی
خودتان نداشته باشید . تمام شواهد موجود در نوشته ی شما نشان می دهد که
اصولا کلمه ای هم از ضعف یا آن موقعیت خاصی که ضرورت جبهه را برای نیروهای
مارکسیستی — لنینیستی جامعه منتفی سازد در میان نیست . به عبارت دیگر : رد
شمار جبهه از طرف شما ، به دنبال تحلیل مشخصی از شرایط اجتماعی و موقعیت

دنبال می کنند اصولا نمی توانند مدعی رهبری تمام خلق بشوند . در واقع مسئله ی
آنها اینست که از پوسته ی محدود و تنگ منافع و سیاست صرفا ملی که معمولا عناصر
بورژوازی و فئودالی آنرا دیکته می کنند ، بیرون بیایند و بدین ترتیب خودشان را از
یوغ رهبری های غیر پرولتری آزاد سازند . به عبارت دیگر تمایل رهبریهایی بورژوازی و
لیبرال فئودالی جنبش های ملی در ایران بطور عمده به سمت انزوا ، استقلال و
تجزیه ی ملت خود از سایر ملل و خلق ها است تا اینکه سودای رهبری و زعامت
سایر خلق ها را در سرشان بپیورانند .

ثانیا : نماینده ی پرولتاریا اگر واقعا نماینده ی حقیقی پرولتاریا باشد،
درست بهمان دلیل که متکی به اندیشه ی علمی است نمی تواند نسبت به نیرو و توان
تاریخی خود و طبقه ی خود ذهنی باشد (هرچند رفیق نوشتنده در این مورد با
بکار بردن کلمه " هر " نماینده ی سیاسی پرولتاریا یعنی مثلا حتی یک حزب
کمونیست انقلابی را هم از این قانون مستثنی نمی داند !) و بی جهت بدون آنکه
قدرت و توانایی علمی برای انجام کاری داشته باشد مدعی انجام آن شود . وانگهی
کمونیستها باز هم درست به آن دلیل که از یک طرف به سلاح تیربند مارکسیسم —
لنینیسم و اندیشه ی علمی مجهز هستند و از طرف دیگر تکیه بر طبقه ای رشد یافته
دارند که بالقوه می تواند و باید هژمونی خود را بر دیگر طبقات اعمال کند می توانند
با ارزیابی علمی شرایط اجتماعی — اقتصادی — سیاسی جامعه ی خود با سیاست
درستی که در هر مرحله در قبال هر یک از طبقات اتخاذ می کنند و خط مشی صحیح
و برآیی که در هر مرحله از رشد جنبش ارائه می دهند ، عملا سازمانها و نیروهای
انقلابی نماینده ی طبقات دیگر خلق را وادار به تبعیت از مشی سیاسی خود نمایند .
این امر بطور طبیعی بدون آنکه عنصری از تحمیل ذهنی و مصنوعی در برداشته

سیاسی نیروهای پرولتری و جنبش کمونیستی جامعه صورت نمی‌گیرد، (مثلا به خاطر جلوگیری از تضعیف احتمالی این جنبش در يك اتحاد با نیروهای قوטר خرد بورژوازی و بورژوازی) نظری که اگر هم ابرازی کردید باز هم باید آنرا در يك بررسی سیاسی - استراتژیک مشخصا ثابت می‌کردید؛ بلکه شما فرمولها و مطالب کلی ای را در رد جبهه عنوان می‌ کنید که همانطور که قبلا گفتیم و بعدا نیز بیشتر

باشد • این نیروها و سازمانها را خواه ناخواه در مدار رهبری شوند، توسط نماینده واقعی پرولتاریا قرار می‌دهد.

ایفای چنین نقشی از طرف نماینده ی سیاسی طبقه ی کارگر، نه تنها امری بد و نادرستی نیست (آنطور که رفیق نویسنده با مذمت کراخت آوری از آن یاد می‌کند) البته در خطاب کلی به همه ی طبقات (بلکه امر لازمی است که ضرورت پیشروی بی‌وقفه سالم و بدون انحراف انقلاب تا هدف نابودی کامل روابط استعماری آنرا ایجاد میکند و این درست یکی از مهمترین تفاوتها یی است که نقش تاریخی پرولتاریا و تبعاتش نماینده ی سیاسی او را از نقش سایر طبقات و نیروها چه در طول تاریخ و چه در شرایط فعلی متمایز می‌سازد. تذکر مجدد این نکته در اینجا ضروری است که ایمن رهبری مسلما با به صدا درآوردن طبل های تو خالی تبلیغاتی، با تعرض و تعجید های مغرورانه گروهی و ادعاهای خود پسندانه ی روشنفکری به دست نمی‌آید. آن سازمان و یا آن حزبی نماینده ی واقعی پرولتاریاست و بطور طبیعی صلاحیت رهبری طبقه و سایر نیروهای انقلاب را کسب می‌نماید که بتواند در هر مرحله اصلی ترین مسایل سیاسی استراتژیک جنبش را حل نماید. بدین قرار يك حزب یا سازمان انقلابی آنگاه می‌تواند يك سازمان پیشرو انقلابی، پیشرو طبقه پیشرو نیروهای انقلابی دیگر باشد که بتواند تئوری پیشروی ارائه دهد. چنین ارگانی، چه کسانی بخواهند و چه نخواهند، نیروها و ارگانهای مترقی انقلابی دیگر را رهبری می‌کند. اکنون با توجه به ملاحظات فوق رفیق نویسنده ی مقاله باید جواب بد همد منظورش از تاکید روی ادعاهای ذهنی و بی‌جای نماینده ی هر طبقه در آغاز انقلاب! ... مشخصا چه طبقه ای و کدام نماینده بوده است؟ و بعد چرا و چگونه يك موضوع مشخص و يك مورد معین را (البته باز هم در صورت وجود) به صورت قانونی عام برای کلیه ی طبقات خلقی و نمایندگان سیاسی آنها در آورده است؟

خواهیم دید یا بی ارتباط به اصل مسئله است و یا اصولاً حاوی نظرات نادرست و اشتباه آمیز از یک دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی است - بهرحال وسواسی که شما در این جملات و البته بطور ابهام آمیزی در مقابل خرده بورژوازی (قدرت و امکانات او) نشان می دهید یک وسواس علمی ناشی از درک عمیق و همه جانبه مسئله رابطه منافع توده های زحمتکش و در رأس آنها پرولتاریا با قشرهای مختلف خرده بورژوازی مبتنی بر درک صحیح روشن از منافع اساسی جنبش توده هائست (والا موضوع و مضمون آنرا لا اقل بطور واضح ، مستدل و آشکار بیان می کردید) - این وسواسی است کور ، توأم با ترس و سردرگمی ، ترسی که درست به دلیل شناختن روابط علت و معلولی پدیده ها بر آدمی چیره می شود و سردرگمی از دست دادن چشم اندازهای وسیع استراتژیک و مشغول شدن به حوادث و منافع محدود روزانه علت آنرا تشکیل می دهد .

شوق دیگری که البته بسیار کم احتمال خواهد بود اینست که منظور اساسی شما از قسمت فوق " نمایندگی هر طبقه ی انقلابی ۰۰۰ به حساب خواهد آورد " ، ساز - مانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی هستند و شرایط ابداعی شما برای تشکیل جبهه من غیر مستقیم و بدون آنکه آشکارا بگویید به وجود این قبیل سازمانها و گروهها مربوط می شود . در چنین صورتی فرمولهای شما مسائیل جالب توجهی را پیش خواهد آورد .

سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی که در عین حال نماینده انقلابی طبقه ی کارگر هم هستند در آغاز انقلاب ساده لوحانه تصور می کنند که خواست های طبقاتی آنها (خواستهای طبقه ی کارگر) برای تدوین برنامه ی انقلاب کافی است ! و بهمین جهت خودشان را بناحق نماینده و رهبر تمام خلق به حساب می آورند ! اما رشد انقلاب با نشان دادن نیرو و توان تاریخی طبقه ی آنها به نماینده یا نمایندگان نش نشان می دهد که چه تصورات باطل و عبثی درباره ی کفایت برنامه ی انقلابی

خودشان و شایستگی رهبری طبقات دیگر داشته اند و از همین جاست که این سازمانها (یا حزب طبقه) به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب وادار خواهند شد! و یا بهمین ترتیب می توان نتیجه گرفت:

سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی باید ابتدا تبدیل به نمایندگی واحد طبقه بشوند یعنی تشکیل حزب کمونیست بدهند (در چه پروسه ای معلوم نیست و نویسنده هم لزومی به روشن کردن آن نمی بیند) حزب کمونیست هم کس طبعیتا باید در یک رابطه ی ارگانیک با کارگران و در جریان تشکل و بسیج سیاسی آنها بوجود بیاید؛ بدین ترتیب این تنها حزب طبقه ی کارگر است که می تواند وارد در یک اتحاد جبهه ای آنها فقط با نمایندگان واحد طبقات انقلابی دیگر بشود. هیچیک از نیروهای سیاسی این طبقه که به چنین مرتبه ای از تشکل و وحدت نرسیده باشند، یعنی هیچ سازمانی یا گروه مارکسیستی - لنینیستی دیگر نمی تواند - به جز حزب - وارد در اتحاد جبهه ای با سایر نیروها بشود. بنابراین مسئله جبهه اساسا تنها می تواند بعد از تشکیل حزب کمونیست قابل طرح باشد و نه قبل از آن!

اینها جزئی از نتایجی است که فرمولهای ارائه شده از طرف رفیق نویسنده برای شرایط جبهه، آنها تنها موقعی که آنها را در مورد نمایندگی یا نمایندگان سیاسی یک طبقه (طبقه ی کارگر) بکار ببریم بیارمی آورند! ما فکر می کنیم اظهار نظر درباره آنها دیگر ضرورتی نداشته باشد؛ چرا که معنای نتایج مورد بحث روشن تر از آن است که محتاج نقد و بررسی ای باشد. با این حال همانطور که قبلا گفتیم تنها درباره رابطه ی حزب و جبهه، در نقد قسمت دیگری از مقاله ی رفیق، آنجا که پیشنهاد وحدت نیروهای مارکسیست - لنینیست را عنوان می کند نظراتی ابراز خواهیم کرد.



اما احتجاجات ما درباره‌ی بی‌معنا و نامربوط بودن این قسمت از نظرات رفیق نویسنده درباره‌ی " شرایط تشکیل جبهه‌ی انقلابی از نیروهای ضدامپریالیست" بهمین‌جا خاتمه نمی‌یابد. ما در گذشته نشان دادیم که نظرات این رفیق دقیقاً مبتنی بر یک پایگاه ایده‌آلیستی و مرتبط به یک چهارچوب اندیشه‌ی مذهبی است. چه در نحوه‌ی طرح مسئله‌ی جبهه و نقد نظر مخالفین و چه در ماهیت استدلالاتی که در برخورد با ماهیت مسئله مطرح می‌کند. اکنون در تایید و ادامه‌ی همین نظر - محتوای ایده‌آلیستی و ضد مارکسیستی نظرات رفیق نویسنده - لازمست که ای از همین قسمت اخیر را مجدداً مورد توجه بیشتری قراریدیم :

موضوع پرسرهمان قانون ابداعی ایشان است که گویا " این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه‌ای را به‌اوشان خواهد داد و او را به‌ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب خواهد داشت. "

دروغله‌ی اول خواننده‌ی مسئول و آگاه چه استنباطی می‌تواند از این قانون مکشوفه‌ی شما داشته باشد ؟ دو استنباط ممکن است پیش بیاید :

استنباط اول : این طبقه بدون آنکه آگاه باشد و اراده‌ی آگاهانه‌ای بکاربرد بطور جبری نقش مشخص تاریخی خودش را در پهنه‌ی تاریخ و جامعه ایفا نمی‌کند. مفهوم " نیرو و توان تاریخی هر طبقه " هم از همین دیدگاه - عملکرد جبری و غیرآگاهانه‌ی طبقات - است که معنای صحیح خودش را باز خواهد یافت. اما اگر نویسنده‌ی عزیز ما، چنین استنباطی از نقش طبقات در تاریخ و جامعه داشت آنوقت آنرا بعنوان یکی از شروط اساسی تشکیل جبهه (نقشی که در یک لحظه معدود برای این نیروها روشن می‌شود !) به‌شمار نمی‌آورد؛ چرا که اگر طبقه وادار به ایفای نقش مشخصی در پهنه‌ی تاریخ، جامعه، انقلاب و... خواهد شد، امانت

آگاهانه ؛ آنوقت دیگر معنایی ندارد که آنرا بعنوان یکی از شرایط قابل حصول در آینده ، شرایطی که تشکیل جبهه به ظهور آن وابسته است تلقی نماییم . ایسن جبرانی است که از ابتدای حیات تا انتهای نابودی طبقه بر سر نوشت او حاکم بوده و اصولا بر سر نوشت ساز این طبقه است .

وانگهی ؛ اینکه گفته می شود هر طبقه توسط عامل " رشد انقلاب " است که به ایفای نقش مشخص طبقاتی خودش در انقلاب وادار خواهد شد ، چه معنایی جز این می تواند داشته باشد که نویسند به يك شعور ، به يك نوع آگاهی یا خود آگاهی طبقه ای برای هر طبقه قائل است که درست در لحظه ی رشد انقلاب در طبقه شروع به جوانه زدن می کند و او را نسبت به اوضاع خودش و موقعیت و نیرو و توان تاریخی اش آگاه می گرداند .

البته اینکه این شعور و این آگاهی از خارج ، از طرف منبع جادوی " رشد انقلاب " به طبقه تزریق می شود یا اینکه رشد انقلاب فقط سحر و افسونی است که قوای خفته ی آگاهی و شعور در خود طبقه را (بعنوان يك عامل داخلی) بیدار می کند زیاد تفاوتی در اصل قضیه نمی دهد ؛ چرا که در هر دو صورت قضیه ، آنقدر مشابهت وجود دارد که هر کدام به تنهایی می توانند انسان را بیاد داستان معروف " آموختن اسماء به حضرت آدم از طرف پروردگار " بیاندازد .

با این توصیف ، ما باید به دنبال استنباط دیگری ، استنباطی که دقیقاً منعکس کننده ی نظرات نویسند ه از نقش طبقات باشد و در عین حال تطابق کاملی هم با جملات فوق داشته باشد بروسم . اما قبل از پرداختن به این قسمت (استنباط دوم) نخست لازمست روی مفهوم اصلی همین جملات - مستقل از ارتباطی که می تواند یا نمی تواند با مسئله ی جبهه داشته باشد - نگاه مجددی بیفکنیم .

ما نگاه خودمان را خیلی ساده ، با سئوالی کردن همان جمله ی فوق یعنی جمله ای که رفیق نویسند ه با حرارت و قاطعیت به صورت اثباتی و بعنوان يك قانون

تخطی ناپذیر اجتماعی طرح کرده است آغاز می‌کنیم :

آیا این رشد انقلاب است که نیرو و توان هر طبقه ای را به او (و طبیعتاً به نمایندۀ سیاسی او) نشان می‌دهد و او را به ایفای نقش مشخص خودش در انقلاب وامی‌دارد ؟ یا نه چنین قانونی از بیخ و بن غلط و نادرست بوده و عامل دیگری وجود دارد که نشان دهنده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه و وادارکننده ی آن به ایفای نقش مشخص طبقاتی خودش چه در شرایط انقلاب و چه در شرایط غیرانقلاب می‌باشد ؟

برای پاسخ به این سؤال ، اول باید به سؤال اساسی ترد دیگری پاسخ داده شود : چه عاملی نیرو و توان تاریخی طبقه - هر طبقه ای - را تعیین می‌کند ؟ هر عاملی که این نیرو را تعیین کند خود بخود آنرا " نشان " هم داده است ! اما آیا این عامل اساسی ، آنطور که رفیق نویسنده مدعی است " رشد انقلاب " است ؟ مقوله ی رومانی که باز هم در نوشته ی ایشان به صورت کلی و عامش بکار برده شده ؟ روشن است که جواب منفی است ! عامل تعیین کننده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه ، عاملی که طبقه را خواه ناخواه وادار به ایفای نقش مشخص طبقاتی خودش از بد و ظهور تا لحظه ی نابودی می‌کند (حتی نه فقط در شرایط انقلاب آنطور که رفیق نویسنده مستثنی کرده) چیزی جز تولید اجتماعی و موضعی که آن طبقه در مناسبات تولیدی جامعه اشغال کرده نمی‌باشد ! (۱) بعنوان مثال نیرو و تسوا ن تاریخی پرولتاریا قبل از آنکه جهان حتی تجربه ی یک انقلاب پرولتاری را با موفقیت از سرگردانده باشد در همان نیمه ی اول قرن نوزدهم توسط بنیادگذاران فلسفه علمی - مارکس و انگلس - معلوم و " نشان داده " شده بود . (۲) این " نشان

(۱) و (۲) - مارکس برای نخستین بار قانون سترگ حرکت تاریخ را کشف کرد که به موجب آن هر مبارزه ای / در / تاریخ ام از مبارزه در عرصه ی سیاسی ، مذهبی ، فلسفی یا در هر عرصه ی دیگر ایدئولوژیک ، در واقعیت امر جز نمودار کم و بیش

دادن "واین پیش بینی داهیانه هم مسلماً در اثر روحی و الهام صورت نگرفته بود . این را جریان مبارزه ی طبقاتی در طول تاریخ از یک طرف و موضع پرولتاریا در روند تولیدی جامعه ی سرمایه داری از طرف دیگر بخوبی مشخص می کرد (۱)

روشن مبارزه ی طبقات جامعه چیز دیگری نیست و موجودیت این طبقات و بنابراین تصادم میان آنها نیز بنوبه ی خود به درجه ی تکامل وضع اقتصادی و خصلت شیوه تولید و مبادله (که چگونگی آنها همان شیوه ی تولید معین می کند) بستگی دارد . مارکس این قانون را که اهمیتش برای تاریخ به اهمیت قانون قابلیت تبدیل انرژی برای علوم طبیعی است در اینجا نیز بعنوان کلید درک تاریخ جمهوری دم فرانسه بکاربرد . (انگلس ؛ پیشگفتار بر چاپ سوم آلمانی "هیجده هم بروم" داخل بکارت از نوشته و کلیه ی تأکیدات و کلمه ی " در " داخل دو ممیز زیاده است)

(۱) - ما مسلماً تأثیری که رشد جنبش کارگری و تجربه ی سیاسی کارگران درطی بیش از نیم قرن از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) تا انتشار اولین مانیفست کمونیست (ژانویه ی ۱۸۴۸) توسط مارکس و انگلس ، در درک علمی و آراءه ی مدون و تئوریک نقش تاریخی پرولتاریا داشته است نادیده نگرفته ایم .

شورش یافندگان لیون در سال ۱۸۳۱ و ۱۸۳۴ ، جنبش چارتیستی (منشور ۶ ماده ای مبارزه ی طبقه ی کارگر انگلستان) در سالهای ۱۸۳۷ و بعد ، سالهای طوفانی ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ که به قول مارکس در تاریخ اقتصادی انگلستان دوران سازند (از یک طرف الغاء قانون غلات و رواج سرمایه داری آزاد و از طرف دیگر اوج گیری جنبش مبارزاتی کارگران ، اوج گیری جنبش چارتیستی) ۰۰۰ همگی زمینه های عینی مناسبی هستند که مارکس و انگلس می توانند پایه ی عینی و تجربی تفکرات و تئوریهای اجتماعی و سیاسی خود را بر آن بنا ساخته و مخصوصاً صحت این تئوریه را در چنین نقاط گرهی از جریان مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا به محک آزمایش بزنند . با اینهمه بین آن درخواستها و مطالباتی که مضمون حتی اوج یافته ترسین مراحل این مبارزات را منعکس می نمود - مثلاً بین مضمون اوج یافته ترین مرحله ی جنبش چارتیستی انگلستان که به قول لنین : " اولین جنبش واقعات وده های وسیع نهضت انقلابی پرولتری است که بر مبنای سیاسی قرار گرفته " - با مضمون آن تئوریه ها و پیش بینی های داهیانه ای که نه صرفاً بر اساس مشاهده و تجزیه و تحلیل این نقاط گره بلکه بر اساس تحلیل و بررسی روند لاینقطع مبارزه ی طبقاتی در جامعه ی

بنابر این انقلاب، بمثابة نقطه‌ی کیفی يك حرکت طولانی مبارزه‌ی طبقاتی؛ بمثابة نقطه‌ی تعارض تضاد نیروهای تولیدی جامعه با مناسبات کهنه و قدیمی تولیدی و بعنوان شرایطی که تضادها و عملکرد نیروهای گوناگون و متضاد اجتماعی در آن می‌توانند بطور برجسته و نمایانی ظاهر شوند، تنها و حداکثر می‌تواند این نیرو و توان تاریخی را بطور مشخص و بارزی به نمایش بگذارد نه اینکه معین کننده‌ی این نیرو و توان باشد. همینطور تئورسهای علمی ما درباره‌ی این تضادها، درباره‌ی نیروی عملکرد طبقات و نقش تاریخی، سیاسی، فرهنگی و... آنها، بهیچوجه منوط و موقوف به شرایط انقلاب، رشد انقلاب... مقولات روبنایی در این ردیف نبوده؛ بلکه اساساً از چگونگی مناسبات تولیدی جامعه، مواضع این نیروها در دوره تولید اجتماعی و جریان عام مبارزه‌ی طبقاتی... منشأ می‌گیرد. (۱)

سرمایه داری و چگونگی روابط جدید تولیدی جامعه (و انعکاس آن در ذهن پیشروترین نمایندگان طبقات دانشور) طرح ریزی شده بودند، تئورسهای که بسا دقت علمی بنظیری قوانین حاکم بر جامعه‌ی سرمایه داری و علل ناگزیری نابودی این نظام و ضرورت استقرار حاکمیت پرولتاری و طبیعتاً نیرو و توان تاریخی این طبقه را معین می‌کردند، فاصله‌ای بس عمیق وجود داشت. بدینقرار انقلاب به بمثابة يك مرحله‌ی کیفی از يك حرکت مداوم و لاینقطع مبارزه‌ی طبقاتی، عامل تعیین کننده و تبعاً نشان دهنده‌ی نیرو و توان تاریخی طبقه نیست بلکه همانطور که فوقاً مورد بحث قرار گرفت، این عامل، همان چگونگی روابط تولیدی حاکم بر جامعه، موضعی که در این مناسبات اشغال می‌کند و جریان عام و وقفه ناپذیر مبارزه‌ی طبقاتی در آن جامعه می‌باشد.

(۱) - لحظه‌ای تصور کنید که اگر این تنها شرایط رشد انقلاب بود که می‌توانست نیرو و توان تاریخی يك طبقه را به خود طبقه و نیروی نمایندگی آن نشان بدهد؛ آنوقت سازمانها و احزاب انقلابی حتی سازمانها و احزاب انقلابی کمونیستی چگونه می‌توانستند درباره‌ی اوضاع جامعه، موقعیت نیروها و مستگیرسهای گوناگون طبقات اجتماعی... فکر کنند و راجع به خط مشی‌ای که باید بر حسب تحلیل علمی این اوضاع، بر حسب همان واقعیات موجود طرح ریزی کنند و کسلاً

استنباط دوم : گفتیم که نظرات نویسندہ نمی تواند با استنباط اول مسا از نقش طبقات ، از معنای نیرو و توان تاریخی يك طبقه و ایفای نقش مشخص از طرف او در پهنه ی تاریخ ، جامعه ، انقلاب ... تطابق داشته باشد (همانطور که نظر ما درباره ی عامل تعیین کننده و نشان دهنده ی این نیرو و توان و عامل واحد را کند می طبقات به ایفای نقش مشخص خویش ، با نظریه ی رفیق نویسندہ تطابق نداشت) بنابراین شق دیگری که باقی می ماند اینست که معتقد شویم : رشد انقلاب نیرو و توان تاریخی هر طبقه ای را به او به شکل آگاهانه ای نشان خواهد داد و او را (طبقه را) آگاهانه موظف می سازد که تنها بر پایه ی همین نیرو و توان " نقش مشخص " در انقلاب ایفا نماید و جای درست خویش را در سلسله مراتب طبقاتی جامعه درک کند ! (۱)

خوب در چنین صورتی رفیق نویسندہ ی عزیز ما ، ویژگی بسیار مهم و حتی تعیین کننده ای برای تمام طبقات در تمام ادوار تاریخ کشف کرده است ! هر چند

اقدامات عملی که می باید در دستور بگذارند تصمیم بگیرند ؟ این نیروها می بایند آنقدر صبر می کردند تا انقلاب ! رشد کند ؟ آنگاه وقتی نیرو و توان تاریخی هر طبقه به خود طبقه و طبیعتا به نمایندہ ی آن به درستی نشان داده شد ، بتوانند بقیه ی سیر انقلاب را طرح ریزی کرده و برای اقدامات عملی بعدی تصمیم بگیرند ! چرا که تا این زمان هر تصمیمی در مورد هر عمل ، موکل به روشن بودن ثوریهای مربوط به آن عمل می گردید که خود این ثوریهها به دلیل نا مشخص بودن نیرو و توان تاریخی طبقات و ایفا نکردن نقش مشخص و درست خود (بطور خودکار و اتوماتیک) در جریان انقلاب بهیچوجه نمی توانست امکان وجود یا امکان صحت داشته باشد !

(۱) - این شق ، هم از جهت عامل تعیین کننده ی این نیرو و هم از جهت معنایی که از نقش طبقات اراده می کند به کلی خارج از استنباطات مارکسیستی از این مقولات قرار دارد با این حال همانطور که دیدہ می شود ما می خواهیم این نظرات را حتی در همان پهنه ی ایسده آلیستی استدالات رفیق نویسندہ نیز دنبال کنیم تا ببینیم ایشان به چه نتایجی خواهند رسید .

که این ویژگی خارج از هرگونه منطق و فلسفه‌ی علمی و متضاد با اصلی‌ترین — قوانین مارکسیستی — لنینیستی باشد. البته ایشان از ابتدای مقاله نشان دادند که حاضر نیستند باین سادگیها دیدگاههای مذهبی خودشان را رها کنند. مانیز ایشان را رها نخواهیم کرد؛ و حتی وقتی چنین استنباط مذهبی‌ای از نقش طبقات در تاریخ ارائه می‌دهند، ما باز هم جلوتر می‌رویم تا ببینیم در همان پهنه‌ی اندیشه‌ی مذهبی، ایشان به چه نتایجی می‌رسند. نتیجه اینست:

هر طبقه‌ای تنها در زمان یا شرایط رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی خود را و نقش مشخصی که باید در تاریخ، جامعه، انقلاب ایفا نماید به درستی درک می‌کند تا این زمان — یعنی شرایطی که انقلاب هنوز رشد نیافته — هر طبقه‌ای چون نسبت به نیرو و توان تاریخی طبقه‌ی خود ذهنی نیست؛ این ذهنیت و این عدم درک صحیح از نیرو و توان تاریخی خود است که موجب می‌شود نتواند نقش خود را در انقلاب به درستی ایفا نماید؛ بهمین دلیل هم نمایندگی سیاسی هر طبقه‌ی انقلابی در آغاز یعنی تا زمانی که هنوز انقلاب رشد نیافته خواسته‌های طبقاتی خود را به ناحق برای انقلاب کافی خواهد دانست (جالب است سمت این ذهنیت بودن طبقات هم معلوم شده، یعنی طبقات همواره بطور خود بخودی خود را بیشتر از آنچه هستند به حساب می‌آورند؛ واقعاً عجب بیماری مهلکی؛ و عجب کشف حیرت‌انگیزی؛) و باز بهمین دلیل یعنی ابتلا بهمین بیماری خود بزرگ بینی است که نمی‌توانند جای مشخصی خویش را در درون جبهه‌ی ضد امپریالیستی تا زمان رشد انقلاب (که همه‌ی این بیماریها را شفا خواهد داد و هر طبقه را ناگهان به خود آگاهی خواهد رساند) به درستی تشخیص بدهند؛ همانطور که ملاحظه می‌شود مطابق کشفیات رفیق نویسنده، هر طبقه‌ی (۱)

(۱) — توجه داشته باشید کلماتی مانند هر، آغاز، طبقه، نمایندگی طبقه —

(انقلابی) (و این استثنا ندارد) در طی حیات طبقاتی خودش از دو مرحله، یکی مرحله ی جهل و ناآگاهی نسبت به نیرو و توان تاریخی خود که الزاماً تمام بساذهنی گزایی! و ندانم کاری و عدول از نقش مشخص تاریخی خودش در انقلاب است و دیگری مرحله ی شعور و درک به نیرو و توان تاریخی خودش که ملازم بسا مرتبه ی عقل و آگاهی و منجر به ایفای نقش مشخص و درست خود در انقلاب خواهد شد عبور می کند. خط فاصل بین این دو مرحله، مرحله ی نادانی و مرحله ی عقل و آگاهی برای هر طبقه (انقلابی) (۱) همان "رشد انقلاب" است! این خلاصه ی آن کشف بزرگی است که مسلماً حق انحصاری آن برای ابد برای رفیق نویسنده ی ما محفوظ خواهد ماند.

حالا ما يك سؤال از رفیق کاشف خودمان داریم: اگر هر طبقه (انقلابی) تا قبل از رشد انقلاب نیرو و توان تاریخی خود را (یا همان نگرش مذهبی خودشان)

→
و رشد انقلاب و... را ما دقیقاً مطابق و مستند به همان نوشته ی فوق الذکر کار می‌بریم. این تذکر هم از نظر توجه خواننده به معانی دقیق این کلمات و مقصودی که نویسنده ی مقاله از آنها اراده کرده و هم از نظر آشنایی به شیوه ی ما در تحلیل نظرات مطروحه در این مقاله لازمست. بعنوان مثال وقتی در مقاله ی "شعارهای وحدت" نوشته می شود: "این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هنر طبقه‌ای (انقلابی) را به او نشان می‌دهد" باید توجه کرد که مقاله هیچ استثنایی را، هیچ حالت خاصی یا شرایط ویژه ای که چنین قانونی حاکم نباشد قابل قبول نمی‌داند! همینطور وقتی می‌نویسد: "نماینده ی هر طبقه ی انقلابی در آغاز..." باز هم کلمات هر، طبقه، آغاز، نماینده، رهبر... معانی خاص و مشخص دارند که نباید از آنها بی توجه گذشت.

(۱) - علت اینکه ما کلمه انقلابی را در داخل پرانتز گذارده ایم اینست که در متن صریحاً به این نکته که "رشد انقلاب" آیا نیرو و توان فقط طبقات انقلابی را به آنها نشان خواهد داد یا نه، طبقات غیر انقلابی و حتی ضد انقلابی هم مشمول این قانون می‌شوند، اشاره ای نمی‌کند. بهر حال با توجه به جمله ی قبل از آن بیشتر

نمی‌شناسد و لاجرم نقش مشخص خودش را در انقلاب ایفا نمی‌کند، نمایندگی سیاسی او هم تا همین موقع (تا موقع رشد انقلاب) دچار آنچنان ذهن‌گرایی‌های احمقانه و بیماری مهلک خود بزرگ بینانمایی است که خود را نماینده و رهبر تمام خلق به حساب می‌آورد و ... پس با این تفاسیل، این انقلاب چگونه فرصت رشد می‌یابد؟ تمام طبقات انقلابی که از نقش مشخص خویش عدول کرده‌اند؛ نمایندگان سیاسی آنها هم که اسیر پنداره‌های رهبری طلبانه‌ی خودشان هستند؛ انقلاب هم کسسه ضعیف و در آغاز است پس دینامیسم رشد و عامل حرکت این انقلاب به جلو وقتی تمام سم پیچ‌های موتور آن برعکس می‌گردند، چیست؟ نکند اصولاً به خاطر همین که این طبقات نقش خودشان را درست ایفا نمی‌کنند انقلاب رو به جلو می‌رود؟ و یا شاید هم به مدد بالهای ملائک آسمانی و فرشتگان مقرب است که چرخهای آن بجلو رانده می‌شوند؟

چگونه يك انقلاب اجتماعی رشد می‌کند و مراحل آغازین را با موفقیت پشت سر می‌گذارد در حالی که طبقات (انقلابی) به‌همین دلیل که به نیرو و توان تاریخی خود آگاه نیستند؛ نتوانسته‌اند نقش مشخص (طبقه‌ای) خودشان را در انقلاب ایفا کنند؟!

این معمای است در منطق مذهبی رفیق نویسنده که برای حل آن تنها باید کیشیان "مدرسه" ای قرون وسطی را خبر کرد!

اما پی‌جویی انحرافات موجود در این قسمت از نظرات رفیق نویسنده، حتی در همان سیستم تفکر مذهبی‌ای که ارائه داده است در همین جا پایان نمی‌پذیرد موضوع و معنای "رشد انقلاب"، این معیار قاطع و فاصلی که به نظر ایشان با تعیین

حدس زده می‌شود که مراد نویسنده همان مفهوم اول است که ما نیز این کلمه را در داخل پرانتز آوردیم.

نیرو و توان تاریخی هر طبقه او را وادار به ایفای نقش مشخص (و درست) خودش در انقلاب ! می کند هنوز باقی میماند !

فرض می کنیم تمام استدلالات ایشان در همان پاراگراف فوق الذکر صحیح باشد اکنون باید پرسید : این مفهوم باز هم کلی " رشد انقلاب " شما چگونه منطبق عملی و خاص خودش را پیدا خواهد کرد ؟

چه موقع " انقلاب " رشد یافته است و چه موقع رشد نیافته و در مرحله ی " آغاز " ین است ؟ آیا رشد مفهومی مطلق است یا مفهومی نسبی است ؟ اگر نسبی است چرا مثلاً هم اکنون که انقلاب ایران و جنبش نوین خلق ، رشد چشم گیری را نسبت به سالهای گذشته به دست آورده ؛ نباید بگوییم همان زمان دقیقاً به اصطلاح نشان دادن نیرو و توان تاریخی هر طبقه به خود طبقه نمایند ، اش فرا رسیده است ؟ و مثلاً چرا قبول نکنیم که اکنون ، درست همان موقعی است که طبقات دارند همان نقش مشخص (و درست) خودشان را ایفا می کنند ؟ شما چه دلیلی بر رد این نظر ارائه می دهید ؟

در غیر این صورت ، یعنی اگر نباید بگوییم که امروز درست همان زمان دقیقاً به اصطلاح نشان دادن نیرو و توان تاریخی هر طبقه به خود طبقه نمایند ، اش فرا رسیده ، و اگر نباید قبول کنیم که اکنون درست همان موقعی است که طبقات دارند دقیقاً همان نقش مشخص خودشان را ایفا می کنند . . . الخ ، (تکرار می کنیم با همان معیارهای مذهبی مورد اتکا ، رفیق نویسنده) پس این زمان سنج ، این انقلاب سنج ، این نیرو و توان سنج ، درك سنج ، درست و خطا سنج . . . شما چیست و کجاست که بر حسب آن " آغاز " ها و " انجام " ها را معین می کنید ؟ رشد یا عدم رشد انقلاب را معین می کنید ؟ نیرو و توان تاریخی يك طبقه را بد رستی اندازه می گیرید (و یا باید به وسیله ی آن اندازه گرفته شود) و بالاخره میزان و درجه ی فهم و درك نیروها را از ضروریات اجتماعی تشخیص می دهید و حتی از همی اینها

بالا تر نظرمی دهید که این میزان و درجه ، هنوز خیلی پایین است و برای بالا رفتن اش گذشت زمان لازم است ؟



«همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی»:

حکمت زندگی یا زندگی حکمت آموز؟!*

* با این حساب (منتفی بودن جبهه بهمان دلایل فوق!) باید پرسید که مارکسیست - لنینیست ها باید چه شعاری درباره ی جبهه بدهند؟ آیا چون مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است، شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟^(۱) این سؤالی است که رفیق نویسنده ی ما بلافاصله بعد از اقامه ی دلایلش در رد جبهه (دلایلی که در فوق مورد بحث قرار گرفت) در مقابل دیگران و در واقع در مقابل خودش قرار می دهد. دلیل طرح این سؤال چیست و چه پاسخی برای آن وجود دارد؟ روشن است که هر کسی که از الفبای تفکر علمی و مقدمات دیالکتیک ماتریالیستی اطلاعی داشته باشد بخوبی می داند و می تواند بفهمد که اثبات یا نفی یک پدیده، مقوله ای نیست که اساساً به تمایلات، افکار و اراده ی ما بستگی داشته باشد. اراده و نظرات ما حداکثر و تنها می توانند در چهارچوب و سمت ضرورت وجود یا عدم آن پدیده، موثر واقع شوند و حرکت وجودی یا نفی ای پدیده را بنا بر دیکتای صحیح و درست آن تسریع کنند. بنابراین وقتی نویسنده سؤال می کند:

* «آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد» بلافاصله سؤال متقابلی را در مقابل خود خواهد دید: چه ضرورتی به طرح این سؤال موجود بود؟ آیا طرح این سؤال، بعد از همدی آن

(۱) - صفحه ی ۲ نبرد خلق: «شعارهای وحدت»

استدلالاتی که در رد و نفی جبهه به عمل آمده و حتی همه ی آنها در مقدمه همین سؤال خلاصه شده کار لغو و بیهوده و نشانه ی عدم اعتقاد به عقاید خود نیست؟ طبیعی است که هر آدم انقلابی ای که اندکی اعتقاد به نفس داشته باشد در مقابل این سؤال جواب خواهد داد :

بله ، وقتی در شرایط کنونی ضرورت و امکان تشکیل جبهه منتفی است ، شعار ما هم در شرایط کنونی باید نفی کامل آن باشد ؛ چه دلیلی دارد که مادر نفسی کامل شعاری که هیچگونه ضرورت انقلابی ای برای جنبش ما ندارد و حتی گرایش و قبول ابتدایی آن هم منحرف کننده ، ساده لوحانه ، شتاب آمیز و مبتنی بر سرگرایشات ذهنی است تردیدی به خرج دهیم ؟ وقتی " در شرایط کنونی ، سازمانها ی انقلابی شد رژیم بهیچوجه نمی توانند تشکیل جبهه ی واحد بدهند " ، وقتی که " مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است " و اینها احکامی هستند که بر اساس یک تجزیه و تحلیل مارکسیستی از شرایط جامعه ، جنبش ، نیروهای انقلاب و ضد انقلاب صادر شده اند ؛ بنابراین طبیعی است که مارکسیست - لنینیست ها که نه به دنبال تمایلات ذهنی و مقولات غیر عینی ، بلکه بر اساس رد ضروریات عینی ، حرکت خود را تعیین می کنند به تبعیت از همین احکام - که مسلماً دارای عینیت هستند - شعار نفی کامل آنرا بدهند . در واقع اگر مجموعه ی حرکات و موضع گیریهای سیاسی یک فرد یا سازمان نمی تواند بی ارتباط به یکدیگر باشد آنوقت سرپیچی از پاسخ صحیح به ضرورت عینی نفی جبهه که باید به صورت مخالفت کامل با شعار جبهه در تئوری و عمل ظاهر شود نمی تواند از سرپیچی از پاسخ صحیح به ضرورت اثبات یک شعار دیگر و کلانحراف از یک مشی صحیح جدا باشد . با این توضیح روشن است که " مارکسیست - لنینیست ها باید چه شعاری درباره ی جبهه بدهند " : شعار نفی کامل آن .

اما علیرغم همه ی این استنتاجات (البته استنتاج به نظر ما و شاید تصورات

باطل! بنظر نویسند) نظر رفیق نویسند، چیز دیگری است. او در پاسخ این سؤال می‌گوید نه، شعارمانی کامل آن نیست! "برخی همکاری‌های امکان پذیر است. باید کوشید این همکاری‌ها را هر چه بیشتر کرد و آنها تحت نظم و برنامه‌ای درآورد (۱)". در واقع او مخصوصاً این سؤال را علیرغم همه‌ی نفی گذشته‌اش از جبهه، طرح می‌کند تا از زیر بار نتایج عملی استدلالات ذهنی گذشته‌اش دربرود. او این سؤال بی‌مورد را ناگهان در پایان همه‌ی نتیجه‌گیری‌های ظاهراً بی‌چون و چرایش در رد جبهه عنوان می‌سازد درست به این دلیل که تناقضات موجود در عمل خود را به وسیله‌ی پاسخ بسیار سنجیده‌ای که بعداً می‌خواهد به آن بدهد توجیه سازد و محملی تئوریک به آن بدهد!

در واقع او چگونه می‌تواند تا انتها، تا پهنه‌ی عمل، نظرات یکدست و قاطعی ابراز کند وقتی که این نظرات باید تناقضات موجود در عمل او را توجیه سازند؟ بدین ترتیب تناقضات موجود در تئوری‌های او، تناقض موجود مابین رد کامل جبهه و قبول نیم بند آن، انعکاس روشنی از تناقضات موجود در عمل اوست. نفی اتحادی سالم بر اساس مرزبندی‌های دقیق سیاسی - ایدئولوژیک بین نیروهای خلقی و قبول ضمنی و عملی کار و ارتباط با برخی نیروها و گروه‌ها، بدون آنکه هیچ گونه ضوابط سیاسی - سازمانی - ایدئولوژیک بین آنها برقرار باشد، مسلمانمی‌توانند با هم در تعارض قرار نگیرند. درست به همین دلیل است که نظریات او بر یک تحلیل علمی از واقعیات یعنی جامعه، بر اساس درک ضروریات پیشرو سیاسی - استراتژیک در جنبش انقلابی مبتنی نیستند و درست به همین دلیل که تمایلات ذهنی و منافع محدود فردی و گروهی، اساس آنها تشکیل می‌دهند، این چنین با واقعیات علمی و ملموس جنبش و با حقیقت روبرو گسترش ضرورت اتحاد نیروهای انقلابی جامعه در

(۱) - نبرد خلق، صفحه‌ی ۲: "شعارهای وحدت"

تضاد قرار می‌گیرند! منشأ عدم اعتماد به نفس و تزلزل و تذبذب شوریک نویسندۀ نیز، از همین جا قابل درک است. او عملاً می‌بیند که نیروهای گوناگون انقلابی جامعه و قشرهای مختلف خلق هر روز بیشتر از روز پیش مجبورند به سمت اتحاد پیش بروند. تمرکز و همبستگی روز افزون نیروهای دشمن علیه نیروهای خلق و حملات سبعانۀ او علیه همه‌ی این نیروها خود بخود زمینه‌ی عینی همبستگی و اتحاد نیروهای انقلاب مبارز را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب در حالی که هیچ طبقه‌ای به طریق اولی هیچ نیروی در شرایط فعلی قادر به مقابله‌ی انفرادی با دشمن نیست ضرورت اتحاد این نیروها در دستور قرار می‌گیرد. از طرف دیگر گسترش موقعیت توده‌ای جنبش مسلحانۀ پیشتاز، بعنوان اصلی‌ترین هدف مرحلۀ دوم تثبیت سیاسی جنبش، خود در یکی از اولین و مهمترین قدمهایش وابسته به اتحاد این نیروها در یک جبهه‌ی متحد انقلابی است. بدین قرار می‌بینیم که امر وحدت نیروهای انقلاب ضرورتی مضاعف می‌یابد؛ (۱) ضرورتی که هر نیرو، هر گروه و هر سازمان آگاه مبارز و انقلابی آنرا با پوست و گوشت خود لمس می‌کند. مجموعه‌ی این واقعیات روشن دارای چنان پتانسیلی است که رفیق نویسندۀ ما حتی اگر هم بخواهد نمی‌تواند تکان‌های ناشی از فشار آنرا لااقل در پهنه‌ی عمل و بطور خود بخودی احساس نکند.

به همین سبب است که می‌بینیم درست در همان موقعی که سلسله استدلالات او

(۱) - ".... اما اگر امروز وحدت نیروهای انقلابی نه به دنبال تمایل این گسره یا خواست آن گروه، بلکه به دلیل ضروریات تاریخی‌ای الزام آورده است که در یک طرف آن دیکتاتوری خون آشام و سرکوبگر رژیم مزدور شاه خائن و در طرف دیگر آن نیازهای رشد و توسعه‌ی جنبش انقلابی نوین خلق قرار دارند؟ آری در چنین صورتی آیا نمی‌توان آنرا امری لازم و در نتیجه ممکن دانست؟"

سازمان مجاهدین خلق ایران: "مقدمه‌ای بر بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک"

مهرماه ۱۳۵۴

می‌خواهند به يك نتیجه‌گیری عملی منجر شوند او مجبور است با يك مانور ماهرانه : طرح يك سؤال بی‌مورد و پاسخی متناسب ؛ به آن ، جلوی این نتیجه‌گیری را سد نماید و در عوض موضعی دوپهلوی و بینابینی را به نمایش بگذارند . بله مارکسیست – لنینیست ها علیرغم اینکه ما ثابت کردیم " مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی منفی است " و علیرغم آنکه مکررا تأکید کردیم " در شرایط کنونی نیروهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی‌توانند تشکیل جبهه ی واحد بدهند " و با آنکه گرایش نیروهای انقلابی خلق را به سمت وحدت مورد تمسخر قرار دادیم ، نباید شعار نفی کامل آنرا بدهند ؛ چرا ؟ زیرا بهر حال نمی‌شود که درست همان چیزی را که گفت می‌شود عمل نمود ؛ همیشه که نمی‌توان اصولی بود ؛ باید " سیاست " هم بلد بود و به موقع " اعطاف " هم نشان داد ؛

فعلا " سیاست " اینستکه " شعار وحدت نیروهای انقلابی خلق " را در شكل يك اتحاد جبهه ای نفی کنیم ؛ اما يك نیمه جبهه ؛ بی‌نام و نشان در شكل فرمول بی در و دروازه " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " بپذیریم ؛ این فرمول هم دنیا دارد و هم آخرت . هم ما می‌توانیم بگویم مخالفتی با امر وحدت بطور کلی نداریم و موحد جریانات سکنارستی در میان جنبش انقلابی نیستیم و هم اینکه بهر حال بدون قبول هیچگونه مسئولیتی و هیچگونه مرز و محدوده‌ای می‌توانیم هرگونه ارتباط با هر نیرویی که صلاح دانستیم با هر محتوا و هدفی که منافع ما را (چه نوع منافعی البته فعلا مورد بحث نیست) برآورد ، ساخت برقرار نماییم خصوصا اینکه نفی کامل شعار جبهه بهر حال مخالف همان روابط و ترتیباتی است که هم اکنون عملا بین ما و برخی گروهها ؛ برقرار است و این مسلمات انقلابی نیست که ما با قبول نفی کامل ضرورت این نوع روابط (اتحاد جبهه ای) روابط فعلی خود ما را با این قبیل نیروها در معرض انتقاد و ایراد قرار دهیم ؛

اما همه ی اینها احتیاج به يك پوشش تئوریک دارد ؛ باید این جنبه های

متضاد عمل و نتیجتاً اندیشه را شوریزه کرد و آنها را حتی الامکان با فرمول خوش آب و رنگتری توجیه نمود (۱)

این تئوری بالاخره با نزول آیه ی " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " ساخته می شود . (۲) این آیه نیز مانند همه ی آیات کتاب مقدس ، همه چیز می گوید و هیچ چیز نمی گوید . همچون پوست مار لطیف و همچون حلزون نرم و

(۱) - این پوشش تئوریک و این فرمول خوش آب و رنگ ، مسلماً ضرورتی نیست که رفیق نویسنده بعد از طی این مقدمات همانطور که ما آنرا طی کردیم به آن رسیده باشد ؛ برعکس او تمام این مقدمات را بخاطر اثبات و تأیید همین " تئوری " یعنی اثبات و تأیید همان چیزی که عملاً جریان دارد طی می کند ؛ او " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " را نفی می کند تا آن " برخی همکاری های مورد نظر خودش را که بدان تمایل دارد به جای آن بنشاند . او شعار " جبهه ی متحد نیروهای انقلابی " را منتفی می داند برای آنکه ضوابط و اصول مشخصی آنرا معین و محدود می کند ، برای آنکه تنها از دیدگاه ضرورت های رشد و توسعه ی جنبش انقلابی به ضرورت آن رسیده می شود و شعار " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " را به جای آن می گذارد زیرا قابلیت توجیه هر گونه رابطه ای را بدون قبول هیچگونه مسئولیتی دارد . همینطور تمام استدلالاتی بی پایه و نظرات ذهنی او در مورد " وحدت " درباره ی رد جبهه ، انتقاد به ساده دلی انقلابیون و عجله کاری آنها از یک طرف و تغییر ۹۰ درصدی او در مورد قبول امکان " برخی همکاری ها " از طرف دیگر همه و همه بزم او کوششهای لازم تئوریکی هستند که باید این مواضع را توجیه سازند .

(۲) - در اینجا تذکر دو نکته لازمست : نکته ی اول لحن پاسخی است که نویسنده به سؤال طرح شده از طرف خودش ؛ آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه ... باشد ؟ می دهد . صرف نظر از محتوای آن جواب ، لحن این پاسخ چنانست که گویانویسنده می خواهد بر سر نیروهای انقلابی دیگر منت بگذارد که بلی ، علیرغم منتفی بودن مسئله ی تشکیل جبهه ، ولی " ما " (چه کسانی ؟ مارکسیست - لنینیست های سازمانی که ایشان به آن وابسته اند ، بهر حال تفاوتی نمی کند) آنرا نفی کامل نمی کنیم و از روی بزرگواری ! و خوش قلبی قبول می کنیم که برخی همکاریهایی امکان پذیر ←

لغزنده است . هرگز چیزی از آن در دست نمی ماند ، چون باد در جنگ و چون آب در غریال . بنابراین آیه ای متناسب برای توجیه " علی صالح " است !



است . . . ! این لحن مسلما نمی تواند با نحوه ی برخورد غیر سیاسی ، عاطفی و مذهبی نویسنده با مسئله ی وحدت بی ارتباط باشد و شاید هم اصولا بهمین دلیل اخیر است که میتوان چنین استنباطی از لحن نویسنده کرد .

نکته ی دوم که بی ارتباط به توضیح فوق نیست ، درباره ی نحوه ی طرح شعار " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " و توجه به جمله ی جالب توجهی است که این شعار را بعنوان يك وظیفه ی ایمانی ! برای مارکسیست - لنینیست ها تعیین می کند . شعار " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " همانطور که دیده می شود نه هیچگونه استدلالی پشت سر خود دارد و نه اینکه ارتباط آن با قسمت قبل یعنی شعار جبهه معلوم شده است اما از آن مهمتر معنای فرمانی است که قبل از طرح شعار ، تبعیت از آنرا همچون دستورات الهی لازم و اجباری می شمرد . در شرایط کنونی شعار مارکسیست - لنینیست ها درباره ی مسئله جبهه " باید " چنین باشد .

اولا این " باید " از کجا ثابت می شود ؟ بچه دلیل مارکسیست - لنینیست ها .
" باید " چنین شعاری درباره ی جبهه بدهند ؟

ثانیا قرار دادن مسئله ی جبهه بعنوان يك مسئله ی مشخص انتزاعی ، مستقل از همه ی جریانات سیاسی - تشکیلاتی و ضرورت های استراتژیک جنبش در مقابل خود و بعد درباره اش اظهار نظر کردن و شعار مارکسیستی درباره ی آنرا استفسار کردن آیا یار دیگر آن روحیه ی مذهبی حاکم بر نویسنده را تایید نمی کند ؟ لازم است بار دیگر به رفیق نویسنده توصیه کنیم به بخش اول همین انتقاد ، آنجا که نشان داده می شود مسئله ی جبهه مسئله ای مجرد و منتزع از ضرورت های سیاسی - استراتژیک جنبش نیست و آنجا که نحوه ی برخورد مارکسیستی - لنینیستی با مسئله را در مطبوعات انقلابی مارکسیستی چند ساله ی اخیر مورد اشاره قرار می دهد مراجعه مجدد بنماید .

اکنون ما آماده ایم به بررسی شعار مطروحه در مقاله‌ی رفیق : " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " بپردازیم :

ضرورت و صحت این شعار متکی به چه دلیل یا چه رشته دلایلی است ؟

این اولین سئوالی است که بلافاصله در مقابل هر خواننده‌ی مای قرار می‌گیرد .

فرض کنیم تمام استدلال‌ها شما تا کنون در رد جبهه ، در نرسیدن نیروها به ضرورت وحدت ! در ساده دل ، عجول و عاطفی بودن نیروهای انقلابی خلق ، در عامل تعیین کننده و نشان دهنده ی نیرو و توان تاریخی هر طبقه و ... خلاصه تمام آن تئورها و نظریاتی که بزعم شما به نفع کامل شعار جبهه و امکان تشکیل آن می‌انجامد کاملاً صحیح باشند ؛ با این فرض ، این فرمول " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " که یکبار به بلافاصله بعد از جملات نفی کننده ی جبهه عنوان می‌شود و باید شعار مارکسیست - لنینیست ها در باره ی مسئله ی جبهه باشند از کجا می‌آید ؟

اگر این فرمول ، آیه مقدس نازل شده از آسمان اندیشه شما برای مؤمنین صدیق - مارکسیست - لنینیست ها - نیست و اگر این شعار یک دستور العمل ایمانی صادر شده از منبع وحی الهی نیست ، پس لااقل باید به وسیله ی مقدماتی تحلیلی، ضرورت اصولی آن ثابت شده باشد . ارتباط آن با خط مشی مرحله ای جنبش ، با همان تئورها و ضروریاتی ! که جبهه را نفی می‌کردند و همان تئورها و ضروریاتی ! که در چند صفحه بعد اتحاد مارکسیست - لنینیست ها را در دستور قرار می‌دهند مشخص شده باشد . مفروضات ، احکام و دلایل اثباتی شما چه هستند ؟ در کجا هستند و خواننده چگونه از آنها مطلع شود وقتی که ناگهان - همچون برآمدن ماه از آستین موسی - آیه ی جادویی شما بر صدر صفحه ی کاغذ نقش می‌بندد ؟

فرمول پیشنهادی شما : " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " چه رابطه ای با شرایط سیاسی جامعه ، با اوضاع حال و آینده ی جنبش مسلحانه ی

پیش‌تاز، با موقعیت سیاسی طبقات خلقی و نیروهای مختلف و مبارز جامعه دارد؟ چگونه با تمام آن شرایط و ملاحظات سیاسی-اجتماعی ای که باید ضرورت یک شعار سیاسی - استراتژیک را برای نیروهای یک جنبش انقلابی تأیید یا تکذیب نماید در رابطه قرار می‌گیرد؟ ضوابطی که مرزهای این همکاری را تعیین می‌کند و مرزهایی که فواصل طبقاتی و سیاسی را در این همکاری منعکس می‌نمایند چه ضوابط و چه مرزهایی هستند؟ (۱) و اصولاً چه نیروهایی با چه مشخصات سیاسی و چه مشخصات اجتماعی و طبقاتی می‌توانند جزء این "نیروهای مختلف انقلابی" قرار گیرند؟ و دامنه این همکاری از کجا تا به کجا، از کدام نقطه تا کدام نقطه است؟

"شرب الیهود" همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی "واقعا قصد حل چه مسئله یا چه مسایلی را از جنبش انقلابی ایران و در صدر آن از جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز دارد؟ چرا طرح شده و چه هدفی را در مقابل قرار داده است؟! ... اینها دومین و سومین ... سئوالاتی هستند که دیگر نه در مقابل خواننده، بلکه باید در مقابل طراح مبتکر این قبیل نظرات قرار گیرد. سئوالاتی که عدم پاسخ به آنها حداقل به معنای آنست که شعار طرح شده از طرف رفیق نویسنده را باید همچون یک ادعای بی دلیل و بی پشتوانه تلقی کرد و نه حکمی مبنی بر برآهین مشخص علمی و دلایل مشخص سیاسی - استراتژیک. با این حال ماسعی می‌کیم از این شعار بی "دلیل"، بی "دلیل" رد نشوم. دلیل راه، راه را از طریق کوره راه می‌شناسد.



(۱) - "پیش از آنکه متحد شوم و برای آنکه متحد شوم"، ابتدا بطور قطع و صریح لازمست خط فاصلی بین خود قرار دهم. (لنین؛ منتخب آثار، صفحه ی ۲۶۶)

ما در انتقادات خودمان به مقاله ی "شعارهای وحدت" در چند مورد، از شیوه های پیروی کردیم که بر حسب آن ابتدا نحوه ی برخورد نویسندۀ با اصل قضیه مورد بحث قرار می گرفت، سپس دلایل و براهین او (اگر وجود داشت) در اثبات یا نفی آن قضیه بررسی می شد. آنگاه نفس موضوع مورد ادعا و نتایج حاصله از این استدلالات را، مستقلاً و صرف نظر از نحوه ی برخورد با اصل قضیه و دلایل طرح شده در مورد آن و معمولاً با قبول این فرض که موضوع مورد ادعا بهر صورت چه دلایل آن درست باشد یا نباشد، مورد قبول است مجدداً مورد نقد و بررسی قرار می دادیم. این شیوه به ما اجازه می داد که مطالب مورد بحث را از زوایای گوناگون و باجماع مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

اینک به پیروی از همین شیوه، می خواهیم معنا و مفهوم شعار طرح شده از طرف رفیق نویسندۀ را مستقل از نحوه ی برخورد او با مسئله و دلایلی که بسمان استاد کرده است (و در واقع علی رغم مستند نبودن بهیچگونه دلیل!) یعنی مستقل از د و زمینه ای که قبلاً مورد بحث قرار گرفت مورد توجه قرار دهیم.



گفتیم نویسندۀ ما به این سؤال که "آیا چون مسئله ی تشکیل جبهه در شرایط کنونی متغی است شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟" (۱) پاسخ ظاهر را غیر منتظره ای می دهد. او می گوید: "نه"، برخی همکاریهایی امکان پذیر است و باید کوشید این همکاریها را هرچه بیشتر کرد و آنها را تحت نظم و برنامه ای درآورد.^(۲) بسیار خوب. ما هم از همین نقطه شروع به حرکت می کنیم و قبول می کنیم که بررسی

(۱) و (۲) - نبرد خلق، صفحه ی ۲ "شعارهای وحدت"

همکاریهای امکان پذیر است و باید ۰۰۰ آنها تحت نظم و برنامه ای درآورد. اما
 بینیم نتایج بلافاصله ی بعدی این توافق چگونه است ؟ این نتایج می توانند به
 صورت ذیل خلاصه شوند :

الف - به مجرد اینکه شما قبول کنید بین نیروهای مختلف انقلابی امکان
 برخی همکاریها وجود دارد ، به مجرد اینکه شما قبول کنید این همکاریها بالقوه
 امکان رشد و توسعه و تحت نظم و برنامه درآمدن دارند ؛ خود بخود خط بطلان
 بر همه ی آن براهین و دلایلی کشیده اید که تا کنون با عدم موفقیت کامل قصد
 داشتند ثابت نمایند که شعار " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " نادرست ،
 عجولانه و ساده دلانه بوده و به دلیل نرسیدن نیروهای مختلف انقلابی به ضرورت
 این اتحاد ، به دلیل درآغاز بودن انقلاب و ۰۰۰ بطور کلی غیر ممکن و متنفسی
 است . چرا ؟ زیرا که اگر هر گونه اختلاف، خود نوعی تضاد به شمار رود آنگاه هر
 گونه همکاری، خود نوعی " وحدت " به شما خواهد رفت !

چرا که با تغییر در نامگذاری ها مسلما تغییری در کیفیت عمل داده نمی شود.
 در واقع نویسنده ی عزیز ما وقتی جای " وحدت " را با " همکاری " عوض می کند ،
 بخوبی نشان می دهد که درک علمی ای از دیالکتیک پدیده ها ، از معنا و مفهوم
 دیالکتیکی " وحدت " که بهر حال و در هر صورت نسبی بوده و شامل عناصر
 مشخص ، دائمی و حتی تعیین کننده ای از مبارزه ی اضداد در درون خود می باشد
 ندارد . او ساده لوحانه تصور می کند " همکاری " هیچ عنصر " وحدت آمیزی " در
 میان خود ندارد همانطور که لابد " وحدت " فاقد هر گونه جنبه ی " مبارزهای "
 در درون خود است ! از این نظر بدین آنکه خود را موظف به موضعگیری در مقابل
 محتوای روابط و ضرورتهایی که این محتوا را الزام آور می سازند ببیند ، حرکت خود
 را عاسدا در سطح اختلاف در نامگذاری و تفاوت در اتیکت محدود نگه میدارد .
 " وحدت " را رد می کند و " همکاری " را بجای آن می نشاند و استنباط درستی

هم از هیچکدام ندارد . چرا که محدودیت فکر او ، بهر حال نمی تواند از محدودیت دیدت منافعی که موضع غیر مسئولانه تر انتخاب شعار " همکاری " (در قبال موضع کاملاً مسئولانه و متعهدانه ای که قبول شعار وحدت نیروهای انقلابی و ...) برای نویسنده به ارمغان می آورد سرچشمه بگیرد .

بهر صورت ، رفیق نویسنده ی عزیز ما ، متأسفانه یا خوشبختانه (به نظر ما مسلماً خوشبختانه) نه تنها امکان وجود این همکاریها را مورد قبول قرار می دهد ؛ بلکه موانع رشد و توسعه ی این همکاریها را صرفاً ناشی از مواضع تاکتیکی و عملی می داند ؛ چرا که وقتی می نویسد : "پاید کوشید این همکاریها را بیشتر کرد و آنها تحت نظم و برنامه در آورد " چه معنایی جز این می تواند داشته باشد که هر چه بیشتر شدن این همکاریها و تحت نظم و برنامه درآمدن آنها تنها به کوشش ما بستگی دارد . یعنی به عبارت دیگر ضرورت و عینیت این همکاریها - که بهر حال حاوی عناصر مشخصی از وحدت ما بین نیروهای انقلابی خلق است - اصولاً و اساساً بعنوان يك امر انقلابی خودش را تثبیت کرده است و اکنون این ما هستیم که می توانیم با حرکت آگاهانه ی خود (کوشش برای بیشتر کردن این همکاریها) آنها هر چه گسترده تر و منظم تر کنیم . معنایی که به کلی متضاد با گفتار چند سطر قبل ایشانست !

ب - اما بین نیروهای انقلابی نمی تواند همکاریهایی امکان وجود پیدا کند و این همکاریها نمی توانند امکان رشد و توسعه داشته باشند و از همه مهمترین می توانند تحت نظم و برنامه ای در آیند مگر اینکه :

این نیروها لا اقل در يك مرحله و در يك هدف مشخص اصولی و رشد یابنده سیاسی با یکدیگر اشتراك نظر داشته باشند (۱) - ایمن

بدان معنی است که :

اولا : تضاد های آنها (یعنی نیروهایی که می توانند با یکدیگر همکاری رشد یابنده و تحت نظم و برنامه داشته باشند) اصلی نبوده و اصلی ترین تضاد هر یک از آنها را دشمنی تشکیل می دهد که در بین همه ی آنها مشترک است .

ثانیا : سمت رشد مبارزه ی هر یک از این نیروها ، یعنی سمت حرکت تضاد های هر یک از طبقات خلق اجتماع به گونه ای سیر می کند که نه تنها دامنهی وحدت و اتحاد میان این نیروها گسسته نمی شود بلکه مرتباً و در این مرحله بسر وسعت آن افزوده می گردد (کوشش برای هر چه بیشتر کردن این همکارها !)

ثالثا : زمینه ی عینی این وحدت یعنی مسیری که مبارزه ی هر یک از این طبقات طی می کند به گونه ای است که می توان یک چهار چوب مشخص سازمانی (نظم) و یک خط کلی عملی (برنامه) برای آن قایل شد .

اینها نتایجی است که بلافاصله و مستقیماً از قبول " امکان برخی همکارها بین نیروهای مختلف انقلابی " و " ضرورت کوشش برای هر چه بیشتر کردن این همکارها و لزوم تحت نظم و برنامه درآوردن آن ها " به دست می آیند .

با این توصیف ، رفیق عزیز ، اساسی ترین محتوای عملی و سیاسی یک جبهه ی متحد مرکب از نیروهای انقلابی چه چیزی متضاد ، مخالف و یا متفاوت با آن نتایجی دارد که بلافاصله از فرمول پیشنهادی شما به دست می آید ؟ تشکیل یک جبهه ی انقلابی اساساً به چه شرایط و ملاحظات جز همان شرایط و ملاحظات که از فرمول مورد نظر شما نتیجه می شوند وابسته است ؟ وقتی طبقات مختلف خلق هستند که

(۱) - این هدف اصولی و مشخص سیاسی آنها مثلاً می تواند اصلی ترین آماج مبارزه ی انقلابی آنها ، یعنی دشمن مشترکی باشد که این نیروها و طبقات بطور رشد یابنده ای با آن درگیر خواهند بود .

در مقابل دشمن مشترکی قرار دارند ، تضاد های مابین آنها نسبت به تضاد هر يك از آنها با دشمن مشترك ، فرعی بوده و در درجات كاملا نازل تری قرار دارد . وقتی این طبقات توسط نیروها ، گروهها و سازمانهای انقلابی ای نمایندگی می شوند که می توانند و " باید بکوشند " (و در این " باید بکوشند " چه چیزها که نهفته نیست) برخی همکاریهای با یکدیگر داشته باشند . و این همکاریها باز هم می باید هر بیشتر گردند (یعنی امکان عینی این همکاری و رشد آن مخصوصا از نظر خُسط مشترك سیاسی فراهم است) و بعد ، همین همکاریهای قابل رشد می توانند تحت نظم (تحت نظم درآمدن یعنی چه ؟ جز سازمان یافتن ؟) و برنامه (و تحت برنامه درآمدن یعنی چه ؟ جز پیدا کردن يك خط مشترك عمل ؟) در آیند ؛ آنگاه چه دلیلی دارد که این همکاریها را که بهر حال نوعی وحدت سیاسی - سازمانی مابین این نیروها را مورد قبول قرار می دهد ، مخالف وحدت آنها در يك جبهه ی انقلابی بنامیم ؟ واقعا امر عجیبی است ! مگر محتوای فعالیت مشترك و وحدت این نیروها در يك جبهه ی انقلابی چه تفاوت اساسی با مواردی که شما آنرا برسمیت می شناسید دارند ؟ این همکاریهای رشد یابنده ی قابل نظم و حاوی برنامه میان نیروهای انقلابی ، جز يك اتحاد و همکاری جبهه ای به چه چیز دیگری ماند ؟

شما از يك طرف کوشش می کنید با انواع جمله پردازها ، با ارائه ی قوانین و شرایط ابداعی ، بدون آنکه کوچکترین اشاره ای به اوضاع سیاسی و مرحله ی خاص استراتژیک جامعه و جنبش انقلابی ایران کرده باشید ، (جز اینکه انقلاب هنوز در آغاز است و در آغاز انقلاب هم طبقات و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک آنها به بلوغ عقلی و ایدئولوژیک نرسیده اند ! ضرورت و نتیجتا امکان تشکیل جبهه را رد نمایند و از طرف دیگر و البته باز هم بدون دلیل و لاجرم بطور خود بخودی ، روابط رشد یابنده ی وحدت آمیزی را بین این گروهها که در عین حال می تواند تحت نظم و برنامه هم در آید مورد قبول قرار می دهید ! تصدیقی که جز تصدیق اجباری

لزوم و محتوای عملی يك جبهه ی متحد ما بین نیروهای انقلابی جامعه ، معنای دیگری نمی تواند داشته باشد هر چند که این روابط رشد یا بندگی وحدت آمیز که از يك طرف "قابلیت به نظم درآمدن دارد" و از طرف دیگر می تواند از يك "برنامه" تبعیت کند یا نام بی معنی ، جعلی و همواره قابل هر گونه تردید و تفسیر " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " نام گذاری گردد . (۱)

بدین ترتیب این " نام گذاری " که برای محمل تئوریک دادن " عمل " رفیق نویسنده ما و نجات او از جنگال تناقضات موجود بین این " عمل " و واقعیات زندگی و حقایق رو بر شد جامعه تدارك دیده شده بود ، خود در گرداب عمیق تری از تناقضات تئوریک غرق می شود و این نام تنها می تواند تناقض موجود در " عمل " را به يك تئوری متناقض تحویل کند . عبارت روشنتر : اگر تا قبل از این ما با " عملی " روبرو بودیم که با حقایق متعددی از ضروریات انقلابی سیاسی - استراتژیک جنبش در تناقض قرار می گرفت ؛ اینک با فرمولی سروکار داریم که تمام این تناقضات را یکجا و در يك جمله - " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " - تئوریزه کرده است . از این بابت باید از رفیق نویسنده ی " شعارهای وحدت متشکر باشیم ؛ چرا

(۱) - جالب توجه در اینجا تمجید و تحسینی است که نویسنده ی عزیز ما ، نشانار اختراع مشعشع خود - فرمول " همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی " - می کند . او با نوشتن این جملات که " این شعار در عین حال که واقع بینانه است و بر هدفی قابل حصول مبتنی است پویا نیز هست و پیوسته همکارهای بیشتری را طلب می کند " ، بزرگترین نقطه ضعف و مهم ترین نکته ی انتقادی وارد بر این شعار را (بدو آنکه حتی ملاحظات قبلی را در نظر آوریم) تا سطح يك فضیلت ارتقا می دهد ؛ خالی بودن این شعار از هر گونه تضمین و مسئولیتی : " پویا بودن " ، نداشتن هیچگونه مرز بندی مشخص سیاسی - سازمانی - ایدئولوژیک ؛ پیوسته همکارهای بیشتری را طلب کردن " و فاقد هر گونه پشتوانه ی مستدل تئوریک بودن ؛ " واقع بینانه و قابل حصول بودن " معنا می دهد !! جا دارد رفیق نویسنده عزیز ما ، در کنار این مقاله ، فرهنگ اجتماعی - سیاسی جدیدی هم منتشر نماید .

که بهر حال سهم مهمی از سادگی کار انتقاد را مدیون او هستیم !



اما روشننگری درباره‌ی تناقضات موجود در بطن این تئوری وقتی کامل می‌شود که از رفیق نویسنده‌ی خودمان بخواهیم آن طریق عملی‌ای را که مارکسیست - لنینیست‌ها باید به وسیله‌ی آن ، وارد این " همکاری " با سایر انقلابیون بشوند ، روشن کند . به وسیله‌ی چه نوع ارتباط ، چه نوع سازمان یا چه ارگان یا سیستمی این " همکاری " بین نیروهای مختلف انقلابی صورت خواهد پذیرفت ؟ آن قالب متناسبی که " همکاری‌های هر چه بیشتری را که می‌تواند و باید تحت نظم دریابند و برنامه پیدا کنند " بعنوان یک محتوا دربر خواهد گرفت ، چه نوع قالبی است ؟ البته رفیق نویسنده‌ی ما که آنقدر هوشیاری دارد که بلافاصله بعد از طرح آن شعار ، متوجه سؤال مقرر خواننده (قالب همکاری ؟) بشود ، خود پیشاپیش دست به کار شده ، منتهی به جای جواب ، همین مسئله را به صورت سؤال مطرح می‌کند :

" آیا مارکسیست - لنینیست‌ها چگونه و از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون شوند ؟ "

بله ، ما هم همین سؤال را مطرح می‌کنیم . نیروهای انقلابی دیگر هم که مشتاقانه آماده‌ی برقراری این همکاری هستند منتظر شنیدن راه حل عملی شما هستند^(۱)

(۱) - ظاهراً بنظر می‌رسد این سؤال که مسئله را از درجه‌ی عمل مارکسیست - لنینیست‌ها مطرح کرده ، خاص‌تر و محدود تر از سؤالی است که ما مثلاً در مورد کلیه نیروهای انقلابی مطرح کردیم . ولی در واقع امر تفاوتی بین این دو سؤال موجود نیست . چون بهر حال مارکسیست - لنینیست‌ها نه می‌توانند نسبت به مواضع ، حرکت و سرنوشت نیروهای دیگر بی‌اعتنا بمانند و نه می‌توانند از قوانین

بنابراین مسئله این نیست که شما هم این سؤال را مطرح می‌کنید . همه ی مسئله اینجا است که بالاخره چه جوابی به این سؤال می‌دهید . ما از خواننده دعوت می‌کنیم سرتاسر مقاله ی فوق‌الذکر را به دنبال پاسخ این سؤال جستجو کند . اما چنانچه در جستجوهای اول و دوم و سوم ... خود به نتیجه ای نرسید زیاد ناراحت نشود ؛ چون اینجا نیز یکی دیگر از هنرهای ظریفه ی نگارشی نویسنده بکار رفته است .

در واقع درست بعد از طرح همین سؤال و ظاهراً در پاسخ همین سؤال است که با یکی از نمونه های کاملاً تبیین خلط مبحث ، پیش کشیدن مطالب کلی عمومی و نتیجتاً به بوته ی فراموشی افکندن مسئله ی اصلی مورد بحث مواجه می‌شویم . بیش از یک ورق کامل به پاسخ این سؤال اختصاص داده شده است . اما در این " پاسخ " ، شما جز با مقداری از مطالب کلی و عام ، جز مقداری از حقایق اولیه و ثنویهای کلاسیک مارکسیستی ، با چیز دیگری روبرو نخواهید شد . چیزی که بالاخره روشن کند مارکسیست - لنینیست ها از چه طریق ، به وسیله ی چه ارگان یا چه سیستم و در چه نوع ارتباط سازمانی ، باید با سازمانها و گروههای انقلابی دیگر وارد در همکاری بشوند !

در اینکه به قول لنین ، کمونیستها باید در نطفه ای ترین شکل فعالیت تشکیلاتی خود ، سازمان مستقل و مخصوص بخود داشته باشند و نتیجتاً نباید به عضویت سازمانهای غیر کمونیستی در آیند و متقابلاً در سازمان انقلابی خود ، عناصر غیر کمونیست را به عضویت نپذیرند . در اینکه در یک سازمان انقلابی ، فرد در وحدت

متقن اجتماعی عدول کند . هر موضعی که واقعا مارکسیستی - لنینیستی باشد ، طبیعتاً عینیت دارد و نیروهای دیگر هم . هر یک به فراخور موقعیت طبقاتی خود ، آنها را در تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت .

ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن حل می‌شود و دیگر مسئله‌ی تامین هژمونی این یا آن طبقه، در درون آن سازمان، مطرح نیست و بالاخره در اینکه کیفیت مبارزه‌ی درونی در یک سازمان یا حزب انقلابی اساساً متفاوت با مبارزه‌ی درونی در یک جبهه است و ... هیچ حرفی در میان نیست. اینها حقایق بدیهی و اولیسمای است که همانطور که نمی‌تواند مورد مخالفت و انکار هیچ مارکسیستی قرار گیرد؛ به همان ترتیب نیز نمی‌تواند مسئله پاسخ به سؤال طرح شده از طرف شما را هم حل کند! (۱) وقتی شما فرمول "همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" را پیشنهاد می‌کنید، وقتی می‌گویید: "باید کوشید این همکاریها را تحت نظم

(۱) - در انتهای صفحه ۴ و اول صفحه ۵، در ادامه همان بحثهای کلی و به عنوان نقطه‌ی اختتام این بحث - بحثی که بالاخره به سؤال مطرح شده در فوق جواب نمی‌دهد - جملاتی وجود دارد که ما عیناً نقل می‌کنیم: "کمونیست‌ها باید به حفظ اصالت این سازمانها (سازمانهای غیر کمونیستی) بعنوان بخشی از نیروهای انقلاب علاقمند باشند و به جای عضو شدن در این سازمانها با آنها فقط در عمل مشخص همکاری کنند." (تأکید از ما است)

نقل این جملات مخصوصاً از این نظر لازم و جالب بود که مشاهده شود چگونه و با چه زنجیری ادیبانه‌ای! بدون آنکه بالاخره پاسخ صریحی در مقابل سؤال فوق‌الذکر گذارده شود، موضوع ما استمالی می‌شود. نویسنده بارها و بارها این موضوع را در سطور پیشین تذکر داده است که عضویت کمونیستها در سازمان‌های غیر کمونیستی نادرست است و ... اما باز هم در آخر موقعی که خواننده هنوز هم منتظر است جواب سؤال را بشنود، به همین مسئله برمی‌گردد؛ منتهی نه برای اینکه تأکید مجددی بزرگ مسئله‌ی درست داشته باشد بلکه صرفاً برای منحرف کردن بحث و بیجا کردن قضیه، بخاطر آنکه به شکل صحیح ارتباط که همانا شکل جبهه‌ای است اعتراف نکند؛ آنهاً بدین صورت مبتدل که گویا کمونیست‌ها برای همکاری و اتحاد با سایر نیروها یا باید در سازمان‌های غیر کمونیستی آنها عضو بشوند یا اینکه دیگر چاره‌ای ندارند، دست و بالشان بسته است و هیچ سیستم سالم ارتباطی هیچ نوع سازمان، ارگان یا سیستمی که بتواند به نحو اصولی و صحیحی هدفهای این همکاری را تامین کند وجود ندارد و الخ. اما ایشان علیرغم همه‌ی این موانع برای

و برنامه درآورد: "؛ آنوقت وظیفه دارید دقیقا معلوم نمایید که این همکاریها چگونه سازمان پیدا می کنند؟ از چه طریق، توسط چه نوع سازمان، در تحت چه نوع روابط و فعالیت سیستماتیکی این همکاریها تحت نظم در می آیند؟ جواب این سؤال کجاست؟ بله، شما روشن کرده اید که مارکسیست - لنینیست ها، به چه

خالی نبودن عریضه ی "همکاری طلبی" خودشان، اجازه می دهند که به جای عضو شدن در این سازمانها؛ که امر غلطی است با آنها فقط در "عمل مشخص" همکاری کنند. حال اینکه این "عمل مشخص" دیگر چه نوع سیستم همکاری، چه نوع سازمان دربرگیرنده ی "همکاریهای هر چه بیشتر و قابل نظم و تحت برنامه" ما - بین دروهای انقلابی است و یا اصولا اینکه این "عمل مشخص" طریق همکاری نبوده بلکه تفسیر محدود کننده ی جدیدی است بر فرمول "همکاری هر چه بیشتر " که منجر به پس گرفتن این پیشنهاد خواهد شد و یا هیچکدام، "عمل مشخص" تکه ای بر همان "برخی همکاریهای" است که ایشان مجاز شمرده اند (که البته بازم مطابق معمول معلوم نشده چه نوع همکاریهای!) . . . شقوق مختلفی است که لابد تعیین یکی از آنها به ذوق و تمایل نویسنده بستگی خواهد داشت. اما اگر نروم حلز و وار سخنان نویسنده، در یک نقطه، مانع از رسیدن به یک نتیجه ی مشخص و ثابت است؛ در عوض دایره ی نظرات و پیشنهادات او به همان اندازه ی دایره ی حرکت حلز و تنگ، محدود و بلکه در مدار بسته است. بنابراین برای قضاوت می توان به تابلوی مدور زیر توجه کرد:

"در شرایط کنونی سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی توانند تشکیل جبهه واحد بدهند" (صفحه ی ۱) "در واقع می توان گفت که ما تا تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی فاصله ی زیادی داریم" (صفحه ی ۲) "شعار مارکسیست - لنینیست ها درباره ی مسئله ی جبهه باید چنین باشد: همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی" (صفحه ی ۲ ستون ۲) و بعد در انتهای این نیم دور با بانگی پرطنین و آوازی رسا: "پروزیاد اصل" همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق ما" (صفحه ی ۹) و آغاز نیم دور بعد با این قوسها: "آیا مارکسیست - لنینیست ها چگونه و از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون بشوند؟" (صفحه ی ۲ ستون ۲)

"گمونیست ها باید . . . به نای عضو شدن در این سازمانها با آنها فقط در

طرقی و به چه اشکالی نیاید وارد در همکاری با سایر انقلابیون شوند . این درست ، بسیار خوب و بسیار پسندیده ؛ اما جواب سؤال اصلی چه می شود ؟ حالا که درست نیست مارکسیست - لنینیست ها از این طرق و به این شیوه ها با نیروهای انقلابی دیگر همکاری کنند (و این نهی اصولی و درست شما کاملاً مورد پشتیبانی ما همس هست) پس چه شیوه یا شیوه های دیگری باقی می ماند که صحیح و اصولی است ؟ شما درست به همین سؤال پاسخ نمی دهید ! چرا که مجبورید برای حتی همین همکاریها ، بالاخره نوعی سازمان جبهه ای را مورد قبول قرار دهید ! چیزی که بالاخره و برای هزارمین بار مسئله ی ضرورت جبهه را در مقابل شما می گذارد .



همانطور که نویسندۀ ی " شعارهای وحدت " ، مسیری بحث را دفعتاً عوض می کند و ناگهان شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران " را

عمل مشخص همکاری کند " (صفحه ی ۴)

" درآینده در مرحله ای از رشد و تحکیم جنبش با اقوان، گروهها و محافل انقلاب غیر مارکسیست - لنینیست در یک ساخت جبهه ای متشکل خواهیم شد " (صفحه ۵) ستون ۱ و ۲

" در شرایط کنونی اگر افراد ، گروهها و سازمانهای انقلابی غیر کمونیستی ، با ما برخورد کنند فقط قادریم پاره ای (!) همکاری را با آنها بنماییم " (صفحه ۵ ستون ۲)

از " نفی کامل " تا قبول " زیاد بودن فاصله آن " ، از این فاصله تا صعود به " همکاری هر چه بیشتر " و بعد جهش به قله ی " پیروزیاد اصل ۰۰۰ " و سپس آهسته آهسته فرود آمدن به دامنه ی " عمل مشخص " و از " عمل مشخص " باز هم نزول به " وعده درآینده " و بالاخره نتیجه : " فقط قادریم پاره ای (!) همکاری با آنها بنماییم (!) " .

فقط حلزون می تواند با شما رقابت کند . ایستادن در یک نقطه و ۳۶۰ درجه دوران کردن !

طرح می‌کند، مانیز بدون طی مقدمه ای مسیر تغییر یافته ی بحث را دنبال می‌کنیم :

" اما آیا فقط داشتن استقلال سازمانی برای مارکسیست - لنینیست ها کافی است و نباید در جهت وحدت کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران تلاش کرد ؟

می‌گویم چرا . اکنون درست لحظه ای است که باید شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " را داد . البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه ی مارکسیست - لنینیست هایی است که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم برمی‌دارند " (۱)

تمام انتقاداتی که ما در ابتدای همین نوشته به نحوه ی برخورد غیر سیاسی و عاطفی به رفیق نویسنده با مسئله ی وحدت و چگونگی رد شعار " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " وارد کردیم ، در اینجا نیز بطور کامل به نحوی برخورد غیر مستدل ، دعتی و غیر سیاسی او با مسئله ی وحدت مارکسیست - لنینیست ها و طرح شعار در این زمینه وارد است .

اگر در اینجا ، این ضرورت های عینی سیاسی - استراتژیک جنبش انقلابی نبودند که مواضع نویسنده را در مقابل مسئله ی " وحدت " و " وحدت نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " تعیین می‌کردند در اینجا نیز معلوم نیست این شعار چگونه و با طی چه مقدمات تحلیلی ای طرح شده است ؟ چه ارتباطی یا حلیه مسایل روز جنبش دارد و چه موقع مورد اثبات قرار گرفته و مستند به چه دلایلی است ؟

با این حال ما دیگر در صدد تکرار این انتقادات - هر چند که موضوع مورد انتقاد تغییر یافته باشد - نیستیم . ما در اینجا فقط قصد داریم نظرات انتقادی خودمان را از طریق جد کردن دو موضوع ، دو مفهوم و دو جریان کاملاً متفاوت که بنحری غریبی در این شعار و استنباط اولیه از آن تداخل کرده اند و نویسنده دانسته

(۱) - نبرد خلق : شعارهای وحدت ، صفحه ی ۵

یا نا دانسته از آن گذشته است ، مطرح سازیم .

از این دو جریان ، یکی جریان خاص ، کاملاً لازم و طبیعی " وحدت مار - کیست " - لنینیست های معتقد به خطبشی مسلحانه در يك ارگان واحد سیاسی - نظامی " است و دیگری مسئله ی شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " به مثابه اصلی ترین هدف يك مرحله ی استراتژیک !

نویسنده ی عزیز سر مقاله ی نبرد خلق ، از آنجا که نه تصور علمی و روشنی از مقوله ی " وحدت " و نه درك پیشروی از استراتژی مرحله ی فعلی جنبش مسلحانه که امر گسترش موقعیت توده ای را در دستور قرار داده است ، دارد (و این را در سطور بعد توضیح خواهیم داد) ، نمی تواند تفاوت مابین این دو جریان را درك کند .

او در سطور پیشین ، ضرورت فعالیت کمونیست ها در سازمان های کمونیستی مخصوص به خود شان را که يك قانون عام و مشخص سازمانی وایدئولوژیک است و در هم جای دنیا و در هر جنبش و انقلابی برای مارکسیست ها الزام آور است ، بارها و بارها مورد تذکر قرار می دهد ؛ اما بعد از این تذکرات و در واقع از همین تذکرات ، نتیجه گیری می کند که چون استقلال سازمانی برای مارکسیست - لنینیست ها کافی نیست ، " اکنون درست همان لحظه است که باید شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران " را داد " و بدین ترتیب از يك طرف ، يك موضوع عام - یعنی گرایش عمومی مارکسیست - لنینیست ها به وحدت - را با موضوع خاص و مرحله فعلی استراتژی جنبش انقلابی ایران و تأثیری که چگونگی حل مسئله ی " وحدت " در این جنبش می تواند در استراتژی مرحله ای باقی بگذارد بنحو غیر مسئول و سطحی - گزاینده ای قاطعی می کند و از طرف دیگر با " خاص " کردن مضمون همین شعار در حمله ی شرطی بعد ، سردرگمی ، ابهام و عدم اعتماد خودش را به شعاری که پیشنهاد کرده است نشان می دهد . برای روشن تر شدن قضیه ، قضیه ای که

تنها به اعتباری اصولی‌گری رفیق نویسنده می‌تواند پیچیده شده باشد، ابتدا با طرح سئوالاتی چند در حول همین پیشنهاد، مسئله را به عوامل اول و شقوق ممکن و محتمل خود تجزیه می‌کنیم. سپس با ترکیب مجدد این عوامل، ماهیت و عمق تناقضات موجود در آن را تحلیل می‌نماییم.

اولین سئوال اینست:

آیا شعار فوق - وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها - يك دعوت عام، يك شعار عمومی و يك آرزوی کلی به معنای تکرار و تأکید بر روی همان حقیقت عامی است که همواره بر وحدت کمونیستها پافشاری می‌ورزد و آنرا بطور کلی امر لازم، عینی و انقلابی می‌داند که بهر حال باید صورت بگیرد و صورت هم خواهد گرفت و ... مثلا مانند دعوتی که مارکس از کارگران سراسر جهان برای متحد شدن به عمل می‌آورد یا موقعی که ما شعار نابودی دشمن را می‌دهیم و ... که در این صورت دیگر این دعوت و این شعار، قبل از اینکه شعاری سیاسی و دعوتی سازمانی به معنای اخص کلمه باشد، يك آرزوی بزرگ ایدئولوژیک است؛ نه مربوط به مرحله ی فعلی است و نه آنچنان ارتباطی به حل مسایل روزمره ی جنبش دارد. آرزویی که بر مبنای آن بالاخر کمونیستهای ایران در يك واحد سازمانی و مثلا حزب کمونیست متحد می‌شوند و ... به صورت شعار فوق به بیان درآمده است! اما مشروط کردن دامنه ی این آرزو به اعتقادات خاص استراتژیک و همینطور به يك موقع زمانی خاص (اکنون)، نشان می‌دهد که مقصود شما اساسا بیان این آرزوی خوب نیست بلکه اشاره به قضایای نزدیک ترو ملموس تری دارد.

بنابراین دو امکان باقی میماند:

الف - امکان اول: نظر شما صرفا عبارتست از تأکید روی این حقیقت که مارکسیست - لنینیست های معتقد به مشی مسلحانه ی پیشتاز (۱) باید در میان

(۱) - در واقع این "نظر" نیز به علت ابهامی که در جمله ی "کلیه مارکسیست -

سازمان واحد سیاسی - نظامی متشکل باشند . اما این حقیقت که کاملاً مورد قبول و پشتیبانی ما هم بوده و هست قبل از اینکه شعاری راجع به آینده جنبش باشد ، موضوعی است مربوط به گذشته و حداکثر حال . موضوعی است مطرح از گذشته تا حال . بدین ترتیب اگر منظور شما از این شعار همان معنایی است که در فوق مورد توجه قرار دادیم - معنای درستی که همه با آن موافقت - آنوقت باید به نکات مبهم ذیل پاسخ دهید :

۱ - ضرورت وحدت مارکسیست - لنینیست های معتقد به خط مشی مسلحانه پیشتر صرفاً نه به دلیل اینکه استقلال سازمانی برای آنها کافی نیست بلکه اساساً به این دلیل بدیهی درست است که دلیلی برای جدا ماندن آنها نه از نظر عینی و نه از نظر ذهنی وجود ندارد . وقتی که توافقات اساسی ای ، هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر استراتژیک ، بین دو ، سه و یا چند گروه و سازمان کمونیستی برقرار باشد ، دلیلی ندارد که آنها در یک سازمان واحد با هم وحدت پیدا نکنند و یا به سرعت به سمت این وحدت پیش نروند . بنابراین استدلال درباره ی کافی نبودن استقلال سازمانی ، چه موردی دارد و چه چیزی را ثابت می کند ؟

عدم وحدت دو گروه کمونیستی (یا بطور کلی هر دو گروه) مسلماً یا نشانه ای از اختلاف ایدئولوژیک بین آنهاست که این اختلاف در مورد سازمانهای کمونیستی عموماً در شکل اختلاف در نقطه نظرهای سیاسی - استراتژیک و یا استنباطات متفاوت از یک خط سیاسی ظاهر می شود و یا صرفاً بنا به ملاحظات عملی و موانع

لنینیست هایی که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم برمی دارند " وجود دارد ، تردید آمیز می شود . این ابهام ناشی از معنای دوپهلوی " قبول مشی مسلحانه و گام برداشتن در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی " است . با این توضیح که تقریباً کلیه گروهها و عناصر مارکسیست - لنینیست ایرانی ، منکر ضرورت مبارزه ی مسلحانه بطور کلی

تاکتیکی است که این وحدت تا کنون صورت نگرفته است. طبیعی است در صورت اول باز هم ضرورت وحدت، به وسیله ی استدلال درباره ی نبودن استقلال سازمانی ثابت نمی شود بلکه اساساً امر وحدت بین این دو گروه (کمونیستی) تابع قوانین و ضرورت‌های دیگری بوده که بحث درباره ی آنها از موضوع مورد توجه ما خارج است (مثلاً امر وحدت بین دو گروه با خط مشی متفاوت و یا نقطه نظرهای سیاسی متفاوت موکل به یک سلسله شرایط مساعد عینی و وابسته به یک مبارزه ی ایدئولوژیک موفقیت آمیز و ... بین دو گروه است) در صورت دوم نیز به مجرد مرتفع شدن این موانع (موانع تاکتیکی) خود بخود وحدت حاصل است بعبارت دیگر گروهی که علیرغم وحدت نظر در اصول ایدئولوژی، سیاست و خط مشی، با گروه دیگر توافق دارد، اگر حاضر به وحدت نشود و در این راه مقاومت‌هایی نشان دهد، مسلماً نشان دهنده ی حاکمیت یک جریان ناسالم غیر کمونیستی، یک جریان سکتاریستی خرده بورژوازی، افراد طلبی روشنفکرانه و ... برگروه خواهد بود و در این صورت نیز باز هم ضرورت و جریان وحدت نه با استدلال درباره ی عدم کفایت استقلال سازمانی بلکه با مبارزه با این جریان ناسالم و آماج حملات ایدئولوژیک قرار دادن آن بعنوان اصلی ترین سد راه وحدت، تثبیت خواهد شد.

۲ - نکته ی مبهم دیگر موضوع آن "لحظه ی معهودی" است که به قول شما باید شعار وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها را، در آن لحظه،

نمی شوند، حتی همانها که مشی مسلحانه ی پیش‌تاز را به شدت مورد حمله قرار می دهند نیز منکر ضرورت یک مبارزه ی مسلحانه علیه دیکتاتوری شاه و رژیم حاکم ایران نیستند؛ منت‌هی برای آن شرایط و لوازمات و مقدماتی قائل هستند که بطور کلی راه آنها را از راه سازمانهای مسلح فعلی جدا می کند. بدین ترتیب یک معنای جمله ی مورد بحث از معنای دیگر آن که همان مشی مسلحانه ی پیش‌تاز است، جدا می شود. ما فعلاً بحث را بر همین مبنا - مبنای اخیر - ادامه داده و فرض می‌کنیم مراد رفیق نویسنده از "مشی مسلحانه"، مشی مسلحانه ی پیش‌تاز باشد.

مطرح کرد. اگر دعوت شما خاص و ناظر بر لزوم وحدت مارکسیست - لنینیست - های است که با یکدیگر وحدت سیاسی - استراتژیک هم دارند (قبول مشی مسلحانه پیشناز) در چنین صورتی دیگر موضوع انتخاب لحظه موردی ندارد. این یک امر تاکتیکی، عملی و سازمانی خواهد بود. (و نه یک امر سیاسی و نه یک شعار مرحله ای و نه یک چشم انداز استراتژیک) که طرح شعار درباره ی آن و آنها با این آب و تاب، بسیار غریب می نماید.

بعنوان مثال: از همان لحظه ای که دو نفر کمونیست پیدا بشوند که بر سر خط سیاسی واحدی به توافق برسند، لحظه ی وحدت سازمانی خود آنها و تمام کمونیستهای دیگری که بعداً با این خط موافقت می کنند با آنها فرا می رسد. ضرورت این وحدت و حتی حرکت عملی به سمت آن (وحدت سازمانی به شرط وجود وحدت ایدئولوژیک) در بطن اعتقادات ایدئولوژیک کمونیستها که مخالف هر گونه تنگ نظری فردی و محدود نگری گروهی و تعصبات قسمتی و... هستند، قرار دارد. بنابراین این چگونه شما یک "لحظه" را بعنوان لحظه ی درست "شعار وحدت" از دیگر لحظات جدا می کنید؟

شما نوشته اید "اکنون درست لحظه ای است که باید شعار "وحدت کامل کلمه ی مارکسیست - لنینیست ها" را داد." این "اکنون" چگونه از زمان گذشته ی خود جدا می شود؟ چه تغییر و تحولات جدیدی در شرایط جنبش، در شرایط اجتماعی موجب شده است که "لحظه ی کنونی" از لحظات گذشته، برای طرح این شعار، ممتاز شود؟ و مطابق چه هدفها و چه نقشه های جدیدی برای آینده است که این لحظه، درست تبدیل به همان لحظه ی "طرح" این شعار شده است؟ چه دلیلی موجود است که اکنون لحظه ی درست طرح این شعار باشد (در چهارچوب همان منطق ایمانی (فیدئستی) رفیق نویسنده) و چرا مثلاً همان آغاز مبارزه ی مسلحانه یا دو سال پیشتر از این و یا مثلاً یک زمان دیگر

درآینده ، درست این لحظه ی مناسب نباشد ؟ این لحظه دارای چه خصوصیتی است که شما برای طرح این شعار آنرا انتخاب کرده اید ؟ یا اگر بخواهیم سؤال را به نحو صحیح تری طرح کنیم باید بگوییم این لحظه ی خاص دارای چه خصوصیتی است که شما را تازه به یاد این شعار ، شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست-لنینیست های معتقد به مشی مسلحانه ی پیشتاز " انداخته است ؟

اما اگر اتحاد مارکسیست - لنینیست هایی که به يك مشی واحد استراتژيك اعتقاد دارند ، مشخصا دارای نقطه نظرهای سیاسی واحدی هستند و در جهت تحقق هدفهای استراتژيك خود گام های عملی هم برداشته اند ، در يك سازمان واحد کمونیستی يك امر طبیعی ، تاکیکی و عملی ، امری صرفا سازمانی است که ارتباطی با يك شعار جدید استراتژيك و يك خط نوبین سیاسی ندارد و اگر این اتحاد بهیچوجه موکول به يك لحظه ی معین و يك مرحله ی استراتژيك نبوده و برای اقدام عملی درباره ی آن هر لحظه ای که صورت گیرد باز هم دیر خواهد بود (۱) و باز اگر رقیق نویسندہ نمی تواند به ما بگوید که چرا لحظه ی حاضر را برای طرح این شعار انتخاب کرده و فقط همین لحظه ی حاضر را هم برای طرح آن لازم و ضروری می داند (نه قبل و نه بعد !) آن وقت باید معنا و مقصود دیگری که می تواند از طرح این شعار مورد نظر باشد یعنی معنایی که " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست-لنینیست ها " را بعنوان اصلی ترین هدف يك مرحله ی استراتژيك مورد نظر قرار می دهد مورد بررسی قرار دهیم ؛ معنایی که به نظر می رسد باید مقصود اصلی نویسندہ را از طرح این شعار نشان بدهد .

ب - امکان دوم : بازگشت بر سرد و راهی و ریشخند تاریخ :

(۱) - به بیان عکس و به قول لنین : هیچ موقع برای سازمان دادن دیر نیست (نقل به معنی)

ما در سطور گذشته دیدیم که شعار فوق اگر واقعاً برای متحد شدن مارکسیست - لنینیست های معتقد به مشی مسلحانه ی پیشتاز طرح شده باشد ، آن وقت دیگر يك شعار نیست و یا لااقل يك شعار كه يك مرحله ی استراتژيك را در بر بگیرد نیست . با فشاری بروی امر صحیح و لازمی است كه فقط باید در مورد به تاخیر افتادنش افسوس خورد . در این صورت دیگر فلان لحظه از زمان بعنوان موقع مناسب و فلان محدودیت سازمانی بعنوان دلیل ضرورت وحدت و ... معنای اساسی ای ندارد . درست مثل این می ماند كه کسی با آب و تاب فراوان ، گویی كه كشف محیرالعقلی کرده باشد شعار بدهد : اکنون درست لحظه ای است كه هیچ كمونیستی حق ندارد بطور فردی مبارزه كند و حتماً باید در صدد عضویت در يك سازمان كمونیستی و یا ساختن يك تشكیلات سیاسی كمونیستی باشد !

با این توصیف باید قبول كرد كه منظور نویسنده از طرح این شعار ، حداقل چیزی جز ارائه ی يك استراتژيك مرحله ای ، ارائه ی خط مشی نوینی كه چشم انداز های به اصطلاح جدیدی در مقابل جنبش می گذارد ، نیست .

اما نویسنده ی عزیز ما كه این شعار را بدون هیچگونه مقدمات تحلیلی از شرایط اجتماعی و جنبشی ، بدون هیچگونه استدلال تئوريك و حتی ، هیچگونه ارتباط تئوريك با تئوری مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز ، و فقط با همان ایمان (فیدئیستی) خاص خودش به راههای درست ! و لحظات درست تر ! طرح کرده است ، بالاخره مجبور است نوعی ارتباط بین این شعار جدید و آن راه قدیم - مشی مسلحانه - برقرار نماید . مخصوصاً از این نظر كه ممكن است خیالات واهی ! و باطلی ! درباره ی تناقض این شعار و آن راه ، به ذهن آدمهای ذاتاً بد بین ! و ماهیتاً بد قلب ! كه همیشه مترصد بل گرفتن از دیگران هستند بزند ! بهمین دلیل است كه ایشان در صدد بر می آیند با اضافه كردن دنباله ی " البته منظور کلیه ی ماركسیست - لنینیست های است كه با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدفهای جنبش انقلابی ایران "

قدم برمی دارند * به انتهای جمله ی شعاری خود ، درب هر گونه سوء تفاهم ! و هر گونه کج اندیشی و بد قلبی ! درباره ی عدول نوسنده از مشی اساسی خود را ببندند . در حالی که آن لحظه ی طلایی ، فوری و فوری را هم برای دادن شعار " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران " از دست نداده اند !

اما این شعار علیرغم همه ی اقدامات حفاظتی نوسنده ، نمی تواند چیز نو و بدیعی باشد ، نمی تواند گشایش یک استراتژی جدید مرحله ای را اعلام نماید و چشم انداز نویی را در مقابل نیروهای مارکسیست - لنینیست جنبش بگذارد ، مگر آنکه : لااقل برای همین مرحله ، مسئله ی ضرورت مبارزه ی مسلحانه و گسترش توده ای آنرا به کار ویا در درجه ی دوم اهمیت قرار دهد . (۱) این اصلی ترین تضادی است که در بطن این شعار نهفته است . البته نوسنده ی عزیز ما معکست از چنین نتیجه گیری قاطعانه ای خشمگین شده و حتی داد و فریاد برآورد که به شرط روشنی که در مورد قبول مشی مسلحانه از طرف مارکسیست - لنینیست ها گذارده بی توجهی شده و ... الخ . اما ما ذیلا خواهیم دید که بین این دو قسمت شعار تناقض آشکار و غیر قابل عبوری وجود دارد .

اجازه بدهید قضیه را بیشتر بشکافیم : " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " یعنی چه ؟ معنای واضعتر سیاسی - سازمانی این شعار استرا - تزیک چیست ؟ چه موقع و در تحت چه شرایطی و در کدام نوع سازمان است که وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایران تحقق خواهد یافت ؟

(۱) - البته بگذریم از اینکه در این صورت هم باز این شعار نوی نیست . این شعاری است که از سالها پیش تا کنون در اشکال و قالبهای گوناگون ، همراه با دلایل و براهین متفاوت و طبعی تا با مقاصد نهایی مختلف از طرف طیف وسیعی از محافظان ، گروه ها و سازمانهای چپ مطرح شده است .

مقدمه جواب برخی از این سئوالات روشن است . وحدت کامل کليه مارکسیست - لنینیست های ایران ، تنها می تواند در چهار چوب حزب کمونیست ایران و موقعی که این حزب تشکیل شده و خط مشی واحد و سراسری برای جنبش انقلابی ایران طرح ریزی کرده باشد ، امکان پذیر باشد .

بنابراین : تلاش در جهت تحقق شعار فوق ، تنها می تواند در پروسه تلاش برای تحقق حزب کمونیست ایران ، بعنوان يك وظیفه كشورت و عاجل ، بد عنوان هدفی که بطور مشخص در دستور قرار دارد (مهم) معنا بدهد . این همان معنای واضحت سازمانی و تا اندازه ای سیاسی این شعار استراتژیک است . اما معنای سیاسی، این شعار آنگاه بطور کامل روشن خواهد شد که جواب بدهیم : در چه شرایط سیاسی - اجتماعی و به توسط کدام نیرو و کدام طبقه تحقق این شعار یا حرکت به سمت تحقق آن امکان پذیر خواهد بود ؟ بعبارت خلاصه تر در چند شرایطی ما می توانیم هدف تشکیل حزب کمونیست را که با همان شعار " وحدت کامل کليه ی نیروهای مارکسیست - لنینیست " نیز قابل بیان است ، در دستور بگذاریم ؟ پاسخ بطور کلی روشن است . اصلی ترین و کلی ترین شرط وحدت کليه ی مارکسیست - لنینیست ها ، عبارتست از : اتحاد نیروهای انقلابی کمونیست با جنبش طبقه ی کارگر . کمونیستها تنها از طریق اتحاد انقلابی با طبقه ی کارگر ، از طریق بسیج کامل سیاسی پشترتاران این طبقه و لاجرم خود طبقه در يك حزب کمونیست است که خودشان هم می توانند بطور کامل متحد بشوند . هرگونه اتحادی مابین گروه های مختلف مارکسیست - لنینیست ، بدون آنکه در جهت اتحاد انقلابی با جنبش طبقه ی کارگر قرار داشته باشد صرفا يك وحدت صوری و پست - سرهم بندی محفلی خواهد بود .

بدینقرار : شعار " وحدت کامل کليه ی مارکسیست - لنینیست هاست " ایران " و پروسه ی تحقق آن ، تنها در پروسه ی تشکیل حزب کمونیست ایران

— بعنوان پروسه ای که اصلی ترین وظیفه ای مرحله ای انقلابیون کمونیست و اساسی —
ترین خط مشی موجود در مقابل آنان را تعیین می کند — معنا می دهد • تحقیق
کامل این شعار به تشکیل حزب در یک رابطه ی انقلابی وسیع و عمیقاً ارگانیک
کمونیستها با جنبش طبقه منوط می شود ؛ همانطور که طرح این شعار خود شرط
لازم برای زمانی است که هدف تشکیل حزب بعنوان یک وظیفه ی عاجل و مشخص
در مقابل کمونیستها قرار داده شده است • شرط لازمی که عمدتاً مقدمات سازمانی
عملی استراتژی تشکیل حزب را فراهم می سازد •

اکنون باید ببینیم آیا این شعار و این خط پیشنهادی رفیق نویسنده ، با
خط مشی جنبش مسلحانه ی پشتاز و ضرورت های اساسی مرحله ای آن ، تناقض
دارد یا نه ؟

انگلش ، بیست سال بعد از تجربه ی کمون ، وقتی به اقدامات پرودنیستها و
بلانکیستها در کمون می پردازد ، نکته ی جالبی را در انتقاد از کار آنها طرح
می کند • او می گوید : " ولی معجزه آساز از همه ، بسیاری کارهای درستی
است که کمون انجام داد ، با آنکه از بلانکیستها و طرفداران پرودن تشکیل شده
بود ، گفتن ندارد • از نظر تصویب نامه های اقتصادی کمون و جنبه های افتخارآمیز
یا کم افتخارتر آنها ، در درجه ی اول طرفداران پرودن مؤثر بودند همچنانکه
برای اقدامات و عدم تحریک های سیاسی بلانکیستها • ریشخند تاریخ این بار هم
مثل هر وقت دیگر که صاحبان مکاتب به قدرت می رسند باز چنین پیش آورد که آنها
همه شان ، به عکس آن چیزی عمل نمایند که آئین مکتبشان حکم می کند " (۱)
اینجا نیز رفیق نویسنده ی ما با ریشخند مشابهی از طرف تاریخ مواجه شده

(۱) — مقدمه ای بر " پیام شورای کل بین الملل در باره ی جنگ داخلی در فرانسه " به مناسبت بیستین سالروز کمون پاریس • انگلش : ۱۸ مارس ۱۸۹۱

است با این تفاوت بزرگ که اگر بلانکیستها آنگاه که در کمون به قدرت رسیدند گرفتار ریشخند تاریخ شدند، رفیق نویسنده‌ی ما به قدرت نرسیده با چنین ریشخندی رو برواست.

کمتر از شش سال پیش از این، رفیق شهید مسعود احمدزاده در رسالهی معروف خود "مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، وقتی اساسی‌ترین تزیهای خود را درباره‌ی رابطه‌ی حزب و مبارزه‌ی مسلحانه بطور کلی و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشتاز بطور خاص مطرح می‌کرد - تزیهایی که برای آنها اساسی‌ترین بن بست سیاسی استراتژیک روز را در هم شکست و روشنی آنها غبار اوهام جادویی و اسطوره‌های کهن دگماتیستی را که سالیان دراز بران‌هان کمونیستها و نیروهای انقلابی ایران سنگینی می‌کرد، محو و نابود ساخت - هرگز گمان نمی‌کرد که در زمانی چنین کوتاه و از چنین موضعی، درست از پشت سر خود او - و شاید هم بنام خود او - جریان نفی و انکار این نظرات آغاز شود. اجازه بدید قبل از هر توضیحی گفتار خود رفیق را نقل کنیم: هیچ چیز بهتر از این گفتار، ماهیت "شعارهای وحدت" رفیق نویسنده و معنای ریشخند نوع بلانکیستی که به آن دچار شد ماست را روشن نمی‌کند: "و اما خوب است در مورد این دوراهی - دو راهی حزب یا مبارزه‌ی چریکی بدون حزب - بیشتر صحبت کنیم و عمق مسئله را بیشتر بشکافیم. سابقا این دوراهی طبیعی به نظر می‌رسید؛ زیرا درک ما از حزب و ضرورت حزب سطحی بود و محتوا و صورت حزب را از یکدیگر بازمی‌شناختیم. اما این دوراهی اینک برای ما وجود ندارد. امروز ما با این ظاهرا دو راهی چگونه برخورد میکنیم؟ ما می‌گوییم نباید منتظر حزب شد. باید دست به مبارزه‌ی مسلحانه زد. خواهند گفت پس حزب را چکار می‌کنید؟ می‌گوییم مسئله‌ی حزب برای ما به شکلی مشخص و نه کلی در پروسه‌ی مبارزه مطرح خواهد شد. حزب مستقل طبقه‌ی کارگر را برای چه می‌خواهیم؟ برای تامین هژمونی پرولتاریا و ... اتحاد گروهها و سازمانهای

برولتری در يك حزب واحد ضروری خواهد بود ؛ اما این مسئله اینك به شكل مشخص و ككرت برای ما مطرح نیست (۱) . با علم به اینکه مسئله مطرح خواهد شد ، ما به موقع و در پروسه ی اتحاد خلق به دور این سازمانها ، حزب واحد طبقه ی کارگر را تشکیل خواهیم داد . اما اینك ، بگذار مبارزه ی مسلحانه آغاز شود . اتحاد گروهها و سازمانها از نقطه نظر سازماندهی سیاسی - نظامی وسیع تر مبارزه نیز مطرح است . باز در جریان عمل این مسئله را هم حل خواهیم کرد . سابقا ضرورت مبارزه ی مسلحانه را بطور کلی می پذیر فتم و ایجاد حزب بعنوان يك مسئله مشخص مطرح بود اما اینك مبارزه ی مسلحانه به صورت يك مسئله ی مشخص مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را بطور کلی می پذیریم و اما مبارزه ی سیاسی در جامعه ما ناگزیر باید مسلحانه باشد . پس طبقه ی کارگر ، نه در يك جنبش (صرفا) کارگری بلکه در يك مبارزه ی مسلحانه ی توده ای تشكیل پیدا می كند ، خود آگاهی (آگاهی سیاسی) می یابد و بدین ترتیب حزب طبقه ی کارگر ایجاد می گردد . مبارزه ی مسلحانه كه امروز توسط گروهها آغاز می شود ، هدف خود را نه بسیج طبقه ی کارگر بلکه بسیج كل خاق باید قرار دهد . باید بر تمام خلق تكيه كند و مبین خواستهای عمومی تمام خلق باشد . هر جا كه بهتر بتوان مبارزه كرد و بهتر خلق را بسیج كرد ، به همان جا باید رفت در اینجا نكته ای بس مهم مطرح می شود : در شرایط كونی ، گروهها قبل از تشكیل حزبی ، دست به مبارزه ای می زنند كه بر تمام خلق تكيه می كند و مبین خواستهای تمام خلق است . در چنین مبارزه ای هر گروه انقلابی چه كمونیست و چه غیر كمونیست ، می تواند شركت داشته باشد . پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه ، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی ، اتحاد تمام این گروهها در چهار چوب يك جبهه ی واحد ضد امپریالیستی ، در پروسه ی مبارزه ،

(۱) - تأییدات و مطالب داخل پرانتز از ماست .

اجتناب ناپذیری گردد • بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی ضد امپریالیستی که مشی مبارزه ی مسلحانه را چه در شهر و چه در روستا بپذیرند امری است بسیار مبرم و ترفوری تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر • (۱) ایجاد جبهه ی واحد قبل از ایجاد حزب طبقه ی کارگر در دستور روز انقلابیون قرار می گیرد • (۲) (۳) اگر طبقه ی کارگر صرفاً در بطن یک مبارزه ی تودمائی مسلحانه تشکل و خود آگاهی پیدا می کند پس حزب طبقه ی کارگر در بطن جبهه ی واحد ضد امپریالیستی نطفه می بندد و رشد می کند و آنگاه شکل مشخصی پیدا خواهد کرد که امر تأمین همزونی پرولتاریا و ادامه ی انقلاب به شکلی مشخص و مبرم در دستور روز قرار گیرد • (۴)

(۱) - خوب توجه داشته باشید تقدیم " اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست معتقد به مشی مسلحانه " بر اتحاد نیروهای پرولتری ، بهیچوجه به معنای تقدیم آن اتحاد بر اتحاد کمونیستهای معتقد به مشی مسلحانه در یک سازمان واحد نیست • نه رفیق احمدزاده چنین قصدی دارد و نه ما چنین اعتقادی داریم • این موضوع به تفصیل در همان بند الف - قسمت اخیر - صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱ مورد بحث قرار گرفته است • مطابق همین بحث اتحاد سازمانها و گروههای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه ی پیشتاز ، همیشه ، هر موقع و همیمن الان نیز می تواند و باید برقرار گردد و این موضوع ربطی به اتحاد نیروهای پرولتری بطور کلی در حزب و حتی در جبهه ندارد • ما به این موضوع هم در مدارك کتبی خود اشاره کرده ایم و هم رفقای ما مشخصاً در مذاکرات شفاهی با رفقای فدایی ، آنرا به نحو بارزتری مشخص کرده اند (در اینجا و در آینده نیز باز هم آنرا تائید می کنیم) • آنچه که ما آنرا غلط و نادرست می دانیم نه اتحاد فوری تمام نیروهای مارکسیست - لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه پیشتاز - امری که اصولاً به مربوط به آینده بلکه مربوط به گذشته و حال است - بلکه جایگزین کردن شعار انتزاعی و دور از مسئولیت " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست های ایسران " به جای شعار " اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست " ، بعنوان یک مرحله ی استراتژیک است •

پاورقیهای (۲) و (۳) و (۴) در صفحه ی بعد

اکنون باید پرسید یا رفیق نویسنده‌ی ما بر سر اعتقاد خود به خط مشی مسلحانه‌ی پیشتاز استوار است که در این صورت می‌باید به ضرورت‌های استراتژیک هر مرحله‌ی آن و در این مرحله به ضرورت استراتژیکی که امر توده‌ای کردن جنبش مسلحانه‌ی پیشتاز را در دستور قرار داده است تن در دهد یا اینکه چنین اعتقادی ندارد. در صورت اخیر واضح است که ما دیگر صحبتی با او نداریم. اما در صورت اول، او باید پاسخ دهد: اینک اولین و اصلی‌ترین حلقه‌ی امر توده‌ای کردن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشتاز چه حلقه‌ای است؟ در این مرحله، چه هدف و کدام شعار مشخص سیاسی - سازمانی باید در مقابل سازمانهای مسلح پیشتاز قرار گیرد که بیش از هر هدف و شعار دیگر، به امر توده‌ای کردن جنبش مسلحانه کمک نماید؟ مادر سطور قبل، همچنین در اعلام مواضع مشخص استراتژیک خود مان، بارها و بارها بطور مستدل نشان داده‌ایم که این حلقه، این هدف و این شعار مشخص هیچ چیز جز "وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی نبرد" در یک جبهه‌ی واحد توده‌ای نخواهد بود. امروز هیچ شعار دیگری، هیچ هدف و برنامه‌ی دیگری جز "وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی نبرد در یک جبهه‌ی واحد توده‌ای" نمی‌تواند در دستور روز انقلابیون قرار بگیرد. *

(۲) و (۳) و (۴) - رفیق شهید مسعود احمدزاده: مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

* - تحقق این شعار بطور کلی به انجام وظایف عمده و مهمی منجر خواهد شد؛ همانطور که انجام این وظایف به تحقق این شعار موکول می‌شود. از جمله‌ی این وظایف می‌توان موارد زیر را مورد توجه قرار داد:

۱ - بسیج هر چه وسیع‌تر نیروهای خلق، گسترش پایگاه‌های تسوده‌ای جنبش مسلحانه و نفوذ در میان زحمتکش‌ترین قشرهای جامعه، از طریق اتحاد ما بین نمایندگان سیاسی و انقلابی این نیروها در این جبهه.

۲ - متحد شدن و متشکل شدن مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی‌ای که

رفیق احمدزاده با تیزبینی خاص خود همین هدف را پیش بینی و قاطعانه پیشنهاد می‌کند و رفیق جزئی نیز بطور کلی تری بهمین ضرورت اشاره دارد . (۱)

به نحوی در فعالیت های مشخص انقلابی جنبش نوین خلق عملا شرکت دارند ، در حول سازمان واحد سیاسی - نظامی ای از مارکسیست - لنینیست های معتقد به - خط مشی مسلحانه ی پیشنهادی .

۳ - تامین هسته ی اصلی و نطفه ی رو به رشد تاسیس حزب مارکسیستی - لنینیستی ایران از طریق پروژه ی وحدت نیروهای انقلابی کمونیست از یک طرف و پروژه ی تماس هر چه نزدیکتر با جنبش طبقه ی کارگر و اتحاد با عناصر و قشرهای آگاه و پیشرو کارگر و زحمتکش ، از طرف دیگر .

۴ - تامین امر همونی پرولتاری در این جبهه و طبیعتا بر کل جنبش انقلابی خلق ، به دلیل برتری کیفی و حتی کمی نیروهای پیشرو مارکسیست - لنینیست .
۵ - پیشبرد امر عظیم مبارزه ی ایدئولوژیک ، به منظور دست یابی به وحدت بر سر یک خط مشی عمومی سیاسی در جنبش .

۶ - ...

(۱) - " وحدت نیروهای انقلابی بهیچوجه اهمیت کمتری از وحدت نیرو های مارکسیست ندارد . نرسیدن به هیچیک از این دو وحدت ، موکل به تامین دیگری نیست . یعنی اگر ضرورت و امکان اجازه بدهد ، نیروهای مارکسیست - لنینیست متحد می شوند و بعد در یک جبهه متحد با سایر نیروها وحدت پیدا می کنند و اگر پیش از رسیدن به این وحدت ضرورت و زمینه ی وحدت همه ی نیروها وجود داشته باشد گروهها و سازمانهای مارکسیست منفردا در یک جبهه متحد با دیگران متحد می شوند . . . به این ترتیب در موارد مختلف بهمین دلیل باید کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیست ها در چهار چوب عمومی جنبش انقلابی مسلحانه انجام گردد . و تشخیص ایدئولوژیک سازمانها و افراد در ضمن کوشش برای رسیدن به وحدت عام ، جامه ی عمل می پوشد . وصول به یک " جبهه ی رهایی بخش ملی " یا به عنوان دیگری که این محتوا را دربر داشته باشد کوششی است در راه هدا - يت کلیه ی نیروهای مبارز به مسیر انقلاب و چنین جبهه ای نه فقط تمام مبارزات مسلحانه را رهبری می کند (مثلا در یک ارتش آزاد بیخش) بلکه همه ی مبارزات سیاسی ، اقتصادی و صنعتی را تحت رهبری خود قرار داده و همبستگی این دو

بدینقرار امر تشکل پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر نیز مقدّمات در پیروسی اتحاد نیروهای انقلابی ضد امپریالیست خلق نطفه خواهد گرفت و این نطفه در پیروسی

جریان عمده را تأمین می‌کند. چنین سازمانی می‌تواند نه فقط برای محفل‌ها و گروه‌ها و احزاب، یک برنامه‌ی روزانه تهیه کند بلکه می‌تواند کوچکترین فداکارها و محافظه‌کارانه‌ترین اقدامات فردی را نیز در جهت انقلاب هدایت کند. به این ترتیب است که رسیدن به چنین مرحله‌ای از تکامل سازمانی، برای جنبش انقلابی به منزله‌ی دست یافتن به وسیله‌ی مهمی برای توده‌ای کردن مبارزات است. (صفحات ۹۲، ۹۴، ۹۵) "چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود" منسوب به رفیق جزئی (عناصیر که ملاحظه می‌شود این تکه از مقاله مورد بحث نیز از انتقادی که قبلاً بر آن وارد کردیم) دید خرد نگارانه و در عین حال کلی و غیر مشخص حاکم بر کل آن، که فاقد یک برخورد اصولی در اینجا یعنی تعیین اصل از فرع و روح تحلیل مشخص کردن از پدیده‌های مشخص است) جدانیت در اینجا نیز بالاخره معلوم نمی‌شود در شرایط خاص ایران و در مرحله‌ی فعلی جنبش، چه شعار و چه ضرورتی بطور مشخص مطرح است؟ این راه‌های مختلف توده‌ای کردن (بزم نوسنده) کدامیک اصل و کدامیک فرع‌اند و چه رابطه‌ی رابطی بین هر یک از آن‌ها و بین همه‌ی آنها با خط اصلی جنبش وجود دارد؟ همینطور قاطعانه معلوم نمی‌شود که "کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیست‌ها در چهار چوب عمومی جنبش انقلابی مسلحانه"، مربوط به چه شرایطی است و آیا اصلی‌ترین ضرورت مرحله‌ای هست یا نه؟ معنای "وحدت مارکسیست‌ها" دقیقاً چیست و این مارکسیست‌ها به چه گروهی از مارکسیست‌ها از نظر اعتقاد استراتژیکی آنها، اطلاق شده است... والّٰه! ولی با تمام این تفصیلات، توجهاتی که این نوشته به این دسته از ضرورت‌های جنبش مسلحانه نشان می‌دهد هر چند که برعکس موضعگیریهایی رفیق احمدزاده قاطع، اصولی و مبنی بر رشته دلایل مشخص تئوریک نیستند (مثلاً رابطه‌ی حزب و وحدت کامل مارکسیست‌ها با مسئله‌ی جبهه‌م و وحدت نیروهای انقلابی همچنان مبهم است)؛ اما باز هم بسیار واقع‌بینانه‌تر از توجهات رفیق نوسنده‌ی "شعارهای وحدت" صورت گرفته‌اند. بهین دلیل نیز آشکارا معلوم است که نظرات جزوه‌ی مورد بحث بسیار به حقیقت نزدیک‌تر است تا پیشنهادات و نظرات طرح شده در "شعارهای وحدت".

رشد خود ، در بطن این جبهه ، بالاخره به ضرورت ناگزیر تاسیس حزب ، بصورت يك مسئله ی مشخص که دیگر پروسه ی بعدی رشد جنبش انقلابی و گسترش مبارزه ی مسلحانه ی توده ای به آن وابسته است ، تحویل خواهد شد . این ملاحظات بطور قاطع سرنوشت مصیبت بار شعاری را که نه بر ضرورت های انقلابی بلکه بر ذنیت های فردی و بی اصولی گری گروهی استوار است ، روشن می سازد . با این وصف اگر هنوز نویسندہ ی عزیز ما قانع نشده است و ساده لوحانه تصور می کند که شعاروحت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها درست همان شعار استراتژیکی در مرحله ی فعلی است که توده ای شدن مبارزه ی مسلحانه در درجه ی اول به تحقق آن وابسته است ، آنوقت باید به ایشان باز هم تذکر بدیم : مگر این واضح و روشن نیست که شعار شما - نه غیر مستقیم بلکه حتی مستقیما و بعنوان هدف درجه ی اول - تشکیل و تاسیس حزب را بطور مشخص و عاجل در دستور روز قرار داده است نه توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز را !! و درست از همین جاست که پسا قسمت دوم خود نیز - دنباله ی زائد و بسیار مبهم " البته مارکسیست - لنینیست هایی که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم بر می دارند " - در تناقض قرار می گیرد ! بدینقرار شعار شما نه تنها هیچگونه ارتباطی با توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه - این اصلی ترین ضرورت استراتژیک مرحله ی فعلی - ندارد بلکه درست و دقیقا در نقطه ی مقابل آن قرار می گیرد ! چرا که اگر این درست است که به قول رفیق احمدزاده " وقتی طبقه ی کارگر در بطن يك مبارزه ی مسلحانه ی توده ای تشکل و خود آگاهی (آگاهی سیاسی) پیدا می کند پس حزب طبقه ی کارگر در بطن جبهه ی واحد ضدامپریالیستی نطفه می بندد و رشد می کند " ، آنوقت " شعار های وحدت " شما " شعار انتزاعی " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " شعار نفی جبهه و موکول کردن آن به يك زمان نامعلوم (بعد از تحقق غیر ممکن شعار خودتان !) ، در واقع چیزی

جز سرپیچی از غرورتهای استراتژیک جنبش مسلحانه ی پیشتاز ، سرپیچی از
 ضرورت توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه و انحراف از یک مستباط حقیقتا کمونیستی
 از منشی مسلحانه ی پیشتاز و مبارزه ی مسلحانه ی توده ای نخواهد بود .

طرح و قبول این شعار ، شعارهای ذهنی وحدت شما ، بالاخره به چیزی
 جز بازگشت ارتجاعی بر سر دو راهی کاذب حزب یا ادامه ی مبارزه ی مسلحانه !
 و در واقع عدول از پاسخ به ضرورتهایی که حقیقتا به تشکیل واقعی - نه صوری
 و ذهنی - حزب طبقه ی کارگر می انجامد منجر نخواهد شد ! بعبارت دیگر : شعار
 شما هم گسترش و توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز و بالاخره خود منشی
 مسلحانه را نفی خواهد کرد و هم عملا به نفی صحیح ترس اقدامات ممکنه برای تشکیل
 حزب طبقه ی کارگر و مسلما نفی خود این حزب خواهد انجامید .

آیا چشم اندازی چنین مصیبت بهار و پایانی چنین
 اسفناک برای " شعارهای وحدت " ، رفیق نویسنده ی ما رابه درك
 اشتباهات مهم خودش رهنمون نخواهد کرد ؟
 خلاصه کنیم :

- ۱ - مرحله ی استراتژیکی فعلی (استراتژی مرحله ای جدید) که در مقابل
 جنبش مسلحانه ی پیشتاز - جنبشی که مرحله ی اول تثبیت را پشت سر گذارده است -
 قرار می گیرد ، چه هدفی جز توده ای کردن این جنبش می تواند داشته باشد ؟
- ۲ - و اما اگر امروز اصلی ترین حلقه ی توده ای کردن مبارزه ی مسلحانه ی
 پیشتاز به امروز وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد وابسته است و متقابلا اگر
 تنها در پیرویه ی طولانی يك مبارزه ی مسلحانه ی توده ای است که وظیفه ی
 سوسیالیستی پیشتاز کمونیستی - شکل پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر - قابل
 اجراست ، آنگاه امروز چه شعار دیگری جز شعار " تشکیل جبهه ی واحدی مرکب از
 نیروهای انقلابی وارد در جبهه ی نبرد " می تواند در مقابل سازمانهای انقلابی

مسلح قرار داشته باشد ؟

۳ - با این توصیف آیا شما قبول می‌کنید که نفی شعار جبهه و طرح شعار - های نادرست ، التقاطی و ذهنی گرایانه ای از قبیل " همکاری هر چه بیشتر . . " و " وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " نظراتی نادرست و منحرف کننده ، مبتنی بر یک سلسله اشتباهات تئوریک و مخالف اصلی ترین ضرورت‌های رشد و گسترش توده ای جنبش مسلحانه ی پیشتان هستند ؟

ما از رفیق نویسنده ی سرمقاله ی " نبرد خلق " دعوت می‌کنیم موضوع خود نرا در قبال سئوالات فوق‌الذکر معلوم نماید .

این سئوالات اساسی ترین موارد اختلاف ما را با " شعارهای وحدت " معلوم می‌سازند . بنابراین سرنوشت این مباحثه به چگونگی پاسخی که به این سئوالات داد می‌شود محول می‌شود .

ما صمیمانه امید داریم پاسخ شما به این سئوالات مثبت باشد ، هر چند که در غیر این صورت مسلماً باز هم نا امید نخواهیم شد . ما با آرزوی بزرگ وحدت کامل دو سازمان ، شروع به آغاز این راه کرده ایم و در این راه ، از هیچ کوششی هر چند سترگ و طولانی باشد دریغ نخواهیم کرد . بنابراین شکست در یک قدم از این راه نمی‌تواند نه در عزم راسخ ما در پیمودن آن و برداشتن قدم‌های قاطع دیگر خللی ایجاد کند و نه در آرزوی بزرگی که مشوق ما در پیمودن این راه انقلابی بوده است .

«شعارهای وحدت»

نبرد خلق- شماره ششم- اردیبهشت ۱۳۵۴

شعارهای وحدت

رنج سالها پراکندگی، نیروهای انقلابی خلق ما را بر آن می دارد که پیوسته با احترام و تقدیر دوباره "وحدت" سخن بگویند و برای رسیدن به آن شعارهای شتاب آمیز مطرح کنند. حتی بسیاری از انقلابیون به سادگی شعار "وحدت نیروهای ضد امپریالیستی" از دهانشان خارج می شود، گوئی که اشتیاق ساده دلانه ما برای تحقق هدف هایمان کافی است. شعار "وحدت نیروهای ضد امپریالیستی" را زمانی می توان مطرح ساخت که منتتها نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل

انقلاب به ضرورت آن رسیده باشند بلکه جای مشخص خویش را نیز در دین جبهه ضد امپریالیستی به درستی تشخیص داده باشند. نمایندگی هر طبقه انقلابی در آغاز خواست های طبقاتی خود را برای تدوین برنامه ای انقلاب کافی خواهد داد. نیست و خود را نمایندگی و رهبر تمام خلق به حساب خواهد آورد، این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه ای را به او نشان خواهد داد و او را به ایفای نقش مشخص خود در انقلاب وا خواهد داشت. در شرایط کنونی، سازمانهای

تحت نظم و برنامه‌ای آورد. در شرایط کنونی، شعار مارکسیست - لنینیست ها در باره‌ی مسأله‌ی جبهه باید چنین باشد: همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی *

این شعار در عین حال کم‌واقع بینانه است و بره‌دی قابل حصول مبتنی است. یونانیز هست و پیوسته همکاری های بیشتری را طلب می کنند *

اما آیا مارکسیست - لنینیست ها چگونه و از چه طریق باید وارد همکاری با سایر انقلابیون شوند؟ آیا باید در یک سازمان غیر مارکسیست - لنینیست عضو شوند؟ آیا باید با عناصر غیر مارکسیست - لنینیست گروه یا سازمان انقلابی بوجود بیاورند؟ آیا باید در سازمان انقلابی خود، عناصر غیر مارکسیست - لنینیست راه عضویت بپذیرند؟ پاسخ تمام این سئوالات منفی است. * لنین آموزگار بزرگ ما می آموزد که کمونیست ها باید

انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی توانستند تشکیل جبهه‌ی واحد دهند، زیرا این سازمان ها خود نم‌تنها تا کون به نمایندگی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشد ماند، بلکه هنوز رابطه‌ی ارگانیک با طبقه‌ای که نمایندگی ایدئولوژی آن هستند نیز پیدا نکرد، اند، بنابراین کاملاً نمایندگی توان انقلابی و نقش تاریخی طبقه‌ی خود نیستند که بتوانند براساس آن، نقش مشخصی در جبهه بیابند در واقع می توان گفت که تا تشکیل جبهه‌ی واحد ضد امپریالیستی فاصله‌ی زیادی داریم *

با این حساب باید پرسید که مارکسیست - لنینیست ها باید چه شعار در باره‌ی جبهه بدهند؟ آیا چون مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی منتفی است، شعار ما هم باید نفی کامل آن باشد؟ می گوئیم نه، برخی همکاری هائی امکان پذیر است و باید کوشید ایمن همکاری هارا هرچه بیشتر کرد و آنرا

به منظور یافتن خطوط مشترکی است که بتواند نیروهای تمام طبقات انقلابی را به خود جذب کند و در عین حال هژمونی یک طبقه مشخص را بر آنها اعمال نماید. تحمیل خصلت های حزب به جبهه چپ روی و تحمیل خصلت های جبهه به حزب راست روی است و این هر دو انحراف اگر منجر به عواقب هلاکتبار نشوند، لا اقل به کارآیی نیروهای انقلاب آسیب می رسانند. یک کمونیست رابطه ی مشخصی با جامعه دارد که فقط از طریق سازمان سیاسی کمونیستی مستقل قادر به ایجاد و حفظ آن است؛ اگر باتوجه های کارگزار ارتباط ارگانیک دارد، که این شرط اساسی کمونیست بودن او است، از طریق این سازمان است، اگر جبهه تشکیل می دهد، به وسیله ی این سازمان است و اگر جبهه راترک می گوید یا نه سازمان خود این کار را می کند نه عنوان یک فرد. یک کمونیست نیرو و توان بالقوه ی عظیمی

در نطفه ی ترین شکل تشکیلاتی خود، سازمان مستقل داشته باشند. هر کس که به این نکته توجه نکند، به دامن یک سازشکاری هولناک افتاده است. یک کمونیست فقط در یک سازمان یا حزب کمونیستی مبارز، میتواند کمونیست باشد و به وظیفه ی کمونیستی خود عمل کند. در یک سازمان انقلابی یا حزب، فرد در وحدت ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن حل می شود و دیگر مسئله ی تأمین هژمونی این یا آن طبقه در درون سازمان مطرح نیست. اگر مبارزه ی روزی در یک سازمان انقلابی یا حزب یک طبقه در پی گیرد، باید برای طرد و ریشه کن کردن نفوذ ایدئولوژی طبقات دیگر از آن حزب یا سازمان باشد، نه برای تأمین هژمونی بر آنها. در حالیکه جبهه متعلق به چند طبقه ی انقلابی است و مبارزه ی روزی در آن، برای طرد ایدئولوژی این یا آن طبقه نیست، بلکه

خودشان و به جنبش کمونیستی لطمه نمی زنند، بلکه آن سازمان هارا هم دچار تضاد های متعارض داخلی، بی نظمی، سردرگمی، نوسان افسار گسیخته به چپ و راست، از دست دادن مواضع اجتماعی و جد شدن از توده ها و طبقه خود و حتی تجزیه و تلاشی می سازند. ممکن است خود این سازمان ها به علت نداشتن جهان بینی علمی تصور کنند که قوانین علمی حاکم بر جامعه را میتوان با "تدبیر" دگرگون کرد و بدین جهت با پذیرفتن مارکسیست - لنینیست ها به عضویت سازمان خود، مشکلات غیر قابل حلی برای خود به وجود بیاورند. در اینجا کمونیست ها باید آگاهانه عمل کنند. زیرا کمونیست ها باید به حفظ اصالت این سازمان ها بعنوان بخشی از نیروهای انقلاب علاقمند باشند و به جای عضو شدن در این سازمان ها با آنها فقط در عمل

دارد. این نیرو در حقانیت تاریخی ایدئولوژی او است. در توانایی بی مانند جهان بینی او برای تفسیر و تغییر جهان است. این نیرو و توان بالقوه عظیم را فقط در یک سازمان سیاسی مستقل کمونیستی می توان به فعل درآورد، حفظ کرد و رشد داد. در یک سازمان سیاسی غیر کمونیستی یک کمونیست نمیتواند رشد دادن و به فعل درآوردن توان بالقوه عظیم ایدئولوژیک خود نیست بلکه حتی قادر به حفظ آن هم نیست، زیرا این وجود اجتماعی ما است که شعور ما را می سازد و فعالیت سیاسی عالی ترین بخش وجود اجتماعی است. یک کمونیست که داخل یک سازمان غیر کمونیستی می شود، اگر بتواند در آن سازمان بماند و به مهرهای از آن تبدیل شود، در واقع در قالب وجود اجتماعی می رفتاست که ایدئولوژی کمونیستی او را تباہ می سازد. کمونیست هایی که داخل سازمان سیاسی غیر کمونیستی می شوند، فقط به

مشخص همکاری کنند .

افراد و گروههای انقلابی —————
غیر مارکسیست — لنینیست در یک
ساخت تشکیلاتی جبههای متشکل خواهیم
شد ، ولی در شرایط کنونی اگر افراد ،
گروهها و سازمانهای انقلابی غیر کمو —
نیستی با ما برخورد کنند ، فقط قادریم
پارامی همکاری هائی را با آنها بنمائیم .
اما آیا فقط داشتن استقلال سازمانی
برای مارکسیست — لنینیستها کافسی
است و نباید در جهت وحدت کلیه
مارکسیست — لنینیستهای ایران تلاش
کرد ؟ می گوئیم چرا ، اکنون درست لحظاتی
است که باید شعار وحدت کامل کلیه
مارکسیست — لنینیستها را داد .
البته لازم به یادآوری است که منظور ما
کلیه مارکسیست — لنینیست هائی است
که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق
هدف های جنبش انقلابی ایران قدم
بر میدارند . بسیاری از مارکسیست —
لنینیست ها هم هستند که گول

اماد مورد سازمان های سیاسی
کمیونیستی : این سازمانها اولاً باید
مواضع ایدئولوژیک خود را صریحاً اعلام
کنند ، ما هیچ چیز نداریم که از سودها
پنهان کنیم ، مخفی کاری ایدئولوژیک
چیزی بجز عوامفریبی نیست . دوماً این
سازمان ها باید عناصر غیر مارکسیست —
لنینیست را به عضویت خود نپذیرند ، مگر
کارگران و زحمتکشانی که زمینه مارکسیست
— لنینیست شدن در آنها وجود دارد و
خود حاضرند تحت تربیت ایدئولوژیک قرار
گیرند . سازمان چریکهای فدائی خلق به
عنوان یک سازمان مارکسیست — لنینیستی
در این مورد خط مشی روشن و مشخصی
دارد . ما تاکنون هرگز افراد و گروههایی
را که مارکسیست — لنینیست نباشند به
عضویت نپذیرفته ایم و در آینده نیز این
کار را نخواهیم کرد . البته در آینده در
مرحلهای ارزشمند و تحکیم جنبش ، بسا

این بدان دلیل است که آنها از واقعیت عینی جامعه‌ی ایران و عمل انقلاب بدورند، بدینجهت هر يك تخيلات فردی خود را به جای واقعیت عینی می نشانند. اکثریت نزدیک به اتفاق اینان روشنفکران ایران ساکن خارج از کشور هستند که هیچ تماس مستقیمی با مسائل ایران ندارند و ایران برایشان جامعه‌ای خیالی است که نمی دانند آن را باید با کجا «مطابق مطلق» بدانند و کدام «فرمول بی نقص» را از پیش باید برای انقلاب آن برگزینند. آن اقلیت ناچیزی هم از آنان که در داخل ایران هستند، در يك حصار محدود و کوچک زندگی روشنفکری زندانی هستند و تصویری ذهنی و کتابی راجع به جامعه و انقلاب دارند. در نتیجه مارکسیسم — لنیسم اینان (این هر دو دسته) سخت آمیخته به سوزکینم روشنفکرانه است. آنها مجبورند بین دو قطب دگماتیسم و بداعگری روشنفکرانه پیوسته

اپورتونیست های رنگارنگ را خورده اند و به الگو سازی از تجارب تاریخی پرولتاریا سرگرمند، و برخوردی با انقلاب ایران ندارند. اگر چه هنوز کمی زود است که عنوان «مارکسیست — لنیست» را از تمامی آنها بگیریم و باید کمی بیشتر منتظر شد، ولی باید به یاد داشت که وقتی از وحدت مارکسیست — لنیست ها حرف می زنیم، چنانکه یاد شد، باید منظورمان آن مارکسیست — لنیست هائی باشد که درون جنبش نوین انقلابی ایران قرار دارند در حالیکه اینان در خارج از جنبش انقلابی هستند.

تلاش اساسی مارکسیست — لنیست — هائی که درون جنبش نوین انقلابی هستند باید این باشد که در يك سازمان واحد متمرکز شوند. اگر دیده میشود که بسیاری از «مارکسیست — لنیست های» ادعائی ایران دستجات مختلفی را تشکیل دادند که همه با هم مخالفند،

نوسان کنند، زیرا تئوری را بدون برخورد با واقعیت عینی نمی توان رشد داد و در شرایطی که برخوردی با واقعیت عینی وجود ندارد، برای توضیح يك مسئله جدید یا باید بطور مکانیکی و بازو و فشار آنرا تحت شمول مطلق تئوری های موجود درآورد و یا فرمول خیال پردازانه ای برای توضیح آن تراشید. برای مثال کافی است که به مسائل مورد اختلاف مارکسیست - لنینیست های خارج از کشور نگاه کنیم. علاوبراین بسیاری از این روشنفکران فقط از طریق تحقیق و مطالعه گرایش فکری به مارکسیسم پیدا کردند و به علت نداشتن تماس با زندگی خلق، انگیزه ی نیرومند اجتماعی برای مبارزه ندارند. به زودی در این دسته، مارکسیسم - لنینیسم تبدیل می شود به دکانی برای خود نمائی و فضل فروشی. اینان گذشته از زنه ی بودن، درگفته های خود نیز صداقت ندارند. اما وضع ما با

آنها به کلی فرق می کند. اولاً ما با واقعیت عینی برخورد مستقیم داریم، در نتیجه اگر مثلاً کسی بگوید که در ایران هنوز قتلودالیم بر روستاها حاکم است، ما می توانیم با او به روستا برویم و آنجا را به او نشان بدهیم، یا اینکه از خود شن بخواهیم. در باره ی مسائل تحقیق کند و هر حرف درستی هم داشت می پذیریم. از طرفی مادر سخت ترین شرایط داریم مبارزه می کنیم، بنابراین رفقای ما دارای صداقت بسیار زیادی هستند. برای اینکه کسی در راه آرمانش با آغوش باز به استقبال مرگ برود، نیرومندترین انگیزه اجتماعی لازم است. در نتیجه ما به سادگی می توانیم يك بحث و گفتگوی صادقانه برای حل مسائل داشته باشیم. بندرت ممکن است در صفوف ما فرد ازاجان گدشتی را دید که صداقت انقلابی نداشته باشد، تازه چنین کسی در صورت وجود به خاطر شکل کار ما

به زودی شناخته و طرد خواهد شد .
 البته بسیاری از مسائل مارکسیست -
 لنینیستی را بدون کمک توده های کارگر و
 سایر توده های خلق و تجربیات تاریخی
 آنها نمی توان حل کرد . ولی باید به یاد
 داشت که ما در مرحله ای هستیم که نفوذ
 در توده ها را داریم آغاز میکنیم . ارتباط هر
 چه بیشتر با توده ها به وحدت مارکسیست
 - لنینیست ها کمک می کند . زیرا اختلاف
 نظرهای سوژکتیویستی روشنفکرانه با
 مبارزه ی رشد یابنده ی توده های در تضاد
 قرار میگیرد و از صفوف مبارزه ی طرد
 می گردد . به نظر ما اکنون درست زمانی
 است که باید شعار وحدت کلیسائی
 مارکسیست - لنینیست های ایران را مطرح
 ساخت و در جهت تحقق آن تلاش نمود .
 وحدت قدرت ما را برای مقابله با
 دشمن بیشتری می کند ، زیرا که گسی
 خرد ه کاری ، و هرز رفتن نیرو ها جلوه میگیرد ،
 توان ما را برای رهبری استراتژیک جنبش

و مبارزات ایدئولوژیک افزایش میدهد ،
 به رشد سیاسی و نظامی ماکم میکند ، و غیره .
 اکنون بیشتر مارکسیست - لنینیست -
 هائی که درون جنبش نویسن انقلابی
 قرار دارند ، به خوبی نقش و اهمیت
 وحدت مارکسیست - لنینیست های ایران
 را بطور کلی درک می کنند ، ولی گاهی در
 بین برخی از افراد یا محافل
 مارکسیست - لنینیست این مسأله مطرح
 است که باید شرکت در جنبش انقلابی
 اخیر ایران بطور کلی مورد نظر باشد و
 گویا داشتن و نداشتن يك سازمان
 باید ئولوژی مشخص و اعلام شده ی
 مارکسیست - لنینیستی در شرایط
 کنونی رشد جنبش ، تأثیری در اجرای
 وظایف انقلابی ندارد . این حرف اگر
 در شرایط آغاز مبارزه مسلحانه ،
 عواقب زیاد بدی نداشته ، ولی در شرایط
 کنونی دارای عواقب بسیاری است .
 اکنون دیگر ما مبارزه مسلحانه را در

بدون داشتن موضع مشخص طبقاتی ممکن نیست. البته کار ما فقط در رابطه با مبارزات طبقاتی کارگر نیست بلکه به قول لنین ما در وظیفه سوسیالیستی و دموکراتیک داریم ولی باید به یاد داشته باشیم که ما وظایف دموکراتیک خود را نیز در رابطه با منافع درازمدت طبقاتی کارگر انجام میدهم یعنی با موضع گیری مشخص طبقاتی، ما در رابطه با مبارزات تمام اقشار خلق باید کار کنیم و شکل و سطح مبارزه آنان را ارتقاء دهیم ولی همواره باید گاه منافع درازمدت طبقاتی کارگر یعنی باجهان بینی و موضع گیری مارکسیست لنینیستی، زیرا در غیر این صورت مجبوریم باجهان بینی و موضع گیری طبقاتی دیگری این کار را بکنیم.

جامعه تثبیت کرد ما به درستی مشی تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه با غلبه نیروهای آگاه خلق اثبات کرد. ما به و آنها را به سوی مبارزه مسلحانه جلب نمودیم. اکنون مسئله اساسی که برای ما مطرح است جلب توده ها است. توده ها را دیگر فقط با شعارهای کلی ضد امپریالیستی نمی توان جلب کرد. باید خواست های نزدیک آنها را مبارزات خودشان را مورد توجه دقیق قرار دهیم و کار خود را با آن تنظیم نمائیم. باید تبلیغ مسلحانه و در کنار آن سازیر کارهای تبلیغی و ترویجی خود را در رابطه با خواست های نزدیک و مبارزات خود توده ها انجام بدهیم. چنین کاری

برقرار باد وحدت کامل نیروهای مارکسیست - لنینیست ایران

پیروزی باد اصل "همکاری هر چه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی خلق ما"

سازمان چریکهای فدائی خلق

ضمیمه شماره ۱

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

در تابستان سال ۴۹، رفیق احمدزاده تزه‌های اساسی خود را در بساطی ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه و معنای خاص و عام این ضرورت در شرایط خاص اجتماعی ایران، همچنین درباره‌ی مناسبات ما بین نیروهای انقلابی مسلح (ضرورت تشکیل جبهه)، موضع مارکسیست - لنینیست‌ها در مقابل نیروهای دیگر انقلابی و نسبت به حزب طبقه (بسیج سیاسی طبقه‌ی کارگر در بطن یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و در درون یک اتحاد خلقی مرکب از نیروهای انقلابی) روشن ساخت. (۱)

در مقدمه‌ای که همین رفیق در خرداد سال ۵۰، برای چاپ دوم رساله‌ی خود نوشت: «بطور مشخص شعار "اتحاد تمام نیروهای انقلابی و تمام خلق‌های سراسر ایران" را طرح کرد».

در تاریخ فروردین سال ۵۳، نیمه‌ی اول این شعار تکرار شده و از تمام نیروهای اصیل و واقعا انقلابی ایران دعوت می‌شود که صفوف خود را متشکل تر نمود و در زیر پرچم واحدی گرد هم آیند. (۲) (صفحه‌ی ۱۲ نبرد خلق، شماره ۲)

در حدود پائیز یا اوائل زمستان ۵۳، در نشریه‌ای بدون تاریخ انتشار، به نام "خطایه‌ی توضیحی سازمان چریکهای فدائی خلق به کارگران ایران در رابطه

- (۱) - مراجعه شود به متن رساله‌ی "مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و بنا به نقل قولهای موجود در صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱ همین نوشته.
- (۲) - ضمنا چون مدارک منتشر شده از طرف رفقا، بین سالهای ۵۰ تا اول ۵۳، در دسترس قرار نداشت، توانستیم این مسیر را تا اینجا بطور پیوسته تعقیب کنیم؛ هر چند که تعیین همین نقاط نیز برای ترسیم شمای کلی مسیر کافی هستند.

با اعدام صاحب جنایتکار کارخانجات جهان^۱ تحت عنوان "کارگران و سایر نیروهای انقلابی برای بی‌اثر کردن توطئه‌های دشمنان مشترک خود چه بایستی بکنند" آشکارا تشکیل جبهه‌ای واحد، مرکب از "تمامی نیروهای خلق" را کاملاً ضروری می‌شمارد: "اکنون تمام اقشار و تمام طبقات خلق ایران ظلم دولت شاه را احساس می‌کنند. همه‌ی ما زورگویان و غارتگرهای دولت شاه را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنیم. ماهمه دشمن مشترکی داریم. همه‌ی ما از طرف دولتی که با اسلحه‌ی بیگانه ثروت ملی و نیروی کار خلق ما را تصاحب کرده و نثار سرمایه‌داران خارجی می‌کند مورد ظلم و فشار قرار داریم. در چنین شرایطی وظیفه‌ی ملی ما حکم می‌کند که هر چه بیشتر صفوف خود را مستحکم سازیم و نیروهای خود را بر ضد دشمن مشترک متحد سازیم. . . . هم میهنان! تنها راه ما اتحاد همه‌ی نیروهای تحت ستم خلق است. همه‌ی کسانی که ظلم دولت شاه را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند باید بگرد هم جمع شوند و دستهای خود را به یکدیگر بدهند و صف یکپارچه و متحدی را بر علیه دولت شاه و بیگانگان که از این دولت حمایت می‌کنند تشکیل بدهند و بکشند نیروی از خلق را که از طرف رژیم درنا - آگاهی نگه داشته شده اند نسبت به واقعیات آگاه سازند. . . . با این بسیج عمومی برای آگاهی ملی و ضد امپریالیستی، جنبش مسلحانه‌ی رهاییبخش خلق ما خواهد توانست در پناه حمایت طبقه‌ی کارگر و تمامی نیروهای دیگر خلق ستم‌دیده ایران، رشد کند و تمامی نیروهای خلق را در جبهه‌ی واحدی بر علیه دشمن مشترک سازمان دهد و پیروزی نهایی را برای خلق ایران به ارمغان آورد. . . . مستحکم باد اتحاد همه‌ی نیروهای خلق". (۱)

و بعد تنها در چند ماه بعد از انتشار این خطابه است که مواضع به کلی

(۱) - صفحات ۴۴ تا ۴۷ خطابه. تاکیدات از طرف ماست.

دگرگون می‌شود. " شعارهای وحدت " رسالت نفی کامل اعتقادات و شعارهای تعیین کننده‌ی گذشته را به عهده می‌گیرد؛ " در شرایط کنونی، سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمی‌توانند تشکیل جبهه‌ی واحد بدهند؛ " مسئله تشکیل جبهه در شرایط کنونی متغی است " و " وحدت نیروهای ضدامپریالیستی شعارشتاب‌آمیزی (!) است که از همان انقلابیون ساده و ساده دل خارج می‌شود (!) " . . . اکنون درست لحظه‌ای است که باید شعار " وحدت کامل کلیه مارکسیست - لنینیست ها " را داد . البته لازم به یادآوری است که منظور ما کلیه مارکسیست - لنینیست های است که با قبول مشی مسلحانه در جهت تحقق هدف های جنبش انقلابی ایران قدم برمی دارند " . . . در آینده در مرحله‌ای از رشد و تحکیم جنبش با افراد و گروههای انقلابی غیر مارکسیست - لنینیست در یک ساخت تشکیلاتی جبهه‌ای متشکل خواهیم شد ولی در شرایط کنونی اگر افراد، گروهها و سازمانهای انقلابی غیر کمونیستی با ما برخورد کنند فقط قادریم پارای همکار - یهایی را با آنها بنماییم . . . " (۱)

اما درست سه یا چهار ماه از انتشار این مقاله نمی‌گذرد که در آذرماه ۵۴، در مقاله‌ی دیگری " چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود " منسوب به رفیق شهید جزینی، که با تعریف " گرانقدر و ارزنده " از طرف همین سازمان معرفی می‌شود چنین می‌خوانیم:

" وحدت نیروهای انقلابی بهیچوجه اهمیت کمتری از وحدت نیروهای مارکسیست ندارد . نرسیدن به هیچیک از این دو وحدت موقوف به تأمین دیگری نیست . یعنی اگر ضرورت و امکان اجازه بدهد نیروهای مارکسیست - لنینیست متحد می‌شوند و بعد در یک جبهه‌ی متحد با سایر نیروها وحدت پیدا می‌کنند و اگر

(۱) - نقل از " شعارهای وحدت " سرمقاله‌ی نبرد خلق، شماره ۶

پیش از رسیدن به این وحدت ضرورتی زمینه‌ی وحدت همه‌ی نیروها وجود داشته باشد گروهها و سازمانهای مارکسیست منفرداً در يك جبهه‌ی متحد با دیگران متحد می‌شوند ... !! (۱)

"و به این ترتیب در موارد مختلف و بهمین دلیل ، باید کوشش در جهت همبستگی و وحدت مارکسیستها در چهار چوب عمومی جنبش انقلابی مسلحانه انجام گردد و تشخیص ایدئولوژیک سازمانها و افراد در ضمن کوشش برای رسیدن به وحدت عام جامعه‌ی عمل می‌پوشد . وصول به يك جبهه‌ی رهایی بخش ملی" یا به عنوان دیگری که این محتوا را در بر داشته باشد کوششی است در راه هدايت کلیه‌ی نیروهای مبارز به مسیر انقلاب و چنین جبهه‌ای نه فقط تمام مبارزات مسلحانه را رهبری می‌کند (مثلاً در يك ارتش آزاد بیخش) بلکه همه‌ی مبارزات سیاسی ، اقتصادی و صنفی را تحت رهبری خود قرار داده و همبستگی این دو وجه را عمده را تامین می‌کند و ... (۲) اما دامنه‌ی این تناقضات پی در پی و سلسله‌تريدیدها و سردرگمی‌های سیاسی تا همین جا پایان نمی‌پذیرد . اگر برای پس گرفتن شعار " تشکیل صف یکپارچه و متحدی از همه‌ی نیروهای تحت ستم خلق و ایجاد جبهه‌ی واحدی از تمامی نیروهای خلق علیه دشمن مشترك " که آن همه با ذوق و شوق در خطابه آمده بود ، به گذشت زمانی معادل نه‌ماه احتیاج است و اگر برای رد و نفی شعارهای کدایی وحدت که آن همه با رنگ و لعاب اصولگرایی آراسته شده بود فقط سه ماه وقت لازم است ؛ آن وقت آیا نباید منتظر بود که در زمان کوتاه دیگری ، در خطابه ، اعلامیه یا مقاله‌ی دیگری " اصل " نوظهور

(۱) - چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود ، از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق .

(۲) - صفحات ۹۲ تا ۹۵ " چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود " ، از انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق .

دیگری عرضه شود ؟ درواقع این انتظار زیاد به طول نینجامید و این " چیزنو ظهور" بالاخره در هیأت يك اعلامیه ی کارگری در اردیبهشت ۵۵ به منصه ی ظهور رسید .

این چیزنو ظهور نه تنها دیگر شمارچند ماه قبل خود - " ضرورت وحدت کامل کلیه ی مارکسیست - لنینیست ها " ، " همکاری فقط در عمل مشخص با سایر نیروها " و ... - را به شیخ ترین وجهی نفی می کند (شیخ دقیقاً به خاطر اینکه بدون هیچگونه انتقاد از خود ، هیچگونه تحلیل انتقادی از مواضع گذشته ی خود ، از این مواضع عدول می کند ، بدون آنکه به موضع صحیحی نیز دست یافته باشد) بلکه با کمال تأسف ! در ماندگی کارگران زحمتکش و شریف را در گرفتن حق خود و بی پشت و پناهی آنان ! و چشم امید دوختن شان به همکاری و اتحاد با مردم تهران ! دانشجویان و دانش آموزان ، علی الخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه ! در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند را اعلام می دارد (۱) آیا این نوع " همکاری و اتحاد " که بر بی پشت و پناهی و بدبختی و فلاکت (چشم امید به دانشجویان داشتن !) طبقه ی کارگر استوار باشد چیزنو ظهوری نیست ؟ آیا این شمار واقعا چیزنو ظهوری نیست وقتی بدون آنکه " ضرورت وحدت نیروهای انقلابی در يك جبهه ی متحد " را آنهم نه به دلیل بی پشت و پناهی طبقه ی کارگر ، بلکه به دلیل ضرورت های رشد و توسعه ی انقلاب و توده ای شدن مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز ، قبول کرده باشد ، از روی ایمن ضرورت پرواز می کند ، از روی تمام آن نفی و انکارها چشم بسته می گردد و یکبار

(۱) - " در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد به سینه ی کارگران زحمتکش زده است ، جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می دهد و بیشترین ستمها را به آنان روا می دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند . اینک چشم امید کارگران به همکاری و اتحاد با شما دوخته شده ←

شعار " پیوستگی نیروهای خلق ایران " را سرمی دهد ! آیا این پیوستگی بعد از آن گسستگی های تاریخی مربوط به نیرو و توان تاریخی هر طبقه ، بعد از آن استدلالات آتشین درباره ی همکاری فقط در عمل مشخص با سایر نیروها و ۰۰۰ واقعا چیز عجیب و نوظهوری نیست ؟ واقعا چگونه ممکن است از موضع قادر بودن فقط برای باره ای همکاری ها با نیروهای انقلابی غیر کمونیست ! به موضع پیوستگی ! - و حالا تازه نه اتحاد یا وحدت - با آنها رسید ؟

آیا این پدیده ی نوظهوری در فرهنگ مبارزات کمونیستی جهان نیست که سازمانی کمونیستی به جای پرداختن به وظیفه ی انقلابی و کارگری خود یعنی به جای " معرفت نسبت به ماهیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف وی رادرنه ن او وارد ساختن (۱) به جای پرداختن به آن نوع فعالیت و عملی که " کارگران را طوری تربیت نماید که به همه و هرگونه موارد خود سری ، ظلم ، اعمال زور و سوء استفاده ، ام از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد ، جواب بدهند و آنها را جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی و نه غیر آن " (۲) به نحوه سرایی و ضجه و زاری برای جماعت مفلوک و بی پشت و پناهی به نام کارگر پرداخته شود که چون دولت شاه خائن دست رد به سینه اش زده ، حالا برای گرفتن حقش ! به مردم تهران ، " بخصوص دانشجویان (!) آگاه و مبارز دانشگاه ها (!) که همیشه (هیچگونه چون و چرایی هم ندارد ، همیشه !) در دفاع از زحمتکشان پیشگام

است . ۰ بخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاه ها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بودند در این روزهای حساس وظیفه ای سنگین برعهده دارند و کماکان باید دین میهنی خود را به زحمتکشان ایران ادا کنند و بطوریکه پارچه به دفاع از کارگران زحمتکش اعتصاب بی برخیزند ۰۰۰ زنده باد اتحاد و پیوستگی (!) نیروهای خلق ایران " نقل از صفحه ۲ اعلامیه مویخ اردیبهشت ۵۵ سازمان چریکهای فدایی خلق (این اعلامیه فاقد اسم مشخص است) (۱) و (۲) - منتخب آثار لنین ، صفحات ۲۹۱ و ۳۳۲

بوده اند، پناه آورده است و چشم امیدش به همکاری و اتحاد (حالا منمایان همکاری و اتحاد، معنای اتحاد و پیوستگی معلوم می‌شود! معلوم می‌شود که طبقه ی کارگر این اتحاد و پیوستگی را برای گرفتن حقوق اقتصادی خود از بورژوازی لازم دارد و پیش‌تاز انقلابی کونیست هم باید به همین دلیل این شعار را طرح کند!) با آنها دوخته است!

همکاری، اتحاد و پیوستگی ای که از درون چنین درکی از مسایل جنبش انقلابی ایران^۱ از موقعیت طبقات و نقش پیش‌تاز کونیستی در قبال آنها بیرون آید، ذره‌ای با اتحاد و وحدتی که ضرورت‌های رشد و توسعه ی جنبش انقلابی، ضرورت‌های توده‌ای شدن جنبش مسلحانه ی پیش‌تاز و منافع استراتژیک و واقعاً انقلابی زحمتکش ترین طبقات جامعه و در راس آنها پرولتاریا آنرا ایجاب می‌کند، شباهت ندارد. (۱)

این شعار چیز نوظهوری است که هیچ ارتباطی با شعارهای موجود در رساله‌ی رفیق احمدزاده در همین باره، حتی با شعارهای موجود در رساله‌ی رفیق جزئی و همین‌طور خط مشی ارائه شده توسط ما در مقدمه‌ای بر بیانیه‌ی اعلام مواضع کسب تاسیس جبهه‌ی واحدی از نیروهای انقلابی وارد در جبهه‌ی نبرد رادردستور سازمانهای مسلح پیش‌تاز و نیروهای انقلابی قرار می‌دهد، ندارد.

اکنون باید پرسید، این بی‌پرنسیپی مدهش، این نوسان افسارگسیخته و تردد بی‌انتها در اتخاذ مواضع گوناگون و پایه‌های سیاسی و استراتژیکی، این نـ

(۱) - برای توضیح بیشتر، به "ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲ شکاف‌هایی در" شعارهای وحدت" مراجعه کنید. این پاوری در چاپ مجدد این مقاله، پس از بسط و گسترش بیشتر، خود به صورت مقاله‌ی جداگانه‌ای درآمد که در همین نشریه بحث، به صورت "ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲ شکاف‌هایی در شعارهای وحدت" و تحت عنوان "انتقادی کوتاه بر اعلامیه‌ی کارگری سازمان جریکهای فدایی خلق ایران مورخ ۱۶

استواری آشکار در اصول و ۰۰ را از طرف يك سازمان انقلابی کمونیستی، به چه چیزی می توان تعبیر کرد و چگونه می توان آنرا توجیه نمود ؟

لنین می گوید : " ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسئله ی خصوصی و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزء از کارهای سازمانی حزبی تغییر دهد . ولی اگر کسی در مورد این مسئله کسه آیا لازم است بطور کلی و برای همیشه بدون چون و چرا يك سازمان پیکارجو تبلیغات سیاسی در میان توده ها وجود داشته باشد یا نه (و ما اضافه می کنیم نظرات اصولی دیگری که لااقل يك مرحله ی استراتژیک را در بر بگیرند) نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد ، بدون شك فاقد هر گونه پایه ی اصولی است . "

با این توصیف اگر مقوله ی " وحدت " در جنبش کمونیستی و جنبش انقلابی ایران مقوله ای تبلیغاتی نیست ، اگر موضعگیری در قبال این مسایل که مستقیماً به اوضاع سیاسی - اقتصادی جامعه و موقعیت طبقات مختلف اجتماع و سمست گیری های استراتژیک نیروهای مختلف سیاسی مربوط می شود يك موضوع حیاتی و سر نوشت ساز در جنبش ماست ؛ اگر جزء کوچکی از کارهای سازمانی به شمار نمی رود که بشود هر ۲۴ ساعت آنرا تغییر داد و اگر این مواضع لااقل در يك مرحله مشخص استراتژیک مقولاتی کاملاً اصولی و تعیین کننده هستند ؛ آنگاه این تغییر تقریباً ۲۴ ساعته ی مواضع شما راجع به مسئله ی " وحدت " را چگونه باید تفسیر کرد ؟ شاتام مواضع گذشته ی خودتان و نظرات مشخص رفیق احمدزاده درباره ی مسئله ی " وحدت " را با " شعارهای وحدت " خود نفی می کنید (آنها با آن نوع استدلالات !) هنوز مدتی نمی گذرد که با انتشار " چگونه مبارزه ی مسلحانه "

اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ " به چاپ رسیده است .

توده ای می شود " خط بطلان بر روی شعارهای وحدت خود می کشید ! پندی بعد هر دو این مواضع را هریک به نحوی با شعارهای مطروحه در اعلامیه سوسی کارگری مورد تردید قرار می دهید ... اینها چه معنایی دارد و واقعا شما چه مقصودی از این تناقض گویی دنبال می کنید ؟ ما جواب را به خود شما واگذار می کنیم ، نه به تحلیل مطالبی که به عنوان شاهد مثال در این ضمیمه آورده شده مخصوصا تجلیل تناقضات دهشتناکی که ما بین آنها وجود دارد می پردازیم و نه به علل و ریشه های تشکیلاتی و ایدئولوژیک این قبیل موضعگیری ها و آن دسته دلائل و انگیزه هایی که یک سازمان سیاسی انقلابی را وادار به چنین تناقض گویی هایی می کند ، خواهیم پرداخت ؛ بلکه نخست از خود شما انتظار جواب داریم در حالیکه هر خواننده ای در قضاوت منصفانه ، راجع به شعارهای گوناگون و کاملاً متضاد " وحدت " شما مسلماً آزاد خواهد بود .

ضمیمه شماره ۲

شکافهائی در «شعارهای وحدت»

انتقادی کوتاه بر اعلامیه کارگری
«سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»
مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵

اعلامیه

کارگران ایران متحد شوید

پیروزی ادعصابات حق طلبانه کارگران تهران

ننگ و نفرت بر وزارت کار و دولت شاه دروغگو

مردم شریف تهران! دانشجویان،

دانش آموزان از اعتصابات حق طلبانه

کارگران زحمتکش تهران حمایت کنید

در آستانه ی روز جهانی کارگر و در شرایطی که دولت شاه خائن بایرگزازی کنگره ی قلابی و مسخره کارگران می کوشید به مردم بقبولاند که کارگران ایران در رفاه و خوشبختی بسر می برند هزاران نفر از کارگران شریف و زحمتکش کارخانجات تهران برای سیر کردن شکم زن و فوزندان خود دست به اعتصابات وسیع زدند. کارگران به این ترتیب ثابت کرده اند که سندیکا های دولتی، وزارت کار و دولت شاه تا چه حد دروغگو و ریا کارند.

در هفته ی گذشته کارخانجات چیت تهران (بافکار)، چیت ری، چیت ممتاز، سیمان ری، بی اف گود ریج در حال اعتصاب بسر می بردند، و چندین کارخانه و شرکت دیگر آماده شروع اعتصاب هستند. دولت شاه برای خاموش کردن فساد حق طلبانه ی کارگران و سرکوب آنها ماموران وزارت کار را ازیکسو و ماموران پلیس و ژاندارمری را از سوی دیگر به سوی کارخانجات اعتصابی روانه داشته است.

ماموران وزارت کار به کارگران اعلام کرده اند که این اعتصابات قانونی نیستند عجا که در این مملکت که فریاد مردم از بی قانونی و ظلم دولت بلند است دلتیها

از قانون صحبت می‌کند .

در کارخانه ی بافکار نماینده ی وزارت کار در مقابل کارگران که گفته بودند : به غلت گرانی و حقوق کم زن و بچه ی ما گرسنه هستند " با وقاحت جواب داده بود : " اگر حقوقتان کم است نخرید و نخورید " . در جای دیگر سرهنگی که مأمور بر هم زدن اعتصابات بوده است به کارگرانی که در جلوی در کارخانه ی چیت ری اجتماع کرده بودند گفته است " من همین الان با شاه تماس گرفتم و ایشان فرموده اند ! اضافه کردن حقوق کارگران اصلاً امکان ندارد ! "

اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند کارخانجات تهران . طبق آخرین اخبار رسیده که کارگران کارخانجات اعتصابی که تحت محاصره ی پلیس و ژاندارمری چندین شبانه روز کارخانجات را به اشغال خود درآورده بودند و با همکاری و جمع آوری کمک مالی از طرف اهالی جنوب تهران به آنها آذوقه رسانده می شد با حمله ی پلیس های مسلح و افراد ژاندارمری با شلیک گلوله ، تهدید سر نیزه و ضربات باتوم از کارخانجات بیرون رانده شده اند .

طبق همین اطلاعات در کارخانه ی بافکار ۲۰۰ نفر از کارگران در یک انبار بزرگ جمع شده اند و پلیس هنوز نتوانسته است این کارگران را بیرون بیاورد و مقاومت آنها همچنان ادامه دارد .

کارگران اعتصابی که در زیر فشار زندگی کمرشان خم شده است ، مسکین ، اضافه دستمزد و در حقیقت حق زندگی شرافتمندانه در این مملکت را می خواهند .

مردم تهران ، دانشجویان ، دانش آموزان !

در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد بر سینه ی کارگران زحمتکش زده است و جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می دهد و بیشترین ستمها را به آنان روا می دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند ، اینک چشم و امید کارگران به همکاری و اتحاد با شما دوخته

شده است . بخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند در این روزهای حساس وظیفه ای سنگین بر عهده دارند و کماکان باید دین میهنی خود را به زحمتکشان ایران ادا کنند و بطوریکه بارچه به دفاع از کارگران زحمتکش اعتصابی برخیزند .

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران حمایت بی دریغ خود را از مبارزات حق طلبانه ی کارگران زحمتکش تهران اعلام داشته و آماده است که در جهت خواسته های کارگران تا پای جان مبارزه نماید .

"مرگ بردشمنان طبقه ی کارگر"

"مرگ بردولت ضدکارگری شاه"

"پیروز باد اعتصابات حق طلبانه ی کارگران تهران"

"زنده باد اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران"

* سازمان چریکهای فدایی خلق ایران *

* ۵شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ خورشیدی *

بدون آنکه فعلا در اینجا در مقام تحلیل کامل نقطه نظرات موجود در اعلامیه‌ی کارگری رفقای فدائی باشیم ، تنها از این نظر که مقایسه‌ی اجمالی شده باشد بین آنچه که از نظرگاه لنین افشاگری سیاسی نام دارد و آنچه که رفقای فدائی در همین اعلامیه انجام داده‌اند ، و بعد ، از این نظر که تفاوت درکی که این رفقا از وظیفه‌ی خود در قبال جنبش کارگری دارند یا درک لنینی که از این وظیفه وجود دارد و وظایف و نقشی که این رفقا برای طبقه‌ی کارگر قائل‌اند ، با وظایف و نقشی که یک استنباط حقیقتا کمونیستی برای طبقه‌ی کارگر (پیشتازانقلابی آن) و وظایف سیاسی و انقلابی او قائل است ، روشن شده باشد ؛ تنها به ذکر یک قسمت از گفتار لنین که به مفاهیم مورد مقایسه‌ی فوق ، اشاراتی دارد می‌پردازیم .

این تذکر در عین حال به درک این موضوع که معنا و محتوای واقعی این شعار (شعار اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران ، طرح شده در همین اعلامیه) چیست و چه ارتباطی ما بین آن و شعارهای ظاهرا متفاوت قبلی از یک طرف و مطالب مندرج در همین اعلامیه از طرف دیگر وجود دارد ، نیز کمک خواهد کرد . و اما گفتار لنین :

« ... یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه‌ی زمینه‌ی افشاگریهای همه جانبه‌ی سیاسی است . معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر به وسیله‌ی همین افشاگریها . بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهمترین وظایف سوسیال دموکراسی بین المللی

است * (ظاهراً سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هم در صدد اجرای همین وظیفه بوده است ! زمینه‌ی افشاکاری هم روشن است که همین اعتصابات گسترده‌ی نیمه‌ی بهار سال جاری کارگران کارخانجات تهران می‌باشد * حالا خواهیم دید چگونه به اجرای آن می‌پردازند !) * * * (بنابر این) اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم ، اعمال زور و سوء استفاده ، اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب بدهند - و آنهم جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در این صورت معرفت طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد * * *

تا همین جای مطلب ، اولین مقایسه‌ای که پیش می‌آید بین آن کارگرانی است که لنین از آنها صحبت می‌کند و آن کارگرانی که جملات افشاگرانانه ! اعلامیه‌کارگری رفقای فدائی آنانرا توصیف می‌کند * کارگرانی که لنین آنها را تعریف می‌کند ، باید طوری تربیت شده باشند که بتوانند به همه و هرگونه موارد خود سری و ظلم و ... جواب داده ، آنهم جوابی فقط از نظرگاه کمونیستی نه غیر آن * حالا ببینیم اعلامیه‌ی کارگری رفقا چه استنباطی از طبقه‌ی کارگر و وظیفه‌ی او دارد و اینکار هم تربیتی را بطور خاص در مورد يك موضوع مشخص مربوط به زندگی روزمره‌ی خود آنها چگونه پیش می‌برد *

” مسردم تهران ، دانشجویان ، دانش‌آنوزان !

در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد به سینه‌ی کارگران زحمتکش زده است و جواب حق طلبی آنها را با سر نیزه می‌دهد ، بیشترین ستمها را به آنان روا می‌دارد ، کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند ، اینك چشم و امید کارگران به همکاری با شما دوخته شده است *

بخصوص دانشجویان آگاه و مبارز دانشگاهها که همیشه در دفاع از زحمتکشان پیشگام بوده اند در این روزهای حساس وظیفه ای سنگین برعهده دارند و کماکان باید دین میهنی خود را به زحمتکشان ایران ادا کنند * . . .

جملات فوق که تقریباً قسمت اصلی توضیحی را در این اعلامیه تشکیل می دهد، با تکیه بر حساسیت لحظه ی کنونی شروع می شود، باید پرسید حساسیت ایسن لحظات به چه معنا و به چه دلیلی است ؟

چون دولت شاه خائن دست رد به سینه ی کارگران زده است ! (جالب توجه است . اعلامیه ی رفا ، رابطه ی قهرآمیز و دشمنی خونین طبقاتی بین دولت سرمایه داری شاه و کارگران ایران را با بیان کاملاً علمی ! و کاملاً رمای ! " دست رد به سینه زدن " توضیح می دهد) این لحظات حساس شده اند ؟ آیا تاکنون و بنابر همان اصطلاح شما ، دولت شاه دست رد به سینه ی کارگران نزده بود ؟ آیا به دلیل بی پشت و پناه شدن ! کارگران و اینکه برای گرفتن حقشان (یعنی همان مطالبات صنفی - اقتصادی که مضمون این اعتصابات را تشکیل می داد) دیگر هیچ امیدی به جز دانشجویان دانشگاهها و دانش آموزان ندارند این لحظات حساس شمرده شده اند ؟ . . . در غیر این صورت پس حساسیت این لحظات به خاطر چیست ؟ نکند این همان لحظات حساسی باشد که شما با پرداختن به انتشار چنین اعلامیه هایش به جای افشاگریهای واقعاً جاندار سیاسی از نظرگاه انقلاب و کمونیستی و به جای روشن کردن خطوط عملی سیاسی انقلابی برای ارتقاء سطح سیاسی این مبارزات آنها را از دست دادید ؟ و هم اکنون نیز در حال از دست دادن آن هستید ؟

و بعد ، این جماعت بی پشت و پناه ! مفلوک و بیچاره ! که برای گرفتن حقوق صنفی و اقتصادی خود ، " چشم و امیدش " را به خرده بورژوازی شهری و تازه از آن میان تنها به دانشجویان دانشگاهها " دوخته " است (درست به کلمات

و اصطلاحاتی که به کار برده شده توجه کنید • چشم امید د وختن کارگران به دانشجویان • بی پشت و پناه بودن آنان • دست رد به سینه ی کارگران زدن دو-
لت شاه و ... اینها مسلماً نمی تواند از نقطه نظرهای دیگر این رفقا نسبت به
هتاهیل اصولی و اساسی تر جدا باشد • چه ارتباطی و چه وجه تشابهی با آن طبقه
کارگری دارد که باید اساسی ترین وظایف انقلاب ضد امپریالیستی و اصلی ترین بار
انقلاب سوسیالیستی را به دوش بگیرد ؟ این جماعتی که شما از آن به نام طبقه ی کارگر
زحمتکش و ... نام می برید اما بی پشت و پناه است • دست رد دولت به سینه اش
خورده و وامانده و حیران چشم امید به دانشجوی و دانش آموز د وخته است - آن
هم برای گرفتن حقوق صنفی اش - آری این جماعت • و پیشتازان سیاسی و انقلابی
آنها • چه وجه تشابهی دارند با کارگرانی که به همه و هرگونه موارد خود سری و
ظلم • اعمال زور و سوء استفاده - اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد
- جواب می دهند و آنهم جوابی فقط از نظر گاه کمونیستی ؟ آن تربیت و آموزش
سیاسی که از کارگران چنین رزمندگان آگاه و بصیری می سازد • آن کار پر حوصله •
توضیحی • افشاگرانه • ترویجی و تبلیغی که کارگران را تا چنین سطحی از بینش
انقلابی و دانش سیاسی ارتقاء می دهد • با آن تبلیغ و تربیتی که هنوز در قدم اول
مبارزه - آنهم يك مبارزه ی صنفی - روحیه ی یاس • عدم اتکاء بخود و ... در آنها
می دمند و در حالی که آنها خود • در تمام طول مدت اعتصاب علیرغم تمام تهدیدات
و توطئه های اعتصاب شکنانه رژیم • پایداری و امید و شور خود را از دست
نداده اند و با اتکاء به نفس کارگری بر سر خواسته های خود پنایدار مانده اند ...
(بعنوان نمونه کارگران کارخانه چیت تهران و یا کارگران چیت ممتاز • برای مطالعه
جزئیات مربوط به اقدامات کارگران در این اعتصابات • به "نوق العاده خبری قیام
کارگر - ارگان کارگری سازمان مجاهدین خلق ایران " مراجعه شود) آنها را بی
پشت و پناه • منتظر و ناامید و ... معرفی می کند چه ارتباطی دارد و به چه

سرانجامی منتهی می شود ؟

بدین ترتیب آیا خود بخود این نتیجه حاصل نمی شود که بین آن گروه و جماعت بی پشت و پناه و امانده و مایوس و چشم امید دوخته به دانشجویان که شما آنان را به نام کارگر توصیف می کنید با محتوای آن توضیحات ، افشاگرها و کارتریشتی که شما برای آنها در نظر می گیرید و همه ی اینها با خود شما - یعنی گروه و سازمانی که چنین درکی از وظایف خود ، از وظایف طبقه و ۰۰۰ دارد - یک ارتباط منطقی و ارگانیک برقرار است ؟

یکی دیگر از مطالب شدیداً افشاگرانه ای که در این اعلامیه طرح شده است ، توضیح رابطه ی دشمنانه دولت و شخص شاه با کارگران است . شما می نویسید : " ماموران وزارت کار به کارگران اعلام کرده اند که این اعتصابات قانونی نیستند ، عجبا که در این مملکت که فریاد مردم از بی قانونی و ظلم دولت بلند است ، دلتیها از قانون صحبت می کنند ۰۰۰ در جای دیگر سرهنگی که مامور برهم زدن اعتصابات بوده است به کارگرانی که در جلوی در کارخانه چیت ری اجتماع کرده بودند ، گفته است : " من همین الان با شاه تماس گرفتم و ایشان فرمودند ! اضافه کردن حقوق کارگران امکان ندارد ! اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند (!) کارخانجات تهران " .

ما از شما می پرسیم کجای این موضوع که دلتیها از قانون صحبت بکنند عجیب است ؟ مگر این قانون منافع و موقعیت ممتاز چه کسانی جز طبقه ی حاکمه و همین " دلتیها " را تأمین می کند ؟ اگر " دلتیها " ی مورد اشاره شما ، از قانون صحبت نکنند چه کسانی صحبت بکنند ؟ وانگهی آیا حقیقتاً فریاد مردم از بیسی قانونی دولت بلند است و اگر قانون اجرا شود و بی قانونی برطرف شود (اتفاقاً این درست همان چیزی است که بخش مآل اندیش تر رژیم می خواهد اجرا شود و برای اجرای آنها مرتباً تدابیر و برنامه های جدید تری طرح ریزی می کند) مردم راحت

خواهند شد و فریاد و اعتراض نخواهند داشت؟ یا نه، درست عکس تویحی که شما می‌دهید، نفس همین قوانین و همین قید و بند های کاملاً قانونی طبقه‌ی حاکم است که شدید ترین فشار را بر توده‌ی مردم وارد می‌آورد. در پناه و پوشش همین قوانین است که هیأت حاکمه به خونین ترین وضعی، مبارزه‌ی مردم ما را سرکوب می‌کند و توده‌های میلیونی خلق را استثمار می‌کند. مردم با مبارزه‌ی خود عللاً نشان می‌دهند که علیه همین نظم و قانون طبقاتی به پا می‌خیزند و در حقیقت امر خواهان نفی و نابودی همین قوانین هستند؛ هر چند که این حرکت را آگاهانه انجام ندهند و بطور مشخص بیان نکنند. (۱)

بدین ترتیب واضح است که اعتصاب کارگران و حتی هرگونه حرکت مقاومت‌جویانه یا مخالفت ضعیف تر از اینها، از نظر قوانین بورژوازی سرکوب‌گر ایران و مطابق منطق طبقه‌ی حاکمه، ضد قانونی است. قانون را آنها تعیین می‌کنند و باید منافع و مصالح و ایمنی آنها را حفظ نماید، نه منافع و مصالح توده‌های مردم و طبقه‌ی کارگرها. و شما درست به جای آنکه از این موضع از موضعی طبقاتی، سیاسی و سوسیال دموکراتیک (کمونیستی)، به توضیح و افشای ماهیت این قوانین و انکاء

(۱) - بعنوان مثال، به اقدامات خانه سازی مردم در شهرکها و محلات اطراف تهران مانند شمیران توجه کنید. این اقدامات، مسلماً از نظر دولت و قوانین موجود، اقداماتی غیر قانونی هستند؛ اما از نظر مردم چی؟ آیا مردم عملاً ملاحظه؟ این قوانین را می‌کنند؟ (یا هزاران قانون دیگر که توده مردم سعی در زیر پا گذاشتن آن دارند) ما در اعلامیه توضیحی خودمان مورخ ۲۵ / ۳ / ۵۵ که بمناسبت انفجار پارسگاه شمیران نو و محل شهرداری این منطقه، منتشر شده است ضمن تفسیر کوتاهی پیرامون مبارزات حق طلبانه‌ی مردم شمیران نو در طی بیش از یکسال اخیر، محتسماً و ماهیت مترقی اقدامات آنان که مستقیماً علیه قانون و نظم طبقاتی حاکم سمست دارد، نشان داده ایم.

دولت شاه خائن به " قانون " و قانون طلبی مزدوران وزارت کار بپردازند ، به يك بيان مبتذل عاطفی ، رومانی و خرد ، بورژوا مابانه از قضیه ، مبنی بر " درآمد فریاد مردم از بی قانونی دولت شاه " اکتفا می کنید .

همینطور در مورد پاسخ شاه که می گوید چنین اضافه دستمزدی امکان ندارد ؛ شما به جای آنکه این عدم امکان را از نظر اقتصادی و سیاسی معنا کرده و رابطه ی آنرا با تمام سیستم سرمایه داری خونخوار ایران و تناقضات اجتناب ناپذیر درونی آن ، از جمله مسئله ی تورم وحشتناک ناشی از غارت میلیاردها تومان درآمد نفت توسط امپریالیستها و هیات حاکمه ، سرشکن کردن فشار این تورم به دوش زحمتکشان ، اوج یافتن تضاد کار و سرمایه در جامعه و ... توضیح بدهید و از همین جا ماهیت ضد خلقی - ضد کارگری شاه و رژیم مزدور را نتیجه بگیرید ، به جای آنکه از موقعیت مساعد عینی ای که اعتصابات گسترده کارگری پیش آورده برای ارتقاء سطح سیاسی و آگاهی انقلابی طبقه استفاده کنید و ... آنطور که گویا کشف قابل ملاحظه ای کرده باشید بلافاصله بعد از همین جمله می گوید : " اینست جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند (فقط دو کلمه ی " بد بخت " و " گدا " کم دارد تا توصیفات شما کامل شود !) کارخانجات ایران . "

بسیار خوب ، جواب دولت و شخص شاه به کارگران گرسنه و نیازمند این باشد ، این چه چیزی را ثابت و چه چیزی را نفی می کند ؟ این جواب را که خود کارگران هم شنیده بودند و به قول خودتان همان جناب سرهنگ ، رك و راست و بطور علنی در مقابل همه کارگران این جواب را نقل کرده بود . حالا حرف و توضیح شما چیست ؟ آنها می گویند این اضافه دستمزد ها امکان پذیر نیست و لابد برایش هزار دلیل هم می آورند (و یا حتی هیچ دلیلی هم نمی آورند) ، این دیگر بعهدہ ی آن سازمان انقلابی پیشناز طبقه است که دلایل واقعی این عدم خواست و این عدم امکان را که در ماهیت و تضادهای سیستم سرمایه داری و دیکتاتوری خونخوار حاکم ایران نهفته

است ، به کارگران نشان بد همد ، آنرا افشاء کند و از آنجا وظایف عملی ورینمود -
 های مشخص سیاسی در مقابل جنبش قرار دهد ؛ نه آنکه همان حرف و همان
 اقرار جنساب سرنگ مزدور را مجدداً به عنوان يك توضیح افشاگرانه تکرار
 نماید ! اما اگر شما ، درباره این مسایل نه تنها هیچگونه توضیح سیاسی
 بر اساس يك نقطه نظر انقلابی کمونیستی ارائه نمی دهید ، بلکه اساساً توضیحی
 نمی دهید ، اگر کار افشاگری شما جز تکرار ساده و قایع و یا ذکر مجدد همان
 بهانه های مزدوران رژیم چیز دیگری نیست و اگر تربیت سیاسی و آموزش
 انقلابی شما ، عملاً چیزی جز تبلیغ و تحویل مثنی احساسات روشنفکرانه و عواطف
 غلیان یافته به این طبقه نیست (حالا از تمام شواهد اید آلیستی ۰۰۰ در همین
 عواطف و ذهنی گرای های دیگر نسبت به وظایف خود و طبقه می گذرم) ۰۰۰ آن
 وقت آیا نباید پرسید در چارچوب مثنی مسلحانه ی پشتتاز ، معنای تربیت
 و آموزش سیاسی و انقلابی طبقه در نزد شما چیست ؟ کار افشاگری سیاسی را
 شما چگونه معنا می کنید ؟ معنا و مفهوم آن " تربیتی " که به کارگران یاد
 بد دهد که چگونه از پایگاه نقطه نظر سوسیال دمکراتیک به همه و هرگونه موارد
 ظلم و خود سری - اعم از اینکه این موارد مربوط به هر طبقه ای باشد - جواب بد همد
 چگونه مورد قبول شماست ؟ (همانطور که ملاحظه می شود معنا و مفهوم ایسن
 و وظایف مورد نظر است نه شکل اجرایی آن که مسلماً متناسب با شرایط خاص هر
 جامعه و خط مثنی اساسی آن جنبش ، قابل پیشبرد است) و اصولاً آیا نباید پرسیده
 شود معنا و مفهومی که شما از طبقه ی کارگر ، از وظایف سیاسی و انقلابی این طبقه ،
 از نقش پشتتاز انقلابی نسبت به آن ۰۰۰ دارید چه وجه تشابهی با معنا و مفهوم
 لنینی این مقولات دارد ؟ و چگونه می توان قبول کرد که افشاگری به اصطلاح سیاسی
 شما ، يك افشاگری سیاسی - انقلابی از پایگاه و نقطه نظر کمونیستی است ، نه
 روایت خرده بورژوا مآبانه ی يك واقعه از طرف يك روشنفکر احساساتی که شعور و فهم

کارگران را آماده ی پذیرش و درك این قبیل مفاهیم نمی دانند و ... ؟

و اما ادامه ی گفتار رئیس :

« ... هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتماً روزمره - یعنی دارای جنبه ی فعلی - یاد بگیرند هریک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری ، اخلاقی و سیاسی مورد مشاهده قرار دهند (فعلا که از نظر اعلامیه ی رفقای فدائی این دانشجویان هستند که باید کارگران را مورد مشاهده قرار دهند !) هرگاه آنها یاد بگیرند تجزیه و تحلیل ماتریا - لیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی به کار ببرند (۱) در این صورت معرفت توده های کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد . کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه ی کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خودوی معطوف میدارد سوسیال دموکرات نیست . زیرا طبقه ی کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه ی طبقات جامعه ی معاصر

(۱) - آیا اعلامیه ی رفقا ، چنین آموزشی به طبقه می دهد ؟ هر آدم منصفی که از الفبای وظایف انقلابی کمونیستها نسبت به طبقه ی کارگر مطلع باشد ، بعد از خواندن این اعلامیه خواه نا خواه به رفیق نویسنده ی این اعلامیه خواهد گفت : " رفیق عزیز ! شما همینقدر که لطف بفرمایید و از پراکندن این قبیل اعلامیه های توضیحی ! و افشاگرانه ! که به جای روشن کردن ذهن طبقه ی کارگر به روشنائی اندیشه ی علمی ، آنرا با انواع ایده های آلیستی ، تعبیر و تفسیسات احساساتی از وقایع و گرایشات مایوسانه ی روشنفکری ، روحیه ی عدم اتکا به نفس و ... پر می کند ، خود داری کنید وظیفه ی خودتانرا به حد کفایت انجام داده اید ! " این آدم منصف به شما خواهد گفت : " شما ذهن طبقه ی کارگر را

وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد * (پایان نقل قبول صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ منتخب آثار، تاکیدات از خود نویسنده و پرواتزها از طرف ماست ۰)

اکنون در نظر بگیرید يك سلسله اعتصابات صنفی - اقتصادی کارگری در کارخانه های مختلف تهران رخ داده است . يك سازمان انقلابی کمونیستی بر حسب تعریفی که لنین از افشاگری سیاسی و نحوه ی تربیت سیاسی طبقه ی کارگرو... می کند و متناسب با خصوصیت شرایط اجتماعی و سیاسی که در ایران حاکم است، باید قاعدتا اساس کار تبلیغ سیاسی و افشاگرانه ی خودش را بر موارد زیر استوار سازد :

۱ - علل و ریشه های اجتماعی - اقتصادی این اعتصابات را بر پایه يك تجزیه و تحلیل ماتریالیستی از اوضاع مورد توجه قرار دهد . بر این اساس ، اولاً پراتیک خاص و روزمره ی مبارزاتی آنها تئوریزه می شود ، ثانیاً به این طریق ضمن جمع بست مناسبی از کار روزمره ی آنان ، در عین حال نحوه ی این جمع بندی را نیز بعنوان آموزش زنده ای در مقابل طبقه و پیشروان آگاه آن قرار خواهد داد .

بعنوان مثال و نمونه می توانید به تحلیل ما در همین باره ، در اعلامیه می همبستگی که به مناسبت همین اعتصابات در ۱۸ اردیبهشت منتشر کردیم ، آنجا که صحبت از بحرانهای تورمی رژیم می شود مراجعه کنید (۱) .

مبارزان پیشرو آنها با این قبیل توضیحات ! مشعشع خود مبنی بر بی پشت و پناهی کارگران و چشم امید دوختن به دانشجویان و ... مشوب نکید . آموزش ماتریالیسم و یاد دادن شیوه ماتریالیستی تجزیه و تحلیل در مورد تمام جوانب و حیثیات تمام طبقات و قشرها به طبقه ی کارگری پیش کشتان ! *

(۱) - در قسمتی از این اعلامیه نوشته می شود : " دولت مزد ور شاه جنایتکار که میلیارد ها تومان درآمد ناشی از حراج نفت را به چاه و پل طمع و حرص و آرزومایه -

۲ - باید رابطه‌ی مشخصی که این اعتصابات - بعنوان حوادث و وقایع روزمره و زمینه‌ی عینی و اصلی افشاگری - با تمام مظاهر حیات سیاسی و اجتماعی... خود کارگران و طبقات دیگر خلق و همچنین دشمن دارد و یا می‌تواند و باید داشته باشد، پیدا نمود و آنرا بطور روشنی تشریح کرد. به عبارت دیگر پیش‌تاز طبقه، می‌باید وظیفه‌ی تشریح سیاسی این وقایع را از نقطه نظر سوسیال دموکراتیک به عهده گرفته و موضع سیاسی خود و طبقه‌ای که نمایندگی آنرا به عهده دارد نسبت به این قنایا اعلام نماید.

داری خونخوار ایران، خود شاه، دربار فاسد او و اربابان آمریکایی و انگلیسی‌اش سرازیر کرده است، اینک با بحران ترومی شدیدی روبروست و از طرف دیگر فشارها و مضیقه‌های مالی جدیدی را متحمل می‌شود که نتیجه‌ی مستقیم خشی شدن اثرات انبساطی افزایش هتگت در آمد نفت در سه سال گذشته بوده است. ۰۰۰ در اس این مشکلات تروم سرسام آور فعلی قرار دارد که دقیقاً ناشی از چپاول میلیارد ها تومان در آمد نفت توسط هیات حاکمه‌ی فاسد ایران است. با آنکه این تروم، بزرگ‌ترین و بدترین ضرباتش را بر طبقه‌ی کارگر، بر زحمتکشان و مزد بگیران میهن سازد، با آنکه قدرت خرید بسیار نازل آنها را که حتی کفاف وسایل اولیه‌ی زندگی را نمی‌دهد، باز هم کاهش می‌دهد؛ با این وصف، رئیس جنایتکار شاه می‌خواهد این بار نیز مانند همیشه و مانند تمام رژیم‌های سرمایه داری، سنگینی بار بحران و تروم را به دوش زحمتکشان ایران و در وهله‌ی اول بردوش کارگران ایران قرار دهد. سرمایه داران خونخوار حاکم که از بالاترین نرخ‌های سود، نسبت به خیلی از کشورهای سرمایه داری، بهره می‌برند، اینک می‌خواهند باز هم به بهای فقر بیشتر، گرسنگی روزافزون تر و در بدری بیشتر زحمتکشان ایران، همچنان به تشدید روزافزون استثمار و حشیانه خود ادامه دهند. ارائه‌ی فرمول سخره‌ی اضافه دستمزد در سال جاری که عبارت از یک درصد دستمزد سال گذشته به اضافی ۲۰ ریال است، اولین توطئه‌ی ضد کارگری است که رژیم شاه، سال جدید را با آن آغاز کرده است. ۰۰۰ که نتیجه‌ای جز سرشکن کردن بحران ترومی بردوش طبقه‌ی کارگر ایران ندارد. اما مقاومت پر شور و مبارزه‌ی یکپارچه و حق طلبانه‌ی شما، بخوبی نشان داد که توطئه‌های ضد کارگری - ضد خلقی دولت شاه جنایتکار چگونگیها

نمونه های روشنی از تعیین این روابط را در دو اعلامیه همبستگی با مبارزات کارگران و اعلامیه ی پیام به نیروهای آگاه و مبارز خلق - منتشره در ۱۸ اردیبهشت ۵۵ از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران - می توان مشاهده کرد .

در اعلامیه ی همبستگی ، روشن می شود که چگونه مبارزه ی فعلی کارگران جزو بسیار کوچکی از آن وظیفه ی بزرگ و انقلابی - یعنی وظیفه ی سرنوشتی رژیم - سرمایه داری حاکم - است که در مقابل زحمتکشان ایران قرار دارد و جز با پیوستن این راه انقلابی ، زحمتکشان ایران نخواهند توانست آزادی خودشان را به دست بیاورند و الخ .

یا در اعلامیه ی دوم - پیام به نیروهای انقلابی و مترقی خلق - آنجا که صحبت از ضرورت تلفیق آگاهی انقلابی با جنبش خود بخودی طبقه و رمز شکست ناپذیری این تلفیق، به عمل می آورد و سپس به تعیین وظیفه برای نیروهای انقلابی خلق می پردازد و ۰۰۰ نمونه های دیگری از این تعیین رابطه و پاسخگویی و موضعگیری مشخص در قبال حوادث روزمره را از دیدگاهی کمونیستی نشان میدهد .

۳ - ضمن این بررسی ها ، اصلی ترین نتایج عملی فوری و دراز مدت سیاسی و شعری حاصل از این وقایع (زمینه افشاگری) جمع بندی شده و بعنوان يك شعار مشخص عملی یا يك رهنمود روشن سیاسی یا سازمانی ، در مقابل طبقه و نیروهای پیشتاز آن و سایر نیروهای پیشتاز خلق گذارده شود .

مثال بارز این مورد ، شعارهایی است که در دو اعلامیه ی فوق الذکر - منتشره در ۱۸ اردیبهشت - چه از نظر عملی (شعار : نان ، مسکن ، آزادی) و چه از نظر سیاسی (وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری) طرح شده است . مخصوصاً نحوه ی طرح این شعارها و آن سلسله

مشت محکمی پاسخ داده می شود

مقدمات و استدلالاتی که این شعارها از آنها منتج شده اند ، در اینجا قابل توجه هستند .

۴ - ...

۵ - ...

اکنون مشاهده اینکه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، چگونه به وظیفه‌ی انقلابی کمونیستی خود ، در این افشاگری مشخص سیاسی عمل کرده است ، احتیاج به هیچ بحث و استدلال دیگری ندارد . کافیست کسی فقط یکبار دیگر به این اعلامیه نگاه بیندازد تا نتیجه‌ی تام و تمام این مقایسه بطور کامل روشن شود . (ر.ک به همین اعلامیه که در ضمیمه‌ی این نوشته آمده است)



اکنون نتایج این مقایسه در زمینه‌ی ماهیت افشاگرانه‌ی اعلامیه‌ی کارگری سازمان چریکهای فدائی آشکارا روشن شده اند . اما در زمینه‌ی ماهیت شعار - هایی که در آن عنوان می‌شود هنوز صحبت‌هایی وجود دارد که طرح آنها می‌تواند به روشنی بیشتر مطلب کمک نماید . بنابراین آنچه که بلافاصله بعد ، مورد توجه قرار می‌گیرد مسئله‌ی طرح شعار " اتحاد طبقه کارگر با قشرهای مختلف شهری " و سپس تعمیم این اتحاد به کل نیروهای دیگر خلقی در شعار " اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران " در همین اعلامیه مورد بحث است . در اعلامیه بعد از ذکر مقدماتی در مورد وضعیت کارگران انقلابی گفته می‌شود : " در این لحظات حساس که دولت شاه خائن دست رد به سینه‌ی کارگران زحمتکش زده است و ... کارگران برای گرفتن حق خود هیچ پشت و پناهی ندارند . اینک چشم و امید کارگران به همکاری و اتحاد با شما (مردم تهران ، علی‌الخصوص دانشجویان و دانش‌آموزان !)

دوخته شده است . . . " و سپس در چند جمله بعد و در آخر متن ، با بانگی رسا شعار داده می شود :

" زنده باد اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران . "

اولین سئوالی که در اینجا پیش می آید اینست که آیا سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ، از آخرین مواضع گذشته ی خود درباره ی وحدت عدول کرده است (هر چند که این مواضع نیز بنا به ماهیت التقاطی خود هیچگاه از يك استسوارى بنيادی برخوردار نبوده ، دائما در حال نوسان بوده است) و مواضع جدیدی را ، این بار بر اساس درك ضرورتهای عینی وحدت نیروهای انقلابی خلق ، مورد قبول قرار داده است ؟

در وهله ی اول مطالعه این اعلامیه و مخصوصا صراحت شعارهای مطروحه در آن به نظر می رسد که باید تصویری از این سئوال داشت ؛ اما تنها دقت بیشتری روی مضمون و محتوای آن مقدما می توان کرد که این شعار را موجب شده است ، تصور فوق را به همان سرعت و فوریت ایجاد آن منتفی می سازد . و بدین ترتیب بار دیگر نشان داده می شود که تصویر این رفقا از مقوله وحدت نیروهای انقلابی خلشق و شعارهایی که در همین باره می دهند ، نه بر حسب ضرورتهای رشد و توسعه ای جنبش انقلابی خلق ، نه بر اساس ضرورتهای گریز ناپذیر مرحله ی توده ای کردن جنبش مسلحانه و . . . بلکه بر اساس همان معیارها و ضوابطی که احساسات ، تمایلات و گرایشات روزمره ی فردی و گروهی این رفقا در صدر آن قرار دارد ، معین می گردد .

اگر این تمایلات و گرایشات فردی و گروهی ، روزگاری بسیار دور - در همین یکسال پیش ! - نغی شعارهای وحدت گذشته ، رد شعار وحدت نیروهای انقلابی خلق ، طرح شعارهای به اصطلاح جدید وحدت (و در واقع شعارهای ضد وحدت !) مبنی بر : " همکاری فقط در عمل مشخص " ، " جبهه نه ! " و لسی

"تمکاری هر چه بیشتر" نیروهای انقلابی، بلی! شعار فوری و کثرت "وحدت کامل کلیه مارکسیست - لنینیست ها ۰۰۰" و الخ را ایجاب می‌کرد، امروز هم درست همین تحلیلات فردی و گروهی و احساسات ذهنی و ۰۰۰ هستند که شعارهای دیگری را - شعار "اتحاد طبقه‌ی کارگر با طبقات و قشرهای غیر پرولتری شهری - دانشجویان، دانش‌آموزان و ۰۰۰" و شعار "اتحاد ویسوسی‌تگی نیروهای خلق ایران" را ایجاب می‌کند! بدون آنکه هیچک از ضرورت‌های سیاسی و انقلابی جنبش، نویسنده را به ضرورت طرح آن رسانیده باشد.

قضیه به اندازه‌ی کافی روشن است. صرف‌نظر از تمام آن مواردی که قبلاً در مقالات دیگر همین نشریه مورد بحث قرار گرفته‌اند، کافی است باز هم نگاهی به متن همین اعلامیه بیندازیم و توجه کنیم که آن ضروریات و ملزوماتی که از نظر نویسنده اعلامیه طرح چنین شعاری را لازم ساخته است چه بوده است؟

نویسنده بعد از شرح بسیار ناقص و کاملاً الکی از چگونگی مبارزات اخیر کارگری تهران (مبارزه به خاطر دستمزد و پاره‌ای حقوق صنفی و اقتصادی دیگر) موقعیت فعلی کارگران را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد.

مطابق این ارزیابی، اعتصابات و مبارزات اقتصادی کارگران هرآینه اگر اتحادی بین این طبقه و سایر نیروها و در وهله‌ی اول نیروهای خرد، بورژوازی شهری صورت نگیرد، بنا به دلایل زیر به سرانجام پیروزی نرسیده و شکست خواهد خورد. این دلایل عبارتند از:

۱ - دولت شاه خائن در مقابل درخواستهای کارگران شدید مقاومت کرده و بنابراین اصطلاح نویسنده‌ی اعلامیه: "دست رد به سینه‌ی کارگران زحمتکش زده است." بنابراین طبیعی است که کارگران باید برای گرفتن حقوق صنفی و اقتصادی خود تنها به مبارزه و پایداری باز هم بیشتر خودامیدوار باشند.

۲ - اما بزم نویسنده‌ی اعلامیه، کارگران ایران (۱) و یا کارگران اعتصابی

(۱) ←

تهران، هر کدام که باشد چندان تفاوتی نمی‌کند؛ چون بهر حال کارگران تهرانی هم بخش اعظمی از کارگران ایران را تشکیل می‌دهند (دارای آن نیروی کمی و کیفی لازم که بتوانند در این مبارزات موفق بشوند نیستند؛ زیرا باز هم بنابر اصطلاح نویسنده: "کارگران زحمتکش و شریف برای گرفتن حق خود (معلوم است این حق، همان اضافه دستمزدی است که کارگران طالب آن بوده اند)، هیچ پشت و پناهی ندارند."! یعنی استیفای این حقوق (صنفی-اقتصادی) مستلزم وجود یک پشت و پناه در میان سایر طبقات خلق است!

۳- اما این تنها نویسنده‌ی محترم ما نیست که این موضوع نا توانی و بی پشت و پناهی و ... کارگران و کارگران اعتصابی را فهمیده است؛ بلکه خود کارگران هم این موضوع را متوجه شده و "اینک چشم و امید به همکاری و اتحاد با مردم تهران (علی‌الخصوص) دانشجویان و دانش‌آموزان دوخته اند!"

۴- بنابر همه‌ی دلایل فوق است که نویسنده به ضرورت این همکاری و این اتحاد! و پیوستگی!! دست یافته و با صدای غرایبی اعلام می‌نماید: "زنده باد اتحاد و پیوستگی (!) نیروهای خلق ایران."

پاورقی مربوط به صفحه قبل

(۱) - واضح است "طبقه‌ی کارگر" با فرد کارگریا با عده‌ی بخصوصی کارگر، کاملاً تفاوت دارد ولی در اینجا بهیچوجه صحبت از یک فرد یا یک جمع ساده کارگری نیست. صحبت از سرنوشت و آینده "سیاسی کارگران" بطور مجرد و عام است و طبیعی است این صحبت، خود بخود "کارگر" را در مفهوم طبقاتی و وابسته به طبقه‌اش در نظر می‌گیرد. با همه‌ی تمامیت و عمومیتی که این مفهوم شامل آنست مثلاً وقتی می‌گوییم "چشم و امید کارگران به همکاری و اتحاد با مردم تهران بخصوص دانشجویان و دانش‌آموزان دوخته شده است" این معنایش آن نیست که مثلاً فقط چشم امید کارگران فلان کارخانه به اتحاد و همکاری با دانشجویان و ... دوخته شده؛ بلکه این مفهوم شامل کلیه عناصر طبقه، خود طبقه و از جمله شامل سازمان سیاسی نماینده این طبقه هم خواهد بود. یعنی معنای دیگر این گفتار آن

بی پایگی و غیرمارکسیستی بودن این ارزیابی بخودی خود واضح است و احتیاجی به تشریح بیشتر آن، یعنی بیشتر از چیزی که در همان برخورد اول قابل درک است نیست (۱) نویسنده به جای آنکه توده‌ی کارگر را به تشدید و توسعه‌ی این مبارزات فرا بخواند و رهنمودها و شعارهای مشخص عملی (و نظری) برای بسیج تعداد هر چه بیشتر از کارگران و پیوستن آنها به صفوف اعتصابیون مطرح سازد، به جای آنکه در عین حال جزئی بودن مضمون این مبارزات را توضیح داد و موخاهای انقلابی کردن و سیاسی ترک کردن این مبارزات بشود، در این مسیر و از دیدگاه این ضرورت شعار وحدت نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن وحدت نیروهای انقلابی پرولتری را نتیجه بگیرد؛ مقوله‌ای به نام ناتوانی و بی‌پشت و پناهی کارگران دراستیفا^ی حقوق صنفی و اقتصادی خود را مطرح کرده، آنرا تا سرحد یک اصل ارتقاء داده و از این دیدگاه، یعنی دیدگاهی اکونومیستی، اصلاح طلبانه و تردیزنیونیستی شعار وحدت و پیوستگی نیروهای خلق را که طبیعتاً هدفی جز کمک به مبارزه صنفی - اقتصادی طبقه‌ی کارگر نخواهد داشت، مطرح می‌سازد !!

لنین می‌گوید :

"کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه‌ی کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف می‌دارد، سوسیال دموکرات نیست."

و اعلامیه‌ی کارگری رفقای فدائی، نه تنها ذهن طبقه‌ی کارگر را فقط و فقط

است که سازمان سیاسی نمایندۀ طبقه‌ی کارگر ایران، چشم امیدش به همکساری و اتحاد با سازمانها و گروههای سیاسی نمایندۀ این اقشار دخته شده است! و الخ (۱) - البته در اینجا جای بحث بسیار مفصلی بر سر آن رشته نقطه نظرهای سیاسی و ایدئولوژیکی که به چنین ارزیابی‌هایی انجامیده اند، خالی می‌ماند و ولی روشن است که جای این بحث دیگر در این نوشته نیست.

به خود او بلکه ذهن او را به مسایل جزئی و فرعی و غیر سیاسی ، به مسایل صنفی طبقه و در واقع به پایین ترین قشرهای طبقه متوجه می سازد !

طرح شعار اتحاد و پیوستگی طبقه ی کارگر با سایر نیروها ، صرفا بدین علت که رژیم شاه خائن در مبارزه ی اقتصادی کارگران دست رد به سینه ی آنها زده ، بدین علت که کارگران در استیفای حقوق اقتصادی و صنفی خود بی پشت و پناه هستند و توانایی پیروزی در مبارزه صنفی خود را بدون وجود یک پشت و پناه در طبقات دیگر دارا نیستند و نتیجتا چشم امید به دانشجویان و دانش آموزان و سایر قشرهای خلقی دوخته اند ، چه معنای دیگری دارد ؟ آیا جز این است که یک معنای آن (۱) درست همین متوجه ساختن ذهن نیروهای پیشرو کارگری به منافع جزئی طبقه ، به پایین ترین سطح منافع طبقه و نتیجتا متوجه کردن ذهن طبقه ی کارگر قشرهای پیشرو آن ، نه فقط به خود طبقه بلکه به قشرهای پائینی (عقب افتاده) طبقه است ؟ بدین ترتیب طرح یک شعار مشخصا سیاسی ، برای تمام نیروهای انقلابی جامعه - " اتحاد و پیوستگی نیروهای خلق ایران " - وقتی که منای این اتحاد نه هدف برانداختن رژیم سرمایه داری حاکم و ارتقاء دادن سطح مبارزه ی روزمره ی توده ها تا سطح یک مبارزه ی سیاسی انقلابی و نه گسترش موقعیت توده ای جنبش مسلحانه ، بلکه تنزل مبارزه ی انقلابی تا سطح یک مبارزه ی محدود و صنفی - اقتصادی و حمایت از این مبارزه باشد ، چه معنای دیگری جز سرفروغ آوردن در مقابل جنبش خود بخودی طبقه ، جز منحرف کردن ذهن و فعالیت

(۱) - ما در اینجا همانطور که از ذکر دلایل بیشتری راجع به مردود بودن این شعار و پایگاہی که موجد آن شده است خود داری کردیم و فقط به مقایسه این شعار و قول لنین انگذا کردیم ، همانطور نیز از بسط بیشتر معانی حاصل از طرح این شعار و دیدگاهی که شعار از درجه ی آن طرح شده ، به جهت رعایت لزوم اختصار خود داری می کنیم .

نیرویهای پیشرو طبقه‌ی کارگر از مبارزه‌ی انقلابی و سیاسی طبقه‌ی خود و طبقات دیگر خلق به مبارزه‌ی محدود صنعتی - اقتصادی و مخدوش کردن حقانیت شعار " وحدت نیروهای انقلابی خلق به خاطر درهم شکستن رژیم دیکتاتوری حاکم " می‌تواند داشته باشد ؟ طبقه‌ی کارگرایران ، اتحاد با سایر نیروهای انقلابی را اساسا در پروسه‌ی چه نوع مبارزه‌ای احتیاج دارد ؟ در پروسه‌ی مبارزه اقتصادی و خود بخودی طبقه‌ی خود تنها در پروسه‌ی یک مبارزه‌ی سیاسی - انقلابی برای برانداختن رژیم حاکم ؟

لنین می‌گوید حس مشاهده ، توجه و ذهن طبقه‌ی کارگر نه تنها باید بطور مستمر و فعالی به مسایل سیاسی و منافع اساسی طبقه‌ی خود معطوف باشد ، بلکه باید عمدتا و حتی در اکثر موارد به مسایل سیاسی و چگونگی فعالیت و زندگی اجتماعی و ... طبقات دیگر توجه بیشتری نشان دهد و خود را موظف به موضع گیری و پاسخگویی در قبال موقعیتهای و مسایل مبتلا به آنها و مظالم و فشارهایی که بورژوازی بر آنها اعمال می‌کند بداند آنها هم موضعگیری و پاسخگویی ای که فقط بر پایه‌ی یک نقطه نظر سوسیال دموکراتیک (کمونیستی) استوار باشد و لا غیر (نقل به معنی از همان جملات اصلی) و شما برعکس نه تنها طبقه‌ی کارگر را در موضعی انفعالی قرار می‌دهید ، نه تنها توجه و حس مشاهده او را به مسایل سیاسی قشر ها و طبقات دیگر خلقی و حتی مسایل و منافع اساسی سیاسی خود او متوجه نمی‌کنید ، بلکه تمام این طبقه و طبیعتا نیروهای پیشرو و انقلابی آنها و سایر نیروهای مترقی و انقلابی خلق را وامی‌دارید که طبقه‌ی کارگر را مورد مشاهده قرار دهند ! آنها نه مسایل سیاسی و انقلابی این طبقه را ، بلکه مسایل صنعتی و اقتصادی او را ، نه پیشرو طبقه را بلکه قشرهای پائینی و حداکثر میانی آنها !

بی‌جهت نیست که می‌گوییم تازه همین اتحاد و وحدتی که شما بعد از با اصطلاح نقض " شعارهای وحدت " گذشته خود مطرح کرده اید ، از اساس با استنباطی

نه رفیق احمدزاده از همین شمار دارد و با استنباط سازمان ما که ضمن اراعی دلایل متعدد تر و همه جانبه تری متناظر با پیشرفت امر مبارزه ، مؤید نظرات رفیق احمدزاده است مغایرت دارد . این تغایر و تفاوت را می توان از بررسی تطبیقی مضامین موجود در همین اعلامیه مورد بحث و دواعلامیه ای که از طرف سازمان ما درباره ی همین اعتصابات و مبارزات (اعتصابات و مبارزات کارگری اخیر تهران در بهار سال جاری) منتشر شد نیز به روشنی مشاعده کرد . ما نیز در هر دو این اعلامیه ها شعار وحدت را طرح کرد : ایم ؛ اما مسلمانان از آن دریچه ای که اعلامیه ی " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران " مطرح کرده است (همانطور که توضیحات افشاگرانه ی ما هم در این اعلامیه ها از دریچه و پایگاه دیگری صورت گرفته است) در قسمتهایی از این اعلامیه ها چنین نوشته می شود : " . . . رژیم دست نشاندگی شاه و سرمایه داری پوسیده ی حاکم ایران " این بارتنها بایکی از دوی نیروی آگاه یا خود بخودی جامعه ، یعنی سازمانهای انقلابی یا مبارزه ی خود بخودی توده ها روبرو نیستند که هر کدام را مجزا از یکدیگر سرکوب نمایند ؛ بلکه وجود هر دو نوع مبارزه و امکان بسیار مساعد تلفیق بین آنها ، تلفیق مبارزه ی انقلابی که هم اکنون بطور عمده در وجود سازمانهای انقلابی مسلح پیشتانز تجسم می یابد با مبارزه ی صنفی - اقتصادی که مخصوصا در مبارزات کارگری متجلی می شود ، همان پدیده ی جدیدی است که وضع را برای آنها خطرناک کرده است . . . بدینقرار وظیفه ی بسیار مهمی در مقابل سازمانها و نیروهای انقلابی ، نیروهای مبارز " آگاه " جامعه ، گروهها و محافل دموکراتیک خلق قرار می گیرد . این وظیفه عبارتست از کوشش برای متحد کردن نیروهای انقلابی خلق ، نه تنها به خاطر حمایت از مطالبات و خواسته های حق طلبانه ی صنفی - اقتصادی مبارزه ی کارگران و سایر زحمتکشان ایران ، بلکه همچنین و مهمتر از آن ، به خاطر سیاسی تر کردن ، به خاطر انقلابی کردن مبارزات روزمره ی آنان ، به خاطر آنکه درست از همان جایی که نقطه ی ضعف و

خلقه‌ی گسته و ضربه‌پذیر دشمن را تشکیل می‌دهد به او حمله کنیم . اتحاد نیروهای انقلابی خلق و در بطن آن اتحاد نیروهای انقلابی پروا نری ، به‌کوشش همه‌ی نیروهای پیشرو خلق ، همه‌ی کارگران آگاه ، انقلابیون و روشنفکران مبارز ، زحمتکشان و اقشار و طبقات آگاه و مبارز خلق نیاز دارد "

(نقل از " پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به نیروها و قشرهای آگاه و مبارز خلق به مناسبت اوج‌گیری مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران ")

و با در اعلامیه‌ی دیگری تحت عنوان : " همبستگی سازمان مجاهدین خلق با مبارزات حق طلبانه‌ی کارگران " که باز هم در همان موقع منتشر گردیده ، نوشته می‌شود :
 " . . . رفقای کارگر ! سازمان ما ضمن اعلام همبستگی عمیق خود با مبارزات پر شور کارگران ایران ، ضمن تایید و پشتیبانی کامل از همه‌ی درخواستهای صنفی و مطالبات اقتصادی شما و تاکید بر ضرورت تشدید و توسعه‌ی یاز هم بیشتر این مبارزات از همه‌ی کارگران پیشرو ، از همه‌ی نیروهای واقعا پرولتری جامعه دعوت می‌نماید که برای بسیج سیاسی طبقه‌ی کارگر ، نیروهای خود را متحد کنند (توجه کنید اتحاد در رابطه با بسیج سیاسی طبقه توصیه می‌شود) . اتحاد نیروهای آگاه ، پیشرو و انقلابی طبقه‌ی کارگر ، شرط لازم بسیج سیاسی طبقه برای سرتنگونی سرمایه داری حاکم ایران است (در اینجا نیز مشخصا هدف از این بسیج سیاسی ، یعنی سرتنگونی سرمایه داری حاکم ، معین شده است) و الخ . اکنون خواننده‌ی منصف ، خود بخوبی می‌تواند با ادا می‌ی بررسی تطبیقی این موارد سه گانه - گفتار لنین درباره‌ی چگونگی افشاگرهای سیاسی از طرف یک سازمان انقلابی کمونیستی ، " اعلامیه‌ی کارگری سازمان ما مورخ ۱۸ اردیبهشت و اعلامیه‌ی کارگری رفقای فدائی مورخ ۱۶ اردیبهشت - سلسله‌ی این استدلالات را تا نقد کامل و همه جانبه نقطه نظرهای موجود در اعلامیه‌ی کارگری سازمان چریک های فدائی خلق ایران ادامه دهد .

نامه سرگشاده

يك رفيق مجاهد

به

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

نوشته

يك رفيق مجاهد

خرداد ماه ۱۳۵۴

رفقیبا ! من نیز مانند سایر رفقای سازمانی ام ، اطلاعاتی توضیحی ای را که تحت عنوان " درباره ی آخرین توطئه ی دولت شاه خائن " منتشر کرد ماید ، خواندم . البته این اطلاعیه گویا به دلایلی مستقیما از طرف شما به دست سازمان مانرسیده بود ، بلکه رفقا آنرا از منابع دیگری به دست آورد ، بودند (۱) بهر حال این بار نیز مانند دفعات پیش که اعلامیه های شما را می خواندیم ، باز هم به نکات نادرست تر و منحرف کننده تری از آنچه تاکنون منتشر کرده اید ، برخورد می نمودم . البته همان طور که لاید می دانید ، ما موظف هستیم مدارك مهمی را که مربوط به مسائل جنبش خودمان یا مربوط به جنبش های انقلابی کشورهای دیگر است با دقت بیشتر و همراه با تحلیل و نقد نقطه نظرهای آن بخوانیم ؛ یعنی موظف هستیم راجع به مطالب مطروحه در آن نظر داده و در يك كلاس جمعی راجع به آن (بطور جمعی) بحث نماییم .

مطالعه و تحلیل نکات این اعلامیه نیز مسلما در دستور قرار داشت . از این نظر من تصمیم گرفتم نظرات خودم را درباره ی اعلامیه ی منتشره ی شما ، این بار نه به شکل يك بحث محدود کلاسی ، بلکه به صورت نامه ای که ملاحظه می کنید خطاب به خود شما در اختیار سازمان و رفقای مسئول خودمان قرارید هم تا هر طور که

(۱) - این اعلامیه البته بعد از مدتی از طرف سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نیز در اختیار ما گذارده شد . (توضیح : مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران)

صلاح دانستند نسبت به انتشار آن اقدام نمایند . آنچه که باعث این اقدام شد ، صرفنظر از اینکه این اعلامیه شاید بیشتر آن نکات انحرافی که در اعلامیه های پیش شما وجود دارد ، يك جا در خود جمع داشت و از این نظر نمونه ی نسبتا کاملتری بود ، این بود که ضرورت جلوگیری از تکرار این اشتباهات و روشن کردن ماهیت انحرافی این نظرات که مخصوصا وقتی بعنوان " کار توضیحی " هم خوانده شوند می تواند در منحرف کردن نیروهای انقلابی از مسیر اصلی انقلاب و مشتبه ساختن اذهان و افکار مردم ما ، نقش منفی مهمی بخود گیرند ، برخورد کتبی و کاملاً مستقیمی را با خود شما ایجاب می نمود . همچنین به لحاظ اینکه این اطلاعیه موضع رسمی شما را درباره ی مسایل جاری در میهن ما - از جمله استنباط از مفهوم و معنای تبلیغ مسلحانه و یا چگونگی روابط ایران و عراق - را منعکس می ساخت و متقابلاً ما نیز قبلاً در کلاسهای تعلیماتی خودمان راجع به همین مسایل ، به تحلیل های مشخص رسیده بودیم که در نقطه ی مقابل نظر سازمان شما قرار داشت ، مبراه آن داشت که راجع به علل این اختلاف بیشتر ببیند . بهر حال نتیجه ی کار چیزی است که می بینید . بدیهی است که این نظرات در عین ملهم بودن از تعلیمات عمومی سازمان و نقطه نظرات سیاسی - استراتژیک آن ، نظری است فردی که برای رسیدن به سطح يك موضع جمعی ، احتیاج به برخورد های عمومی تری در سطح سازمان خواهد داشت .

رفقا ! قبل از اینکه من نظرات و انتقاداتم را نسبت به اطلاعیه ی توضیحی شما بنویسم بهتر است یکبار دیگر محتوای اطلاعیه را با یکدیگر مرور کنیم . البته متن اصلی اطلاعیه ضمیمه است ؛ اما من سعی می کنم نکات اساسی آن ، یعنی آنچه را که بطور محوری از اطلاعیه ی شما استنباط کرده ام در زیر خلاصه کنم . آنگاه بطور جزئی تری به برخی از مهمترین انتقاداتی که بر آن وارد است با استناد بکلمات و جملات متن اطلاعیه بپردازم .

اطلاعیه همانطور که از عنوان آن بر می آید، قصد دارد توطئه ی ضد خلقی دیگری از دولت شاه خائن را افشا نماید. این توطئه که البته از شیوه های قدیمی ساواک است، عبارت است از: تبلیغات کرکننده بر سر شکست پذیری و نابود شوندگی انقلابیون. مخصوصا در مواقعی که انقلابیون ضربات آشکاری بر ثبات و امنیت رژیم وارد می کنند که عملا نشانه ی شکست پذیری او در مقابل توده ها است، این عکس العمل شدید تر شده و رژیم حتما می خواهد ثابت نماید که نه تنها ضمیمی مهمی بر او وارد نیامده، بلکه با ضربات خویش انقلابیون را تا حد زیادی رویه ناپودی برده است. بنابراین او مطابق تمام اسلاف نابود شده ی ارتجاعی خود، سعی می کند با اتکا به قدرت تاکتیکی خود، ضعف استراتژیک خود را، پوشیدگی و تلاش درونی و ذاتی خود را بپوشاند. مخصوصا آنچه که برای دشمن خطرناک تر است و او این را به تجربه آموخته است، آگاهی توده ها به این ضعف استراتژیک (علیرغم دیدن قوت و قدرت تاکتیکی او) و متقابلا شناخت نیرو و قدرت بی نهایت خود در یک مقابله ی دراز مدت با اوست. بهمین جهت دشمن همواره برای هر پیروزی و یا شکست تاکتیکی خود اهمیتی به مراتب بیشتر از انقلابیون نسبت به موارد مشابه پیروزی و شکست (تاکتیکی) نشان داده و به همان میزان، عکس العمل شدید یا ضعیف نشان می دهد (مثلا در هنگام شکست کاملا سکوت می کند و در هنگامی که ضرباتی بر انقلاب می زند تبلیغاتی وسیعا اغوا کننده و دروغ پردازانه به راه می اندازد. این امر درست مخالف موضع انقلابیون در مورد شکست ها و پیروزیهایشان است؛ چرا که انقلابیون معمولا بزرگترین درسها را از شکستها می گیرند، در حالی که پیروزی هیچ گاه آنها را وانی ندارد که از یک موضع واقع بینانه خارج شده دست به ارزیابیهای ذهنی و خوش خیالانه ای از اوضاع بزنند؛ چرا که آنها بیشتر از هر چیز به حقانیت تاریخی و قدرت استراتژیکی خود، یعنی آن خط مشی اساسی و اصولی که بطور دراز مدت راه پیروزی انقلاب را روشن می کند و نه صرفا پیروزی در فلان

عملیات تاکتیکی ، ایمان دارند .) بهر صورت در این مورد نیز سازمان امنیت باز هم به حربه ی قدیمی خود متوسل شده و بعد از يك سلسله عملیات نظامی انقلابیون ، از جمله عملیات رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، در صد دیر می آید که علیرغم توطئه ی سکوتی که مدتها حفظ کرده بود ، اسم و مشخصات یکی از مبارزان دستگیر شده (رفیق اسیر محمد معصوم خانی) را بعنوان یکی از عاملین اصلی اعدام نوروزی مزدور منتشر ساخته و این واقعه را تمام شده اعلام نموده و آنرا از زمره وقایع پاسخ داده شده از طرف پلیس قلمداد نماید (کما اینکه بعد از این توطئه را با انتشار عکس رفقای شهید جعفری و ۱۰۰۰ ادامه داد) . بهر حال این توطئه ی تبلیغاتی از طرف رژیم ، به حق انگیزه ی مناسبی می شود برای افشای این توطئه و توضیح محتوای آن به مردم از طرف شما . بدین ترتیب زمینه برای انتشار اطلاعاتی تحت عنوان : " آخرین توطئه ی دولت شاه خائن " فراهم می شود . این اطلاعیه شامل چند قسمت است : قسمت اول بعد از روشن کردن دروغهای رژیم و تکذیب ادعاهای او بر اساس شواهد مشخص سازمانی با این جمله که " بهر حال هدف ما از توضیح این مسئله افشا یك توطئه ی جدید رژیم شاه می باشد " خاتمه می پذیرد به عقیده ی من عمده ی استدلالات درست و محقانه ی شما در این قسمت از اطلاعیه نهفته است و تنها قسمتی است که اگر به همان اکتفا می کردید ، شاید بسیار بهتر از ادامه ی آن به این شکل و مضمونی است که فعلا ادامه پیدا کرده . من نسبت به این قسمت هیچگونه انتقادی ندارم . البته فقط در همین قسمت يك نکته باقی می ماند و آن اینکه : اگر رفیق یا رفقای " حتی به صورت کادری های تحت آموزش سازمان " در نیامد باشند ، چگونه دارای خانه ای سازمانی (که بهر حال محل آموزش و خانه ی مخفی آنها بوده) در نارمک بوده اند ؟ البته شاید این از شیوه های سازمانی شما باشد که با اینکه فردی را در روابط مخفی ، سازمان می دهید (نه اینکه مخفی بکنید) و آموزش انقلابی او را شروع می کنید ، اما باز هم او را رسماً به صورت کادر تحت

آموزش سازمان نمی‌دانید! بهر حال همانطور که گفتم غیر از یک نکته که همین‌ها ن
 برایم مبهم مانده، مسئله‌ی مورد انتقادی در آن ندارم.

بقیه‌ی اطلاعات را بطور عمده می‌توان شامل دو قسمت، یا حتی سه قسمت دیگر دانست. در قسمت دوم، صحبت از تلاش‌های مذبحان‌ی دولت شاه می‌شود: "دولت شاه که در ماه‌های اخیر با شکست‌های پیاپی در مقابل جنبش چریکی روبرو بوده است، اینک برای کسب حیثیت از دست رفته‌ی خود، سخت به تکیا و افتاد مو دست به تلاش‌های مذبحانه زده است." (۱) آنگاه عللی برای این تلاش‌های مذبحانه و کسب به اصطلاح حیثیت! ذکر می‌کند که در صدر آن "گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما" (سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران) قرار دارد. دو علت دیگر هم از این علت اول جدا نیستند (مجموعه علت ذکر می‌کند) و در واقع می‌توان تمام آن دلایل و عللی را که موجب این تلاش‌های مذبحانه از طرف دولت شاه شده اند، همانا فقط در وجود سازمان شما، در عملیات گسترده تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان شما و تاثیرگذاری انحصاری این عملیات، بعد از وقایع برقراری روابط ایران و عراق بر روی جامعه و تمام مردم ایران و... خلاصه کرد. (۲) این را البته بعد اثبات خواهیم کرد. اما این علل:

"علل تلاش‌ها را باید در عوامل زیر جستجو کرد:

۱ - گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما

۲ - ادامه‌ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران، پس از توافق ایران

(۱) - جملات داخل گیومه نقل مستقیم از متن اعلامیه است. در هر مورد که ایسن جملات نقل می‌شوند برای ایضاح بیشتر مطلب، به متن اصلی که ضمیمه است، مراجعه نمایید.

(۲) - بدین جهت اینجا و جای دیگر کلمه "سازمان تان" یا "سازمان شما" را بکار می‌برم که خود شما بر روی این قبیل کلمات، یعنی مثلاً "سازمان ما" تاکید ←

۳ - اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه تنهـا راه رسیدن به آزادی خلق های ایران "

آنگاه در توضیح این دلایل ظاهرا سه گانه ، تحلیلی هم از رژیم حاکم ایران و تحلیل دیگری از روابط ایران و عراق ارائه می دهد که مطالب اساسی آن را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد :

- ۱ - رژیم حاکم ایران و مخصوصا شخص شاه ، دارای يك حماقت ذاتی و بلاهت جبلی است . اشتباهات احمقانه و تصورات ابلهانه ی آنها به قدری واضح و در عین حال بزرگ است که هر احمق و ابله دیگری را به خنده و اخواهد داشت !
- ۲ - این کشف محیرالعقول از طرف اطلاعاتیه ی توضیحی عنوان می شود که تا کنون : " شاه کورد لانه مبارزات بر حق خلق را وابسته به بیگانه تصور می کرده " و " فکر می کرده است که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می شوند " !
- ۳ - شاه و دولت مزدورنش که با اعمال تمام شیوه های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بودند ، تصمیم می گیرند " قضیه را از ریشه اصلاح کنند " ! یعنی به جای اینکه اینهمه به سرکوب خونین چریکهای بیرون ازند که هر روز بیشتر از طرف دولت عراق ! تقویت می شوند و ۰۰۰ به جای اینکه وقت و انرژی خود شان را صرف مبارزه با معلول ، یعنی چریکها ! بکنند ، بیایند با دولت عراق کنار آمده ، در يك معامله ی پرسود با این دولت ، قضیه ی چریکها و انقلاب ایران را از ریشه حل کنند . " دولت شاه که با اعمال تمام شیوه های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بود ، در صدد برآمد که با اصطلاح قضیه را از ریشه اصلاح کند (یعنی شاه تصور می کند ریشه ی چریکها و عملیات چریکی

بسیاری دارند ، در همین اعلامیه به نحو پارتی این تاکید به چشم می خورد .

در ایران ، در خارج از کشور و مثلاً از زمین دولت عراق آب می خورد! شاگردان مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور می کرد "

۴ - به دلایل فوق و از روی حق ذاتی و بلاهت جبلی ! شاه و رژیم حاکم ایران ، به دولت عراق پیشنهاد می کنند که در صورت قطع حمایت از چریکهای ایران!! (که البته بعداً خواهیم دید که این چریکها بزعم نویسنده ، کسانی جز همان چریکهای فدائی خلق ایران نیستند ، هر چند که آنها آشکارا و به عیان ابراز نمی کنند) او نیز متقابلاً از حمایت کردها دست برداشته و مسئله ی کردستان را برای عراقیها حل خواهد کرد .

۵ - دولت عراق هم با استفاده ی فوری از تجلی ناگهانی حماقت شاه ، بلافاصله این معامله را قبول کرده و طرفین بر سر میز مذاکره می نشینند . در حالی که خود دولت عراق ! (و البته نه شاه و رژیم اش) بخوبی می داند که چریکهای ایران مستقل و خودمختارند و بهیچ نیروی خارجی از جمله به خود او وابستگی ندارند . اما خوب ، چون در مقابل رژیم احمدی مثل رژیم شاه قرار گرفته است ، لب از لب باز نمی کند ؛ چرا که معامله از این بهتر دیگر متصور نیست . رژیم ایران مسئله ی کردستان را با آنهمه مشکلات و معضلاتی که برای او پیش آورده ، حل می کند ؛ در عوض آنها هم وابستگی ای که اصلاً وجود نداشته قطع می کنند . بدین ترتیب دولت عراق بزرگترین معامله ی سودآور سیاسی را در تاریخ دیپلماسی جهان به ثبت می رساند ؛ کردستان را با همه ی منابع و جاههای نفت و . . . با دو میلیارد خرج سالانه جنگ و . . . از شاه ابله غنیمت گرفته است ، در حالی که این ابله علیل مغز (همه جا اصطلاحات از من اطلاعیه اقتباس شده است) به يك لبخند دوستانه ! و يك قول مردانسه ! درباره ی كلك نكردن به چریکهای ایران ! راضی شده است :

" شاه خائن فکرمی کرد که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می شوند ! (عجب فکر معصومانه ای !) و بهمین لحاظ به دولت عراق پیشنهاد

کرد که در صورت قطع حمایت از چریکها ، او نیز متقابلاً از حمایت کرد ها دست بر داشته و مسئله ی کردستان را برای عراقیها حل خواهد کرد . دولت عراق نیز با استفاده از حماقت شاه (عجب عامل تعیین کننده ای و عجب استفاده گر ماعری!) چنین فو لی به او داد . در حالی که خود شان به خوبی می دانستند که چریکهای ایران مستقل و خود مختارند (احسنت به این هوش و دانایی عراقیها!) و به هیچ نیروی خارجی از جمله به دولت عراق وابستگی ندارند .*

۶ - در این قسمت از اطلاعیه ، تنها با يك تحلیل بدیع! از عامل برقراری روابط ایران و عراق و يك بررسی عمیقاً موشکافانه! از انگیزه های پنهان طرفین ، روبرو نمی شویم ؛ بلکه در پایان این قسمت در يك تحلیل روان شناسانه ، با هنرمندی ویژه ای ، علت اساسی ای که موجب انحراف و اشتباه مغز علیل شاه ، در مورد وابستگی چریکها به دولت عراق شده را روشن می کند . بدین ترتیب نویسنده* اطلاعیه ی توضیحی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نشان می دهد که حیطه ی اطلاعات و بررسی های روان شناسانه ی او حتی تا آخرین شیارهای گدیده ی مغز علیل شاه نیز پیش می رود :

" آن چیزی که مغز علیل شاه را به فکر وابستگی چریکها به دولت عراق راهنمایی می کرد ، همانا وجود دو پروانه ی رادیویی بود که توسط فرستنده های عراق پخش می شد . در حالی که قضیه خیلی ساده تر از اینها بود (ولی شاه خائن و رژیم مزدور را نتوانستند به علت بلاهت ذاتی و علت مغزی ! خود این قضیه ی خیلی ساده ! را بفهمند) . دولت عراق در رابطه با تضادی (۱) که با دولت ایران

(۱) - نکته جالب توجهی در اینجا وجود دارد : شما می نویسید دولت عراق در رابطه با تضادی که با دولت ایران داشت و ... خوب این تضاد چیست ؟ ممکن است بگویید تضاد دولت عراق با دولت ایران بر سر مسئله ی کردستان بود . حالاً ما می پرسیم تضاد دولت ایران با دولت عراق چه بود که از طریق کردستان علیاً و اقدام

داشت بخاطر منافع موقتی خودش حاضر شده بود اجازه ی پخش فقط چند ساعت برنامه ی رادیویی را به حامیان و طرفداران جنبش انقلابی ایران بدهد

۷ - نتیجه ی اولیه ی معامله ، خوشحالی طرفهای اصلی معامله است . دولت عراق که سود سرشاری به قیمت هیچ ، بدست آورده طبیعی است که خوشحال باشد و شاه خائن هم که بار حاقش افزون شده ، شادان و خندان مجلس مذاکره را بصوب ایران ترك می کند ؛

" ولی هنوز پایش را از پلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبراعدام سروان نوروزی مزدور ، نورچشمی دستگا ، پلیس مواجه می شود و . . . روز بعد . . .

می کرد ؟ ممکن است بگویند تضاد دولت ایران با دولت عراق بر سر حمایت عراق از چریکهای ایرانی بود ! حال چند سؤال مطرح می شود : دولت عراق چه انگیزهای از این حمایت داشت ؟ مگر بیمار بود که با کار بیپوده ای - مانند این کمک ! کرد ها را توسط دولت ایران علیه خود بشوراند ! و چنین درد سر بزرگی برای خود درست کند ؟ اگر قضیه از ابتدا بر سر حمایت دولت عراق از چریکهای ایرانی دور می زد ، پس چرا از همان ابتدا این قضیه را نتوانستند حل کنند ؟ شاید بگویند چون شاه هنوز به این فکر که ریشه ی اصلی کار چریکها دولت عراق است نرسیده بود . در این صورت باز این سؤال مطرح می شود که پس تضاد دولت ایران با دولت عراق ، لااقل تا قبل از این کشف ریشه ی اصلی ، چه بود ؟ وانگهی شما از طرف دیگر قبول می کنید که موضوع حمایت چریکها مسئله ی اصلی نبوده و در این رابطه شاه اشتباه کرده و کلاه سرش رفته است . بنابراین ، این سؤال پیوسته می آید که شاه چه کار باید می کرد ؟ چه امتیازی باید می گرفت که نگرفت و کلاه سرش رفت ؟ به بیان دیگر همان سؤال اول مجددا طرح می شود ، یعنی تضاد اصلی دولت ایران با دولت عراق چه بود که بزعم شما ، شاه احمقانها آنها را عوضی گرفت و تا گردن کلاه سرش رفت ؟! این همان حلقه ی مفقوده ای است که اطلاعاتیه توضیحی ، از توضیح آن باز می ماند و بناچار ، به جای تحلیل واقع - بینانه ای از روابط ایران و عراق به عبارت پردازی های بیپوده و تحلیل های مسن در آوردی قهوه خانه ای می پردازد .

و بدین ترتیب عملیات شکننده ی چریکها که در واقع مقصود اصلی ، خود رفقای فدائی هستند و این در تمام اعلامیه نیز منعکس است ، تمام تصورات و محاسبات رژیم و شاه احمق ! را بر هم می زند و " شاه و دارودسته اش شکست سختی می خورند ... " به این ترتیب تمام خوشحالی آنها از این معامله ، به یاس و سرخوردگی تبدیل شده و تمام آرزوهای طلایشان نقش بر آب شده از آب درمی آید ! درست بهمین جهت و به دلیل همین ناکامیهای عظیم و شکستهای پی در پی و اغفال شدنهای چند جانبه است که (این نتیجه گیری بسیار مهم است ، به آن توجه کامل داشته باشید) آنها در صدد تقویت روحیه ی خود و مأمورانشان برآمده اند پس از ماهها ناکامی بالاخره با دستگیری رفیق معصوم خانی ، موجبی پیدا می کنند که تلافی قسمتی از این شکستها و ناکامیها را " با به راه انداختن يك برنامه ی تبلیغاتی توغالی " در مورد این رفیق جبران کنند ! (واقعا دیگر چه کسی میتواند و یا جرات دارد منکر اصل همبستگی متقابل پدیده ها ، تاثیر متقابل تمام اجزاء و پدیده های جهان بر روی یکدیگر بشود ؟ وقتی دستگیری يك رفیق مبارز را معاهده ی تاریخی ای که اختلافات ۴۰ ساله ی دو دولت را پایان می دهد و تغییرات استراتژیک وسیعی در منطقه و چگونگی تعادل نیروها در آن باقی می گذارد ، چنین ارتباط درجه ی اولی داشته باشد ؟ تکلیف تاثیر و ارتباط مثلا باد يك پنکه با طوقا — نهای مهیب دریایی روشن است !) بهمین جهت است که در صدد سرهم کردن " داستانی خیالپردازانه " از دستگیری رفیق معصوم خانی و اتصال آن به اعدام نوروزی مزدور بر می آیند !!

" این دستگیری آنها را به فکر می اندازد که با استفاده از فرصت و با بسط راه انداختن يك برنامه ی تبلیغاتی توغالی ، قسمت کوچکی از شکستهایشان را (و حتما از جمله کلاهی که دولت عراق سر آنها گذارد ، بود !) جبران کنند (!) و بهمین لحاظ داستانسرایان سازمان امنیت به فعالیت می افتند و ... "

در قسمت سرم که به قول قدما ، مقدمه و متن طی شده و می خوانید دارد در نتیجه گیری شود ، شما با دعوت همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران به اقدامات دفاعی در مقابل توطئه ی جنایت بار رژیم ، بزرگترین نتیجه ی تاریخی را ! از توطئه ی دولت شاه خائن می گیرید ؛ چراکه توانسته اید در مقابل چنین توطئه ای به بزرگترین اقدام ممکنه که تنها از طرف یک جنبش عظیم توده ای قابل تصور است ، یعنی به بسیج همگانی مردم دست بزنید (البته فعلا در حیطه ی تئوری) :

* اینک وظیفه ی همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران است که در مقابل این توطئه ی جنایت بار رژیم ساکت ننشسته و فعالانه وارد اقدامات دفاعی بشوند .

در قسمت چهارم ، یعنی سه خط آخر که پاراگراف مستقلی را هم تشکیل می دهد شما از نتیجه گیری اولتان عودت می کنید و به دعوت فقط دانشجویان مبارز ایران که البته گذشته از دست زدن به اعتصاب و ... ، باید هر چه بیشتر متن توضیحنامه شما را تکثیر و پخش نمایند * ، کفایت می کنید و به این ترتیب شکستن توطئه ی رژیم شاه مزدور را به این وسیله از آنان خواستار می شوید !!

این سه قسمت اخیر ، درست شامل همان مطالبی است که اینک من می خواهم درباره ی آنها با شما بحث کنم . البته سعی می کنم به اهم مطالب بپردازم و از جزئی نگرانی و مخصوصا از ایراد به انشاء و شیوه ی نگارش که بالاخره در یک اطلاعیه از طرف یک سازمان انقلابی بی اهمیت نیست ، پرهیز کنم .



رفقا ! شما بارها و بارها در این اطلاعیه صحبت از حماقت رژیم خائن

شاه، حماقت خود شاه و مغزعلیل او، اغفال او و رژیمش توسط دولت عراق وازهمه
 مهتر، تصور و اعتقاد احمقانه ی! آنها نسبت به وابسته بودن جنبش انقلابی و
 چپ‌کها به بیگانه و یا دولت عراق کرده اید. من از شما می‌پرسم: رژیم مزدور شاه،
 رژمی که سالیان دراز است که سرکوب منظم، همدار و خونینی را علیه خلق
 رنج‌دیده ی ما اجرا می‌کند، رژمی که اکنون هزاران تن از مردم مبارز ما را در زیر
 شدیدترین شکنجه های قرون وسطایی به بند کشیده است، رژمی که فقط در همین
 ۵-۶ سال اخیر، صدها جوان انقلابی را بیرحمانه به جوخه های اعدام سپرده
 است، چگونه ممکن است "ریشه ی قضیه" یعنی علت اساسی مبارزات خلق ما را از
 جای دیگری بدانند؟ و "مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور کنند؟ شما
 چگونه قبول می‌کنید که "دولت شاه خائن" دولتی که نماینده ی بلافصل طبقه ی
 حاکمه - یعنی بورژوازی کمپرادور - و استثمارگران بزرگ داخلی و خارجی است حتی
 بطور غریزی هم شده دشمن طبقاتی خود، یعنی توده های زحمتکش ایران و بیشتاران
 انقلابی آنها را نشناسد؟ آیا این از الفبای دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی نیست؟ وقتی
 شما توافق دولت شاه خائن را با عراق ناشی از حماقت و مغزعلیل شاه و جهل و تصور
 نادرست (۱) دولت خائن او، از ماهیت و ریشه و پایگاه جنبش انقلابی ایران میدانید
 آیا این بدان معنی نیست که همان "اعمال تمام شیوه های پلیسی و سرکوب" که شما
 کنون از طرف دولت شاه صورت گرفته فقط بسدین دلیل بوده که دشمن ناآگاهانه و از
 روی کمال جهالت! و علت مغزی! تصور می‌کرد، جنبش انقلابی ایران از بیگانسه
 ریشه می‌گرفته و لابد اگر مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور نمی‌کرد،
 آنگاه روش دیگری در پیش می‌گرفت؟ آیا این تصور شما از "تصور نادرست و کور-
 دلانه ی رژیم نسبت به ماهیت جنبش" به معنای آن نیست که شما نادانسته اعمال
 وحشیانه ی همین رژیم را لاقول تا امروز که یکبار به برکت عملیات شما (که ما البته در
 انقلابی بودن آنها شک نداریم) به این چنین درک عظیمی رسیده است تأیید

کرد، آید؟ آیا بدین معنی نیست که شما با رژیم به نظر من نادانسته اعمال وحشیانه رژیم شاه را به دلیل احمق بودن، غلیل بودن مغز و تصورات نادرست و کورده لانه داشتن درباره‌ی جنبش، موجه جلوه می‌دهید و به اصطلاح چهره‌ی مظلوم احمق، بیگناه و نادانی را از او ترسیم می‌کنید؟! چرا که نسبت به نیروهای خارجی و بیگانه چه کسی انتظار عکس العمل بهتری دارد؟ و آیا این چنین تحلیلی از رژیم خونخوار ایران، رژیم حاکمی که باز هم تاکید می‌کنم، سرکوب جهت‌دار و خونین اشعلیه طبقات محکوم جامعه، شاید در جهان نظیر نداشته باشد، مستقیماً توهین آشکار به همین مردم و مبارزه‌ی برحق آنها نیست؟ آیا این چنین تحلیلی از موضع رژیم در مقابل انقلابیون و مبارزه‌ی مردم، خود نشانه‌ی عدم درک عمیق ماهیت این مبارزه از طرف خود شما نیست؟ صرف نظر از تحلیل بسیار نادرستی که از روابط ایران و عراق ارائه می‌دهید، همین که رژیم حاکم ایران، دشمن غدار توده‌های مسردم ایران و مردم منطقه را با خطوط مضحك، احمق، غلیل مغزو... ترسیم می‌کنید، همین که جنبش انقلابی ایران را با شورش کرد‌های عراق که چیزی جز يك توطئه‌ی امپریالیستی و محصول خیانت و خودفروختگی رهبری مرتجع و فئودال کرد و فرسب خلق زحمتکش کرد از طرف این رهبری نبود، معادل قرار می‌دهید (حتی در مغز مخبط شاه!) همین که برآورد‌های ذهنی، عاطفی و نتیجتاً غیر علمی‌ای از موضع گیری و تصورات دشمن نسبت به انقلابیون ارائه می‌دهید و بالاخره همین که مردم رانیز در يك چنین تصوراتی شريك و همساز می‌دانید؛ چه نتیجه‌ی دیگری جز عدم شناخت واقعی دشمن، عدم شناخت واقعی خود و نیروهای انقلاب و عدم شناخت توده‌های مردم را از طرف شما می‌رساند؟ تصویری که شما از دشمن غدار و بیرحم خلق ما و کارهای او در اعلامیه‌ی توضیحی‌تان ترسیم می‌کنید به چه چیزی شباهت دارد؟ این دشمن شباهت زیادی به همان شوالیه‌ی کله‌پوك و ساده لوح، قهرمان آن‌داستان معروف اسپانیایی دارد که ابلهانه به جنگ آسیا‌های بادی می‌رفت و آنرا به جای

دیوهای خیالی نابود می‌کرد. شما تبلیغات مذبوحانه‌ی دشمن را در وارونه جلوه دادن حقایق انقلابی جامعه به حق " خیالپردازیهای افسانه‌ای " می‌نامید و ما نیز کاملاً با شما موافقیم ؛ اما ما معتقدیم که دشمن با آگاهی تمام به ماهیت و هدفهای انقلابیون و عملیات آنها ، برای انحراف اذهان عمومی و تحریف واقعیت‌های رشد و گسترش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خلق ، آگاهانه (البته بهمان معنای طبقاتی اش) و از روی برنامه، دست به چنین تبلیغات دروغ‌پردازانه‌ای می‌زنسد . در حالی که شما نیز وقتی برنامه‌های حساب شده و نقشه‌های استراتژیک دشمن را به حساب کله پوکی و بیماری مغزی آنان می‌گذارید متأسفانه به شکل دیگری از " خیالپردازی افسانه‌ای " منتهی از روی کمال غفلت و ناآگاهی دچار می‌شوید .

تحلیلی که شما از ماهیت رژیم ایران تحت اسم گذارهای فوق‌الذکر به دست می‌دهید ، نه تنها برای مردم زحمتکش ما ، حتی برای هر ایرانی شرافتمند که فقط یک روز در زیر سلطه‌ی چنین حکومت‌گذاری بسر برده باشد ، آشکار می‌کند که شما رژیم ایران ، طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران ، ماهیت سرمایه‌داری و امپریالیسم را شناخته‌اید . شما دشمن واقعی توده‌های زحمتکش مردم را شناخته‌اید . مردم ایران بخوبی می‌دانند دشمنی که با اعمال پیچیده‌ترین نوع سیاستهای سرکوب و خفقان با یکبار بردن تکامل یافته‌ترین شیوه‌های امپریالیستی تجاوز و استثمار ، سالیان سال مبارزه‌ی آنها را با شکست روبرو ساخته و سلطه‌ی استثمارگرانه‌ی خود را بر آنها تحکیم کرده است نمی‌تواند چنین ماهیت احمقانه و ابلهانه‌ای داشته باشد ؛ وقتی کودن‌ترین آدمها به سادگی منافع فردی و طبقاتی خود را و اصلی‌ترین دشمنان خویش را تشخیص می‌دهند ، چگونه ممکن است که یکی از پیچیده‌ترین ارگانه‌های بورژوازی جهانی در ایران ، یعنی رژیم وابسته‌ی شاه خائن و طبقه‌ی حاکمه ، اصلی‌ترین منافع خویش را نفهمد ؟ اصلی‌ترین دشمن تاریخی و طبقاتی خویش را تشخیص ندهد ؟ منشأ آنها را واقعا ابلهانه از جای موهومی بداند و تصور کند که

" همانا وجود د و برنامه رادیویی که توسط فرستنده های عراق پخش می شد " علت بروز همه ی این مخالفتها و مقاومتها و مبارزات شده است !

نه ، رفقای عزیز ! چنین دشمنی که شما آنها توصیف می کنید ، دشمن خلق مانیست ، این بیشتر به مترسک سرخوس می ماند ، نه رژیم که با پیچیده ترین روشها خون مردم ما را می مکد ! اما ترسیم چنین سیمایی از دشمن مردم تنها نشاند هنده ی عدم شناخت دشمن واقعی آنها از طرف شما نیست ؛ بلکه همچنین نشان می دهد که شما آن مبارزه ی عمیق ، طولانی ، پرفراز و نشیب و مملو از فداکاری همین مردم را که سالهاست علیه دشمنشان جریان دارد ، درک نکردید . شما با ترسیم چنین سیمای ابلهانه ای از رژیم ، نشان دادید که عملا به مبارزه ی تاریخی مردم ما و حتی به مبارزه ی کنونی که هم اکنون جریان دارد ، کم به امید مید . به نیروی انقلابی و آگاهی طبقاتی جاری در میان آنان که محصول تحمل شدیدترین فشار و استثمار طبقاتی و سالها مبارزه ی اجتماعی است واقف نیستید و به آن بی اعتنا می مانید . شما با نوشتن این نکته که " این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه عملا دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند " نشان دادید که حتی از توده ی خود هم عقب مانده اید .

رفقای عزیز ! مردم زحمتکش ما ، امروز که سهل است ، سالها پیش و حتی قبل از آنکه من و شما به دنیا بیاییم با تبلیغات این رژیم و ماهیت دروغ پردازانه ی آن آشنا بوده اند . آنها نه عمدتا از روی مطالعه و تحقیق ، بلکه در طی سالها زندگی سخت و محنت بار ، در طی مبارزه ی طولانی ملو از شکست و پیروزی ای که علیه همین دستگاه طبقه ی حاکمه داشته اند ، به ماهیت ادعاها و تبلیغات دشمن پی برده اند . مخصوصا مردم مسایلی را که در رابطه ی مستقیم با زندگی روزمره ی آنها باشد ، هر چند که حاوی پیچیدگیها و معضلاتی باشد بخوبی و مطابق با منطق زندگی خود درک می کنند . حتی مردم ما عادت دارند که ایمن

مسائل پیچیده را با کمک استعاره های پر معنی و امثال و حکم معمول و فراوان در بین خود توضیح داده و به اصطلاح تئوریزه نمایند. بنابراین شما چگونه به خود اجازه می دهید که این تصور نادرست خودتان را که فکرمی کنید رژیم، احمقانه ! به وابستگی چریکها به بیگانه معتقد است ۰۰۰ به مردم مبارز و هشیارمانیز تعمیم بدهید ؟ چگونه حاضر می شوید در تصور احمقانه ای (!) که رژیم بزرگ شما از چریکها دارد ، مردم را نیز شریک او سازید ؟ و بگویید " این عملیات (بسود که) مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه (همه یعنی چه کسانی ؟ آیا مراد از همه ، تمام طبقات خلق نیست) دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند " ؟! آیا این گفته ی شما که با ادامه ی عملیات نظامی علیرغم قطع شدن برنامه ی رادیو ! همه دیدند که چریکها به جایی وابستگی ندارند ، حداقل بمعنای آن نیست که چریکها تاکنون از عدم اعتقاد مردم نسبت به خود و از عدم اعتقاد آنها نسبت به اصالت و وابسته نبودن انقلابیون به بیگانه در هراس بوده و بهمین جهت نسبت به نظر مردمشان درباره ی خود با نظر شك و تردید نگاه می کرده اند ؟ البته در اینجا تنها پندار غلط شما درباره ی نظر شك آلود مردم نسبت به چریکها ! جالب توجه نیست ، بلکه از آن مهمتر تصور غلطی است که نسبت به " پروسه ی درك و آگاهی " در مردم دارید .

رفقای عزیز ! شمای که هنوز بعد از گذشت چندین سال از مبارزات مسلحانه ی پشیمان و بعد از گذشت نیم قرن مبارزه ای که مردم بطور مستمر علی— دستگاه طبقات حاکمه ی ایران داشته اند ، هنوز به اعتماد مردم نسبت به خودتان شك دارید و هنوز آنان را قادر به تشخیص دوست و دشمن ، بیگانه و خودی نمی دانید ؛ چگونه قبول می کنید که با چند عمل نظامی در عرض کمتر از دو هفته به قول خودتان به یکباره " همه " معتقد شوند که چریکها به جایی وابستگی ندارند ؟ رژیم شاه دشمن احمق است ! سرش در معامله با عراق کلاه رفته و

چریکها اورا شکست سختی داده اند و ... ! این آگاهی جدید در طی چه پروسه و چه پراتیک جدیدی مستقل از آنچه که تاکنون داشته است ، در مدت ده ، پانزده روز برای خلق ما ایجاد شده است ؟ مردمی که بزعم شما تا دیروز فکسر می کردند رژیم شاه ، رژیم عاقل و فهمیده ای است (!) و چریکها (اگر نه صد درصد) ممکن است به بیگانه وابسته باشند ، یکباره و فقط با چند عمل نظامی شما ، یعنی انفجار و ساختمان سازمان امنیت ، چگونه بر تمام اعتقادات ریشه دار خود خط بطلان می کشند و می فهمند که رژیم شاه عجب رژیم احمق بوده ، چقدر در معامله با دولت عراق سرش کلاه رفته که فکر کرده چریکها وابسته به خارج اند ! (و آن وقت اگر گفته ی شما را بهتر بفهمند شاید همان اندازه هم خودشان را احمق و بی شعور فرض کنند !) و آنگاه نتیجه بگیرند (!) که نه تنها چریکها وابسته به بیگانه نبوده اند ! ، بلکه " افشاء شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور او (گویا رژیم مزدور شاه از شاه جداست و بالعکس !) بسیار گران آمده ، تمام نقشه های شاه خائن نقش بر آب شده و شاه و دار و دسته اش شکست سختی خورده اند ؟ عجب !

رفقا ! باید به شما تبریک گفت . چه دشمن خوبی دارید ! چه مردم خوش باوری دارید . چه کارهای جالبی می کنید و چه نتایج درخشانی می گیرید " خودمان را در آینده دیدیم خوشمان آمد " ! رفقای عزیز ! واقعیات سرسخت موجود در همین حوالی من و شما بخوبی نشان می دهند که قضایا آنطور هم که شما تصور می کنید نیست ! رژیم خائن شاه نه تنها رژیم احمق ، نادان و ... نیست ، بلکه رژیمی است که در چهار چوب منطق طبقاتی خود بسیار هم خوب فکر می کند ! نه تنها در مورد اصلی ترین دشمنانش اشتباه نمی کند ، بلکه بخوبی به ماهیت انقلابیون ایران آگاه است ؟ نه تنها منافعش را بد تشخیص نمی دهد ، بلکه پیچیده ترین نقشه های استراتژیک را حتی برای آینده ی بسیار دورش هم

ترسیم می‌نماید و الخ . همینطور مردم ، اصولا چنین برخوردی با قضایا ندارند . آنان نه معتقدند که رژیم شاه عاقل است و نه احق ، نه خیلی زرنگ است ؛ نه خیلی کودن ، نه سرش همیشه کلاه می‌رود و نه اینکه همیشه سردیگران را کلاه می‌گذارد و . . . رفقا ! تجربه ی زندگی و مبارزه ی تاریخی و روزمره ی آنها بخوبی به آنها آموخته است که رژیم شاه دشمن خدادار و قهار آنهاست . رژیم است که سالهاست به انحاء گوناگون آنان را در زیر سلطه ی استثمارگرانه ی خود نگه داشته است ؛ می‌دانند که منافعشان با منافع این رژیم در تضاد است و علت بدبختی ها و رنجهایشان بالاخره از همین رژیم حاکم است و . . . البته این دانستن ها به معنای این نیست که من و شما انتظار داشته باشیم که فلان کارگر معدن و یا فلان روستایی زحمتکش ده بیاید و برای ما این کلمات را تکرار کند . آنها این چنین مفاهیمی را در وجود اجتماعی و ضمیر طبقاتی خوش " درک " می‌کنند . بطوری که با آماده شدن کوچکترین شرایط ذهنی انقلابی، حتی عناصر و قشرهای نه چندان پیشرو جامعه نیز ، این " درک " مکنون در عمق ضمیر طبقاتی خویش را می‌توانند در بارزترین شکل " دانستن " متجلی سازند .

و بهمین دلیل است که مردم ما در درک ماهیت دروغ پردازانه ی رژیم حاکم بطور کلی بسیار پیش رفته اند ؛ چرا که آنها بارها و بارها این مسئله را در جریان زندگی و مبارزات خود تجربه کرده اند و بهمین دلیل شاید شما حتی برای نمونه نتوانید يك نفر از مردم شرافتمند ما را نشان بدهید - کسی که حالا نه از عناصر پیشرو طبقه اش ، بلکه فقط عقب ماند ، ترین عنصر طبقه ی خود نباشد - که تبلیغات پر سرو صدای رژیم ، در مورد وابستگی چریکها به کشورهای خارجی را (که البته الان مدتهاست بهمین دلیل مقداری خفه شده است) جدی گرفته باشند !

همینطور طبقات مختلف مردم ممکن است بر حسب مواضع طبقاتی و مقتضیات زندگی و چگونگی مبارزاتی خود ، نسبت به چگونگی راه پیروزی ، نسبت به اصلی ترین راه

رهایی نسبت به شیوه های گوناگون مبارزه ، اختلافات یا ناباوریهایی داشته باشند (و این در مورد جنبش مسلحانه ، عمدتاً ناشی از ضعفهای ماست که نسبت به کار توضیحی اصولی و صحیح در حول اقدامات عملی تبلیغ مسلحانه و بردن " تئوری مبارزه مسلحانه " به میان مردم از این طریق و همینطور پیوند این عملیات با مبارز زندگی آنها کار لازم را انجام نداده ایم) اما آنها نسبت به حقانیت هدفهای فرزند ان انقلابی خود ، نسبت به صداقت و اصالت آنها و همچنین نسبت به ضد خلقی بودن رژیم شاه خائن هیچگونه شك و تردیدی ندارند .

بدین جهات بسیار تاسف آوراست وقتی که شما چنین ناباوریهایی نسبت به آگاهی و هشیاری مردم خود نشان می دهید و بسیار تاسف آورتر است وقتی که با تکیه ی مطلق بر مبارزه ی عنصر آگاه ، چنان خود را بر تمام حرکات عظیم جامعه و آن نیروی عظیم جریان یافته در میان خلق و مبارزه ی طبقاتی ، تاریخی و طولانی او که مستقل از اراده ی من و شما جریان دارد ، می بندید ، از آن غافل می مانید ، به آن بها نمی دهید و آنگاه به ناچار ! مسحور صعود انفرادی ! خویش به قله می شوید اما نکته ی باریک و بسیار قابل توجه موجود در اینجا این است که این بی اعتنائی به مبارزه و آگاهی مردم ، این کم بها دادن به جریان عظیم مبارزه ی طبقاتی توده ها و ناباوری نسبت به آگاهی و هشیاری طبقاتی آنان و متقابلاً این پریها دادن به نقش خود و اقدامات خود و تعیین کننده دانستن آن در مقابل نقش تعیین کننده توده ها و اقدامات آنان در هر مبارزه ی اجتماعی و لاجرم مسحور خود و صعود انفرادی خود به قله شدن ، مسلماً نمی توانند مقولاتی جدا از یکدیگر باشند . در واقع آنها در روی سکه ی اندیود و آلیم روشنفکری وایدئولوژی جناح چپ خرده بورژوازی روشنفکر را تشکیل می دهند . بنابراین بی جهت نیست که با هر دو این جریانها ، بطور کاملاً مرتبط بهمی ، در یک نوشته حتی محدود (اطلاعات توضیحی فوق الذکر) رویرو می شویم .

از يك طرف اقدامات رفا ، تمام برنامه ها و آرزوهای رژیم شاه احمق رانقش برآب می‌کند ، به او شکست سختی وارد می‌آورد و از طرف دیگر این عملیات مردم ایران را که اکنون در کمال غفلت و نادانی بسر می‌برند ، متوجه حماقت ! (و نه چیز زیاد تر دیگری !) شاه کرده و همه علا می‌بینند که چرکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند ، " این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرد و همه علا دیدند که چرکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند " . و بعد همین مردم که با کمال ساده لوحی تصور می‌کردند : " مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق می‌ماند " !! با کمال خرسندی ! مشاهده می‌کنند که " بیشترین عملیات چرکی در مدت دو هفته ای که از توافق ایران و عراق گذشته ، انجام گرفته " و به این ترتیب کاملاً این تصور باطل را که شاه و رژیمش ممکن است احمق نباشند ! و یا " مبارزه ی مسلحانه ی خلق با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق خواهد ماند " یا ممکن است معوق بماند ! از کله ی خود بیرون می‌کنند !! (۱)

بدین ترتیب ، همانطور که عملیات انجام شده توسط رفا ، منحصراسبب اصلی به سختی شکست خوردن رژیم شاه و نقش برآب شدن تمام آرزو ها و نقشه های او می‌شود ، همانطور نیز آگاهی مردم به اوضاع و احوال اجتماعی روز ، به اوضاع و احوال زندگی خود و ... تنها و منحصر از همین منبع عالی آگاهی دهنده سر چشمه می‌گیرد . اما موضوع این " آگاهی " چیست ؟ مسلماً موضوع آن نمی‌تواند درباره ی مسایل روزمره یا اساسی تر همین مردم و رابطه ی آنها با دشمنشان باشد . این " آگاهی " چیزی جز همان مشغولیتهای ذهنی همان کسانی که منفرداً و منحصر خود را در مرکز حوادث می‌پندارند نخواهد بود . در واقع

(۱) - جملات نقل شده مخصوصاً جمله ی : " در مدت دو هفته ای که از توافق ایران و عراق ... بخوبی این مفهوم را می‌رساند که تدارک این عملیات مخصوصاً با ظر اثبات موضوع فوق ، مستقل بودن جنبش مسلحانه از چند ساعت برنامه ی رادیویی

مقولاتی مانند " حماقت " یا " دانایی " رژیم شاه ، معوق ماندن یا نماندن مبارزه‌ی مسلحانه ! به چند ساعت برنامه‌ی رادیویی و ... راهم به چیزی جز همان " مشغولیت‌های ذهنی " نمی‌توان مربوط کرد . به عبارت دیگر باید اطلاعاتی ، توضیحی را در مقابل این سؤال قرار داد که بسیار خوب ، نتایج مورد نظر شما از این عملیات برآورده شده است ؛ اما شما به ما پاسخ بدهید : چه کسانی ، چه نیروها و چه گروه‌ها و دستجاتی از طبقات مردم ما ، رژیم شاه را با معیار " حماقت " یا " دانایی " ، " علت مغزی " یا " سلامت روانی " ! و ... ، می‌سنجند که شما در صدد اثبات یکی از این شقوق برآمده اید ؟ کدام نیروی مبارز ، کدام یک از گروه‌های خلق جامعه ، چریک‌ها را هدایت شده از عراق و وابسته به آن می‌دانستند که حالا متوجه اشتباه خود شده باشند ؟ چه کسی ، چه کسانی ، کدام نیرو و کدام یک از قشرها یا گروه‌های مبارز و مترقی مردم ما دچار یک چنین تصورات ذهنی و یک چنین قوه‌ی سازهایی می‌درآوردی و بی‌معنا — ارتباط کارهای چریکی با چند ساعت برنامه‌ی رادیویی — شده بود که شما خود — تان را موظف به از بین بردن این تصورات و جایگزین کردن تصورات درست و تصحیح قرائن ذهنی آنها (عدم ارتباط کار چریکی با چند ساعت برنامه رادیویی) ، (احق بودن شاه و ...) می‌دانسته اید ؟ ماهیت و معنای این قبیل کارهای توضیحی " را چگونه می‌توان توضیح داد ؟ نقش‌ها و مواضعی که قلم سحرانگیز اطلاعاتی توضیحی شما ، از خود شما ، از توده‌ی مردم ما و از دشمن خونخوار مردم ترسیم می‌کند ، چگونه است ؟ آیا حاضرید حتی لحظه‌ای درباره‌ی آن اندیشه کنید ؟ در چنین صورتی به روشنی خواهید دید که مجموعه‌ی این روابط ، روابطی

دولت عراق ! صورت گرفته است . گویا اکنون روزگاری رسیده است که باید با معانی هر روز جدیدتری از تبلیغ مسلحانه آشنا شویم !

که به نظر شما توده‌ی مردم، دشمن آنها و پیش‌تازانقلابی را بهم مرتبط می‌سازد بیشتر از هر چیز به يك نمایشنامه‌ی کمدی - تراژیک، شباهت دارد تا انعکاس وقایع و حقایق روزمره‌ی جنبش. یکی از مهمترین ویژگیهای مطالب توضیحی شما در آنست که کاراکترهای اصلی و تعیین‌کننده‌ی آن درست در موضعی مخالف ماهیت وجودی و واقعیت اجتماعی خود قرار گرفته‌اند. همانند آدمکهای مسخره‌ای کسم وارونه راه می‌روند و کارهای معکوس می‌کنند. در يك طرف صحنه، دشمن "غدار" مردم قرار دارد؛ دشمنی که مطابق توضیحات شما احمق، کله‌پوک و ابله شکست خورده‌ای از آب درمی‌آید که مرتباً دچار تصورات احمقانه است و منظم‌ا اشتباهات خردکننده‌ی احمقانه تری را مرتکب می‌شود! و در طرف دیگر، توده‌ی مردم که خیلی خونسرد و بی‌تفاوت و شاید هم با بی‌استعدادی قابل‌نکوهشی‌ا در هیات ناظران بی‌طرف، شاهد و تماشاگر صحنه‌ی نمایش‌اند. گاهی سررابعلامت تایید برای این حرف‌تکان می‌دهند و گاه برای آن حرف و... و آنگاه در مرکز صحنه، در هاله‌ای از نور، آنجا که چشم‌ها همه به آن خیره می‌شود و شراره‌های نبوغ همراه شعاعهای نور، جهیدن می‌گیرند، شما ایستاده‌اید. با شمشیری براق در دست، کلاه خودی بر سر و سپری سپه‌گین بر دوش، یکه‌تاز میدان نبرد، گاه شمشیر را در آسمان بالای سر خود به پرواز درمی‌آورد و گاه با قدرت تمام آن را در زمین جلوی پای خود فرو می‌برد! گاه آوازه‌های پهلوانی سری می‌دهد و گاه خسته و فرسوده می‌ایستد، به آن شمشیر براق تکیه می‌دهد، عرق از پیشانی پاك می‌کشد و چشم - های "بی‌تفاوت" را حیران و نگران در انتظار نگه می‌دارد.

چنین صحنه‌ای با آنکه مضحك است اما بسیار غم‌انگیز نیز هست. و این درست همان صحنه‌ای است که شما از زندگی و مبارزه‌ی توده‌ها، از ماهیت دشمن و نقش پیش‌تازانقلابی ترسیم می‌کنید. صحنه‌ای که هیچ ارتباطی با زندگی واقعی مردم ندارد و یا شاید بهتر باشد بگویم تنها ارتباط آن با واقعیات آن است که زندگی

واقع مردم ، در پشت صحنه ی نمایش کمدی - تراژیک شما جریان دارد !



رفق‌ای عزیز ! مسایل بسیار اشتباه آمیز دیگری هم در اعلامیه ی توضیحی موجود است . مثلاً وقتی شما به خاطر اثبات عدم وابستگی مبارزه ی مسلحانه خلق و چریکها به چند ساعت برنامه ی رادیویی و ضرب شست نشان دادن به دولت خائن شاه ، يك سلسله عملیات مسلحانه انجام می دهید (یا حداقل یکی از هدفهای اصلی عملیات را به شهادت همین اطلاعیه ، اثبات این موضوع می دانید) آیا این تصور برای مردم ما و نیروهای انقلابی جامعه پیش نمی آید که شما از هدفهای اصولی مبارزه ی مسلحانه هم در استراتژی و هم در تاکتیک ! یعنی هم در هدفهای اساسی يك مبارزه ی مسلحانه ی توده ای و هم در هدفهای اساسی عملیات مسلحانه از طرف سازمان مسلح پیشتان که اصولاً ماهیت تبلیغی و سیاسی دارد منحرف شده اید ؟

رفق‌ای عزیز ! شما باید بخوبی بدانید که عملیات مسلحانه ی پیشتان به تنهایی نمی تواند هدف سرکوب و شکست دشمن را برای خود انتخاب کند . این عملیات تنها می توانند بعنوان يك وسیله ی تبلیغی - توضیحی ، بعنوان يك وسیله نظامی برای هدفی اساساً سیاسی ، نه نظامی ، برای آگاه کردن خلق ، برای ارتقاء سطح مبارزه ی روزانه ی او تا سطح مبارزه ی مسلحانه و برای شکل او حول سازمان - های پیشتان صورت گیرد . از این نظر هدفهای این عملیات مسلما و اساساً هدفهای سیاسی هستند . شما باید بخوبی بدانید که يك سازمان مسلح پیشتان بدون بسیج نیروهای خلق و تازمانی که آنها فعالانه وارد در مبارزه ی مسلحانه نشده اند ، هیچ گاه نمی تواند هدفهای نظامی را در عملیات مسلحانه ی خود اصل قرار دهد . اما

وقتی شما می‌نویسید " دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل جنبش چریکی روبرو بوده است " اینک برای کسب حیثیت از دست رفتی — خود سخت به تکاپو افتاده و ... " و یا " افشاء شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور او " بسیار گران آمد ؛ تمام آرزوها و نقشه های شاه خائن نقش بر آب شدند، شاه و دارودسته اش که شکست سختی خورده بودند ... و از طرفی با عملیات روزافزون چریکها ، روحیه ی طرفداران و ماموران شان خیلی خراب شد به طور تروم و اصلاح روحیه ی نفرتاشان (گویا منظور تقویت روحیه بوده که لغت تقویت به یاد نویسنده نیامده و لغت اصلاح ! را که کاربرد آن در زبان فارسی با این معنا معمول نیست " بکار برده است) ، مذبح خانه تلاش می‌کردند ... بالاخر در روز ... گشتهای پلیس پس از ماهها ناکامی و شکست موفق می‌شوند یکی از رفقای علی و زبانی سازمان را همراه با ... دستگیر کرده و ... یک برنامه ی تبلیغاتی تو خالی قسمتی از شکستهایشان را جبران کنند ... پامایید همهی مطالبی را که نوشته اید و معانی همی کلماتی را که بکار برده اید نادیده بگیریم و آنها را یک نوع تبلیغات بی مسئولیت از نوع هارت و پورت ها و طبل های تو خالی و رجز خوانی هایی که معمول رژیم های ارتجاعی است بشمار آوریم و تصور کنیم که شما به " امر تبلیغات انقلابی " از همان دریچه ای می‌نگرید که رژیم های ارتجاعی از قبیل همین رژیم خائن می‌نگرد و قبول کنیم که شما واقعا در صدد روشن کردن حقایق سیاسی و انقلابی موجود برای توده ی مردم ایران و توضیح علمی و روشن واقعیهایی موجود و ارائه نتایج مشخص سیاسی - تشکیلاتی برای آنها نیستید ؛ بلکه در صدد به راه انداختن بلندگوهای تحسین از خود هستید (که اینها را ما نمی‌خواهیم قبول کنیم) و یا اینکه قبول کنیم شما با احساس مسئولیت کامل انقلابی این مسایل را طرح کرده اید و قصدتان روشن کردن حقایق سیاسی و انقلابی موجود برای خلق بوده است . در چنین صورتی هر کس باید روی تک تک کلمات و جملات شما تامل کند و

بادقت و حوصله بسیار به يك يك آنها بیندیشد . من نیز همین کار را کرده ام ، ولی متأسفانه باید بگویم نکات بسیار غیر قابل قبولی از آن بدست آمد . مثلاً اگر مطالب فوق‌الذکر را تبلیغات صرف ، به همان معنای ضدانقلابی‌شان بدانیم ؛ این نتیجه خیلی آسان از آن بدست می‌آید که شما یعنی سازمانتان به تنهایی خود را درگیر رژیم می‌بیند . برای خودش وظیفه‌ی شکست شاه و دارو دسته‌ی خائنش را تعیین می‌کند . با عملیات خود انحصاراً دشمن را مرعوب و ناتوان و حتی منکوب می‌سازد و تمام " آرزوها و نقشه‌های استراتژیک او را برهم می‌زند " و اینها را با قاطعیت تام و تمام می‌گوید ؛ حتی با بکار بردن کلماتی مانند " تمام آرزوها " و " خیلی ... " " ماهها شکست و ناکامی ... " ، هیچ شک و تردیدی هم در دل خواننده باقی نمی‌گذارد که دیگر دشمن ضربات کاری و نابودکننده‌ای از شما دریافت کرده و خلاصه " بحمدالله دشمنان مرده و دوستان زنده اند " ... و جالب توجه اینجاست که اینهمه را خود به تنهایی انجام می‌دهید ؛ حتی این تنهایی به قدری خالص و دست‌نخورده است که تمام تلاشهای مذبحخانه و شکست‌های دشمن را در سه علتی ذکر می‌کند که بالاخره هر سه‌ی آنها هم به وجود مبارک و مستقل خودتان بر می‌گردد . شما می‌نویسید :

" دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل ... اینک برای کسب حیثیت از دست رفته ... دست به تلاشهای مذبحخانه زده است . علت این تلاشها را در عوامل زیر می‌توانیم جستجو کنیم :

- ۱ - گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان " مفهوم این بنسب آنقدر روشن است که احتیاج به بحثی در مورد اثبات حرکت یک و تنهایی شما در دست ندارد . علی‌الخصوص به " بیش از ده عملیات چریکی در سال ۵۳ از طرف رزمندگان سازمان ما " هم چند سطر بعد متواضعانه ! اشاره می‌کند .
- ۲ - ادامه‌ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید

این شماره که شاید ابتدا به منظور بستن دهان اعتراض کنندگان احتمالی عنوان شده است (اعتراض به منحصر بخود نشان دادن عملیات و فعالیت‌های انقلابی از طرف شما) بلافاصله در حد همان رقم دو باقی می‌ماند! گویا نویسندگان بعد از نوشتن عبارت شماره ی ۲ * از اعتراف به وجود فعالیت‌های دیگر انقلابی بشیمان شده و شرمگینانه قضیه را با نوشتن يك جمله ی کلی که باز هم در نهایت معنایی جز تکرار همان مفهوم بند ۱ را منتسب با بیان دیگر ندارد، ختم می‌کند. برای توضیح بیشتر می‌توان به چند سطر بعد توجه کرد، آنجا که بطور مشخص از عملیات چریکی که بعد از توافق ایران و عراق تا انتشار همین اطلاعیه صورت گرفته، نام می‌برد. این عملیات کدامها هستند؟ مطابق تمام شواهد، اسناد و مدارک ثبت شده ی موجود، در فاصله ی ۱۵ اسفند (روز توافق ایران و عراق) تا انتشار این اطلاعیه که مطمئناً بعد از ۲۰ فروردین صورت گرفته است (۱)، عملیات مسلحانه‌ای که از طرف گروه‌ها و سازمانهای مختلف مسلح صورت گرفته شده اند عبارتند از:

۱ - اعدام انقلابی سرتیپ زندی پور، رئیس کمیته ی مشترک ساواک و شهر - بانی در تاریخ ۲۶ اسفند از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران.

۲ - انفجار د و مرکز فعالیت سازمان امنیت، سه شنبه ۲۷ اسفند (شب هنگام) توسط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران.

و اما مطابق اظهارات اطلاعیه توضیحی، صورت عملیات انجام یافته در همین

(۱) - اطلاعیه تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به اینکه رفیق معصوم خانی روزيك - شنبه ۱۷ فروردین دستگیر شده و پلیس در روز ۲۳ فروردین اعلام می‌کند که یکی از افراد شرکت کننده در عملیات اعدام انقلابی نوروزی مزدور را دستگیر کرده است، ما حد اکثر سرعت عمل در نگارش و چاپ اطلاعیه را حساب کرده و تاریخ پخش آنرا ۲۰ فروردین فرض می‌کنیم. البته لازم به یادآوری است که ما این اطلاعیه را در حدود اواخر اردیبهشت از منابع دیگری غیر از خود رفقای فدایی بدست آوردیم.

فلسفه چیز دیگری است :

۱ - اعدام سروان نوروزی مزدور

۲ - اعدام عباس شهریاری ، جاسوس ساواکی

۳ - انفجار د و مرکز سازمان امنیت تهران

که هر سه عملیات فوق‌الذکر از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت گرفته است . بزودی خواهیم دید کدامیک از این دو واقعیت دارد .

صحبت بر سر بند ۲ و " ادامه ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید ایران و عراق " بود . اما شما در توضیح همین بند ، تنها با ذکر عملیاتی که مربوط به خودتان است (البته آنها بطور تحریف آمیز ، بطوری که بعداً خواهیم دید) نشان دادید که هدفتان از جمله ی فوق " ادامه ی هر چه بیشتر ... " مندرج در این بند ، هیچ چیز جز تاکید بیشتر بر کارهای خودتان ، فراموش کردن دیگر نیروهای انقلابی جامعه و در واقع پوشاندن چنین واقعیت های انکارناپذیری با آب و رنگ جملات کلی و حتی به بهای تحریف واقعیت های دیگر نبوده است . شما در این بند بخوبی نشان دادید که حاضر نیستید با شجاعت به حقوق و نقش دیگر نیروهای انقلابی جامعه اعتراف کنید و از این نظر ترجیح دادید در پس یک تعارف کلی و کاملاً نیم بند ، با شرمندگی تمام ! باز هم خودتان را به نمایش بگذارید ! اما این " نمایش " خود چنان هوش دل از شما می‌رباید و چنان در اندیشه ی بزرگ نمایی خود غرق می‌شوید که گویا خودتان را هم فراموش می‌کنید !! البته این " فراموشی " چیز زیادی نیست ! به تعبیری مقام بسیار والایی از مراحل تکامل نفس و عرفان شرق به همین نوع " فراموشی خود " اختصاص دارد تعجب می‌کنید ؟ باز هم به متن اعلامیه نگاه خواهیم افکند . مفتاح عمه ی رموز در آنجاست . شما می‌نویسید :

" شاه با رضایت کامل از به اصطلاح معامله ی سیاسی پر سود با دولت عراق پس

از توافق الجزایر به ایران برگشت؛ ولی هنوز پایش را از پلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور نورچشمی دستگاه پلیس مواجه شد. و روز بعد بزرگترین جاسوس سازمان امنیت، عباس شهرپاری خائن اعدام شد. و دو هفته بعد دو مرکز سازمان امنیت تهران توسط چریکهای فدائی خلق ایران منفجر گردید. این عملیات مردم ۰۰٪ تسا آنجا که حافظه‌ی ضعیف من و شواهد و مدارک موجود در روزنامه‌ها حتی اعلامیه‌های خودتان نشان می‌دهد، شامصبح روز دوشنبه ۱۲ اسفند نوروزی مزدور را اعدام کردید. همان روز صبح هم شاه به الجزایر پرواز کرد. حالا اگر همان روز صبح یعنی حتی نیم ساعت بعد از عملیات، خبر این اعدام را مثلاً دریای پلکان هواپیما نشنیده باشد، و اگر آنقدر دستگاه‌های ارتباطی خبری ۰۰۰ این دولت احمق - بی‌زعم شما - دست و پا چلفتی باشند که این خبر را تا ظهر همان‌روز به اطلاع او نرسانیده باشند؛ عصر آن روز که در روزنامه‌های ایران شرح و تفصیل اعدام این مزدور نوشته شد و خبرگزارها هم که آنرا حتماً مخابره کردند، پس چگونه شد که شاه فقط وقتی سه روز بعد، یعنی پنجشنبه پانزدهم اسفند، پایش را از پلکان هواپیما پائین می‌گذارد، با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور، "مواجه می‌شود؟ رفیق نویسندگی عزیز! آیا این را باید به حساب این بگذاریم که شما و رفقایان که صدور این اعلامیه را تصویب کرده‌اند، تاریخ عملیاتی که انجام داده‌اید، یا انگیزه‌ی انجام آنرا فراموش کرده‌اید که آنرا این چنین به قضیه‌ی توافق ایران و عراق ارتباط داده‌اید؟

موافقتنامه‌ی ایران و عراق در روز ۱۵ اسفند، یعنی سه روز بعد از اعدام نوروزی مزدور و یک روز بعد از اعدام شهرپاری جاسوس (۱)، امضاء و منتشر شد و

(۱) - شهرپاری جاسوس روز چهارشنبه ۱۴ اسفند اعدام شد. موافقت نامه روز ۱۵ اسفند امضاء شد.

شاه عصر همان روزه ایران برگشت . آنوقت شما چگونه این دو " عمل " را با توافقی ایران و عراق مرتبط می‌سازید ؟! مخصوصا که علاوه بر متن همین جملات ، موضوع این عملیات در رابطه با توضیح بند ۱ صورت می‌گیرد که دقیقا با محتوای این بند (یعنی عملیات بعد از توافق متناقض است) چگونه انگیزه های مربوط به این دو عمل را با جریان توافق ایران و عراق ، با پیچاندن و تحریف کردن وقایع مخلوط می‌کنید ؟ نکند شما از عالم غیبی الهام می‌گیرید و چنین توافقی را از پیش میدانستید ؟ اگر اینطور است بهتر نبود این عملیات را بعد از توافق ایران و عراق انجام میدادید که دیگر برای تحلیل وقایع آنطور که دلتان می‌خواهد مجبور به تحمل اینهمه زحمت نشوید ؟ اینکه به خودتان اجازه می‌دهید وقایع ثبت شده در مقابل چشم همگان را به خاطر جور در آمدن قافیه ی تحلیل هایتان پس و پیش کنید و حوادث آشکار روز را به نفع مصالح عالییه ی ! گروهی تان عوض و بدل سازید ، آیا فکر نمی‌کنید دیگران هم از شما یاد بگیرند و مثلا شوخ طبعی از میان آنان در تفسیر این دو عمل نظامی شما بگویند : " این دو عمل یعنی اعدام نوروزی مزدور و اعدام شهرساری جاسوس که مخصوصا در آستانه ی سفر شاه به الجزایر و حین ملاقات با صدام حسین صورت گرفت ، اخطار مهمی بود از طرف عراق ! که از موضع قدرت یا شاه روزی خواهد شد ! " و یا تفاسیری از این قبیل . می‌بینید رفقا که " تفسیر بیه راهی " ابداعی شما رشته ایست که سرد راز دارد . به این ترتیب به تعداد آدمهای کمزبانی درد هان و یا قلمی در دست دارند می‌شود از یک واقعیت ، روایت درست کرد ؛ روایاتی شیرین و دلکش که هیچکس را بد نیاید ! اما رفقا از مثالها و تشبیهات گذشته ، آیا بهتر نیست به جای اینگونه برخورد با وقایع و پدیده ها ، اینگونه تحریف و جابجا کردن آنها ، اینگونه واژگونه نشان دادن حقایق ، به امکان تصورات ذهنی و باطل خود درباره ی این وقایع و پدیده ها بیندیشید ؟ آیا بهتر نیست بجای محدود کردن پدیده ها در قالب تنگ ایدئولوژی تان (منظور از ایدئولوژی در اینجا

مفهوم علم آن یعنی استنباطی است که هرکس برحسب مقتضیات زندگی و حیات اجتماعی خود از جهان دارد (و به جای تحریف وقایع تا حد تمایلات کوچکتر جهان خود را گسترش دهید ، ابعاد واقعی و حقیقی پدیده ها را در نظر آورید و ظرفیت ایدئولوژیک خودتان را بالا ببرید ؟ ادامه ی تنگ نظریهایی از این قبیل که شما را از قبول نقش و تاثیر نیروهای دیگر بازمی دارد و باب کردن چنین تحلیل هایی از وقایع و حوادث جاری در میهنمان ، که بر تحریف وقایع و رخدادها استوار است ، در نهایت به نفع چه کسی تمام می شود ؟ آیا جز به نفع بداندیشان جنبش مسلحانه ، جز به نفع فرصت طلبان و بی عملان و در نتیجه جز به نفع رژیم خائن شاه خواهد بود ؟

۳ - اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی خلقهای ایران " این بند سوم هم گویا از آن عبارات کلی است که به نظر شما باید در هر اعلامیه ی سیاسی آنرا گنجانید ؛ حالا اگر هیچ ارتباطی هم به متن اعلامیه نداشته باشد و یا حتی با مقدمات و موخرات آن در تضاد باشد ، اشکالی ندارد . شما با نوشتن بی جای این عبارت ، بدون آنکه بسرای آن توضیح روشن کننده ای در نظر بگیرید ، بدون آنکه تفاوت آنرا با بسیاری از ادعاهای شیبه به آن که امروزه از دهان اپورتونیستها مکرراً می شنوم ، مشخص نمایید (این مشخص نمودن احتیاج به بحث و استدلال جداگانه ای نداشت ، همینقدر که به مفهوم خاصی که " این استراتژی ظفرنمون ... تنها راه رهایی بخش خلق " برای شما داشت ، اشاره می کردید کفایت می کرد) با رها کردن این عبارت در فضای نامانوس کلمات ، در واقع معنای اساسی و محتوای انقلابی آنرا هم لوٹ کرده اید . شما چند سطر قبل از آن می نویسید : " دولت شاه در ماههای اخیر ... دست به تلاشهای مذبحخانه زده است ... " علت این تلاشها را می توانیم در علل زیر جستجو کنیم :

۱ - ۰۰۰ (قبلا بحث کردیم)

۲ - ۰۰۰ (اینهم قبلا بحث شد)

۳ - " اقبال مردم به سوی ۰۰۰ تنها راه رهایی بخش خلق "

حال اگر توجه کنیم که از توافق ایران و عراق تا انتشار اطلاعیه توضیحی تا ن (متاسفانه اطلاعیه تاریخ انتشار ندارد که ما اجباراً دو سه روز بعد از تاریخ دستگیری رفیق معصوم خانی، یعنی روز ۲۰ فروردین را مأخذ می‌گیریم) زمانی در حدود یکماه و چند روزی می‌گذرد. آنگاه چگونه ممکن است " اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه " تنها راه رسیدن به آزادی خلقهای ایران " ! در همین مدت یکماه و چند روز دچار چنان تغییرات شگرفی شده باشد (یا شاید اصولاً در همین مدت یک ماه مردم اقبال نشان داده باشند؟ این را باید خودتان بگویید) که رژیم را فوراً در مدت کوتاهی به دست و پا انداخته و تلاشهای مذبوحانه اش را آغاز کرده باشد؟! در غیر این صورت این عبارت چه ارتباطی دارد به تلاش های مذبوحانه ی رژیم در چند ماهه ی اخیر؟

رفقا! ما شنیده بودیم که در شرایط انقلابی، تحولات با شتاب بیشتری صورت می‌گیرند، اما متوجه نشده بودیم که شما می‌توانید مردمی را که بزعم خود - تا ن تا یکی دو ماه پیش، هنوز در ماهیت اصیل یا غیراصیل جنبش در شک و تردید بودند و یا اصلاً صرف نظر از این مسئله، همین مردم بی شک و تردید را! یکباره در عرض یکی دو ماه با "گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طسرف سازمان" تا ن و همچنین با ادامه ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران بعد از توافق ایران و عراق " بازهم از طرف سازمانتان! به سوی " خط مشی ظفرنمون ۰۰۰ تنها راه رسیدن به آزادی " بکشانید!

رفقا! این چنین سرعت تحولات کیفی در یک جامعه، آنهم به دلیل عملکرد اراده ی فائقه ی یک سازمان سیاسی، شاید در طول تاریخ سابقه نداشته

باشد . این بهر حال دست آورد بزرگی برای سازمان شماست ! اما چنین دست
آورد های شاید و بیا یک تعبیر حتی غلط فیزیکی ، تنها با تحولات درونی هسته ی
خورشید قابل مقایسه باشد و نه فعل و انفعالات اجتماعی ! اما رفقاً در روی کره ،
خورشید زندگی نمی کشیم . ما در روی کره ی زمین زندگی می کشیم ، زمین سخت و نسا
هموار ، زمینی با سخت گینهای دیالکتیکی مخصوص به خودش ! بنابراین طرح
این علت سوم " اقبال ۰۰۰ " یعنی طرح عبارت کلی بدون محتوا و تحلیل
خاص ، بدون ارتباط با مقدمه و مؤخره و حتی بدون ارتباط با مقصود واقعی
اطلاعیه ! چه معنایی می تواند داشته باشد ؟ این کار مسلماً بیهوده نبوده است .
اما رفقاً آیا تنها فایده ی آن عبارت از پوششی نیست که می تواند برای تملیات
فرد گرایانه و قهرمان پرستانه ی شما ، برای نظرات و گرایشات دپارتمانالیستی
شما و برای تعصبات قسمتی و گروهی شما فراهم بیاورد ؟ مسلماً اسمی هم از مردم
بدون و اقبال آن ها را نسبت به مبارزه ذکر کردن در کنار خیل کلمات خود ستایانه
راجع به مبدأ و علت العلل تحولات و تغییرات بودن خود ، مقداری از زشتی چهره ی
خود پرست را کم می کند و آنرا به آب و رنگ " مردمی " آرایش می دهد !

رفقاً ! تنها در این اطلاعیه نیست و تنها این بار نیست که شدید ترین
تمایلات قهرمان پرستانه ، شدید ترین گرایشات گروه پرستانه ی شما آشکار شده است .
من از ذکر آنها صرف نظر می کنم . اما رفقای عزیز این بیماری به یار خطرناکیست . این
انحراف بزرگی در تفکر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی بشمار می رود . درك شو-
وینسم سازمانی شما ، درك تعصب خود پرستانه ی گروهی شما که اینك بخوبی در نقطه
نشرهای سیاسی - تشکیلاتی و حتی تبلیغاتی شما منعکس شده است احتیاج به فراست
زیادی ندارد . کافی است که کسی اعلامیه های شما را با کمی دقت ، بیشتر مطالعه
کند ، آنوقت متوجه خواهد شد که چه خطر بزرگی سازمان شما را از درون تهدید
می کند .

ارتباط کاملاً مشخص بین چنین نظرات منحرف و مبتذل سیاسی و تبلیغی شما و خود پرستیها و شونیس سازمانی شما وجود دارد. بهمین دلیل بی جهت نیست که شما به مبارزه ی مردم و آن نیروی عظیم ناشی از این مبارزه در بطن جامعه کم بها می دهید (یا اصلاً بها نمی دهید) و مرتب از عملیات قهرمانانه ی خود ستایش می کنید، و تمام تحولات جامعه را یا با آن می سنجید و یا ناشی از اثرات وجود خودتان می دانید. چشمان خود را بر واقعیات جامعه می بندید و دلتان می خواهد که تاریخ و پدیده ها را بر اساس تعایلات ذهنی خودتان تفسیر کنید و لاجرم مجبور به تحریف حقایق و گرافه گویی های غیر انقلابی می شوید.

مثلاً علت اختلاف ایران و عراق را به خودتان و عملیات سازمانتان نسبت می دهید و بعد علت توافقتشان را هم ناشی از خودتان می دانید (تصمیم شاه احمق به حل ریشه ای قضایای چریکی!) و چون چنین تحلیلی را با واقعیات در تضاد می بینید به توجیهات متافیزیکی روی می آورید. شما مردم را به کتاری زده و خودتان را با رؤس طرف حساب می کنید و آنوقت مجبور می شوید بر اساس تمایلاتان رؤس حاکم را احمق، غلیل مغزو... تصور نمایید. همینطور بی جهت نیست که کسار توضیحی شما نه تنها يك استنباط توده ای از مبارزه ی مسلحانه را به دست نمیدهد نه تشبیه تبلیغ و درك مفاهیم اساسی مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز و ارتباطی که باید با انواع گوناگون مبارزه ی روزمره ی خلق ما پیدا کند کمکی نمی کند؛ بلکه با چنین توضیحاتی "مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز را تا سطح مبارزه ی نظامی يك گروه آنا رشیستی و جدا از مردم - که البته با منتهای فداکاری تصور می کند - در هم شکستن ماشین عظیم سیاسی - نظامی - پلیسی بورژوازی حاکم بر عهدۀ او گذاشته شده - با يك دسته از پلیس های وحشی و آموزش دیده ی سیستم سرمایه داری تنزل می دهید. رفقای عزیز! شما فکر می کنید این چنین کار توضیحی ای که بدین منوال و با این محتوی صورت می گیرد در نهایت به نفع چه کسی تمام می شود؟

وقتی شما می‌نویسید : " این عملیات نشان داد که مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران هرگز با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق نخواهد ماند " باید به این سؤال پاسخ بدید که چه کسی ، کدام ابله یا مخبطی تصور کرده بود که " مبارزه ی مسلحانه ی خلق ایران وابسته به چند ساعت برنامه ی رادیویی است " که شما خودتان را موظف به نفی فوری نظری (اطلاعیه توضیحی) و عملی (عمل نظامی !) این تصور دهشتناک ! دانسته اید ؟ اگر قبول می‌کنید جنبش مسلحانه ی پیشتاز و طبیعتا مبارزه ی مسلحانه ای که هر چه از حیات آن می‌گذرد شرکت وسیع‌تروده ها را در خود خواهد داشت ، ضرورت اجتماعی ای مستقل از اراده ی من و شما و یا حتی هر گروه و سازمان دیگر است ، ضرورتی که عینیت خودش را بطور کلی و خواسته و ناخواسته در جامعه ظاهر و تثبیت خواهد نمود ؛ آنگاه دیگر معوق ماندن این ضرورت به دلیل قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی چه معنایی می‌دهد ؟ توجه به وجود يك ارتباط مشخص مابین آن نقطه نظری که خود را موظف به اثبات " معوق ماندن مبارزه ی مسلحانه با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی می‌داند " و همان مقایسه ی ضمنی - منتهی از قول و تصور رژیم - بین انقلاب ایران و شورش کرد های عراق که در صفحات قبل صورت گرفته بود ، می‌تواند نکات جالبی در برداشته باشد . تشخیص این نوع وظایف و قبول این قبیل مقایسات بهر حال نمی‌تواند از چگونگی استنباط از مبارزه ی مسلحانه ی پیشتاز جدا باشد . چه کسی از این نحوه تبلیغات سود می‌برد - ما یا دشمن ، ما یا اپورتونیستها - که چند عمل موفقیت آمیز نظامی^(۱)

(۱) - این چند عمل نظامی که هم شما و هم ما به تبع شما ، مرتبا آنها تکرار کردیم چه عملیاتی هستند ؟ ایشها به قول شما عبارتند از : اعدام تیریزی مزدور و اعدام شهریاری جاسوس و انفجار دود و مرکز ساواک ، که البته دو عمل اول قبل از توافق ایران و عراق صورت گرفته اما شما به شیوه ی نادرست و غیر انقلابی ، زمان آنها تحریف کرده و به بعد از این توافق نسبت داده اید . بنابراین می‌ماند عملیات بعب گداری و انفجار دود و مرکز ساواک .

شکست سختی بر نیروهای دشمن نامیده شود که تمام آرزو ها و نقشه های شاه و رژیم ناکم ایران را نقش بر آب کرده است ؟ چه کسی از این نحوه ی کار توضیحی و تبلیغات سود می بود که عملیات تبلیغ مسلحانه ، به صورت یک تعرض نظامی که هدف شکست و نابودی دشمن را در دستور قرار داده است قلمداد گردد ؟! و بالاخره چه کسی از این نحوه تبلیغات سود می برد که چریکها و انقلابیون ، نیروهای ضددشمن به ای معرفی شوند که دشمن بهیچوجه ، هیچ وسیله و امکانی برای ضربه زدن به آنها ندارد ؟! " با عملیات روز افزون - ریکها روحیه ی طرفداران و ماموران شان خیلی خراب شده بود . به منظور ترمیم و اصلاح روحیه ی نفرتشان مذبح خانه تسلای می کردند تا وسیله ای بیابند ولی هیچ امکانش پیدا نمی کردند تا اینکه بالاخره در روز یکشنبه ۱۷ فروردین کشتیهای پلیس پس از ماهها ناکامی و شکست (۱)

(۱) - اگر بخواهیم از همان اصطلاحات و مفاهیم مورد علاقه ی رفقا (اطلاعیمی توضیحی) استفاده کنیم ، اتفاقا پلیس ماهها شکست خورده و ناکام نبود . در طی همین فاصله زمستان تا فروردین ، ضربات نسبتا مهمی به جنبش وارد آمد که از آن جمله است : دستگیری یکی از رفقای علنی ما ، دستگیری یک گروه مذهبی که عملیات هم انجام داده بودند و بعد ها دو نفر آنان به شهادت رسیدند ، دستگیری تعداد کثیری از عناصر سمپاتیزان جنبش علی الخصوص در میان خانواده های اسرا و عناصر مخفی که بعد ها هر یک به زندانهای طول المدت هم محکوم شدند . . . اما علت اینکه چرا رفقای فدایی این ضربات را ن ندیده گرفته و فقط دستگیری یک رفیق جانبی در سازمان خودشان را وسیله ای برای جبران شکست های دشمن می بینند و یا اینکه چرا شکست دشمن را تنها در ضربه نخوردن سازمان خودشان می دانند و . . . نکته ی واضحی است که احتیاج به بحث ندارد . این نکته واضح ، مدتهاست در فرمول معروفی که جنبش انقلابی و چریکی ایران را در سازمان چریک - های فدایی خلق ایران خلاصه می کند توضیح داده شده است ! حالب توجه تراز همه اینجاست که هر چه دشمن بنا به اقتضای طبیعتش ، انقلابیون را در یک ردیف قرار داده و برایش تفاوتی نمی کند که این مبارز انقلابی مربوط به کدام سازمان یا گروه انقلابی است ، رفقای فدایی اصرار باز هم بیشتری در جدا کردن خرج خود

موفق می شود یکی از رفقای علنی و جانبی سازمان ما را همراه با ۳۰ عدد اعلامیه دستگیر کرده ۱۰۰۰ این دستگیری آنها را به فکر می اندازد که با استفاده از فرصت و با بسراپ انداختن يك برنامه ی تبلیغاتی تو خالی قسمت کوچکی از شکستهایشان را جبران کنند و...»

روشن است ، ما بحث درباره ی شیوه های مزدور صفتانه و دروغ پردازانه ی تبلیغاتی دشمن نداریم . همه ی بحث ما بر سر محتوا و شیوه ی تبلیغات و کسار توضیحی شما دور می زند . بدین قرار آیا دشمن به غیر از دستگیری حداکثر یک رفیق علنی و جانبی از سازمان شما ، هیچ ضربه ی دیگری در طول این مدت به جنبش نزده است ؟ آیا در گذشته یا در آینده ، به جز این قبیل تلاشهای مذبح خانه کار دیگری از او ساخته نبوده و نخواهد بود ؟ این نوع برآورد های ذهنی گرایانه از قدرت تاکتیکی دشمن چه دلیلی دارد ؟ (صرف نظر از آن نقطه نظر منحرف و تنگ نظرانه ای که جنبش را محدود به يك سازمان می بیند) از کجا منشأ می گیرد و در نهایت به چه کسی خدمت می کند ؟ به مردم یا به دشمن مردم ؟

در واقع کاملاً واضح است که شما وظیفه ی درهم شکستن افسانه ی شکست ناپذیری استراتژیک دشمن را که تنها از طریق تاکتیک های تبلیغ مسلحانه که اساساً خلصتی سیاسی و آگاه گرانه دارند و در یک پروسه ی طولانی کار پر حوصله ی سیاسی و در یک پروسه ی سنجیده و تسمرتشکل و جمع آوری نیروهای خلق حول محور همیمن عملیات سازمانها امکان پذیر است یا درهم شکستن قدرت تاکتیکی دشمن در یک عمل یا رشته عمل نظامی خاص توسط پیمشتاز و نتیجتاً بانفی و انکار ذهنی گرایانه ، قدرت تاکتیکی دشمن از طریق این قبیل اعلامیه های توضیحی اشتباه گرفتاید !! این اشتباه مسلماً جز انحراف از اصلی ترین هدفهای جنبش مسلحانه ی پیمشتاز که مقدّمات

از سایر انقلابیون دارند ، در این زمینه نمونه های بیشماری وجود دارد که فعلاً از طرح آنها در اینجا می گذریم .

امرتیبت ، توجیه و توجیه عملی و تئوریک تاکتیک و استراتژی مبارزه ی مسلحانه را بر روی کلیه ی طبقات و قشرهای مختلف خلق و نیروهای پیشتاز نمایندگی آنها در دستور قرار می دهد چیز دیگری نخواهد بود .

رفیق شهید مسعود احمدزاده در این باره اشاره روشنی دارد . او می گوید : " ۰۰۰ اما در ایران ، در کشوری که به اصطلاح " جزیره ی ثبات " در اقیانوس متلاطم نام گرفته ، در کشوری با اختناق ظاهراً خدشه ناپذیر هیچ دهانه ای در کشوری که با خشونت توصیف ناپذیری هر گونه تشکیلی باید نابود شود و باید بهیای لازم را به جنبه ی کاتالیزوری ، برانگیزنده و امید دهنده ی مبارزه (مسلحانه) داده شود اساساً این جنبه ی مبارزه اینک تعیین کننده است . "

در اینجا رفیق احمدزاده با دست گذاشتن روی قدرت تاکتیکی دشمن ، و اتفاقاً درست بهمین دلیل که تشکیل و سازماندهی پیشاپیش توده ها در هر صورت آن به دلیل قدرت تاکتیکی دشمن به شدت سرکوب می شود ، تاکتیک مسلحانه را پیشنهاد می کند .

اما تاکتیک مسلحانه تاکتیک نظامی نیست که برای نابودی قدرت تاکتیکی دشمن طرح شده باشد ، بلکه تاکتیکی است که به قول او اساساً در مرحله ی اول استراتژی مبارزه ی مسلحانه ، جنبه ی کاتالیزوری و برانگیزاننده (نه نظامی و به اصطلاح نابود کننده ای) داشته و در پروسه ی رشد خود موجب امید توده ها به قدرت خسود و سمع گیری مبارزه ی آنها به سمت مبارزه ی مسلحانه خواهد شد . این درست همان تاکتیک کاملاً لازمی است که هدف استراتژیک مبارزه ی مسلحانه ی توده های (جنبه ی استراتژیک مبارزه مسلحانه) آنها ایجاد می کند . بدینقرار در طی یک پروسه طولانی از آگاهی توده ها به ضرورت مبارزه ی مسلحانه علیه دشمن ، از طریق تاکتیک های مسلحانه ی پیشتاز که اساساً خصلتی تبلیغی - سیاسی و آگاه گرانه دارند ، است که توده ها به شکست پذیری استراتژیک و نه حتماً تاکتیکی دشمن ایمان می آورند .

با این توصیف ، وظیفه ی پیشتاز انقلابی متقاعد کردن توده ها به شکست پذیری استراتژیک دشمن است نه الزاما شکست قدرت تاکتیکی او در هر عمل مجزایا در یک دوره ی محدود از عمل و کار انقلابی . وظیفه ی او این است که توده ها را به قدرت تاریخی و لایزال خود واقف گرداند و منشأ و مظهر این قدرت را - قدرتی راکمه قادر به شکست استراتژیک دشمن خواهد بود - در توان تاریخی و انقلابی خود او ، در تشکل سیاسی او ، در حول محور مبارزه ی مسلحانه به او نشان بدهد ، نه اینکه حتما و با القانات غلو آمیز ، غیرواقعی و ذهنی گرایانه و حتی با تحریف وقایع و پیروی از شیوه های ارتجاعی تبلیغاتی - به جای آگاهی واقعا سیاسی و انقلابی دادن به توده ها - او را نسبت به قدرت تاکتیکی دشمن ذهنی نماید . اگر نیروهای خود بخودی توده ، قدرت تاکتیکی دشمن را " مطلق " می کنند و برای آنها هیت شکست ناپذیر اسطوره ای قائل اند ، این وظیفه ی پیشتاز انقلابی است که از چنین پدیده ای ضعف کار خود را در نشان دادن قدرت استراتژیک توده ها به خود آنها (متقابلا نشان دادن ضعف و پوسیدگی درونی استراتژیک دشمن) درک کند ، نه اینکه بالکل منکر این قدرت تاکتیکی شده و توده ها را به شکل دیگری دچار تصورات واهی و انتظارات ذهنی گرایانه ای (خارج از وجود اجتماعی خودشان) بنماید .

این شیوه ی نادرست ، ممکن است در یک دوره ی بسیار کوتاه و موقت ، در یک دوره از فراز جنبش ، دوره ی موفقیت های پی در پی تاکتیکی پیشتاز ، مخصوصا به اعتبار تمایلات طبقاتی برخی از قشرها و نیروهایی که از جنبش دفاع می کنند (طبقه متوسط مخصوصا افشار روشنفکران) نتایجی حاصل کند و امید و حرکتی را موجب شود اما مسلما این نتیجه ی کوتاه مدت ، با آن تربیت عمیق و طولانی سیاسی توده ها که یک پیشتاز انقلابی کمونیست ، در مد نظر دارد ، زمین تا آسمان تفاوت دارد . بدین قرار اگر موفقیت های تاکتیکی جنبش پیشتاز با یک کار تبلیغی واقع بینانه ی

سیاسی ناظر بر ارزیابی عمیقاً علمی و صحیح از اوضاع نیروهای انقلاب و ضد انقلاب و با هدف تربیت سیاسی توده و نیروهای آگاه مبارز نماینده‌ی آن، توأم نباشد و یا بدتر از آن! موقعیت تاکتیکی جنبش پشتوانه‌ی ای برای کار تبلیغی غیر واقعی و غلوآمیز گروهها و سازمانهایی گردد که درک صحیح و علمی‌ای از وظایف پیش‌تاز انقلابی ندارند؛ آنگاه نه تنها تاکتیک مسلحانه‌ی پیش‌تاز به اصلی‌ترین هدف مرحله‌ایش دست نیافته است، بلکه کوچکترین شکست تاکتیکی نیروی انقلاب می‌تواند تمام نتایج حاصل شده از موفقیتها را خنثی کرده و در مجموع به ضد خود تبدیل شود.

"توده‌ای" که شکست‌پذیری دشمن را در یک مبارزه‌ی سخت و طولانی که باید خود در آن نقش اساسی و درجه‌ی اول داشته باشد، ندیده (او را برای ایمن دیدن تربیت نکرده‌اند) بلکه در اقدامات قهرمانانه، دفعتی و بسیار بااهبت غولهای انسانی به نام "چریک" می‌بیند (و این قبیل تبلیغات معمولاً چنین نقشی را ایفا می‌کنند) توده‌ای که از مبارزه‌ی مسلحانه مفاهیمی را تداعی می‌کند، همان مفاهیمی که توسط اطلاعیه‌های توضیحی از این قبیل القاء می‌شود که بر حسب آن عده‌ی معدودی مردان و زنان انقلابی، البته از سرشتی ویژه، با قدرتی ما فوق انسان و طبیعتاً جدای از آنها، می‌توانند منفرداً یا اقدامات جنگی خود دشمن را "شکست سختی بدهند"، به اوضیات سهمگین وارد بیاورند و تمام آرزو هساو نقشه‌های او را نقش بر آب کنند (ولابد عنقریب است که مراسم دفن و کفن کامل این دشمن غدار، توسط همین سورمن‌های عضو "گروه شکست‌ناپذیر" اعلام بشود) آری، چنین توده‌ای، چگونه خواهد توانست به قدرت تاریخی و انقلابی خود واقف شود! چگونه خواهد توانست حتی یک شکست کوچک تاکتیکی را بر "گروه شکست‌ناپذیر" ایده‌آل خود تحمیل کند بدون آنکه ایمان‌آید و آلیستی^۴ به کفر و زندقه‌ای بس عظیم تراز ناامیدی اولیه تبدیل نشود؟ (۱) بدین قرار باید پرسید آیا امید متافیزیکی او بر شکست‌پذیری حتمی و جزئی دشمن در هر پاورقی در صفحه بعد

عمل تاکتیکی، " اندیشه ی شکست پذیری " تاکتیکی دشمن به جای اندیشه ی شکست پذیری استراتژیک (و به همان معنای فوق) به ضد خود ، به نا امید ی عمیق تر و مطلق تر دیگری نسبت به خود و پیشتر از خود تبدیل نخواهد شد ، وقتی که جنبش مواجه با يك سلسله شکستهای تاکتیکی گردد، شکستهایی که بهرحال برای

(۱) - در اینجا تذکر نکته ای درباره ی اصطلاح عام " توده " مخصوصاً در رابطه با موضوع مورد بحث در فوق ضروری است . ما همه جا در این بحث از توده نام میبریم ولی این امر نباید ما را از آن دسته تفاوتها و اختلافاتی که نگرش های گوناگون طبقات و قشرهای مختلف تشکیل دهنده ی همین " توده " نسبت به هر مسئله ای از جمله مسئله فوق دارند ، غافل سازد . در واقع درک عمیق تر واکتش نیروهای مختلف خلقی در مقابل اقدامات و تبلیغات پیشتر انقلابی ، کاملاً مستلزم يك تشریح دقیق طبقاتی است . در غیر این صورت هر سخن و قضاوتی تنها و حداکثر در کلیت خوش می تواند معنا بدهد . اما در مورد موضوع مورد بحث در فوق ، کافی است خاطر نشان کنیم که هر چه از طبقات و قشرهایی که با ویژگی آگاهی طبقاتی خود میز می شوند (روشنفکران ، دانشجویان ۰۰۰) به سمت زحمتکش ترین قشرها و طبقات جامعه پیش برویم مخصوصاً پرولتاریا و توده ی زحمتکش شهری ، تصویر این نیروها از قدرت تاکتیکی دشمن معتدل تر و به واقعیت وجودی خود بیشتر نزدیک است تا تصور روشنفکران و قشرهایی که با آگاهی بالای خود میز می شوند . به همین دلیل نیز دسته ی اخیر به همان شدت که زود نا امید می شوند بهمان شدت نیز تحت تاثیر تبلیغات عکس قرار گرفته و حاضرند حتی موفقیت های کوچک انقلاب را مساوی ناپودی کامل دشمن تصور کنند . آنها پیروزی را برای همین امروز و فردا می خواهند و در این صورت روشن است که تصویر يك مبارزه ی سخت و طولانی و آمان برای آن چقدر برایشان مشکل خواهد بود . طبیعی است که در شرایط نشیب و جنبش ، اینها اگر نه بهمان سرعت (چون سرعت این حرکت دیگر به نحوه و کیفیت تربیت پیشتر انقلابی نیز بستگی دارد) ولی بهرحال بسیار سریعتر از نیروهای زحمتکش جامعه سمت بازگشت در پیش می گیرند ؛ در حالی که نیروهای زحمتکش شهری و در صدر آن پرولتاریا ، به دلیل آنکه با قدرت تاکتیکی دشمن در شکل مادی و ملموس تری روبرو است (قدرت سرمایه ی تکنولوژی، قدرت ارتش ، سوروکراسی) و این روبرویی ماهیت کاملاً متضادتری نسبت به روبرویی قشرهای آگاه

عرجی‌شی محتمل و بسیار هم محتمل است ؟
 اینجا و درست در همین لحظه است که " اطلاعیه توضیحی " جواب واقعی
 سالها اشتباه کاری و تبلیغات غیر مسئولانه ی خود را تنها نه از دشمن ، بلکه از
 توده ها دریافت خواهد داشت .



ادامه ی همین اطلاعیه " نظرات نادرست باز هم بیشتری را ارائه می دهد .
 نظرات نادرستی که درباره ی تعیین وظیفه برای " همه ی دانشجویان و همه
 مردم میهن پرست ایران " ابراز داشته اید ، باز هم نشان می دهد که دانشمندی
 انحرافات و اشتباهات سیاسی - تشکیلاتی شما تنها به چند نقطه نظر غلط محدود
 نیست . شما بعد از اشاره به توطئه ی دشمن در مورد متهم کردن رفیق اسیر و
 احتمال محاکمه و اعدام او از طرف رژیم می نویسید : " اینک وظیفه همه دانشجویان
 مبارز و مردم میهن پرست است ... و فعالانه وارد در اقدامات دفاعی بشوند ... "
 باید پرسید : دانشجویان مبارز و همه ی مردم میهن پرست ایران وارد در کدام اقدام

جامعه دارد ، (قشرهای آگاه می توانند و بالقوه این امکان را دارند که در این سیستم
 حل بشوند و معمولاً هم ارتباطات مشخص مادی و معنوی بین آنها و سیستم حاکم
 موجود است ؟ در حالی که زحمتکشان درست در مقابل این سیستم قرار دارند و
 هیچگونه امکانی برای جذب و حل آنها در این سیستم نیست) معمولاً به این
 سادگیها تسلیم تبلیغات خوش خیالانه و روشنفکرانه نمی شوند ؟ همانطور که
 وقتی به جنبش روی آور شوند بیدار نخواهند بود که از یاد های لرزاننده ای
 که بسیاری از نیروهای متزلزل را به ناامیدی میکشاند ،
 برخوردار نرسند .

دفاعی بشوند ؟ معنای عملی وظیفه ای که شما در مقابل مردم میهن پرست و تمام دانشجویان مبارز قرار می دهید صرفنظر از محتوای سیاسی عجیبی که برای این وظیفه تعیین کرده اید ، یعنی جلوگیری از متهم کردن رفیق دانشجوی دستگیر شده ، که ممکن است حتی به محاکمه و اعدام این رفیق هم ، بزعیم شما بیانجامد ؟ چیست ؟ آنها بطور مشخص چکار باید بکنند و دعوت شما را چگونه پاسخ گویند ؟ اعتصاب بکنند ؟ شورش بکنند ؟ دست به عملیات مسلحانه بزنند ؟ سازمان و گروه تشکیل دهند و یا گوشه های خود را بگیرند که تبلیغات رژیم را نشنوند ؟ ۱۰۰۰ از اینها گذشته ، اولاً شما همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست را برای بسیج درجه امر مهمی مورد خطاب قرار داده اید ؟ اگر مورد نظر شما صرفاً جلوگیری از متهم کردن این رفیق و یا احیاناً جلوگیری از اعدام این رفیق توسط اقدامات مردم و دانش-جویان است ؛ پس چرا در مورد صدها رفیق مبارز دیگری که هم اکنون زیر شدیدترین شکنجه ها قرار دارند این عمل را انجام نمی دهید ؟ این رفیق اسیر چه تفاوتی با دیگر رفقای اسیر مبارز دارد ؟ در چنین صورتی ، آیا شما وظایف اصلی خود را بعنوان يك سازمان انقلابی ، فراموش کرده و به خوده کاری در مورد جلوگیری از این تبلیغ دشمن ، یا آن حيله ی او که مسلماً تمام ناشدنی است و می تواند تا ابد شما را به دنبال خود بکشانند ، نیافتاده اید ؟ اما اگر مقصود شما استفاده از یک فرصت مساعد سیاسی برای بسیج مردم و دانشجویان است ؛ در این صورت اولاً : تحلیل مشخص شما از این فرصت مساعد سیاسی چیست ؟ این انگیزه ی همه گیر توده ای که باید توده ی مردم را وادار به اقدامات دفاعی علیه توطئه ی جنایت بار شاه بکند ، چه محتوای سیاسی و اجتماعی دارد ؟ و چگونه طبقات مختلف خلق-همه این طبقات- در این انگیزه شریک و متحدند ؟ اما اگر واقعاً چنین فرصتی وجود داشته ، نه آنرا شما با تحلیل مشخص نشان داده اید و نه اینکه متناسب با تحلیل دیگری موضع مشترك طبقات و نیروهای مختلف خلق را در قبال این انگیزه روشن

کرده اید تا بتوانید شعار درست و توده گیری طرح کنید ؟ آنوقت در چنین صورتی ، مگر کاملاً واضح و روشن نیست که این دعوت چیزی جز يك عبارت پر دازی خام نكردن و کلی گویی غیر مسئولانه نخواهد بود ؟ " همه ی دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست را به اقدامات دفاعی " دعوت کردن که چیزی را روشن نمی کند . این اقدام دفاعی آخر برای چه ؟ با چه تحلیل مشخص و چگونه باید صورت گیرد ؟ طرح چنین مطالب بی جایی در يك اطلاعیه ی توضیحی رسمی ، آیا به معنای بی اعتبار کردن خود و سبک کردن حیثیت سازمانتان و همینطور سلب اعتماد از جنبش مسلحانه نیست ؟ چرا شما شعاری طرح می کنید که پایگاه ندارد ؟ چرا چنان درخواستی می کنید که پاسخستان ندهند ؟ وانگهی بر اساس چه نوع انگیزه ی مشترك و منافع مشخص سیاسی - اجتماعی موجود بین همه دانشجویان و مردم میهن پرست ایران (البته در این مورد خاص یعنی دستگیری این رفیق) شما همه آنها را يك جا مورد خطاب قرار داده و برای تمام آنها يك وظیفه کلی " اقدامات دفاعی " کیه گفتیم معلوم نیست چه معنایی دارد ، تعیین کرده اید ؟ همینطور بر اساس چه تحلیلی از طبقات جامعه ما ، شما دانشجویان مبارز را از مردم میهن پرست - ایران جدا می کنید (مثلاً چرا ننوشتید همه کارگران مبارز و مردم میهن پرست) و آنگاه دوباره آنها را متحداً طرف خطاب قرار داده برای آنها يك وظیفه ی واحد تعیین می کنید و سپس در مرتبه سوم این دعوت عام و همگانی را که شامل مردم میهن پرست و همه دانشجویان مبارز می شود ، پس می گیرید و آنرا محدود می کنید به دانشجویان دانشگاه صنعتی و وظیفه ای مهمتر از سایرین برای آنها قایل می شوید؟ شما چگونه و بر اساس و مطابق کدام تحلیل از جامعه روشنفکری و دانشجویان ایران و همینطور مطابق کدام تحلیل از طبقات مردم ما ، فهمیده اید که دانشجویان دانشگاه صنعتی در " اقدامات دفاعی " طرح شده در اطلاعیه تان نقش و وظیفه ی مهمتری دارند ؟ (۱) دعوت شما که عام بود ، پس چه فرقی است اولاً بین آن پاییزی در صبح بعد

دانشجوی دانشگاه صنعتی یا دانشجوی ادبیات دانشگاه تهران و ثانیاً این همان دانشجویان پیشه ور شهری؟ جالب توجه تر از همه در اینجا پاراگراف آخر اطلاعیه است که بازگشت مجدد به سمت دانشجویان و درخواستی جدید از آنها بر همه آن "اقدامات دفاعی"، و خطاب و دستورها به مردم میهن پرست و ۰۰۰ خط بطلان می‌کشد و مطرح می‌کند: "دانشجویان مبارز ایران در این هنگام وظیفه دارند گذشته از دست زدن به اعتصاب و اعتراض علیه وحشی‌گریهای رژیم شاه خائن (که گویا اعتصاب و اعتراض و ۰۰۰ خودش بطور اتوماتیک از طرف این دانشجویان صورت می‌گیرد و جزو ذاب آنهاست و بهمین دلیل گفته می‌شود گذشته از ۰۰۰) هر چه بیشتر متن این توضیحات را تکثیر کرده و برای اطلاع سایر هموطنان در اختیارشان قرار بدهند تا توسطه رژیم شاه مزدور در سطحی وسیع و عمومی در هم بشکند ۰۰۰" و بدین ترتیب بالاخره معلوم می‌شود که مقصود شما از همه ی این کلمات تهییجی و خطاب و عتاب‌ها، چیزی جز این توصیه محموده! که "در صورت امکان! این اعلامیه را تکثیر کرده و پخش نمایید"، نبوده است!

رفقای عزیز! سردرگمی و اغتشاش فکری، پراکنده‌گویی و سطحی‌نگری از سر تا پای "کلمات توضیحی" شما جاری است. این‌ها چه دلیلی دارند؟ چه چیز موجب این همه اشتباه و انحراف در نقطه نظرهای سیاسی و تشکیلاتی شما شده است؟ آیا فکر نمی‌کنید در قفس تنگ منافع محدود گروهی و آلوده

(۱) - ممکنست بگوئید چون رفیق معصوم خانی دانشجوی دانشگاه صنعتی بوده، شما وظیفه ی مهمتری برای دانشجویان این دانشگاه قرارداد اید. در چنین صورتی، اگر دعوت شما از قشرها و طبقات مختلف مردم بر اساس چنین معیارهایی صورت می‌گیرد، آنوقت آیا بهتر و درست تر نبود که وظایف بسیار مهمتر و درجه اول‌تری برای دانشجویان همکلاس و سپس دانشجویان هم رشته ی این رفیق تعیین کنید تا دیگر تیرا در دست به قلب هدف زده باشید؟ با این توصیف باز هم باید پرسید: پس مسئله ی دعوت از همه ی مردم را دیگر چگونه توجیه می‌کنید؟

بودن به تعصبات شدید قسمتی، شما را از نگرستن همه جانبه به واقعیت‌های گوناگون زندگی و جهان باز داشته است ؟ آیا گمان نمی‌برید که " شونیسم سازمانی " ، این درست همان بیماری مهلکی است که اکنون به جان سازمان شما رخنه کرده است ؟ بیماری‌ای که رخنه گاه خویش را نه در باین ، نه در بین توده های سازمانی ، بلکه در بالا ، در بین عناصر رهبری پیدا می‌کند . رفقا ! اگر قبول می‌کنید که در پشت هر تعصب ، شدید قسمتی و منافع محدود گروهی ، بالاخره منافع مشخص فردی خوابیده است ، بنا بر این آیا این درست نخواهد بود که به وجود چنین گرایش‌ها فردگرا - یانه ای در رهبری سازمانتان ، به وجود رگه های مشخص از منفعت طلبی فردی مثلا در انواع گوناگون رهبری طلبی فردی ، پی‌ببرید ؟ آیا قبول نمی‌کنید که چنین گرایش‌ها رهبری طلبانه ای وقتی در صدر قرار بگیرد ، حتی حاضر است با ایزوله کردن سازمان از توده ها و نیروهای انقلابی ، با دمیدن روح شونیسم سازمانی در اعضا ، و با حاکم کردن منافع محدود گروهی و در نظر نگرفتن منافع کل جنبش و توده ها ، به اقناع تمایلات خود بپردازد و آیا واقعا چنین گرایشی در رهبری شما موجود نیست ؟ در اینجا مخصوصا خطاب من به رفقای کادر رهبری شماست .

رفقا ! این تنها يك يا دو نمونه بود . صحبتی از نمونه های بسیار بارز آشکار این گرایش انحرافی که تقریبا در تمام نوشته ها و آثار مطبوعاتی سیاسی شما وجود دارد نمی‌کنم ، صحبتی از متن سراسر خود ستایانه و تحریف آمیز وقایع در اعلامیه ، مربوط به اعدام نوروزی خائن نمی‌کنم ، صحبتی از اعلامیه ی مربوط به اعدام نیک طبع که بالاخره در آخرین تجدید نظر برای حفظ همان مواضع کدایی مجبوره خط زدن جمله ی " همزمان با هم " شدید ، نمی‌کنم ، صحبتی از نیش و کتایه زدن های بی چون " اهداف دموکراتیک " نمی‌کنم و بالاخره چیزی در مورد این پیراهن عثمان " پیش‌تاز بودن " که دست شما افتاده و تصور کود کانه ای از آن که نه بر اساس تفکر و اندیشه ی پیش‌تاز و نه بر اساس اراده ی تئوری پیش‌تاز و خط مشی سیاسی

یشتاز در هر مرحله ، بلکه بر اساس شلیک اولین تیر استوار است (که حتی در همین صورتش هم بسیار قابل شک می شود !) نمی گم . (۱) همینطور از بسیاری مواضع تنگ نظرانه ای که در چاپ و نشر اقدامات سایر انقلابیون و سازمانهای انقلابی دیگر نشان داده اید دذکر به میان نمی آورم . اینها را فرصتی دیگر باید ، چرا که عاقل را (اکنون) اشارتی کافی است .

رفقا ! من به صحبت های خود پایان می دهم ، در حالی که عمیقاً معتقدم چنین برخورد هایی نه تنها به معنای جدایی از یکدیگر ، نه تنها به معنای شکاف بین دو سازمان و جدایی در جنبش مسلحانه نیست ، بلکه قدمی واقعی و سالم به سوی وحدت است . رفقا ! ما باید به سمت وحدت پیش برویم . این جبر تاریخ و ضرورت گریز ناپذیر پیروزی مبارزه ی خلق است و این درست همان هدفی است که سازمان ما برای آن ارزش فراوانی قائل است . اما این بدان معنی نیست که ما باضعفای یکدیگر سازش کنیم . (ما باید خود را اصلاح کنیم تا بتوانیم دشمن را درهم بشکنیم) این آموزش بسیار درستی مخصوصاً در شرایط کنونی جنبش ماست . يك معنای این آموزش این است که تنها در جریان يك مبارزه ی ایدئولوژیک است که می توان به مواضع سالمی از وحدت دست یافت و در جریان چنین وحدتی است که می توان چنین دشمن مقتدری را به زانو در آورد .

رفقا ! آرزوی وحدت اینك آرزوی بسیار بزرگی در جنبش انقلابی ماست . این آرزوی است که بطور تاریخی ناکام مانده است و شاید یکی از علل مهم ناکامیهای مبارزات طولانی خلق ما نیز همین باشد . بنابراین کار در جنبش راه سترگسی ، راعی که مسلماً ملو از خار و خاشاک ، دهها سال رکود و خمودگی ، افتراق و چند

(۱) - نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می تواند بازی کند که ثوری پیشرو را هیر آن باشد . - منتخب آثار لنین -
درك همین يك جمله برای بیان تمام مقصود من از این مطلب کافی است .

دستی بوده است اکنون برای يك انقلابی بسیار شورانگیز و شوق آبراست .
 این نوشته تنها اگر توانسته باشد اولین گام بسیار کوچک این راه باشد نویسنده
 امیدوار خواهد شد که از موضع صادقانه و با احساس مسئولیتی به انتقاد نشسته
 است .

خردادماه ۱۳۵۴

ضمیمه ی
"نامه ی سرگشاده ی يك رفیق مجاهد"

اطلاعیه توضیحی در باره ی آخرین توطئه ی شاه خائنین

بنا به خبری که از طرف سازمان امنیت دولت شاه به جراید داده شده است رفیق دانشجو محمد معصوم خانی یکی از افراد شرکت کننده در عملیات اعدام انقلابی سروان نوروزی مزدور معرفی شده است .
برای روشن شدن اذهان عمومی مردم مبارز ایران و تمامی دانشجویان میهن پرست لازم است در این زمینه توضیحاتی داده شود .
رفیق محمد معصوم خانی از اعضای علمی سازمان ما بوده و جزو کادرهای حرفه ای چریک محسوب نمی شده است و به همین لحاظ هرگز نمی توانسته در عملیات نظامی شرکت نماید .
رفیق معصوم خانی در حدود یکماه قبل از دستگیری با سازمان ما ارتباط برقرار کرده و در حال آموزش چریکی بوده است . اولین برنامه ی علمی رفیق معصوم خانی پخش تعدادی اعلامیه و کار توضیحی در محیط های دانشجویی بوده است که این کار را با همکاری سه تن دیگر از رفقای مبارزش انجام می داده است . که این رفقا نیز همگی جزو نیروهای تازه به سازمان پیوسته بودند این رفقا در حدود يك ماه پیش یعنی چند هفته بعد از اعدام انقلابی سروان نوروزی برای آنکه مکانی مستقل

برای مطالعه و خود سازی داشته باشند منزلی را در محله ی نارمك تهران اجاره کرده و مشغول آموزش انقلابی می شوند تا اینکه رفیق معصوم خانی در ساعت ۷/۴۵ دقیقه روزیکشنبه ۱۷ / ۱ / ۵۴ در خیابان شیراز واقع در امیرآباد هنگام حمل تعدادی اعلامیه توسط گشتیهای پلیس دستگیر می شود .

این دستگیری برای نیروهای سرکوفت خورده ی پلیس که در ماههای اخیر ضربات جانانه ای از طرف واحد های چریکی خورده اند و قدرت پوشالیشان در اندامان مردم ایران فرو ریخته است فرصت خوبی پدید آورد تا به این وسیله به تقویت روحیه ی خراب خود بپردازند و با تبلیغات روی این مساله مجدداً برای خود هیبت و قدرتی دست و پا کنند .

ما بدین وسیله صریحاً اعلام می داریم که اعدام انقلابی سروان نوروزی خائن توسط يك واحد از رزمندگان حرفه ای سازمان ما اجرا شده و در هنگام عمل اعدام ، رفیق معصوم خانی و رفقای دانشجوی مبارز او از برنامه ی عملیاتی نیز اطلاع عسی نداشتند و حتی رسماً به صورت کادرهای تحت آموزش سازمان نیز در نیامده بودند . بهر حال هدف ما از توضیح این مطلب افشا يك توطئه جدید رژیم شاه می باشد . دولت شاه که در ماههای اخیر با شکستهای پیاپی در مقابل جنبش چریکی روسترو بوده است اینك برای كسب حیثیت از دست رفته ی خود سخت به تكاپ افتاده و دست به تلاشهای مذبحانه زده است . علت این تلاشها را در عوامل زیر می توانیم جستجو کنیم .

۱ - گسترش عملیات تبلیغ مسلحانه از طرف سازمان ما .

۲ - ادامه ی هر چه بیشتر عملیات چریکی در ایران پس از توافق جدید ایران و عراق .

۳ - اقبال مردم ایران به سوی خط مشی ظفرنمون مبارزه ی مسلحانه تنها راه رسیدن به آزادی خلقهای ایران .

بطوریکه هموطنان عزیز اطلاع دارند در سال ۵۳ بیش از ده عملیات چریکی توسط رزمندگان سازمان ما صورت گرفت که شرح تمامی این عملیات به وسیله اعلامیه‌ها توضیحی به اطلاع مردم مبارز ایران رسید. همچنین این عملیات توسط رادیوهای حامی جنبش مسلحانه تشریح شده و در سطح وسیعی پخش شدند و در اختیار افکار عمومی قرار گرفتند. این عملیات که نشانه‌ی تثبیت کامل و گسترش مبارزه‌ی مسلحانه در جامعه‌ی ما بود برای دولت پوشالی شاه بسیار گران آمد. دولت شاه که با اغفال تمام شیوه‌های پلیسی و سرکوش موفق به جلوگیری از عملیات چریکی نشده بود، در صدد برآمد که به اصطلاح قضیه را از ریشه اصلاح کند شاه کوردلانه مبارزات برحق خلق ما را وابسته به بیگانه تصور می‌کرد. شاه خائن فکر می‌کرد که چریکهای ایرانی از طرف دولت عراق حمایت می‌شوند و به همین لحاظ به دولت عراق پیشنهاد کرد که در صورت قطع حمایت از چریکها، او نیز متقابلاً از حمایت کردها دست برداشته و مساله کردستان را برای عراقیها حل خواهد کرد. دولت عراق نیز با استفاده از حماقت شاه چنین قولی به او داد در حالی که خودشان بخوبی می‌دانستند که چریکهای ایران مستقل و خود مختارند و به هیچ نیروی خارجی از جمله به دولت عراق وابستگی ندارند. لازم به توضیح است، آن چیزی که مغز غلیل شاه را به فکر وابستگی چریکها به دولت عراق راهنمایی می‌کرد همانا وجود دو برنامه‌ی رادیویی بود که توسط فرستنده‌های عراق پخش می‌شد در حالی که قضیه خیلی ساده تر از اینها بود. دولت عراق در رابطه با تضادی که با دولت ایران داشت به خاطر منافع موقتی خودش حاضر شده بود اجازه‌ی پخش فقط چند ساعت برنامه‌ی رادیویی را به حامیان و طرفداران جنبش انقلابی ایران بدهد. انقلابیون نیز خوب می‌دانستند که این يك امکان موقتی می‌باشد ولی بهر حال برای روشن شدن افکار مردم ایران در شرایطی که دولت شاه خلق ما را از هر نوع وسیله کسب آگاهی محروم کرده است، استفاده از هر وسیله‌ای را مجاز

می‌دانستند و بهره برداری از تضاد بین دولت های ایران و عراق و گرفتن برنامه‌ی رادیویی نیز برای این اساس بوده است .

بهرحال دولت عراق از این مساله حداکثر استفاده را در تحمیل شاه خائن بکار برد و در قبال حل مساله عظیمی چون مساله کرد های عراق رادیوهای مربوطه را تعطیل کرد و شاه با رضایت کامل از به اصطلاح معامله ی سیاسی پرسود پسا دولت عراق پس از توافق الجزایر به ایران برگشت . ولی هنوز پایش را از یلکان هواپیما پائین نگذاشته بود که با خبر اعدام سروان یدالله نوروزی مزدور نور چشمی دستگاه پلیس مواجه شد و روز بعد بزرگترین جاسوس سازمان امنیت ، عباس شهریاری خائن اعدام شد و دو هفته ی بعد دو مرکز سازمان امنیت تهران توسط چریکهای فدایی خلق منفجر گردید . این عملیات مردم ایران را متوجه حماقت شاه کرده همه علا دیدند که چریکها هیچگونه وابستگی به جایی ندارند و در مدت دو هفته ای که از توافق ایران و عراق می گذشت بیشترین عملیات چریکی انجام گرفته . این عملیات نشان داد که مبارزه مسلحانه خلق ایران هرگز با قطع چند ساعت برنامه ی رادیویی معوق نخواهد ماند و فقط مشکلاتی در امر کار توضیحی ایجاد می کند که آنها با تلاش و فداکاری بیشتر انقلابیون و همکاری وسیعتر مردم زحمتکش ایران قابل جبران است . افشاء شدن و روشن شدن حماقت شاه برای رژیم مزدور و بسیارگران آمد تمام برنامه ها و نقشه های شاه خائن نقش بر آب شدند . شاه و دار و دسته اش که شکست سختی خورده بودند و از طرفی با عملیات روزافزون چریکها روحیه طرفداران و ماموران شان خیلی خراب شده بوده به منظور ترمیم و اصلاح روحیه ی نفرتشان مذبحخانه تلاش می کردند تا وسیله ای بیابند ولی هیچ امکانش پیدا نمی کردند تا اینکه بالاخره در روز یکشنبه ۱۷ فروردین ماه گشتیهای پلیس پس از ماهها ناگامی و شکست موفق می شوند یکی از رفقای علنی و جانبی سازمان مارا همراه با ۲۰ عدد اعلامیه دستگیر کرده و به خانه ی وی دستبرد بزنند این دستگیری

آنها را به فکر می‌اندازد که با استفاده از فرصت و با براه انداختن يك بزماسمی تبلیغاتی توخالی قسمت کوچکی از شکستهایشان را جبران کند و بهمین لحاظ داستانسرایان سازمان امنیت به فعالیت می‌افتد و داستانی برای قریب و خوسب روحیه‌ی مردم می‌سازند . داستان آنها این است که به اصطلاح توانستند یکی از چریکهای اعدام کننده‌ی سروان نوروزی مزدور را دستگیر کنند تصادف نیز به ترکیب عناصر داستان آنها کمک می‌کند . رفیق جوان دستگیر شده دانشجوی دانشگاه صنعتی است رژیم هم به دروغ قبلا اعلام کرده که اعدام کنندگان دانشجوی بودند . از طرفی رفقای واحد آموزشی تصادفا در نارمک تهران چند هفته پس از اعدام انقلابی سروان نوروزی خائن ، خانه‌ای گرفته اند که می‌شود این امر را نیز به جریان اعدام سروان نوروزی که خانه‌اش در نارمک بوده نسبت داد . بهر حال با ترکیب این عناصر داستانی خیالپردازانه درست می‌کنند و آنرا در روزنامه‌های عصر روز ۲۳ فروردین بجای می‌رسانند تا به اصطلاح افکار مردم را منحرف نمایند .

دشمن می‌خواهد با متهم کردن رفیق دانشجوی دستگیر شده و حتی محاکمه اعدام او به مقاصد پلیدی که در بالا اشاره کردیم دست یابد . اینک وظیفه‌ی همه دانشجویان مبارز و مردم میهن پرست ایران است که در مقابل این توطئه‌ی جنایت‌بار رژیم ساکت ننشسته و فعالانه وارد اقدامات دفاعی بشوند ، به ویژه دانشجویان دانشگاه صنعتی وظیفه‌ای مهم‌تر از سایرین برعهده دارند . اینک یکی از رفقای مبارزشان در زیر شکجه‌های رژیم قرار دارد . رژیم شاه خائن با آخرین شکجه‌های روانی و جسمانی می‌کوشد روحیه‌ی این رفیق را درهم بشکند و حتی می‌کوشند با تهدیدهای وحشیانه او را وادار به اجرای برنامه‌های تبلیغاتی نمایند . اینک این رفیق جوان تا چه حد بتواند شکجه را تحمل کند ، از محاسبه‌ی ما خارج است ولی همه دانشجویان مبارز باید توجه داشته باشند که رفیق و همکارشان در زیر شکجه‌های وحشیانه‌ی دشمن اسیر است و به کمک ایشان احتیاج دارد .

دانشجویان مبارز ایران در این هنگام وظیفه دارند گذشته از دست زدن به اعتصاب و اعتراض بر علیه وحشیگریهای رژیم شاه خائن ، هر چه بیشتر متن ایسن توضیحنامه را تکثیر کرده و برای اطلاع سایر هموطنان در اختیارشان قرار بدهند تا توطئه ی رژیم شاه مزدور در سطحی وسیع و عمومی درهم بشکند .

" پولادین باد مقاومت دلیرانه ی رزمندگان خلق دوزیر شکجه های "

دوخیمان شاه

" مرگ بر توطئه های رژیم محمد رضا شاه خائن "

" با ایمان به پیروزی راهمان "

" سازمان چریکهای فدائی خلق "

The
Critical Problems
of
Our Movement

MARCH 1977

کمیته پشتیبانی از خلقهای ایران

آدرس هانگی :

آدرس پستی :

Account No. 59397
Streamer Point Branch
National Bank of Yemen
P. D. R. Y.

P.O. Box 246
Crater Aden
P. D. R. Y.